

گنجینه نوشتاهای ایرانی

مدیر: هنری کریم

۲

محبسو صدر ترجمه احوال

شاعر لیلی و کرمان

مشتمل:

- ۱- رساله عبدالرازاق کرمان
- ۲- رساله فضل ز جامع غفیر
- ۳- رساله عبدالحسین زیر و عظر

پسحیح بہتہ:

تلذذ و بن

تهران

انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران

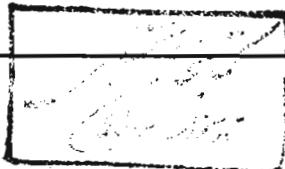
۱۹۸۳/۱۳۶۱

گنجینه نوشه‌های ایرانی

- ۱ - کشف المعرف (۰۰۰) - تصنیف ابویعقوب مجستانی - با مقدمه بهزبان فرانسه به قلم هنری کربین. - ۱۹۴۹ (۱۲۲۷). چاپ دوم ۱۹۸۰ - ۱۳۵۸.
- ۲ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، شهاب الدین یحیی سهروردی (۰۰۰) تصحیحات و مقدمه بهزبان فرانسه به قلم هنری کربین. - ۱۹۵۲ (۱۲۲۱).
- ۳ - کتاب جامع الحکتین (۰۰۰) - تصنیف ناصر خسرو - به کوشش هنری کربین و محمد معین. - ۱۹۵۳ (۱۲۲۲).
- ۴ - ابوعلی سینا و تمثیل عرفانی، پژوهشی در حکایات ابوعلی سینا - به قلم هنری کربین. - ۱۹۵۴ (۱۲۲۳).
- ۵ - قصه حی بن یقطان - تصنیف ابوعلی سینا - ترجمه و شرح فارسی به قلم هنری کربین (۰۰۰). - ۱۹۵۴ (۱۲۲۳).
- ۶ - شرح قصیده فارسی ابوالبیشم جرجانی (۰۰۰). - مقدمه به قلم هنری کربین و محمد معین. - ۱۹۵۵ (۱۲۲۴).
- ۷ - مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی (۰۰۰). - مقدمه از زان اوین. - ۱۹۶۰ (۱۲۲۵).
- ۸ - کتاب عہد الماشقین - تصنیف روزبهان بقلی شیرازی (۰۰۰). - مقدمه به قلم هنری کربین و محمد معین. - ۱۹۵۸ (۱۲۲۷).
- ۹ - ایران و یمن یعنی سه رسالت اسلامی (۰۰۰). - به قلم هنری کربین. - ۱۹۶۱ (۱۲۴۰).
- ۱۰ - کتاب المشاعر - تصنیف صدر الدین محمد شیرازی معروف به ملاصدرا. - ترجمه و تعلیقات به قلم هنری کربین. - ۱۹۶۴ (۱۲۴۲).
- ۱۱ - کتاب الاسنان الكامل - تصنیف عزیز الدین نصفی (۰۰۰). - مقدمه به قلم ماریزان موله. - ۱۹۶۲ (۱۲۴۱).
- ۱۲ - شرح شطحیات - تصنیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی. - مقدمه به قلم هنری کربین. - ۱۹۶۶ (۱۲۴۴).
- ۱۳ - اشعار پراکنده قدیمیترین شعرای فارسی زبان. - به کوشش ڈیلبر لازاره. - ۱۹۶۴ (۱۲۴۲).
- ۱۴ - شاهنامه حقیقت (بخش اول). - اثر حاج نعمت الله جیجون آبادی مکری (۰۰۰). - به کوشش محمد مکری. - ۱۹۶۶ (۱۲۴۵).
- ۱۵ - شاهنامه حقیقت (بخش دوم). - اثر حاج نعمت الله جیجون آبادی مکری (۰۰۰). - به کوشش محمد مکری. - ۱۹۷۱ (۱۲۵۰).
- ۱۶ - کتاب جامع الانوار و منبع الانوار (فلسفة شیعه). - تصنیف شیخ سید حیدر املی. - به کوشش هنری کربین و عثمان اسماعیلی یحیی. - ۱۹۶۹ (۱۲۴۷).
- ۱۷ - مجموعه آثار فارسی شیعی اشراق. - تصنیف شهاب الدین یحیی سهروردی (۰۰۰). - به کوشش سید حسین نصر و با مقدمه هنری کربین. - ۱۹۷۰ (۱۲۴۸).
- ۱۸ - منتخباتی از آثار فارسی حکایت‌الهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر (قسمت اول) (۰۰۰). - به کوشش منوچ، اشتیانی - با مقدمه هنری کربین. - ۱۹۷۷ (۱۲۵۱).
- ۱۹ - منتخباتی از آثار حکایت‌الهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا زمان حاضر (قسمت دوم). - به کوشش منوچ، اشتیانی - با مقدمه به قلم هنری کربین. - ۱۹۷۵ (۱۲۵۴).
- ۲۰ - رسائل جوانمردان. - به کوشش مرتضی صراف. - مقدمه به قلم هنری کربین. - ۱۹۷۲ (۱۲۵۲).
- ۲۱ - مکاتبات عبد الرحمن اسفراینی با علماء‌الدوله سمعت‌الله - به کوشش هرمان لنلت. - ۱۹۷۲ (۱۲۵۱).
- ۲۲ - کتاب نظر النصوص (۰۰۰). - تصنیف شیخ سید حیدر املی. - به کوشش هنری کربین و عثمان اسماعیل یحیی. - ۱۹۷۵ (۱۲۵۲).

گنجینه نوشه‌های ایرانی

مدیر: هنری کربن



۷

مجموعه در ترجمه احوال

شاه نعمت الله ولی کرمانی

مشتمل بر

۱- رساله عبد الرزاق کرمانی

۲- فصلی از جامع مفیدی

۳- رساله عبد العزیز واعظی

بتصحیح و مقدمه

ژان اوین

تهران

انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران

صندوق پستی ۵۱-۱۹۶۸

۱۹۸۲-۱۳۶۱

چاپ نخست این کتاب، در دو جلد، طی سالهای ۱۹۶۶-۱۹۷۱ به وسیله «قسمت ایرانشناس انجمن ایران و فرانسه» در تهران و «انجمن تحقیقات ایرانی دانشگاه پاریس» و «کتابخانه J. Maisonneuve» در پاریس، در سلسله «گنجینه نوشته‌های ایرانی، شماره‌های ۱۴ و ۱۵» منتشر گردیده است.

تجدید چاپ به موجب قرارداد کتبی به طریقہ افست به سید عبدالفتاح طهوری
مدیر کتابخانه طهوری واکذار شده است

کتابخانه طهوری

ناشر زبان و فرهنگ ایران
تهران: خیابان انقلاب مقابل دانشگاه
تلفن ۶۴۶۲۳۰

۱۹۸۲ میلادی
۱۳۶۱ خورشیدی
کلیه حقوق محفوظ است.

این کتاب در شرکت افست «سهامی عام» به چاپ رسید.

مجموعه در ترجمه احوال

شاه نعمت الله ولی کرمانی

گنجینه نوشه‌های ایرانی

زیر نظر هانری کربن
(۱۹۰۵ - ۱۹۷۸)

شماره ۷

ناشر

انجمن ایرانشناسی فرانسه در تهران
صندوق پستی ۱۹۶۸ - ۵۱
تهران

۱

تذکرہ

در

مذاقب حضرت شاہ نعمة اللہ ولی

تصنیف عبد الرزاق کرمانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

< مقدمة >

(۱) تمجید بی حد و عدد و تمجید بی حد و عدد، که طریق سالکان
۳ هلالک طریقت و سبیل مالکان ممالک حقیقت است، تحفه بارگاه سرادقات
جلال و درگاه نمارقات کمال حضرت نور الانواری که سوابق عنایات بی
۶ غایاش منشور مشکور شاکران نعمت سابقه و رحمت سایقه را عنوان طفرای
فرمانفرمای « یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمة الله علیکم » ساخته؛ هنمی
که احصاء نعم بی منتهای و املاء کرم بی انتهاش در زبانها و بیانهای انسان
۹ کامل که مظہریت صفات کامله اش را قایل آمده همه‌همه « ما عرفناك حق معرفتک »،
در کؤس رؤس کواهل و گوش هوش کُمل تارکان شواغل و مشاغل طنطنه
طنین « ما عبدناك حق عبادتک » انداخته؛ سبحانه ما اعظم شأنه.

۱ در حاشیه بخط دیگر چنین نوشته شده: «السید السندي نعمة الله الامجد»، هو من
أهل قصبة الگھسان من مضائق الهراء. تولد فيها وسلو که كان في بر البلغ و مرشد
كان البلغ، بعد مدة خرج من الگھسان لزيارة مكة المطعة، وبعد العج نزل في العلب
مع الوالدين والأهل وتوطن في العلب مدة مديدة، وبعد جاه إلى كرمان وسكن في
ماهان ودفن فيها. رحمة الله عليه . » ۳ تمجید بی حد و عدد ۱ : تمجید بی حد و عدد
۵-۶ بی غایاش IA : بیناتش M ۷ ایها الذین امنوا : سوره ۳ (آل عمران)
۱۰۲-۱۰۳ آذکروا IA : ذکروا M ۱۱-۱۰ طنطنه طنین ۱ : طنین طنطنه MA

(۲) وصلات صلوٰات نامیات وتحیٰات نجیبات تمامٰت شار روضه زهرا وقبة خضرا وغرة غرّا وزهرة غبرای راهنمائی که مقصود اصلی از بنای این مبانی در تجلی اول وثانی ظهور نور اوست در تعیین انسانی، بیت:

شاه قرشی، قبله ارباب نجات کائینه ذات آمد ومرأت صفات، راه گرانی که قدم صدق در مقام محمود معرفت بی دست در اتباع حقایق بینات بیضای شریعت ومعجزاتش توان نهاد: «قل انْ كنتم تَحْبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبَعْنَنِي»، فیاضی که فیض بخشش بغیر عوض وغرض بی انتفاع از دقایق آیات زهراء سنن او مقبول طالبان مطالب قبول را راه باستان مقامات اعلی وطريق حقيقی کرامات کبری نداد: «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامَ دِينًا فَلَنْ يَقْبِلْ مِنْهُ»، شاه باز بلند پرواز فضای راز «فَاوَحِي عَلَى عَبْدِهِ مَا وَحِيٌّ»؛ همای همایون لقای هوای «فَكَانَ قَابِ قَوْسِينَ أَوْ أَدْنَى»، محب بر حق، حبیب مطلق، متمكن سریر «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتٌ لَا يَسْعَنِ فِيهِ مَلِكٌ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مَرْسُلٌ»، السید السنّد الاکمل الافضل، محمد رسول الله ونبیه وخلیل الله وولیه؛

(۳) وبر مظاهر درود نسایم انس وموارد ظهور شمایم قدس - که هر یک شمسه افلاک هدایت را نور الله، وپیشه املاک ولایت را اسد الله اند -

خصوصاً الوصی الشفیق والولی الشفیق، رئیس الکمال، الامام الاول، ضرغام

صلات IA : صلوٰات M 2 | ZM : زهره A 13 | انسانی IM : ثانی A 6 | Qل ان
کنتم : سوره ۳ (آل عمران) آیه ۲۱ ۷ فاتیبونی : + بعیکم اش ۹ | A حقيقی I :
حقيق M | ومن بیت : سوره ۳ (آل عمران) آیه ۸۵ ۱۰ فاوّحی : سوره ۵۳ (النجم)
آیه ۱۱ ۱۰ فکان قاب قوسین او ادنی : سوره ۵۳ (النجم) آیه ۹ ۱۵ شمه :
شه IM شمیه A املاک IA : افلاک M 16 الوصی الشفیق والولی الشفیق I :
M الوصی الشفیق والولی الشفیق A | الکمال IA : اکمل M

يوم الجمل، الرَّاجع لِهِ الشَّمْسُ عِنْدَ الطَّفْلِ، آنَ امامَ کَهْ جَامِ مَلاَمَالِ اسْرَارِ روحِ فَزَائِي وَحدَتِ ساقِي مَجْبَشْ – کَهْ «وَلَا يُجْبِهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ» – بِرِ حَسْبِ ۳ قَابْلِيَّتِ وَمَعْرِفَتِ بِمَسَاعِدَتِ مَعَاضِدَتِ اسْتَعْدَادَاتِ وَقَابِلِيَّاتِ بِتَشْفِكَانِ ذَوَارَفِ اِمامَيَّهِ وَمَتَعْطَشَانِ مَعَارِفِ سَامِيَّهِ وَمَتَخَلِّعَانِ اَزْ عَوَایقِ سَجِيَّهِ وَعَلَایقِ دُنْيَهِ دُنْيَوِيَّهِ ۶ چَشَانِيَّهِ، وَبِمَذَاقِ جَانِ وَهَسْتَرِشَدَانِ اَزْ دَهَاقِ کَوْسِ رَاحَاتِ سَوَاقِي بُواقيِ رَاحَاتِ حَقِيقَى بَگُوشِ رَؤْسِ وَسَانِيَّهِ، لَيْثِ بْنِي غَالِبِ، اَسَدِ اللَّهِ الْفَالِبِ، اَمِيرِ ۹ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ بْنِ اَبِي طَالِبٍ – عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ –؛ وَبِرِ باقِي ائمَّهَ نَامِي وَهُدَاءَ گَرامِيِّ، کَهْ دَرِ رِياضِ رِياضَتِ خَطُوطِ جَداولِ جَسْمَانِي اَزْ هَشْكَوَهِ ۱۲ مَصَابِحِ مَصْطَفَويِّ وَقَنَادِيلِ اسْرَارِ هَرَضَنَويِّ اَنْفَادِ مِيَاهِ حَظْوظِ رُوحَانِي درِ مَشَاعِرِ قَوَىِ اَنْسَانِي نَمُودَهِ، وَمَتَبَعِينِ مَطْبِعِينِ بِيرَكَاتِ نَفَایِسِ اَنْفَاسِ عَالِيِّ اَسَاسِ اِيشَانِ، کَهْ «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»، کَوَى سَبَقَتِ درِ مَضْمَارِ مَعْرِفَتِ اَزْ شَيْعَهِ خَواصِ ۱۵ وَعَوَامَّ وَقَاطِبَهُ طَايِفَهُ اَنَامِ رِيدَهُ اَندِ، وَدرِ عَالَمِ وَلَايَتِ اَبُوبَابِ وَلَايَتِ عَالَمِ کَشْوَهُ اَندِ؛ وَبِرِ سَايِرِ اَولَادِ وَاحْفَادِ اَمْجَادِ عَالِيَشَانِ، مَعْلَىٰ مَکَانِ، کَهْ هَرِ يَكِ بَدْرِ سَپَهِ كَمالِ وَضِيَاهِ مَهْرِ جَلالِ، وَسَالِكَانَ رَا اَزْ کَونَرِ مَعْرِفَتِ ساقِيِّ، وَبِرِ سَرِيرِ عَطِيهِ باقِيِّ اَندِ؛ وَعَلَىٰ کَلَّ تَقَىٰ وَفَىٰ وَنَقَىٰ وَقَىٰ.

(۴) اَمَّا بَعْدُ، «کَلِمَاتُ الْمَشَايخِ مِنْ جَنْوَدَهِ فَسْبَحَانُ مِنْ اَظْهَرِ سَرِّ

۱- جَامِ مَلاَمَالِ اسْرَارِ دَوْحِ فَزَائِي وَحدَتِ I : جَامِ مَلاَمَالِ دَوْحِ فَزَائِي اسْرَارِ وَحدَتِ M ۲ ذَوَارَفِ I : ذَوَارَفِ MA ۳ هَوَایقِ I : هَوَایقِ IM ۴ دَهَاقِ کَوْسِ I : دَهَاقِ کَوْسِ MA ۵ اَنْفَادِ I : اَهَادِ MA ۶ اَهَادِ I : وَقَوَىِ A ۷ نَوَىِ I : ۸ اَحْفَادِ اَمْجَادِ I : اَحْفَادِ وَامْجَادِ IM ۹ مَعْلَىٰ I : مَعْلَىٰ MA ۱۰ قَوَىِ M : وَضِيَاهِ M ۱۱ اَنَامِ I : وَضِيَاهِ M ۱۲ اَنَدِ I : وَآنَابِ فَلَكِ جَيَالِ وَجَلَانَدِ A ۱۳ وَهَلَىٰ کَلَّ تَقَىٰ وَفَىٰ وَنَقَىٰ وَقَىٰ I : وَهَلَىٰ کَلَّ تَقَىٰ وَفَىٰ وَنَقَىٰ وَقَىٰ M

نساء غيبة في عيب الغيب على وفوده .» خلاصه اركان وجود ومقصود از
ایجاد موجود کاملان اهل عرفان ومحققان اصحاب ایقان اند، که بر وفق
 توفيق «اذهب» وطبق تطبيق «والى ربک فارغ» بحکم «الله يجتبى اليه»
 من يشاء من عباده ويهدى بما فيه وانيب» متوجه بطحای محبت ومحرم
 بیدای مودت - که مقام کعبه وصل هبوب است - کشته، بر عروة مروه
 ومنی صفا سواد حجر الاسود دل را از مصافحة «يَعْبَنِ اللَّهُ مِنِي» قطع علائق
 به آب زمزم علوف واجتناب از مرغوب شسته اند . شعر :

فمطلب القوم مولاهم وسيدهم يا حسن مطلبهم للواحد الصمد .

بر ناظر از آثار وجنات ولایت نشان ظاهر آنکه با خلق هم نشین
 و خاطر انورشان از جذبات عرفات حج اکبر مخالفت نفس در آن کمین . ع :
 از درون سو آشنا واژ برون بیکانه وش .

12 ایضاً : دل پیش تو و دیده بجای دگرستم .

هر آینه قالب قابل قلب ایشان مقبول قبول مقبولان ، نفایس عرایس انسان اینان
 مطلوب طالبان و مطلوبان ، از صحبت بر وحدتشان نسایم توحید احدی وشمایم
 تفرید محمدی بر ارباب الباب وزیده ، لاجرم در فضای بیضای قدسی سیمای سماء
 انشا آرمیده اند . «فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به .»

2 کاملان IA : کاملات M 3 والی : سورة ۹۴ (الانشراح) آية ۸-۳-۴ رک به سوره
 ۴ (الشوری) آية ۱۳ من عباده I : - MA ۷ ترتیب این
 جمله تاریک است ، در I چنین است :... منی وصفاء M ؟ A اینطور تصحیح میکند : و بر
 مروه مروه ومنی صفا سواد حجر الاسود دل را از مصافحة «يَعْبَنِ اللَّهُ مِنِي» قطع علائق نموده
 با آب زمزم مرغوب خود را شسته اند ۷ اجتناب M : اجتناب I ۹ بر ناظر ... هم نشین
 IM : که بر ناظر از آثار وجنات احوالشان نشان ولایت ظاهر وبا خلق هم نشیند I A
 10 خاطر M : خواطر I ۱۱ سو I : شو MA ۱۳ مقبولان : + است و A ایشان I :
 ایشان M ۱۴ ایشان I : ایشان M

(٥) آری، همچنانکه در عالم ظاهر رابطه انتظام نظام عالم کون وفساد وواسطه استقامت مهم عباد وصلاح بلاد اساطین سلاطین واقاین خوافین اند، که، بعنایات ازلی مؤید وسعادات لم یزلى مؤبد بوده، ازمه حل وعقد بقسطه اقتدار واعنه بطن وعقوبت بید اختیار ایشان منوط ومربوط شده - «وذلك فضل الله يوتیه من يشاء» -، همچنین در ولایت باطن اقالیم جهان بل طبقات زمین وآسمان قایم بوجود با جود حگام کشور فقر وفنا وملوک مملکت سلوک واهتداست، که جلاء صلاء صفاء هرایای معمورة انسانی را بتّبع انبیاء عالیشان وتوجه بمصلل طرق رسول متعالی مکان - صلی الله علی نبینا وعلیهم اجمعین - حاصل کرده اند. قطعه :

للہ تحت قباب العز طایفة
اخفاهم فى رداء الفقر اجلالا
هم السلاطین فى اطمئن مسكنة
استعبدوا من ملوک الارض اقیالا.

لام جرم باحسن مواعظ فصاحت شعار ومباین نصائح بلاغت دنار ایشان سلاطین رفیع الدرجات وخوافین منبع البرکات توفیق تمہید قواعد شریعت وتشیید معائد معدلت یافته اند.

(٦) اعلم انهم قالوا «القطب» الذى عليه مدار احکام العالم، وهو مركز دائرة الوجود من الاذل الى الابد، واحد باعتبار حكم الوحدة، وهو الحقيقة المحمدية - صلی الله علیه وآلہ -، وباعتبار حكم الكثرة المتعددة، وقبل انقطاع النبوة قد يكون القائم بالمرتبة القطبية نبیاً ظاهرًاً كابراهیم عم،

2 مهام I : مهام M 3 ازمه I : زمام I 5 | وذلك فضل الله يوتیه من يشاء I سورة ٥ (السالمة) آية ٥٤ : وذلك فضل الله علینا وعلى الناس M سورة ١٢ (یوسف) آية ٣٨ 6 قایم IA : 8 صلی الله M : صلوة الیه I 9 قطعه M : عربیه I

وقد يكون ولیاً خفیاً كالحضر في زمن موسى - عليهما السلام - ، قبل تحققه بالمقام القطبي وعند انقطاع نبؤة التشريع وظهور الولاية من الباطن ينقلب القطبية الى الاولياء مطلقاً ، فلا يزال في هذه المرتبة واحد منهم قائم في هذه المقام يتحفظ به هذه الترتيب والنظام .

تاماً فيوضات الله كه بعالٰ وعالميان ميرسد بواسطه وجود قطب است که اول بر دل مقدس او این فیض نازل میشود ، واز دریای دل او بجداؤل دلهای اولیا ومرّبان منقسم میشود ، واز آن انهار سواقی منشعب بیواقی میگردد . بیت :

کر عالم از او بفرض خالی گردد
۹ فی الحال جهان عاطل وبایر باشد .

(۷) بی تکلف وتصلف چون کوکبة صبح عالم افروز واشعة روز بر بصر اصحاب بصیرت وخرد ارباب خبرت واضح ولایح است که چون خدمت ۱۲ حضرت با نصرت ، والی ولایت ولایت ، قهرمان معموره نقابت وهدایت ، تماسح قاموس واحديث ، سباح بحار ناموس احادیث ، هجوم البحرين جمع وفرق ، ناشر اسرار الحق على الخلق ، هفتاخ ابواب فتوحات قدسیه ، مصباح اسباب ۱۵ فيوضات حديسيه ، کاشف اسرار لاهوت ، ناظر استار جبروت ، مخصص بالهمات عرشيه ، مختص بلعمات واردات فرشيه ، بیت :

۱ عليهما السلام M : مم I ۷ مقربان : + با صفا A ۹ بفرض IM : زهیش I A

۱۰ عاطل وبایر باشد IM : باطل وعاطل گردد ۱۲ A اصحاب MA : ارباب I

۱۳ حضرت IA : - والی ولایت ولایت M : والی ولایت IA نقابت IA : نقاب

I M ۱۵ تماسح IM : مساح A ۱۵ على العلق A : - على الحق I

زنقش روی تو متناظه دست باز کشید
چو شرم داشت که خورشیدرا بیاراید،

3 سلیل من فاق النقا فی زمانه ، ع :

بفضلِ واکرامِ و مجدِ و منصبِ ،

یهتدی من نور طلعته من یهتدی الى نور نسبه ، ع :

نورٌ تلاؤاً من مشكّوٰة ذي نسبٍ ، 6

خلوت ریاضتش غرفةً فردوسَ اعلىَ ، سجادةً طریقتُش رداءً ملائک
«اولی اجنحة هشتی» ، صحوش موجب افادت وارشاد ، محوش همتر هدایت
9 ورشاد ، شاهبازی که بر غیر کنگره عرش توحید همای همتش نیارامیده ،
شاهی که قیصر نهمتش جز بر قصر بهمن و تهمتن علم تجزید بر نکشیده ،
در بارگاه «انما يخشى الله من عباده العلماء» و در بارگاه «انا اعلمكم بالله
12 واخشي» قدم بر قدم و نظر بر رقم ائمه طاهرين و عصبه عترت طبیین نهاده ،
جوهر فرد کحل الجواهر ارشادش در سلوک بر مسلک سداد داد بینائی
وراهنمائی داده ، قدم جهان پیمایش طی نمای فلك دوار؛ نظر حق نمایش
15 عقده گشای بصیرت اولی الایدی والا بصار ، خبر «کالبحر على سفينة طلاب
التوحيد» ، مفارزة «فاز بطريق اصحاب التجريد والتفريذ» ، سباق کلام «سیاق
الکلام عن ادراك اراك» ، شجرة اوصاف «کل بطل حتى بلغ الكتاب الاجل» ،
حقایق ودقایق توابع الكلم او - که طریقه آن بیان نکات سوابع نعم وجامع
18 چو (سدی) : چه IMA 7 اعلی : + و A 8 سورة ۳۵ (فاطر) آية ۹ رشداد
A : ارشاد IM 10 بهمن و تهمتن M : تهمتن و بهمن I بر نکشیده MA : نکشیده I
12 طبیین I - 13 بر مسلک : بر مسلک M بو سلیل I 15 سفينة : الجنه I الجنه
I 16 بطريق I : بطريقته M 17 اراك M - :

حكم است - با معانی کلام بدیع نظام افراد او تاد هم عنان ، وهو انسان العین وعین الانسان ، وهكذا الى جده ، اسد الرّحمن ، الولی الذى منه على وقایع الحدثان « لمن له انتبه » وهو العالم بخوبیات الضماير وخفیات السراير ٣ بلا اشتباه ، السید نور الحق والحقيقة والدين نعمت الله - ولی الله مرتبة برحمته وافاض علينا من بركته - ، كه عتبة عليه اش محظوظ رحل ترحال ابطال رجال بود وکمل مکاشفات اسرار جلال وجمال از روضه روضه آسایش ٦ واصل باقصی آمال کشف وشهود میشوند ، بیت :

اگر تو تخم ارادت فرو برو بدرش

٩ زشان تربیتش گونه گون نمر یابی ، هیچ یک از اولیای کبار واصفیای عالیمقدار در مضمار جسم الخطر عظیم القدر ارشاد وکمال وطی مراحل منازل کمال نبوده اند و در خدمتش بدرجات اعلی وهمگنان از نصیحتش گوی سبقت از رفقا ربوده اند . بیت : ١٢
بر آستان دولت ما هر که سر نهاد
نگذشت هفتنه ئی که زاهل سریر شد .

١٥ اوصل الله الينا من امداد روحه ولا حرمنا عن اسعاد فتوحه .
(٨) وببراهین قاطعه ودلایل ساطعه بر ارباب نهی واصحاب ذکا چون ذکا روشن و هویداست که ارواح نفوس زکیة قدسیه را - که من عند الله ببعیدات و تهدییات محفوف ، واز دعوی نبوت ورسالت منهی ومکفوف اند - ١٨ اظهار خوارق و غرایب طرایق برهان ونشان است ، اگر چه بعضی آن را مثل

١ نظام I : - M - ٣ العدثان I : العوادت M ٨-٩ وزن : فلاتن فلاتن مقلعن فعلن

انهضات در مضامفات نبی دارند و از معجزات عالیات ایشان شمارند. چون یمن متابعت و مطابعه شریعت بدین مرتبت و منزلت رسیدند و حق هدایت 3 بطريق حق و جناب اقدس مطلق از پیروی ایشان دیده آمد دھریه - خذلهم اللہ - چون انکار معجزات انبیا نمایند کرامات اولیا بطريق اولی مدفوع و منوع دانند. و فريق الحقيق توفيق رفيق، که تجویز صدور غرايب و ظهور 6 عجایب و طریق خوارق از نفوس قدسیه خیره کرده اند و طریق سلوك نموده اند، فوجی قلیل، گویند: «اين ظهور و اظهار بر ايدي اختيار جائز است مادام که بمرتبه قلب اعيان مثل گشتن حجر و مدر زر نرسیده باشد. 9 و جمهور استدلال بقصه صادقة آصف و واقعه هريم و واقعه ائمه هدى واصحاب اجتبا - عليهم السلام - کرده، تجویز فرموده اند. واما امثال اين مقال از رسول که هداه سبل اند بمرتبه می رسیده وبمقامی انجامیده که لا يحتاج 12 الى البيان ولا ينكروه اهل الطغیان.

(۹) وعن رسول الله - صلی الله عليه وآلہ - : «ان لله ثلاثة شخاصٍ 15 قلوبهم على قلب آدم عم ، وله أربعون قلوبهم على قلب موسى عم ، وله سبعة قلوبهم على قلب ابراهيم عم ، وله خمسة قلوبهم على قلب جبرائيل عم ، وله ثلاثة قلوبهم على قلب ميكائيل عم ، وله واحد قلبه على قلب اسرافيل عم .

1 نبی : مبني IM 4 معجزات M : معجزه I | کرامات I : و کرامات M 5 غرايب IA : عرايب M 6 خیره M : خیره I | I 8 مادام MA : - I - | حجر و مدر زر IM : مدر و حجر از زر A 10 السلام IA : سلم M 13 صلی الله عليه وآلہ M : صلی الله عليه و سلم I صلی الله عليه وآلہ و سلم A 15 ابراهيم IA : ابراهيم M 16 واحد قلبه I : قلب واحد قلبه M واحد A

و اذا مات الواحد ابدل الله مكانه من ثلاثة ، و اذا مات من الثلاثة ابدل الله مكانه من الخمسة ، < و اذا مات من الخمسة > ابدل الله مكانه من السبعة ،
و اذا مات < من > السبعة ابدل الله مكانه من الاربعين ، و اذا مات من الاربعين 3
ابدل الله مكانه من التلثمائة ، و اذا مات من التلثمائة ابدل الله مكانه من
العامة ؛ فيهم يحيى ويميت ويمطر وينبت . *

قال الشيخ الكامل الصمدانى الشارح الفرغانى : « اللذان بمنزلة الوزيرين 6
القطب فالذى يقوم عن يمين القطب نظره فى الملوكوت والذى عن يساره
نظره فى الملك وهذا على من صاحبه ولذا اذا انتقل القطب كان هو بده
ويقوم بدل الامام الايسر الامام اليمين و اذا مات الامام اليمين يقوم بدله 9
احد الاوتاد ويقوم بدلها احد النجباء وهم الاربعون المتحققون بحقائق الاطوار
الاربعينيات وحكمتها ويقوم بدلها احد النقباء وهم تلثمائة مع جمعه الباقى
وعدم خلوة عنها . ومنه اخبر - صلى الله عليه وآله - بقوله : « ان الله 12
تلثمائة حلق من لقى الله بوحد منها مع التوحيد دخل الجنة ، يعني الجنة
الحقيقة . انتها . »

ومثل اين احاديث متتنوعه در تفصیل این مرام بروایات مختلفه وارد 15
شده . وحضرت خاتم العارفین شیخ محبی الدین محمد بن الاعرابی در بعضی
مصنفات خود نیز بتفصیل تمام فرموده : « وایضاً قالوا : الاوتاد اربعة رجال
3- ابدل الله مكانه من ثلاثة ... و اذا مات من السبعة MA : - 11 12 و آله
MA : وسلم I 13 من IM : فمن A 14 يعني الجنة IM : - 15 محبی الدین محمد
بن الاعرابی I : محبی محمد بن الاعرابی M محبی الدین A بعضی : + اذ A
17 نیز - MA 16 فرموده IM : ابراد فرموده A

منازلهم على منازل الاربعة الاقطار ، شرقاً وغرباً وشمالاً وجنوباً . والابدال ،
وهم سبعة لا يزيدون ولا ينقصون ، يحفظه الله لهم الاقاليم السبعة ، لکل بدل
اقليم فيه ولایته . والبدلاهم اتنا عشر نقیباً . هم الابدال وهم لا يزيدون ولا
ينقصون ، وسموا بدلاً لأن الواحد منهم لولم يجد الباقون ناب مناهم قام بما
يقوم به جميعهم وللکل كرامات وخوارق عادات فوق ذلك هذا .

واختلاف در اطلاق لفظ معجزه بر کرامات ائمه طاهرين مهديین واقع
شده ، وشيشه تجویز کرده ، وبعضی از ایشان مبالغه نموده اند در عدم اطلاق
کرامات .

(۱۰) واين کم پایه بي مايه وبي سامان پريشان ، عبد الرّزاق بن
عبد الكريیم بن عبد الرّزاق الكرمانی ، که قریب مايه تاسعه در دار
الاحزان کرمان بعد از معاودت < از > خراسان ، العربية :

وانی فی القلام رأیت ضوءَ کان اللیل زین بالنهار
دیگر بار هفتخر وسرافراز ، واز همکنان مستثنی وممتاز شد بخدمت
حضرت نقابت منقبت ، هدایت هرتبت ، على نسبت ، متعالی رببت ، واسطة
عقد جلالت ، رابطه عقد بسالت ، طغرای هثال صاحب قرانی ، فرمان فرمای
فضای جهانی ، مفیض دومة العلی العلویه ، فیاض ذوارف العارف المرتضویه ،
فیروزه سلسلة الذهب فیروزی ، شعشه شعاع عالم افروزی ، منقح العلوم

وهم سبعة IM : سبعة A | لهم IM : بهم 3 | A : وفيه 4 | قام IM :
يقوم A | 6 کرامات IM : کرامات A | 11 کرمان IA : اکرمان M | 13 وسر افزار
MA : سر افزار | 14 نسبت IM : نسب A | 16 مفیض I : بفیض M | 17 عالم
افروزی IA : عالم افروز M

الرسمية ، محقق المعارف الحقيقة ، ملاد العلامة الموحدين ، معاذ اکابر الحكماء المتألهين ، مالک سجادة طریقت ، سالک جاده شریعت ، شعر :

ارید له مدحا فما فی فضیلة تاملت الا جل عنها وقلت ،
6
ظاهر جذبات ، ظاهر اول ، ظاهر لمعات ، ظاهر اسرار کمل ، سر الله
فی جناب الملکوت ونعمه الله فی قبات الناسوت ، رحبة صفة بوقلمون نزد
همت عالی نہمتش فضائی مختصر وصحیفه بلند رواق گردون در جنب رفعتش
منخفض ومحقر ، اصل اصیل هدایت ، فرع نبیل ولایت ، اس الجرنومة الظاهرة
واسوة العصبة الظاهرة وقبله ارباب الافادة والیقین ، کعبه آمال النقباء المتقین ،
ناشر الدقایق البرهانی ، نائز الحقایق العیانی ، شعر :

بکویم ونکنم رخنه در مسلمانی
تومی که نیست ترا در جهان همه نانی
کدام پایه در اندیشه نصب باید کرد
که در مدارج رفتت نه برتر از آنی ؟
السید السند نور الحق والحقيقة والاپاشه والدین ، نعمت الله الثاني -
علیه زلال الفیض السبحانی وسجال الرحمة الرحمانی ما دارت السبع المثانی
علی السنة ارباب المظاهر والمعانی .

(۱۱) ودر نواب رفیع مآب آنحضرت چون مقرر هجاز ومرخص به
بسیاری سخن وسبکساری در انجمن شده بود ، چند کرت بعضی حکایات
2 مالک سجاده IA : بجاده M ۶ همت عالی نہمتش M : همتش I ۱۰-۱۳ وزن :
مقاعلن فعالتن مقاعلن فعلن ۱۱ در جهان همه MA : در همه جهان ۱۱ نه IM : تو
M ۱۵ وسجال IA : سجال A

کمالات و مقالات و شطری از محاکات کرامات حضرت مقدسه بعرض رسانیده،
ومجلس بذکر و معقول بنشر آن معطر ساخته، اشارت با بشارت سمت صدور
یافت که: «چون در تذکره‌ئی که فرید الافضل عبد العزیز بن شیر ملک
قبل از این در هندوستان تصنیف و تأثیف نموده مثل این روایات هر قوم
واز آن این مقامات معلوم نمیشود، تو از سیر و آثار و خبر حضرت مقدسه
آنچه دانی جمع کن، تا طالبان صادق و عارفان موافق و سالکان تارک و درویشان
ناسک شعور بدین تفصیل وحضور از آن تکمیل یابند، واقداح زلال هودت را
هلاهال ساخته بشنگان رشحات جام هجیت و متعطشان آب حیات ارادت
رسانند.»

(۱۲) این فقیر، در اوّل، بثانی آن کامل مکمل معروض داشت که:
«کرامت و ولایت آنحضرت چون اوّلیات ظاهر ومثل بدیهیات باهر است.
ترکستان و هندوستان در سایه بال افضال وظل جناح اشبال آنحضرت است.
صیت هنابه فی الاقطار كالشمس فی رابعة النهار. هو هفیض نعمة الله الظاهرة
والباطنة، والموعد بلسان النبوة فی المائة الثامنة.» وثانیاً کستاخی نموده
بغیر انها و موقف اصلاً با قصور استعداد وفتور احوال وظهور اضداد رسانید
که: «جمع این سیرت امری است از احصا و امثال بیرون؛ فی المثل اگر
از اطراف واکناف اهل کمال بر سفينة این آمال نشینند بساحل آن نتوانند

۲ مجلس بذکر و معقول بنشر آن IM : و در مجلس بذکر و معقول را بنشر آن A
یافت I 5 مقامات IM : مقالات A معلوم : + بکسی A نمیشود :
+ فرمودند A 6 دانی IM : می دانی A 10 در اول بثانی آن کامل IM : در اول
بار بان کامل A 17 اهل کمال IM : جمیع اهل کمال A بساحل : + اتمام A

رسيد. فكيف اين قليل بي بضاعت عديم الاستطاعة؟ شعر:

فما لي عذرُ غير أني مقصَّرٌ وعذرِي أقرارُ بأن ليس لي عذرُ.

لکن چون کمینه دیرینه من المهد الى العهد بایادی تربیت وایدی³
عطوف حضرات عالیات اولاد عالی نزاد واحفاد امجاد آنحضرت نشو ونمایافته، سر از متابعت وگردن از مطاوעת توانست بر تافقن. « طاعتهم حکم
واطاعتهم حتم ». ⁶

(١٣) جد ابوی این فقیر، الطیب الفقیه الفصیح الصوفی، مولانا امام الدین عبدالرّزاق، بسیار در خدمت حضرت مقدسه بوده اند. وجد امی، الفقیه العالم المحدث الاولاء، شیخ تاج الدین روح الله، در ارادت آن کمال از مریدان اکمل بوده. وجد امی والدم، المولی المتشرّع المتورّع، ذو الفضل الجسمی والطريق القویم، مولانا جلال الدین سعید، میفرمودند که: « در ملازمت عم خود قاضی قضاة الاسلام، شارح احادیث نبی عَم، مولانا ضیاء الدین علی، چند کرت بصحبت جنت نسبت حضرت مقدسه رفتم؛ فرداً وحیداً چندان بخدمت رقم که یعده العقل بعيداً ». وپدره - جعل الله کریماً فی صدر الجنان - میفرموده که: « در روز وفات آنحضرت هرا همرا برده بودند ». وجد امی والده ام، صاحب العلوم الراخرا والمفاخر الفاخرة، اورع القضاة والمحقّقین، اجمع النقاۃ والمفسّرین، مولانا همام الدین حسین، منظور

١ عدیم IM : قلیل ۲ وزن: مقایلین مقایلین فاعلان ۳ یعنی عذر لی IA :

لبی لی ۴ احفاد وامجاد MA : امجاد احفاد ۵ مطاوעת : + امر ایشان A

۶-۸ وجد امی الفقیه العالم المحدث الاولاء شیخ IM : وجد امی حقیر نیز مرسوم شیخ A

۹ کمال IM : کامل مکمل A ۱۶ الراخرا I : الراخرا M ۱۷ منظور IM : منصور A

انظار الطاف وملتفت اعطاف آنحضرت بودند؛ وبر اکثر کتب تصوّف آنجناب خطّ اشرف حضرت مقدسه هست. واز وقت تحصیل تا ابتدای تعطیل پدر ۳ مرحوم در درس حضرت صاحب الفضل وحاتم الکرم، خاتم الحکم والحاکم، الممتاز من اساطین النقباء والفضلاء بالاطفال الاله، سید برهان الدین خلیل اللہ ملازم ودر خدمت قایم بوده. وهمیشه با حضرات طویل النجاد، رفیع العمامد، کثیر الرّماد، قوى البرهان، علی الشّأن، احفاد حضرت مقدسه رابطه ۶ خدمت واخلاص وارادت مؤسس وهرّص میبوده.

(۱۴) لاجرم سمعاً وطاعةً بالطّواعية عرضه کرد. اما چون از ظلمات ۹ نیل حوادث ومحاصیب ونازلات وابل وقایع ونوایب مرأت ضمیر وآینه خاطر ظلمانی هانده بود ودل اندوه پسندیده وخاطر شکوه کوه هموم دیده نورانی نمانده بود بر حسب تقدیر تأخیر وقصیر واقع شد - «العبد يدبر ۱۲ والله يقدر» - ، تا در شوال سنّه احدی وعشر وتسعمائیه که مقیم شد در حریم قبله اقبال وحرم کعبه آمال، حضرت افادت شأن، افاضت نشان، افضل پناه، فضایل دستگاه، مقدم السادات فی البر والیم، تقدمة ارباب ۱۵ العمایم فی العرب والعجم، مظہر حسنات کلامات الله العلیا، مظہر تجلیات بیّنات الدین والدّنیا، - بیت:

۱ انظار الطاف و IM : - A : ۳ حاتم الکرم I : خاتم الکرم M ۵ در خدمت IM : در خدمتش A ۸ عرضه IM : عرش ۹ وقایع : واقع IM ۱۱-۸ I اما چون از ظلمات... بر حسب تقدیر IM : اما چون تا حال تحریر بجهت حدوث حوادث وغلبة هموم A ۹ نازلات I : ازلاب M ۱۱ ابل I : ابل M ۱۰ ونواب M : نواب I ۱۱ ضمیر I : ضمایر ۱۰ خاطر M : خواطر ۱۴ دستگاه IA : دستگاه M ۱۵ مظہر تجلیات I : مظہر تجلیات M

ای فکرت تو مشکل امروز دیده دی

وی همت تو حاصل امسال داده پار،

- اتن مظاهر امر «أشكروا نعمة الله»، اعم قوابيل «وان تمدوا نعمة الله»، - شعر : ٣

چو ستوده جهان شد صفتیں چکونہ کوئیں

بخدا کہ رشکم آبید کہ قلم ورا ستاید،

- الذي مع حدانة سنه فاز بالقدر المعلى وترشح من ارقام افلامه دقائق ٦

الحكمة الكبرى، حوى انواع العلوم من الفروع والاصول وجمع اصناف العيون

من المعقول والمنقول ، - بيت :

الامام بن الاهام بن الامام بن الامام

آن بحق جد وپدررا نایب وقایم مقام ،

- هلاذ العوام في نوازل الدنيا والدين ومعاذ الخواص لنزول اليقين ، - ع :

حضرتش كعبه اسلام ودرش قبله دین ،

- حُكْم بخَنَكِيَّه فصاحة سَهْبَان وفَكْ بِكَفِيَّه سماحة عَدْنَان ، آثار فضائله على

كُرْ الشَّهُور والدَّهُور تبصَّرَ وتذَكَّرَ ، باله طوبی ، حاله مشکوٰه مصابيح العلم

ونوادر الحكم ، - شعر :

والفضل جعفر بحر انت لجته ومن عبيدهك الف كابن عباد ،

٢- وزن : مفعول فاعلات مقاييل فاعلن ॥ ٢ داده M ॥ ٣ اشکروا :

سورة ١٦ (النحل) آية ١١٤ ॥ وان تمدوا : سورة ١٤ (ابراهيم) آية ٣٤-٥ وزن :

فعلاتن فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن ॥ ٦ ارقام افلامه IM : ارقامه افلام A ॥ ٩-١٠ وزن : فاعلاتن

فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ॥ ١٣ بکفیه :

بغکیه IM بکلیه A ॥ عدنان IM : حاتم وعدنان A ॥ ١٤ باله : وباله IM ॥ ١٦ جعفر I :

جمفرا M ॥ لجته I : لجة M

– شارق شوارق الفضائل ، فارق هواطل البواطل ، جامع الاخلاق الملکيّه ،
حاوى الاوصاف الملکيّه ، – بيت :

3 بچشم داش در ذات او تأمل کن

که تا هلايکه در صورت بشر يابي ،

– محبي مراسم کرام آبا ، مجدد اکارم سجایي عظام اجداد ، – شعر :
عمری دعای جاه و جلال تو کفته ايم 6

منت خدای را که همه مستجاب شد ،

نظم : ودعوَةَ صدرت من نِيَّةِ خلصت

9 لا شک ان يستجيب الله داعيها ،

– الله يحفظه عن عين اعدائه وغبن احبابه بفضله الواقعى ، ظهير الملة
والافاده والسيادة والنقابة والدين عبد الباقى – اللهم خلد طل افادته ونقابته
الى يوم التلاقي 12

(١٥) ودر بعضی اوقات فرخنده ساعات که استفاده از واردات خاطر
انور وبارقات ضمیر ازهر که تيزی بصر است مینمود ، آنحضرت فرمودند
15 که : « جناب فضائل هاب ، زهاده اياب ، صفوه ارباب الفضل والشهود ، سالك
سبل ارباب الوجه والوجود ، الصوفى المتورع الأوّاه ، مولانا سید الدين

1 شوارق A : شوارق M 2 حاوی الاوصاف الملکيّه M : – I 3-4 وزن : مقاصلن
فغلانن مقاصلن فع لن 5 کرام M : IM 6-7 با IA : ايابه A مجدد اکارم سجایي
عظام اجداد I : مجدد مجايه عظام اجداد M مجدد اکارم سجایي عظام اجداده A
شعر M : نظم I 8-9 وزن : مفعول مستغيل مقاصلن فاعان 10 غبن احبابه M :
عبن احبابه 11 الواقعى M : الواقعى I 11-12 والسيادة والنقابة والدين عبد الباقى ...
الى يوم التلاقي IM : والسيادة والدين عبد الباقى مولانا عبد الباقى A

نصرالله جمع سیرت حضرت مقدسه نموده؛ در شیراز در سنّه ستّ و تسمایه اشارت باملا و کتابت آن، حضرت معصومی مرحومی مخدومی ثانی بل اوّل آن کامل مکمل فرموده بودند. و بواسطه بلایای زمان و عناد اوان و مکان، آن در پس پرده کمون محتجب بوده، و تسطیر و تحریر آن در تأخیر افتاده. در این **ایام** بمطالعه اینجانب فرستاده.^۳ این بند شرهنده، هنفعلن و خجل، - شعر:

سر خجالت درویش از آن بود در پیش

که گر گناه ببخشنده شرمساری هست،

- التزام نمود که تذكرة آن سید انام و جمع سیرت هدایت فرجام آن سرور عالی مقام، آنچه معلوم کرده و مسموع شده - ورنه عَ:

قطرة باران که تواند شمرد!

- بر سیل اجیال در تمامی احوال بی تکلف عبارات و تعسف استعارات بحیطه کتابت و حوزه عبارت در آورد. فان وقع المستول فی خیر القبول وهو المأمول، فهو من فتحات انسه وبركات فوایح قدسه. وان كانت الھفوات والتبوات غالبة حالیة، فهذا من هواجس وهی وسواس نفسی. ترقیب از کمال افضل بی مثال وترصد از حسن مقال نظار در این مقال، آنکه در اصلاح واکمال آن کوشند وحجاب اغماض وغفو واعراض ومحو بر مساویش پوشند.

1 سیرت IM : سیر A 2 | A T حضرت M : تحضرت IA 5 ایام IM : اوان A
 این جانب IM : این فقیر A 6 | خجل شعر M : خجل بیت A خجل گردیده که گفته اند A
 7-8 وزن : مفاعلن فلاتن مفاعلن فعالن 8 بخشند MA : بخشند I 11 وزن : مستعملن
 مستعملن مفعلن 12 تعسف I : تعشف M 14 فهو من MA - : در این مقال IM :
 در این احسن مقال A

- (۱۶) واين جمع، که اصلش انيقاد و فرعش اعتقاد است، مرتب است بر شجره‌ئي وينج اصل و فرعی. ومن اللہ الأعانة فی الاتمام والوصول ۳ الى نيل المرام.
- شجره: در سلسله نسب بزرگوار.
- اصل اول: در مولد و منشاً و شمایل و خصایل آن نامدار.
- اصل دویم: در آیام استفاده و سلوک واسترشاد و سلسله خرقه واردات. ۶
- اصل سیم: در تکمیل وارشاد و ذکر بعضی از مشاهیر اصحاب خلافت و واصلین بصحت با کرامت.
- اصل چهارم: در تصانیف رسائل و فواید جلایل از ارقام افلام هنر ۹ فام آن مقتدائی انام.
- اصل پنجم: در کرامات و حالات سعادت آغاز ولايت انجام، و انقطاع اوالت اكمال و انسام.
- فرع: در تعداد اسمی نامی بعضی از اولاد رفیع العمام و بیان شطري از فواضل وفضایل ایشان – کثّرهم اللہ وبارک فی عمر الباقين ورحم الأسلاف ۱۲ الماضین.

۱ جمع IM : مجموعه ۲ | A اهانه MA : اهانه ۱ | ۵ خصایل آن نامدار IM : خصال آن سید نامدار ۶ | A ارادت : + آن عالی بیشاد ۹ | A جلایل IA : جلال ۱۲ اتمام : + خاتم المقام ۱۴ | A فواضل وفضایل IM : فضایل ومراتب A

شجره

در بیان سلسله نسب بزرگوار

۳) (۱۷) اتصال نسب عزیز الحسب شجره طبیّه مبارکه - «اصلها ثابت وفرعها فی الشماء» - بر وجهی است که در نظم در در نظام آنحضرت مذکور است، و مجمل آنکه در بیست و یکم مرتبه بحضرت رسالت پناه محمدی صَلَّمَ مقتبس، و بدان حضرت متصل میشوند، یعنی آنکه در لفظ شریف و عبارت ۶
لطیف ایشان در نظمی که مذکور میشود واقع شده، که: نظم،
نوزدهم جدّ من رسول خدادست آشکار است، بیست پنهانی.
 واضح ولایع است چه یک واسطه پدر حضرت مقدسه ویک واسطه سیده ۹
السّاء فاطمه الزّهراء است. پس جدّ نوزدهم حضرت رسالت نشان - عليه
صلوات اللّه الرّحمن - باشد. و بعضی بیستم جدّ میخواهند و آن صحیح است،
لکن بتکلّف محتاج است.

(۱۸) وسلسلة الذهب نسب بزرگوار بدین موجب است: الحضرة

۳ اصلها : سورة ۱۴ (ابراهیم) آیه ۲۴ | ۵ مجبل آنکه IM : مجبلش آنست که A
پناه : + حضرت A ۷-۶ | ۷ یعنی آنکه ... مذکور میشود (است) I واقع شده که IM :
چنانچه در نظمی که مذکور شده واقع است که فرموده A ۸ وزن : فاعلان مفاہلن
غفلن | ۹ چه IM : که A ۱۰ نوزدهم : + او | رسالت نشان IA : رسالت پناه M |
۱۱ و آن صحیح است IM : - | A - | ۱۳ نسب : + مذکور M | بزرگوار IM : پدران
A ایشان

المقدّسة نعمت الله بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن كمال الدين بن يحيى بن هاشم بن موسى بن جعفر بن صالح بن محمد بن جعفر بن الحسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسماعيل بن ابي عبد الله بن محمد الباقر بن علي زين العابدين بن حسين السبط بن علي الوصي وفاطمة بنت النبي - صلوات الله وسلامه عليه وعليهم اجمعين .

۶) (۱۹) واين نظم شريف آنحضرت شاهد اين مطلب است که مذکور شد:

محرم عارفان ریانی	نعمت اللهم وز آل رسول	
مرشد وقت وپیر نورانی	قرة العین میر عبد الله	9
که نبودش بهیج رو ثانی	پدر او محمد آن سید	
میر عبداللهست تا دانی	باز سلطان اولیای جهان	
سید منند مسلمانی	پیر کامل کمال دین یحیی	
مادرش شاهزاده سامانی	پدرش هاشم است وجد موسی	12
روح محض ولطیف روحانی	دیگر آن جعفر خجسته لقا	
جمع مبیود از پریشانی	سید صالحان که صالح بود	
مختصر بود عالم فانی	پس محمد که نزد همت او	15
کان احسان وبحر عرفانی	باز جعفر که بود عالیقدر	
روح بخشش که سخنرانی.	پس حسن پس محمد آن سید	

1 کمال الدين بن يحيى I : کمال الدين يحيى M کمال ابن يحيى A 2 صالح بن محمد IA : صالح محمد M 4 حسين السبط IM : ابی عبدالله حسين A الوصي IM : المرتضی A النبی : + المصطفی A 6 شد : + نظم I 7 دیوان ، ص ۵۸۵ . وزن : فاعلان مفاعلن فعلن 9 ثانی ID : مانی MA 12 وجد IA : چد M

جعفر اکبر است حقانی	پادشاه ممالک دانش
در جهان یافتند سلطانی	میر محمد که بندگان درش
آفتاب سپهر سبحانی	شاه سادات سید اسماعیل
کفته اورا که جمله را جانی	ابی عبدالله آنکه روح امین
مخرب کفر و دین را بانی	باز امام محمد باقر
آنکه زین العباد میخوانی	پدر او علی ابن حسین
نور چشم علی عمرانی	باز امام بحق حسین شهید
والی ملکت سليمانی	آن وصی رسول یار خدا
کوری خارجی و مروانی	آنکه باشد در مدینه علم
آشکار است نیست پنهانی	نوزدهم جد من رسول خدادست
باد یا رب بینده ارزانی.	هست فرزند من خلیل الله

(۲۰) وچون بعضی از مذاحان و درویشان چنانکه طریقه ایشان است ۱۲

اهتمام در حفظ نمینمایند، ابی عبد الله^۴ بر روح الامین تعبیر میکنند و صحیح ابی عبدالله است، و آنچه فرموده اند در بیت ثانی «باز امام محمد باقر» اوّل دلیل وارد شده الى هذا السبیل. و در آثار وارد است که روزی یکی از حسّاد در شان حضرت رسالت بناء صَلَعِ سخنی غیر لایق گفت، و آنحضرت در تفصیل و تفضیل نسب مطهّر خود بسطی تمام نموده اند. وهذا من شیم الانبياء - عليهم الصلوة والسلام . ۱۸

۴ جمله را IM : جمله A ۸ بار A : بار IM ۱۰ خداست IM : خدا ۱۳ اهتمام

M - IMA نمینمایند : + و IMA تعبیر میکنند I : تعبیر میدهند A تعبیر میکنند M

اصل اول

در بیان مولد و محتد و منشأ و شمایل و خصایل

آن مظہر آثار و آن سید رفیع مقدار

3

(۲۱) طلوع این بدر منیر و نیر کبیر از مطلع ولايت وافق سعادت،
چنانچه جامع سیر اول، الفاضل الاذیب عبدالعزیز بن شیر ملک واعظی
آورده، در شهر حلب است، ومنشأ حضرت مقدسه نیز شهر حلب گفته اند.
و جامع سیر ثانی، جناب کمالات انتساب، تقوی هاب، مولانا اسد الدین
نصر الله، مرقوم ساخته که پدر بزرگوار ایشان از عربستان بکیج و مکران -
که دو شهر بزرگ اند و سابقاً در حیطه امر ونهی ملوک و حکام کرمان بوده،
و هدتها شده که از آنجا ممتاز گشته - انتقال فرموده اند؛ و والده آنحضرت
از شبانکاره فارس بوده. و در بعضی اشعار بداعی آثار آنحضرت تصريح شده
به آنکه جد بزرگوار عالیمقدار ایشان در حلب بوده اند. وتلك الاشعار:

نعمت الله نور دین دارد لقب نور دین از نعمت الله میطلب

مدتی بودم مجاور در عجم کرچه اسلم باشد از ملک عرب

من مجاور حالیا در ملک فارس جد ما آسوده در ملک حلب .

15

8 ساخته IM : فرموده A 9 ملوک و حکام کرمان IM : ملوک شهر کرمان A

12 وتلك الاشعار M : + نظم I و اشعار اين است A 13 دیوان ، من ۲۰-۲۱ وزن :

فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

(۲۲) روز ولادت آنحضرت پنجشنبه بیست و دویم رجب است قی
سنه نلتین و سبعمايه، بقول جامع سير ناني. اما ابن كمينه بكرات ومرات
از قضاي تقات کرمان ويدر وجد خود شنide که حضرت مقدسه ميفرموده اند ۳
که : « دال بر ولادت من ذال ملفوظ است »، که سنه احدي ونلتين
وسبعمايه باشد.

(۲۳) واز منسوبات آنحضرت است که در سه سالگی در سلك نظم ۶
آورده : نظم ،

مرا علمی که اندر سینه دادند یقین هيدان که آن درسي ندادند
مرا سه ساله حالی شد ميسّر که شيخ چله را در سی ندادند. ۹
« قال اني عبد الله آناني الكتاب وجعلني مباركاً اينما گشت ». ۱۰

(۲۴) ونقل کرده اند که در پنج سالگی بودند، در مجلس پدر بزرگوار
آنحضرت احوال من فی شأنه قال سید الانس والجان - اني لأجد نفس الرحمن -، ۱۱
هاء يمني اويس قرنی میگذشته؛ واز جمله مذکور شده که چون حضرت
اويس شنوده که در غزای أحد دندان مبارك آنحضرت - صلی الله عليه وآلہ -
شکسته شد و او معلوم نداشته بخصوصه که کدام دندان بوده، تمامی دندانهای ۱۵
خودرا بموافقت شکسته. در خاطر آنحضرت گذشته که: از جانب خدا
در رسول او بدین مأمور نبوده؛ چرا این عمل نموده؟ سید التابعين اويس

قضات تقات IM : قضات و تقات A ۷ آورده IM : این مضمون را کشیده اند A ۸
وزن : مقاعيلن مقاعيلن مفاحيلن مفاحيل ۸ آن درسي A : اندر سی A ۹ سورة ۱۰ IM ۱۰
(مريم) آية ۱۱-۳۰ MA : پدر آن ۱۳ ماه IA : ما M ۱۱ میگذشته IM :
مذکور ميشده A ۱۴ غزای IM : جنگ A ۱۵ معلوم نداشته... بوده IM : معلومش
نشده بود که بخصوصه کدام يك از دندانهای مبارك بوده A ۱۶

قرنی را در واقعه دیده اند که هیفرهوده: «ای سید! بمحبت جدّ شما سی و دو دندان طمع از دنیا و آخرت کنده ام».

(۲۵) اما شمایل و خصایل آنحضرت هرچند در اثنای حکایات و روایات بعضی بتقریب معلوم خواهد شد اما در این اصل فصلی از آن نیز مکتوب میگردد. متنی:

6 کر بگویم تا قیامت شرح آن هیچ آنرا مقطع وغایت مدان
 هر چه کویم عشق را در شرح آن چون بعشق آیم خجل باشم از آن.
 حضرت مقدسه در محاوره از اکابر ممتاز ودر مجاوره از ارباب مجاهده
 9 مستثنی، واز کبر ورعونت هبرّا > واز بخل وردایل اخلاق بکل دور و معراً
 بوده >، ودر رعایت آداب وسیر و ملاحظه طریقه مصطفوی صلعم سرّا وجهه
 دقیقه‌ئی اهمال نفرهوده اند. > واز صغر سنّ تا کبر سنّ خود همیشه متوجه
 12 قبله و بدرو زانو نشسته بودی، وکلام اللہ را که اکثر در صغر سنّ حفظ
 فرموده > گاه از نظر تلاوت نمودندی، و بمقتضی مصدوقه «ورتل القرآن
 ترتیلاً» بقرائت اشتغال داشتندی؛ ودر هقام سخن گفتن تائی ووفار و آهستگی
 15 و بیوستگی اختیار می نمودند، وآواز بلند و سخن زشت نمی کردند. « ولو
 کنتَ فظاً غلیظَ القلب لانفضوا من حولك .»

(۲۶) از کمال اخلاق با خلائق بحسن خلق التفات لایق فرمودندی. بیت:

1 واقعه MA : خواب I 5 میگردد IA : میگردد M 6-7 وزن : فاعلان فاعلان
 فاعلن (مولوی) 7 باش IM : گردم 10 A ودر M : در IA 11 نفرموده اند I :
 نفرمودی A نفرموده بودند M 13 ورتل : سوره ۲۳ (المزمل) ت ۴ ۱۵ زشت : +
 پیوند A نمیگرددند IM : از ایشان صادر نشدی A 15-16 ولو کنت : سوره ۳ (آل
 عمران) آ به ۱۵۹

از من بهمه عمر یکی مور نرجید تا بود بر آن بودم و تا هست بر آنم .
 دایماً جویان و نصیحت گویان با تباع خلق محمدی بودندی .

(۲۷) گویند از شطحیات حضرت مقدسه آن بود که در ماهان در ۳
 خانقه جناب السالک الموحد شیخ عبد السلام البقلی ، که از فرزندان حضرت
 شیخ المحقق صدر الدین روزبهانی البقلی الشیرازی است ، شیخ محمد ابو
 مکرم - که ابن عّم این شیخ عبد السلام بوده - آمده بود ، و توقعی از خادمان ۶
 خانقه کرده ، و طمعی کلی نموده بود . و خادمان التجا بحضرت مقدسه
 آورده اند . آنحضرت فرموده اند که هزار تنگه در دستمال کرده بخدمان
 دادند و کسی همراه کردند ، که نعمت الله میگوید : « مرا حم این درویشان ۹
 نا بودن بهتر باشد . » و چون جهل در عنفوان شباب غالب میباشد شیخ زاده
 قبول نمود و حضرت درویشان باعراض اشارت فرمودند و گفتند : « اگر جنید
 و بازیزید در این زمان بودی از سخن نعمت الله بیرون نرفتی . شیخ زاده ۱۲
 روزبهانی عجب عجی داشته . » و شیخ زاده در غربت گرفتار کربت و مشقت
 گردید ، وهم از آن هراسان که مخالفت حضرت مقدسه کرده . بالجمله
 تفرقه بسیار کشید و آخر بصحبت حضرت مقدسه آمده التماس و نیاز بسیار ۱۵
 نموده ، تا نصف مبلغ اول بدو دادند .

۱ وزن : مفهول مقایل مقایل ۲ جویان : خویان : IMA ۴-۵ جناب السالک ...
 الشیرازی است IM : جناب صدر الدین روزبهانی شیرازی که از فرزندان حضرت شیخ
 عبد السلام شیرازی است A ۷ و خادمان : + آنحضرت A ۱۰ نا بودن IM : نبودن ۱۱
 قبول : + وجه A و حضرت درویشان باعراض اشارت فرمودند و (فرموده M) گفتند
 IM : حضرات درویشان را اعتراض نمود گفتند A ۱۳ داشت IM : دارد A ۱۴ گردید
 M نموده A ۱۶ : کرده I : نمود M

(۲۸) وحضرت مقدسه در مجلس دست باعضا ومحاسن خود، چنانکه میباشد، نمیرسانیده اند. و آب دهان مبارک بظرفی یا بر زمین نمیانداخته اند. ۳ و کسی ایشان را تکیه زده ندیده. و افراط در اکل و شبع و پراکنده خواری کسی نشنیده. و پیراهن کرباس مطهر از ادناس - چنانچه شبمه سالکان است -، ۶ و گاهی جبه اکثر صوف سفید - چنانچه طریقه متصوفه است -، و گاهی قبا، بمقتضی سنت مصطفوی صَلَعَ، پوشیده اند. و شمله صعبیدی بسیار و کمی دستار با طاقیه ارمک یا صوف سفید باعلی بسته اند. ورداء بطريق مختلفه از همه جنس، شمله و گلیم و چهار گوشه، میفرموده اند. و گاه جامه او حدی ۹ ملبوس آنحضرت دیدندی و در خنکی هوا بعضی ایام کپنک بر بالای جامه میگرفتندی. و کمر عبادت حق بر میان جان بستندی. و کسوتی که <الحال> درویشان ایشان میپوشند مطلقاً <هرگز> آنحضرت واولاد امجاد نپوشیده اند.

(۲۹) ودر مجلس شریف آنحضرت دیگریرا جای وبارای سخن نبوده. ۱۲ وعبارات با سلاست و کلمات با فصاحت آنحضرت چنان بوده که کسی که استیاع نمودی گمان آن بردی که مگر از رساله‌ئی یا نوشته‌ئی میخواند. هشتوی:

زبانی چو آنش، بیانی چو آب	عیانی که میکرد رفع حجاب
سخن کفتن او همه وجود وحال	خُمش کردن او زبان مقال
چو گفتی تصوّف برای هرید	شده زنده خود شبی و بازیزد.

۴ کسی : + از ایشان A ۵ متصوفه IA : متصوف M ۶ مصطفوی M : مصطفی I
نبودی A | شمله صعبیدی بسیار و کمی دستار IM : شمله صعبیدی و دستار مکی A ۷ بطريق
IM : بطريق A ۱۱ ایشان IA : امجاد M - : امجاد M ۱۳ عبارات I : عبارات
۱۴ با MA : و I ۱۵-۱۷ وزن : فولون فمولن فولون فل ۱۷ شده : شده
MA شده مصحح به شده I MA

کما قال - قدس سرّه - :

روح قدسی رسید وسامع شد»

«نعمت الله در حدیث آمد

(۳۰) واوقات لیالی وایام با وجود ابتدای سنّ معطل و مهمل نگذاشتی،³ وبعد از تحصیل بتوجه پرداختی. وبعد از غروب کسی بر اشغال آن سرور مطلع نگشته. وطالی یا حاجتمندی که بجهت عرض ارادت و حاجت باستان بلند آشیان رسیدی آن روشن ضمیر بینا دل بعد از اتمام وظایف اشارت⁶ اجازه بخواجه سرور یا بعضی غلامان خرد سال - که جهت جزئیات آشغال در خدمت بودندی - فرمودی که تا ایشان را از شام ظلمت نشان بجانب شرق نور افشار رساندندی. ودر سرّا وضرّا در امور دین و دنیا طریقہ هر ضریبیه⁹ آباء اعلی را قدوه داشتندی، وحاصل آنکه استقامت بر جاده شریعت و سلوك طریقت که بزرگترین کرامتی است هدّتها داشته بودند. بیت :

تقویم تو خدای چنان کرده در ازل

کآمد چو راه حقّ همه چیز تو مستقیم.

(۳۱) گویند شخصی با حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - صلوات الله وسلام علیه - گفت : « يا ولی الله ، صفت خاقان مصطفوی صلعم بکن . »¹⁵ حضرت هر تضیی علی صلعم فرمودند که : « تو صفت دنیا و خوشیها و نعیم آن ۱- کما قال قدس سره نعمت الله در حدیث آمد I : کما قال قدس سره در حدیث آمد M چنانچه خود آنحضرت - رضی الله عنه - فرموده نعمت الله در حدیث آمد A ۲ وزن : فاعلاتن مقاعلن فع لن ۱ حدیث IMA : سخن ۲۱۰ ۳ ابتدای سن I : ابتداء در سن M اول عمر A ۴ وبعد از تحصیل بتوجه پرداختی IM : وبعد از فراغ از درس و تحصیل بتوجه مراقبه پرداختی A ۶ بلند آشیان IM : ایشان A ۱۰ آباء اعلارا IM : ابا واجدادرا A ۱۲-۱۳ وزن : مستعلن مقاعلن مستعلن فل ۱۵ بکن IM : وصف فرما

نژد من بکن. آن شخص گفت: «نعمیم دنیا بسیار است، و تعداد آن توان نمود.» آنحضرت فرمود که: «چیزیرا که خدای تعالی قلیل خوانده - که ۳ «قل متعال الدّنیا قلیل» - تعدادش نمیتوانی کرد؛ چیزی که حضرت عزّت عظم شأنه آنرا عظیم گفته جیث قال - عزّ و علا - «وانک لعلی خلق عظیم»، چگونه صفت توان کرد؟»

6 . یقین که اولاد امجاد حضرت رسالت جاه نبوّت پناه که طریقه اجداد مرعی دارند از هکارم اخلاق بواسطه طیب اعراق محظوظ و بهره ور باشند.
اللّهم صلّ علی محمد وآلہ وسلم.

اصل دویم

9

در بیان ایام سلوک واسترشاد
واستفاده سلسلة خرقه و کیفیت ارادت

12) اعلم ان بعض القلوب كدرة وبعضها صافية. ولكن من كدوره القلب وصفائه هرائب متفاوتة. وينقسم الصفاء الى صفاء الانقياء وصفاء الاولياء وصفاء الانبياء. ولكن واحد من الاقسام الثلاثة حدّان لا يتجاوز عنهما. مثلًا 15 صفاء الانقياء حدّ في جانب التفريط ، ولو تجاوز التقى عنه لكان كدرًا؛
1 نژد من بکن IM : یان کن A 2 فرمود که MA : فرمود I 3 قل متعال : سورة ۴ (النّاس) آية ۷۷ وانک : سورة ۶۸ (القلم) آية ۵ صفت IM : وصف A 7 محظوظ A : محظوظ IM

وحدّ فی جانب الافراط ، لو تجاوز عنه لكان ولیاً؛ وعلى هذا القیاس . والنبوّة منوطه ومخصوصة بالصفاء الفطري المخصوص ، على الوجه المخصوص 8 الذي ليس فوقه صفاء . وبكثرة الرياضة والتهذيب يزداد مراتب الصفاء . « وجئن مسموع ومعلوم شده که آن شهسوار هیدان هدایت وشهباز بلند پرواز عرصه افاضت را در بدایت صفائی انتقیا وانتقیا بوده .

وتحصیل مقدمات علوم نزد شیخ رکن الدین شیرازی نموده 6 (۳۳) و علم بلاغت نزد شیخ شمس الدین مگی . وجامع « تذكرة اولیاء » آورده که علم کلام الهی پیش سید جلال الدین خوارزمی بحث کرده اند . وبخط بعضی از اکابر کرمان یاقتم که « عيون کلام » – که از زلال تصانیف حیوة 9 بخش علامه العلماء الاعلام ، عـ :

پادشاه علماء ، خسر و دانشمندان ،

قاضی عضد الدین است – با مصنف – قدس سرّهمـا – بحث کرده اند . ومؤلف 12 سیر ثانی آورده که از اکابر استماع افتاد که تحصیل علم کلام واصول در صحبت قاضی عضد الدین بوده . واز نسخی که یاد گرفته بودند در مبادی حال « مرصاد العباد » شیخ نجم الدین دایه ، ومتن « فصوص الحكم » شیخ 15 محیی الدین بن محمد الطائی بن العربي ، وغالباً متن « اشارات » ابو علی ، بوده . (۳۴) وتتبع بقاایل « وانت کما اثیت علی فسک » فرموده ، وبعد از

8 کلام الهی : کلام والهی IMA 12-13 | مؤلف سیر ثانی IM : مؤلف شیرازی یعنی سیر ثانی A 14 | عضد الدین I : – MA 14-15 | واز نسخی که ... مرصاد العباد IM : واز روی نسخه مرصاد العباد A 17 | وتابع IM : وقابل وتابع A

تحصیل و تکمیل در آخر برتبه علیه خود اشارتی فرموده، کما قال: شعر،
قانون علم کلی و کتاب عقل کل
حرفی زدفتر وورقی از کتاب ماست.

بیت:

علم ام الكتاب حاصل ماست لوح محفوظ حافظ دل ماست.

(۳۵) وبدان که آنچه محققان صوفیه گفته اند که «علم حجاب <الاکبر>» غرض علم تقليدي است وجدلی است. اما علم حقيقی که طریق کشف و مشاهده ظاهر شود، پس آن نهایت مطالب وغايت هارب است. جمعی که علوم طریق استدلال وبرهان معلوم کنند واز جمود تقليد بگذرند وبسیم مبادی حقه باسمان بلند برهان بالا روند بدرستی که ایشان مرتفقی بمقام أصحاب العقيق اند - اللهم ارزقا من برقات لحظاتهم صور حقایق الاشیاء کماهی.

12

(۳۶) ومباید دانست که تربیت شریعت تمامی مؤمنان را شامل است.
حضرت مجتبی مزگی سرور ومهتر انبیا - صلم - خواص را برياضات
از جهت انقطاع نفس از علائق دنیویه وعوایق دنیه بدینه وتهذیب اخلاق
ونفی خواطر امکانیه وعکوف رحجه بر توجه برحمانیه وملحظه
در آخر: + عمر A | برتبه علیه IM : برتبه عالیه A | شعر I : IM-2 | 3 دیوان،
ص ۷۹ . وزن: مفعول فاعلات مقایل فاعلن | 2 قانون | IMD - : IM 4 | A - : IM 5 دیوان،
M طلب A : مطلب 10 باشان بلند برهان IM : باشان برهان بلند با به A
بدرستی که ایشان IM : ایشان هم 11 العقيق IM : حقیقت A | ارزقا I : ارزقا
Tribut MA : ترتیب 14 مجتبی I : M - : M ومهتر IA : محضر M

جناب قدس و تهیّه اسباب انس نیز میفرمود. و این سلوک را طریقت گویند.
و حل عقدهای این راه و اماماطه اندی از این جاده بی صاحبدلی کامل و هرشد
مکمل هیسر نیست. هننوی :

3

گر روی در راه با همراه به ره نمائی جو ، قدم در راه نه
کی زکمراهی توانی باز رست تا نه گیری دامن هرشد بdest
ره توانی برد بی مرد خدا ؟ ره بیبان است و تو گمره کجا
یهدی الله لنوره من یشاء . حافظ :

6

بکوی عشق هنے بی دلیل راه قدم

9

که کم شد آنکه در این ره بر هبری فرسید .

(۳۷) و حضرت مقدسه در اوان سلوک وسیر همیشه طلب مکملی
مکمل مینموده اند، و جویای هرشدی کامل میبوده اند، و تردد اتصال بصاحب
انتباھی آگاه داشته اند. متفقول است که خود میفرموده اند که : « هر 12
ناحیه‌ئی که نشان میدادند که درویشی هست بجد و جهد تمام بصحبت
و خدمت او میرفتم و قربت و ارشاد را مترصد و منتظر میبودم ، تا ظهور حقیقت

1 میفرمود I : میفرموده M فرموده A || این سلوک را IM : این قسم سلوک را A

2 اذی : + و بلوی A 3-2 از این جاده... نیست IM : از این جاده عظمی بیوجود
صاحبدلی کامل و مرشدی مکمل میسر و حاصل نیست A 4-6 دیوان، ص ۶۳۸ . وزن :
فعالاتن فاعلان فاعلن 4 جو AD : چو M جز I با همراه به AD : با همراه نه I با
هراه نه I 5 مرشد IMA : رهبر D 6 بی ID : ای 7 حافظ M : بیت I -
A 10-11 همیشه... میبوده اند IM : همیشه جویای مرشدی کامل و طالب پیری مکمل
میبوده A 12 هر IM : در هر A 13 بصحبت M : وبصحبت I 14 تربیت ... میبودم
IM : تربیت و ارشاد از او میباftم A

احوال او – که بعنایت الله نشا خودرا فوق او هیباقتم، واو روی از راه
تصرّف من بر میتابفت.

(۳۸) روزی دلپروزی خبر مجذوبی مجنونی در شهر مصر داد که ۳
سالهاست که آتش فنا افروخته و گنجینه جمع بجهت خود اندوخته و تفرقه
ماسوی را سوخته. چون بصحت او رسیدم متوجه شده بعد از زمانی که
از مراقبت باز آمدم دیدم مجذوب بیهوش و مدھوش آتشش مرده و اثرش
باد برده. دانستم که تصرّف در این نشا اورا نیز نیست، تا متوجه مگه
معظمه – زادها الله شرفًا وتکریمًا – شدم.

(۳۹) چون بمسجد در آمدم شخصی دیدم مشغول بدرس احادیث ۹
نبوی - صلیع - . چون قدم در آن حرم نهادم خودرا مانند قطره‌ئی واورا مانند
دریا یافتم. و گفتم : عَ ،

عمریست که سودای سر زلف تو داریم . ۱۲
زمانی ساکن شدم تا از درس فارغ شدند. ناگاه نظری بمن کرد. و نسخه‌ئی
بیش ایشان نهاده بود؛ بمن دادند و گفتند: «ای سید! احادیث موضوعه که
حضرت جد رسالت نشان – علیه صلوات الرّحمن – نفرموده اند و بدیشان نسبت ۱۵

۱ نشا IM : شاه A ۳ دلپروزی IM : دل افزروزی A ۴ نشا IM : فنارا A
۵ ماسوی را : + بکلی A سوخته : + وجامه وحدت صرف را بالدام خود دوخته A
متوجه : + من ۷ A بردः : + و خود افسرده A نشا IM : شاه A تا : + آنکه
۸ تکریما IM : تعظیما A ۱۲ وزن : مفعول مقایل مقایل داریم IA :
دارم A ۱۵ حضرت جد رسالت نشان M : حضرت جد رسالت I حضرت رسالت A

کرده اند، و در این کتاب جمع نموده اند، اگر طالب حدیثی خواهد که بداند که صحیح است یا موضوع از این کتاب او را میسر است.» دست ۳ ارادت بدست او دادم و دامن او در دست گرفتم. متنی:

دست بدست آی در این سلسله	بِكَ نظر مُرْدَ بِهِ از صد جله
مرد شود هر که بمردی رسد	إِيْ خَنْكَ آن دل که بدردی رسد
هر قدمی کان بسر خود رَوِيَ	بِاللّٰهِ أَكْرَفَ نَيْكَ روی بَدَ رَوِيَ.
واز نظم در نظام آن هادی اهل اسلام است: نظم ،	
شیخ ما بود در حرم محرم	قَطْبٌ وَقْتٌ وَيَكَانُهُ عَالَمٌ
مردهها از دمش شدی زنده	نَفْسُهُنَّ هَمْجُو عَيْسَى مَرِيمٌ
بصفات کمال خود موصوف	هَفْتَ دَرِيَا بَنْزَدَ اَوْ شَبَنْمَ
نعمت الله مرید حضرت اوست	شَيْخٌ عَبْدُ اللّٰهِ اَسْتَ اَوْ فَافَهمَ .

(۴۰) و حضرت شیخ هفتی و فقیه و صوفی و محقق و محدث و مؤرخ بوده، ۱۲ در علوم ظاهر و باطن هاهر، و رتبه کمالات و مقامات او بر همه ظاهر. و از جمله مصنفات حضرت شیخ «روضۃ الریاحین»، و «در النظیم»، و کتاب

۱-۱ اگر طالب... میسر است M : اگر طالبی... میسر است I اگر طالبی و خواهی بدانی که احادیث کدام صحیح است و کدام موضوع از این کتاب او را (کذا) میسر است ۳ I A متنی M : بیت I ۶-۴ وزن : مقتلن مقتلن فاعلن I ۵ دل IM : کس I A بدردی رسد IA : بدردی رسید M ۷ و از نظم در انتظام آن هادی اهل اسلام است I : ... آن هادی اسلام است M و از نظم در انتظام آن هادی اسلام است که در این مرحله گفته A ۱۱-۱۱ دیوان، ص ۳۶۹. وزن : فاعلان مناعلن فعالان I ۹ مرده ها از دمش شدی زنده IMA : از دمش شدی میشدی مرده D ۱۰ بصفات (+ و A) کمال خود موصوف IMD : بصفات قدیم حق موصوف D ۱۱ حضرت IMD : نعمت A ۱۲ و صوفی IM : صوفی A محدث : + و متورع I A ۱۴ در النظیم IM : در النظیم A

تاریخ، و «نشر المحسن»، و «ارشاد». و گویند که حضرت شیخ بمرتبه قطبیه رسیده بود، چنانچه حضرت مقدسه فرموده اند. بیت:

قطب عالم نقطه پرگار روح شیخ ما سرمایه گنج فتوح.

(۴۱) بالجمله حضرت مقدسه هفت سال در صحبت حضرت شیخ مانده.

آورده اند که سن شریف آن بزرگوار بیست و چهار بود که بخدمت

حضرت شیخ رسید. و میرموده که: «چندانی بخدمت حضرت شیخ مشغول

شد که مدتی چوبانی گوسفندانش کردم و رمه اورا چرانیدم. و سنت انبیا

- عم - را بموجب منطق «کلکم راع» مرتکب گشتم.» و میرموده که:

(۹) حضرت شیخ را زنی بد خلق، سلیطه، جنگجوی بود، و حضرت شیخ را از

وی طفلی بود، خرد؛ و چون دست مبارک برفع تکییر برداشتی پای طفل بر

روی سجاده آن منبع افاده انداختی، ومثل این انواع بی ادبی نمودی

و حضرت رساندی.» حضرت مقدسه میرموده اند که: «اندک ریزه دیناری

که مرا میبود وسیله طبخ میساختم و بدلジョئی آن سلیطه میبرداختم و اورا

صلح میدادم. مکرر حضرت شیخ بطريق لطیفه فرمودند که: «این نوع

که تو میکنی دائم مارا نزاع و جنگ خواهد بود.» فی العمله حضرت

3 دیوان، ص ۶۱۸. وزن: فاعلان فاعلان فاعلان ۴ شیخ M: - I شیخ مذبور A

5 آن بزرگوار IM: حضرت سید بزرگوار A 6-7 چندالی... مدت IM: مدت

مديدي A 7 سنت A: شیت IM 10 پای طفل I: پای طفل گرفته و M آن ذن پای

طفل را گرفته 11 الداختی IA: الداختن M مثل این نوع IM: مثل این نوع

الواع A بی ادبی IM: بی ادبیها A نمودی IA: نموده M 12 میرموده اند M:

میلارمودند I 14 این نوع: + رفتار A

هقدّسه هیفرموده اند که : «کثرت فیض از نظر آن مرد میدان توحید یافته شد. » نظم :

تا نیقتد بر تو هردی را نظر از وجود خویش کی یابی خبر؟
 ۳ (۴۲) و چنین منقول است که در هصر مغاره‌ئی وسیع است که
 حضرت هقدّسه آنجا بعبادت اشتغال هیفرموده اند. وبعضی مریدان و منتسبان
 ۶ که از عجم میروند آنجا میباشند. و چنین شنیدم از پدر واقارب خود که
 حضرت هقدّسه هیفرموده اند که : «چون بمگه رسیدم در مسجد الحرام دیدم
 بیری فورانی نشسته کتابتی میکند وتلاوتی مینماید و نظر اکثر بر خانه
 ۹ کعبه دارد. پرسیدم که : «کیست؟» گفتند : «خانم العلماء والحكماء الالهین،
 مولانا قطب الدین الرّازی است. » متوجه بجانب او شدم. » روانه بدین طرف
 شدند و بعد از صحبت و بسط حالات فرمودند که : «کتابت حدیث جبر
 ۱۲ کتابت حکمیّات، وتلاوت مصحف بامید جبر قرائت علوم غیر مشروعه است،
 وادمان نظر بر خانه بامید آنکه از بیت المعمور مراحم الهی بآب زهم
 لطف ظلمات خانه دل شسته شود. »

(۴۳) و حضرت هقدّسه بعد از معاودت از مگه بمصر رسیده اند و بصحبت
 ۱۵ سید عالم عامل حقّ محقق سید حسین اخلاطی رسیده اند. از آنحضرت

۱ از نظر MA : - ۱ ۱ ۲ نظم I : شعر A-M ۳ وزن : فاعلان فاعلان فاعلان ۱
 ۴ مغاره‌گی وسیع IM : منارة وسیع A ۵ اشتغال میفرموده اند M : مشغول بوده اند A
 اشتغال دارند I ۷-۵ و بعضی مریدان ... میفرموده اند که IM : واز پدر واقارب خود
 شنیدم : «بعضی مریدان و منتسبان که از عجم میروند در آنجا میباشند. وهم از آن مرشد
 کامل نقل شده که A ۷ الحرام : + مشرف شدم A ۸ تلاوتی IM : تلاوت A ۱۱ جبهت
 ۱۲ M کتابت A : کتابات IA

منقول است که: «در غرفه‌ئی که بر نیل مستعلی و مشرف است بودیم.
سید حسین فرمودند که: «از حالات شما میخواهیم که بهره‌مند شویم.»
حضرت مقدسه فرمودند که: «ما از شما.» سید حسین دریچه‌ئی فتح
فرموده اند: در نظر چنان نموده که تمام رود نیل خون است. و دریچه‌را
بسته و دیگر فتح نموده: چنان نمود که تمامی آن نیل چون سیل دست
ویای برینده است که روان است. و دیگر بسته و باز گشوده: چنان نمود که
تمام شیر است. و دیگر باره بسته و باز گشاده: همان آب بوده. حضرت
 المقدسه فرموده که: «مارا از این جنس حالات نیست»، و برخاسته و بیرون
9 فرموده.

(۴۴) و در توجه بمکه یا معاودت چون به سراب تبریز رسیده اند
حضرت صاحب المقامات والكرامات، کاشف الاسرار، سید قاسم انواررا – که
در سنّه سبع و خمسین و سبعماهیه متولد شده – در سنّ صغر بنظر کیمیا اثر
حضرت مقدسه آورده اند. آنحضرت هیفرموده که: «جوانی بنظر من در
آوردنده که در سنّ ایشان انسان قابل نبوده، بلکه من بقابلیت او در روی
زمین ندیده ام.»
15

1 در غرفه‌ی ... بودیم IM : در غرفه‌ی که بر نیل مستعلی است مشرف بودیم A
3 فرمودند IM : فرموده بودند A ما : + هم 6 A : بردیده ای
7 آب IA : آن 8 مقدسه : + نورجه I برخاسته IM : برخاسته A 10 با
IA : باز 11 انواردا I : انوار 12 MA انسان قابل نبوده (نبود M) بلکه IM :
واما 15 ندیده ام I : ندیدم

(۴۵) از نتقات شنودم که آنحضرت فرمودند که : « ایام قلایل نزیل اردبیل بودم . با حضرات مشایخ آنجا حب فی الله واقع شد . »

(۴۶) واين کمینه از جناب سید سالك سید مهدی نیشابوری شنیدم ³ که در نهر قدیم جوز جولان ، قریب شهرغان ، مشهور به سریل سید نعمت الله ولی ، اکنون نیز زراعت میکنند از جویباری که از دریای هیمنه رود میآید . ⁶ چون آنحضرت در آن هوضع چند روزی اقامت فرموده اند منتب و مسمی ⁶ باآن ولی هیدانند .

(۴۷) وجامع متأخر سیرت با کرامت آورده که بعد از مراجعت از مکه به هاوراء التھر نزول فرمودند ، ودر شهرسیز ، که از سمرقند است ⁹ – تا آنجا دو منزل است ، وبغایت مشهور است – ، ساکن شده اند . ومسجدی بنا فرموده اند وجمعه در آن گذارده اند؛ وحوضی پر از شکر کرده ، ومردمان از آن شربت آشامیده اند ، وآن را « حوض شکر » نامیده . ¹²

(۴۸) ودر ولایت سمرقند سه کوه است . یکی را « کوه نور » ، ویکی را « کوه توبه » ، ودیگری را « ملکدار » کویند . ودر هر سه کوه حضرت مقدسه اربعین داشته اند ، واژ شجرة حکم « من اخلاص الله اربعین صباحاً » زلال آمال را ¹⁵ پر از انمار « ظهرت ينابيع الحکمة من قبله على لسانه » کرده واقطاف منی

۱-۸ از نتقات شنودم که آنحضرت .. وجامع متأخر سیرت با کرامت آورده IM : از نتقات شنیدم وجماع متأخر سیرت با کرامت نیز آورده IA ۱ شنودم M : شنودند IA ۱ ایام : امام M ۱۱-۸ از مکه MA : مکه I ۹ نزول I : M - ۱۰ M ومسجدی IA : مسجدی M ۱۵ الله M : زلال آمال را A : از زلال آمال IM ۱۶ ظهرت IM : جرت (آقای ادب بنوری) A قلبه MA : قله I کرده و IM : فرموده از A منی I : منی A - M

بیرون از عدد و من چیده و نوشیده اند.

(۴۹) و گویند در کوه ملکدار با وجود آنکه از بلندی و بسیاری ۳ برف بالا رفتن ممکن نیست در زمستان حضرت مقدسه اربعینات داشته اند و جلهٔ کبیر، که صد و بیست روز باشد، بر آورده اند؛ و بوقت افطار قدری ۶ برف چشیده مأکول و مشروب دیگر نخورده اند. و سید علاء الدین مهدی تبریزی که بشرف ارادت هترف و بتوصیف خلافت معرف اند این را از حضرت ۹ مقدسه نقل کرده اند.

(۵۰) و حضرت کاشف اسرار الوجود، عارف اطوار الشهود، السید ۱۲ الحاج نظام الدین محمود الواقع الداعی نقل نموده اند که: «شنیدم که فرمودند: «نوبتی در أيام خزان در مغاره‌ئی از کوههای عظیم سمرقند بعبادت ۱۵ و خلوت مشغول بودم که بر فی عظیم بارید و در مغاره گرفت.» و آنحضرت آنجا هاند تا زمستان گذشت و بعضی از فصل بهار هم. وقتی جمعی از صیادان بطريق شکار بآن کوه رفته بودند، و شب هنگام در آمده و هوای مقدّمه باران کرده هیل بآن مغاره کرده اند. و برف از درگاه دور کرده در آمدند. و آتش افروخته دیدند که حضرت مقدسه بر سر سجاده روی بقبله نشسته ۳ ممکن I : میسر M میسر و ممکن ۴ باشد IM : بوده باشد ۵ مأکول و مشروب دیگر نخورده اند IM : مأکول و مشروب ایشان در آن منحصر بوده دیگر ۶-۷ چیزی در آن مدت نخوردند A ۸ تبریزی M : سر بری I ۹ نقل IM : لیز نقل ۱۰ فرمودند M : نظام الدین A ۱۱ اسرار M : الاسرار I ۱۲ محمود I : محمد MA ۱۳ فرمودند M : نظام الدین A ۱۴ مغاره MA : مغاره I ۱۵ بودم مصحح به بود I ۱۶ گرفت MA : بگرفت I ۱۷ در آمدند I : در آمده اند M ۱۸ داخل مغاره شده A ۱۹ افروخته : + بودند A

واز ما سوی الله رسته. هتچیر هاندند. بعد از التماس بیان حقیقت حال فرموده اند. بعضی از ایشان مشاورت آنحضرت بقدیرات حکیمانه مشغول بتقویت شده اند. و بعد از حصول قوت بیرون فرموده اند.

(۵۱) و آنچه این کمیفه بخطوط استادان خود دیده آن است که: آنحضرت وخواجه واق در حوالی سمرقند ریاضات شاق کشیده اند. و چنین شنیدم که در «غار عاشقان»، در کوه صاف – از کوه‌های ولایت سمرقند –،
بریاضت مشغول بوده اند. و نمیدانم که آنحضرت این مغاره و کوه را این
نام نهاده اند یا پیشتر بوده. فی الجمله بعضی از امراض ترک و احشام که
نژدیک بودند بعرض رسانیدند که: «زمستان بغايت خنک میشود و هیچ کس
در این مغاره زنده نمیماند.» آنحضرت التفات بكلمات ایشان نفرموده،
واربعینات بآنک قوی اتمام نموده اند. و چون اندک تغییری در هوا پیدا
شده بزرگان اتراک آمده اند که احوال آن سر خیل را بدانتند، و یقین بر
هلاک داشته اند. چون درگاه مغاره از برف پاک ساخته در آمده اند
آنحضرت را بر روی سجاده نشسته، متوجه قبله، یافته اند. تمامی بمسجد
شکر وصول بخدمت چنان ذاتی – چنانکه دأب مریدان حضرت نوریه
نعمت الله است – بتقدیم رسانیده، واردت خود را مستونق و مستحکم
ساخته اند.

۱ آش IM : - || A التماس : + بسیار A || حال : + خود را A || ۲ بعضی IM : یکی
۳ A || ۴ شنیدم I : چنین I || ۵ و چنین M : تمام نمودند A || ۶ شنیده ام A شنودم M || ۷ از M : و I || ۸ انتام
نموده اند IM : تمام نمودند A || ۹ بر روی سجاده نشسته MA : نشسته بر روی سجاده
۱۰ دأب I : آداب M || ۱۱ مستونق و مستحکم M : مستحکم و مستونق I مستحکم
۱۲ A || ۱۳ دأب M || ۱۴ بر روی سجاده نشسته MA : نشسته بر روی سجاده
۱۵ دأب I : آداب M || ۱۶ مستونق و مستحکم M : مستحکم و مستونق I مستحکم

(۵۲) وچون این خبر بحضرت سلطان صاحبقران امیر تیمور کورکان رسیده، چون در اوایل سلطنت سلاطین را احتمالات بخاطر میرسد، خواستند که از هفر خلافت آنحضرت را بجایی دیگر روانه دارند. باغوای جمعی هیل با خراج آنحضرت نمودند. غالباً امیر شیخ نور الدین با دیگری از امرا گفته بودند که: «اول تحقیق حال باید نمود و ملاقات کرده صحبتی باید داشت.

بعد از آن هر چه خاطر خطیر امیر بر آن قرار گیرد چنان باید کرد.» وچون در یکی از مغارات بصحبت کثیر البرکات فایز شده اند و معانقه نموده، آنحضرت بدستور متوجه قبله نشسته بودند. واز طعامی که حضرت صاحبقرانی همراه داشته قدری تناول کرده، حضرت صاحبقرانی فرموده اند که: «سید متّقی از طعام حرام چرا خورد؟» آنحضرت فرمودند که: «چون روزی این صاحب عزلت لقمه حلال شده بود در خاطر آن صاحب دولت داعیه ملاقات درویشان انداخته، که وسیله وصول حلال بمحل خود باشد.» بعد از آن امیر فرمودند که: «چون وطن شما این هلک نیست، اولی آنکه از مملکت ما بطریق دیگر فرمائید.» حضرت مقدسه ساعتی در آن مراقبه ۱۵ مانده، سر بر آورده فرموده اند که: «هر مملکت که سیر کردیم و هر جائی که نشستیم مملکت شما بود.»

(۵۳) وحضرت صاحبقرانی را فتوح غیب و تسخیر ممالک و قلع و قمع

سلطنت: + بود و A 3 بجای I : بجای MA 4 با دیگری MA : ما دیگری را
8 بدستور: + خود 9 سید IA : سیدی M 10 طعام IA : - خورد MA :
خوردی I 11 بود IM : باشد A 12 انداخته IM : افتاده A 14 فرمائید I : فرمایند
M بروید A در T مراقبه IM : در مراقبه M

مخالفان که میسر میشده از برکات انفاس آنحضرت هیدانسته و اعتقادی تمام و اخلاصی تام با آنحضرت پیدا شده.

(۵۴) نقل است که حضرت صاحبقرانی کسی را که بصفات ولایت و عزلت ۳ دریافت یا فتوی و تقوی و علم و زهادت متصف بوده در وقت معانقه ملاحظه میکرده که دل او از ترس می طبیده یا نه. عَ :

6 بیین کز دست تو چون می طبد دل.

در مجلس انس حضرت مکافیف الاسرار سید قاسم انوار مذکور میشده که در وقت معانقه حضرت مقدسه با حضرت صاحبقرانی دل حضرت مقدسه متأثر شده و حضرت صاحبقرانی میگفتند که: « یافتم که دل من غالب بوده »؛ در وقت معانقه با سید تقی متنقی، الحافظ لحدود الله والعارف بالله، سید نور الدین الایجی، از حضرت صاحبقرانی منقول است که: « دل من از این سید متأثر شد »؛ – هر چند این کمینه چنین شنیده که حضرت صاحبقرانی 12 بارباب اضلal واغوا کنندگان جهال فرموده که: « والله که هر چیز که شما در حق این سید میگفتید دروغ بود چه دل < من > طبید ولرزید و نفس من از او ترسید ». 15

(۵۵) بالجمله حضرت سید قاسم فرموده اند که این صورت دلالت

1 میشده IM : شده بود A ॥ 6 وزن : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن 7 مکافیف IM : کافیف 9-7 ॥ A در وقت معانقه حضرت مقدسه یا حضرت صاحبقرانی ... غالب بوده 1 : M – در وقت معانقه حضرت مقدسه با صاحبقرانی دل حضرت مقدسه متأثر شده. حضرت سلطان میگفتند که دانستم که دل من غالب بود A ॥ 10 عارف بالله IM : عارف الله A 11 الایجی : الایجی IM لا بجی A ॥ 13 بارباب اضلal IM : مکرر بارباب اضلal ॥ جهال MA : جهالی I

دارد بر کمال مشاهده سید نور الدین نعمت الله ولی، که آنحضرت مُظہر در مُظہر مشاهده فرموده اند؛ وچون اتم مظاہر – که ظلّ الله است – یافته، ۳ بُمُظہر پرداخته، واز عظمت وجلال سبحات انوار قدس دل مقدس متاثر شده، چنانچه فرموده اند. شعر:

اگر در خلق عالم در نیابی
بیابی خانه اما در نیابی.

6 وجای دیگر فرموده اند:

همه عالم چو مظہر عشقند
همه را بر کمال می بینم.

ومثل این از افعال واقوال آنحضرت بسیار منقول است.

9 وچون سید نور الدین الایجی را در امر شرع صلاتت بوده، واز این حال غفلت این مشاهده، وملحوظ او بوده که: «من سخن حق با این پادشاه جابر میکویم، وامر بمعروف ونهی از منکر حکم جهاد دارد» – «لا تخافون فی الله لومة لائم»، – دل حضرت صاحبقرانی از انوار احکام شربعت مطہر ۱۲ هنرمندانه کشته. واين بيان دلالت بر کمال مبین دارد. رحمهم الله واوصل الينا من اشرافاتهم.

2 است: – ۳ مقدس: + و ۵ دیوان، ص ۶۶۸. وزن: مقاعیلین مقاعیلین
مقاعیل | عالم IM : حق را D | نیابی D : بیابی M مقاعیلین مقاعیلین
۷ دیوان، ص ۴۰۲. وزن: فاعلان مقاعلین فلن ۸ M : – ۹ الایجی:
ایجی I الایجی MA ۹-۱۰ واز این حال (واين حال I) غفلت مشاهده وملحوظ IM:
واز این حال که غفلت مشاهده است این ملعوظ A ۱۰ با این MA : بین I ۱۱ جابر
IM : جابر A نهی از منکر IA : نهی منکر M لا تغافون: سوره ه (المائدۃ) آیه
۵ (بغافون) ۱۲ انوار احکام MA : انوار واحکام I ۱۳-۱۴ واوصل الينا من
اشرافاتهم IM : واقفین اليها من برکاته A

(۵۶) بعد از آن حضرت مقدسه بجانب <خراسان> فرموده اند واز اقارب تارک صوفی مکافث امیر حسینی سادات - که مصنف «کنز الرمز» و «نزهه الارواح» است، و دیگر کتب نفیسه -، بمقتضای فرموده «وانکعوا ۳
الایامی منکم» و فحوی «النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس هنی»،
سیده‌گی حسینیه نسبیه در حالت نکاح در آورده اند؛ وهی البانویه الكبری ۶
والمهد العظمی، فخر الفاقات و سیدة الطاھرات، عصمت الدین، خواندزاده
سلطان بخت بنت الشیّد السند الكبير امیر عماد الدین حمزه الحسینی الھروی.
وسن شریف آنحضرت در آن وقت شست شده بود.

(۵۷) وچون آنحضرت میل تمام باقسام زراعت داشته اند و گاهی ۹
میفرموده اند، و در حین ولادت زحل خوشحال بوده، در فلاحت بد طولی
داشته اند. و بر حسب مصدوقه «اٹ صلوتی ونسکی و میحیای و معانی الله رب
العالمین» در مرغاب هرات فالیزی کرده اند و حاصل بسیار بعمل آمده. ۱۲
کویند درویشی در آن وقت بخدمت آنحضرت رسیده پرسید که: «ای
شاهbaz عالم قدس! کدخدائی و تقيید - و آن همت و تجربید؟» فرمودند که:
۱۵ «بلی، اگر شاهبازیم و اگر عنقا الحال هرغایی شده ایم.»

(۵۸) وبعد از آن بجانب دارالامان کرمان - حماها الله عن نوائب

۱ خراسان : مأواه النهر IMA 2 اقارب IM : خوبشان حضرت مقدسه A ۳ فرموده
M : - ۴-۳ II وانکعوا : سوره ۲۴ (النور) آية ۲۲ ۶ سیده : سید IM 7 السید :
سید IM 10 در حین ولادت زحل خوشحال بوده IM : وزحل در وقت ولادت قوی حال
بوده A ۱۱-۱۲ ان صلوتی : بد کامل A ۱۳-۱۴ ایام : سوره ۶ (الانعام) آية ۱۶۲
۱۴ کدخدائی... تجربید IM : و تقيید و آز همت و تجربید A ۱۵ الحال : + که A

از همان - میل فرموده اند، واوی ظل همایون بر مفارق اهل کوبنان - که از بلوکات معتبر کرمان، و همتاز بکثرت ائمارات از سایر آن دیار است - ۳ انداخته اند. و کوبنان مدفن قطب الاولیاء والواصليين شیخ برهان الدین احمد کوبنانی است؛ و مولد و موطنه حضرت المولی المحقق المحدث مولانا شمس الائمه کوبنانی که شارح «صحیح» بخاری و «موافق» و «شرح مختصر» ۶ قاضی <است>، و حضرت من الفضائل قاف ومن الافضل کاف، محقق کلام الاولین، هنچه کلمات الآخرين ، - شعر :

جهان زفیض علوم وی آنچنان پر شد

که اشعری پس ازین دعوی خلا نکند،

۹

- الشید الشریف زین الدین علی الجرجانی متن «مفتاح» در دار السلام بغداد بر او خوانده. والنّحریر الجلیل مولانا برهان الدین خلیل تیمناً مسمی ۱۲ با اسم شیخ برهان الدین شده. و صاحب کتاب «سواطع البرهان من مطالع العرفان» در تفسیر، و «لوایح البرهان الى اللوامح التبیان» در علم کلام است. و حضرت مقدسه مطالعه «لوایح برهانی» مینموده اند و ترغیب حضرت مخدومزادگی هیفرموده اند.

(۵۹) و حضرت هرتصنی ممالک الاسلام، مقتدائی طوایف الانام، صاحب الحکم والحق کم والدین والجاه، سید برهان الدین خلیل الله در کوبنان

۱ ظل همایون ... IM : سایه گستر مفارق اهل کوبنان شدند A ۳ انداخته M : - I
 ۴ احمد IA : - M المولی MA : مولی ۶ II و من الافضل I : والاصل M ۸-۹ وزن :
 مفاعلن فعلاً مفاعلن فعلن ۱۰ زین الدین MA : زین ۱۵ II مخدومزادگی : + A ۱۵
 ۱۶ مقتدائی : مقتدائی IMA ۱۷ خلیل الله : + نیز

متولد شده، چنانچه حضرت مقدسه آنرا نظم فرموده اند. قطعه :

از قضای خدای عزّ و جلّ	حیّ و قیوم و قادر سبحان
نیم ساعت گذشته بود از روز	بازدهم بود هاه وقت شریف
روز آدینه در مه شعبان	پنج و هفتاد و هفتاد و سال
ماه در حوت و ههر در میزان	هیر برهان دین خلیل الله
رفته در کوینان که ناگاهان	خیر مقدم بر آمد از عالم
آمد از غیب بنده را مهمان	کسب او باد علم ربّانی
مرحباً شنیدم از یاران	حاصلش باد عمر جاویدان.

واکابر کوینان نقل مینموده اند که چون در طفویلت حضرت مخدومزادگی ^۹ کسی دیدی بهیج وجه توانستی که خود را از او بريدى. « فی المهد ينطق عن سعادة جده فی المصبة . »

(۶۰) در ایام اقامت کوینان حضرت مقدسه بزار شیخ برهان الدين ^{۱۲} فرمودندی، و چون به دروازه الله اکبر کوینان رسیدندی گاهی نعل بر هنے ساختندی. و بزیارت حضرت حقایق پناهی خواجه رئیس الدین نیز هیفرموده اند، و بکوهی که نزدیک است بزار بالا میرفته اند؛ و محل معین هست که بطريق تبریک مخلسان روند و نماز گذارند و توجه کنند، بنا بر آنکه حضرت مقدسه،

۸- دیوان، ص ۵۸۱. رزن : فاعلان مفعلن فعلات ۱۲ حی و قیوم و قادر سبحان IM : حی قیوم و قادر سبحان ADa ۲۱۶ حی قیوم و قادر سبحان D ۴ بازدهم بود ماه وقت شریف IMA : بازدهم بود وقت ماه شریف D بازدهم بود ماه وقت شریف Da ۲۱۶ I ۹ مخدومزادگی : + ام را A ۱۱ المصبة IM : العقبة A ۱۲ اقامت MA ۱۳-۱۴ نعل بر هنے ساختندی IM : نعلین را از با افکنده پارا بر هنے ساختندی A

آن موضع را ممتاز ساخته، در آنجا بسیار میبوده اند؛ و آنرا «خت امیر» گفته‌ندی. و «خلوت امیر» در ظهر خانهٔ خاصهٔ حضرت مقدسه است در ۳ کوبنان. و گاهی بخریز(؟)، که از قرای کوبنان است، فرمودندی و بعضی از احشام و مردم صحراء که محتاج به آب میبوده اند استغاثه با آنحضرت نموده اند؛ «چاه میر» را حفر فرموده اند.

(۶۱) واز کوبنان یکمرتبه بدار العباد یزد - حفظها اللہ عن العوادث - ۶ فرموده اند. و چون بسیر تفت رفته اند در میان روادخانهٔ موضوعی اختیار نموده در خاطر عاطرشان احداث بنای خانقاہی آمده و طرح افکنده اند، ۹ تا آخر بامداد پادشاه صاحب توفیق سکندر، فریدون فر، سلطان اسکندر بن حضرت مرحومی میرزا عمر شیخ اتمام یافته؛ و چهار سال تمامی مال نفت و توابع، آن صاحب دولت مؤید موفق در وجه عمارت و مصالح آن ۱۲ صرف فرموده اند، و آنچه رای صاحبقران عالم ایقان اقتضا فرمودی تعیین کرده، وداد توصیص و تأسیس بنای آن داده، هر چند عمارتی که مناسب همت عالی آنحضرت بود آن است که خود اشارت با آن فرموده. شعر:

گر بقدر همتش سازی سرائی مختصر ۱۵

چار دیواری بهفت اقلیم در باید کشید

۲ ظهر IM : بشت A ۳ و گاهی ... فرمودندی IM : IM - A بخریز : نعیریز ۵ چاه میردا IA : چاه میرزا M حفر فرموده اند : + وبعضی از احشام و مردم صحراء ۶ دار العباد IM : دار العباده A عن العوادث M : - I ۸ عاطر آب میخورده I ۹ آخر : + الامر A ۱۰ مرحومی M : مخدومی I ۱۱ عمارت I : I ۱۲ فاعل میباشد MA ۱۳ از M ۱۴ فرموده اند I : فرموده MA ۱۵ شعر M : بیت I ۱۶ دیوان، ص ۲۰۶ وزن : فاعلتن فاعلتن فاعلتن فاعلتن فاعلات I ۱۵ گر IMA : ورد D ۱۶ در باید IMD : میباید A

نعمت الله را اگر خواهی که مهمانی کنی
سفره ئی گرد جهان سر تا بسر باید کشید.

اما خانقاہی جهت مهمانان والا بر اسلوب خانه کعبه در وادی طرح بنا ۳
نوده اند و صفة ئی با صفا که رشك گلستان ارم وحدایق سبا است، هوضوعی
نژه و مکانی خرم، با اعتدال هوا وعدویت ماء ورفعت بنا. «تجربی فی انها رها
واقفارها الماء الزلال وجنتان عن اليمين والشمال يصل لمن يصل اليه ما ۶
قدره الله رزقا للعباد وهی عمارة لم يخلق مثلها فی البلاد».

(۶۲) واکثر اکابر سلاطین واعالی روی زمین ومجاوران مگه مبارکه
ومدینه طبیه ومسافران عراق وخراسان وآیندگان از عربستان وترکستان ۹
بحسبت شریف شاهیل وافاضات با برکانش را سایل بودند. وآنحضرت
میفرموده اند که: «خوبی هوا وفطانت ذکاء اهل این دو مملکت مارا مقیم
ساخته». ومدتی مدید اساس حظ وترحال انداخته در کوینان، وگاهی ۱۲
متوجه تفت میبودند، اما مناخ رکب ولایت و محل رحل کرامت کوینان
بوده. واز آثار هرحمت پروردگار بچینن نعمتی بزرگوار اهل این دو دیار
فایز وسر افزای بودند، وهم عالیه آنحضرت بر صغار وکبار این دو دیار ۱۵
متواصل بود. لاجرم آثار خیر وبرکت وغنا وثروت وجمعیت روز بروز

3 والا I : والا M 4 سبا است M : سیاست I سبا آرا در A 5 بنا : + که A

7 قدره IM : رزقا I A MA : رزقا I 8 اکابر سلاطین IM : بزرگان وسلاطین

9 I A عراق وخراسان IM : عراق وغیره وخراسان A I وآیندگان از عربستان IA :

11 I M - فطانت ذکاء IM : فطانت ذکاء A 13-14 کوینان بوده MA : کوینان

بوده اند I

بظهور میرسید ، وحضرت مخدومزاده بتحصیل وحضرت مقدسه بتمکیل مشغول بودند ،

(۶۳) تا خاطر عالی شان ایشان چنان اقتضا کرد که انتقال بشهر کرمان – که آن را بر دیگر کویند – نمایند . و در راه که متوجه بودند در زرند بزیارت حضرت متوّلی المجد والکرامه عن الاعالی ، فقیه ابوالمعالی زرندی – که از کبار عرفا و کمال بوده اند ، ومکرر در دعای باران ببرکات دعوت ایشان باران بهمه یاران رسیده ، وکراحت بسیار از ایشان منقول است . فرموده اند ، وهر اقبه کلیه نموده اند ، و اشارت بر فعت مرتبه آنحضرت نموده اند .

(۶۴) وکرمان بفتح کاف است ؟ نام فرزندزاده نوح است عم ، و بکسر انتهای یافته . و آن مملکتی وسیع مشهور است ، از اقلیم سیم . و بنای سور قدیم شاهزاده اردشیر بابل کرده . از موارض مشهورش جرون بوده ، که جزیه ایست معمور و در بحر وبر عالم مشهور ، هر چند هدّتی مدید است که از حیطه امر ونهی حکام آنجا جدا شده . دیگر از آن ولایات عالی شهر خبیص است که از جنات اربعه شهر خوانند ، و نخل بسیار

2-1 و حضرت مخدومزاده ... مشغول بودند IM : و حضرت مقدسه مخدومزاده بتحصیل در آنجا و خودشان بتمکیل مشغول بودند A 3 چنان I : - 4 در راه IM : در عرض راه 5 6 متوّلی المجد ... که از کبار IM : مولی الموالی مولانا ابوالعلی که مردم زرند واز کبار A 6 7 زرندی M : زرندی I : بوده الله I : بوده MA و مکرر در دعای A : و مکرر دعای M در دعای I 9 بفتح کاف است IM : بفتح کاف A 11 شاهزاده IA : شهزاده M 12 ابست MA : - 13 14 هر چند ... جدا شده IM : واز حبطة تصرف حکام جدا مانده A 13 از آن ولایات عالی I : از آن ولایت عالی M از ولایات عالیه آنجا A 14 از جنات : جنت M از جنت A جنت I اشهر خوانند IM مشهوره است A

ومیوه‌های کرمسیری دارد؛ و نصف مرحله دارد تا سیرج که انگور و انار بسیار و نمرات سردسیری دارد، «وجنا الجنتین دان». فیهاما فاکهه و نخل و رمان، گویا در شان این دو مکان نیز توان گفت. واژ غرایب مواضع ۳ کرمان دلفارد است، که قریب چهار فرسخ در آن موضع نرگس خودرو رُسته. و سیرجان، که آستان صاحقران عالم ایقان شاه شجاع کرمانی است، از بلوک معتبره کرمان است. ۶

(۶۵) و شاه بن شجاع را از آحاد اوتداد داشته اند. و یحیی معاذ رازی در فضل غنی بر فقر کتابی نوشته و تفضل فقر فرموده. «كمابليس القباء فلما جاه نيشابور جاءه ابو حفص الحداد فقال في عظم شأنه: «وَجَدْتُ فِي الْقَبَاءِ ۹ ما طَلَبْتُ فِي الْعَبَاءِ.» فصار مثلاً.

(۶۶) مؤلف سیر نافی آوردہ که: «شنیدم از درویشی که چون حضرت مقدسه <توجه> بکرمان فرمودند و میخواستند که توجهی فرمایند ۱۲ جهت آنکه در حیطه تصرف ولایت در میآید یا نه درویشی را یافتند که بتوکل نشسته و در بر خلق بسته. کیسه‌ئی زر بدرویشی مخلص دادند که نزد او برد و بگوید که: «سید فرمود: «این وجه حلal است وبهدیه ۱۵

۱ سیرج M : سیرج I ۲-۳ و جنا : سوره ۵ (الرحمن) آية ۶۸ و ۵۴ جنا A : جنی M ۷ آحاد اوتداد MA : آحاد اوتداد I ۱ داشته اند IM : محسوب داشته اند A ۸ بر فقر IM : یعنی این معاذ A ۹ فی القباء M ۱۰ ما طلبت فی الباء I : - M ۱۲ مقدسه A : مقدسرا IM ۱۳ ولایت : + ایشان A ۱۴ در بر خلق IM : در را بر روی خلق A ۱۵ زر IM : دری A

فرستاده ایم. رخصت مینمایید که اجرای کاریزی در این حوالی کنند؟» آن درویش با عزلت و قریر صاحب خبرت بعد از توجه و مراقبه گفت: «دیدم که سیر این سید باسمان چهارم منتهی است،» – و مقصود از این سخن آن است که در این حین آنحضرت سلیمان هشرب بوده اند \rightarrow و سلطنت ایشان را \rightarrow با سلطنت آفتاب ملاحظه کرده – «واگرنه از روح پر فتوح سید کوئین شرم داشتمی، قبول نمیکردم. تحقیق درویشان برسان که: کرمان نیز از شما شد.»

(۶۷) گویند عساکر شجاعت مفاخر اسلام که بجانب کرمان آمده بودند بعضی از ایشان در ماهان مقیم گشته بودند، وقتان غسان منسوب بیکی از ایشان دارند. و ماهان را هامان میگفته اند؛ بکثرت استعمال ماهان شده. و آن موضعی است در غایت اعتدال؛ آبی خوش و هوایی دلکش دارد؛ بعدنوبت ماء و طیب هوا سیاحتان جهان پیما چنین جائی نشان ندهند. «لیس الخبر کالمعاینة.» تا کسی بدانجا نرسد حقیقت این تمدیح کما هو حقه در نیابد. «من لم یَذْقُ لم یَدْرِ.»

(۶۸) و حضرت شاه ولی فرموده اند که: «آب و هوای کرمان مطابق و بمزاج خود موافق یافتم؛ وطن ساختم.» وجود امی قریر میفرموده اند که: «حضرت مخدومزادگی در آن وقت که حضرت مقدسه بشهر کرمان رسیدند مطالعه متن «مطالع» مینمودند. و چون تشریف فرمودند بحکم

1 مینمایید I : مینمایند M میدهید A کنند IM : بشاییم A 3 باسمان MA : در 9 غسان I : غستان M غستان را A 12 چنین IM : میچنان A 13 کالمعاینه MA : کالمعاینه I 14 یَذْق : برق IM یَذْق + A 15 که آب I : MA

«احسنکم بالله ایماناً احسنکم اخلاقاً» با هر یک از اکابر که بخدمت حضرت رسیده بودند نوعی سلوک نموده بودند که هزیدی بر آن متصوّر و در خور نبوده، واکثررا دل برد بودند.³

(۶۹) بعضی از اکابر کرمان در مجلس آنحضرت نقل کرده از سلطان مطاع شاه شجاع - که پادشاهی عادل فاضل بوده، و ممدوح خواجه حافظ و حتّان زمان استاد سلمان کشته، و غالباً استاد البشر، سلطان العلماء⁶ بالنظر، قاضی عضد الدین عبد الرحمن، بعضی رسایل هوشیح باللقب مستطاب آن عالیجناب نموده، - که آن پادشاه فرموده اند که : «افضل فضائل ننسانی واکمل کمالات انسانی که هنر سعادت دو جهانی است حسن خلق⁹ و سخاوت است، و وضیع و شریف این مملکت به تجربه یافته ایم که مجبول بر کرم و مفطر بر حسن معاشرت اند، بقدر الطاقة والمرتبة». حضرت مقدسه فرموده اند: «آری، بجمعی صفات؛ در این هسافت بر درویشان¹² مثل این ظاهر شد.»

وبعضی دیگر از این تفصیل بتعريف عالیحضرت مذکور خواهد شد،
واسامي اکابر اولیاء و حکماء و علماء که حضرت مقدسه فرموده اند که در¹⁵
این خاک مدفون، و شجون و فنون ایشان در صفحه بوقلمون ظاهر است،
نیز در محل خود خواهد بود. ع :

2 نموده بودند IM : فرموده A | بر آن : بهمان IM 4 | نقل کرده IM : نقل میکرده
 6 زمان : + | A 9 | سعادت IM : سعادات A | 11 معاشرت اند A : معاشر شد | IM
 12 جمیع IM : جمیع A | 15 اولیاء و حکما IA : اولیاء حکما M | 16 شجون A : مشحون I
 M مشجعون

این زمینی است که از وی همه مجنون خیزد.

(۷۰) واما سلسلة الذهب نسبت خرقه وتسلسل اتصال بمشايخ کبار

۳ بوجب نظم بدیع آنحضرت است، وآن این است:

قطب وقت وامام عادل بود	شیخ ما کامل و مکمل بود	
در توحیدرا نکو سقته	گاه ارشاد چون سخن گفته	6
رهبر رهروان این درگاه	یافعی بود نام عبد الله	
شیخ شیخ من است تا دانی	صالح بربری روحانی	
کز کمالش بسی کمال فزود	پیر او هم کمال کوفی بود	9
که سعید است آن سعید شهید	باز باشد ابو الفتوح صعبید	
بکمال از ولی ولایت یافت	از ابی مدین او عنایت یافت	
آفتاب تمام ومه سیما	مغربی بود مشرقی بصفا	
که نظیرش نبود در توحید	شیخ ابی مدین است شیخ صعید	12
کنیت او ابوالسعود بود	دیگر آن عارف و دود بود	
بس کرم کرد روح او با من	بود در اندرس ورا مسكن	
بجمال وکمال وذات وصفات	پیر او بود هم ابو البرکات	15

۳ تحضرت است وآن این است IM : آن حضرت که بر شته نظم کشیده اند این است

۴ دبوان، من ۵۵۸-۵۵۲ وزن : فاعلان مفاعلن فعلات ॥ عادل IMA : کامل D ॥ A

۶ رهبر IMA : رهرو D ॥ این IMA : آن D ॥ MAD : ۸ بسی IMD : - I ॥ فزود

۹ افزود A ॥ DA : سعید 11 بود : + و A ॥ تمام و DA : تمام ॥ IM 12 صعید

IMA : سعید 13 ۱۳ کنیت او IMADA : کنیت او را D ॥ السعود IMA : سعود D ॥

14 بس DA : پس IM ॥ کرده D ॥ ۱۵ البرکات IMA : برکات D ॥ بجمال

وکمال IMA : بکمال و جمال D

	افضل فاضلان باستادی	باز ابوالفضل بود بغدادی
3	مظہر کامل جلالی بود زانکه نساج صاحب ذکر است مرشد عصر وذاکر دایم که نظیرش نبود در اعیان	شیخ او احمد غزالی بود خرقه اش پاره بود ابو بکراست پیر نساج شیخ ابو القاسم باز شیخ بزرگ ابو عنمان
6	بندگی شیخ بو علی کاتب بو علی رودباریش خوانند مصر معنی دمشق دلشادی	مظہر لطف حضرت واهب شیخ او شیخ کاملش دانند شیخ او هم جنید بغدادی
9	محرم حال او سری سقطی چون سری سرّ او باو مکشوف کفر بگذاشت نقد ایمان یافت	شیخ او خال او سری سقطی باز شیخ سری بود معروف او زہوی جواز احسان یافت
12	بود بواب درگهش ده سال شیخ داود طائیش میخوان	یافت در خدمت امام مجال شیخ معروف را نکو میدان
	عجمی طالب است و مطلوب است	شیخ او هم حبیب محبوب است
15	شیخ شیخان انجمن باشد گشت منظور بندگی علی	پیر بصری ابوالحسن باشد یافت از صحبت علی ولی

3 ابو بکر D : و بو بکر A او بکر I Da او بکر M || زانکه نساج صاحب ذکر است
IMA : زانکه نساج او ابی بکر است D 5 ابو عنمان D : او عثمان A او عمران I
او سلمان M || اعیان IMA : عرفان D 6 شیخ بو IMA : ابو D 7 دانند IMA :
خوانند D || خوانند IMA : دانند D 9 محرم حال او سری سقطی IAD : نور D 11 جواز
احسان IMD : جواز و احسان A || نقد IMA : نور D 14 حبیب : + و

اینچنین خرقه لطیف که راست

خرقه اوهم از رسول خداست

نسبتم با علی است زوج بقول

نعمت اللہم وز آل رسول

خوش بود گر ترا بود وسلام .

ابن چنین نسبت خوشی بتمام

(۲۱) وحضرت قدوة المفسّرين والمحدثين السید السند حاجی نظام الدین

احمد در آخر «شرح اربعین» بدین موجب ذکر کرده، وقال: «أَنِّي لَبِسْتَ

6 خرقة الصوفية من يد قدوة المارفین، اسوة الطالبین، فرید عصره ووحید

دهره، نور الحق والدین نعمة الله بن عبد الله الحسینی؛ وهو من الشیخ

الامام العلامۃ الاولی عفیف الحق والدین ابی الرّحمن عبد الله بن محمد الیافعی

9 المکی؛ وهو من الشیخ صالح البربری؛ وهو من الشیخ کمال الدین الكوفی؛

وهو من الشیخ ابی الفتح الصعیدی؛ وهو من الشیخ ابی المدین المغربی؛

وهو من الشیخ ابی سعود الاندلسی؛ وهو من الشیخ ابی البرکات؛ وهو من

12 الشیخ ابی الفضل البغدادی؛ وهو من الشیخ الامام احمد الفزالی؛ وهو من

الشیخ ابی بکر النساج؛ وهو من الشیخ ابی القاسم الکرگانی الطووسی؛ وهو

من الشیخ ابی عنمان المغربی؛ وهو من الشیخ ابی عمران الزجاجی؛ وهو

15 من سید الطایفة جنید بن محمد القواریری البغدادی؛ وهو من خاله السری

السقاطی؛ وهو من الشیخ معروف الکرخی؛ وهو من الشیخ داود الطائی؛

وهو من الشیخ حبیب العجمی؛ وهو من الشیخ ابی الحسن البصری؛ وهو

1 اینچنین IAD : ابن M ۳ بتمام AD : تمام IM وسلام IMDa : واسلام D بسلام

8 # A الامام IM : الامام A الرحمن I : رحمن ۱۱ M ۱۱ سعود IM : سعید A ۱۲ الفزالي

A : غزالی ۱۴ IM عنان IA : عنان M الزجاجی IM : - ۱۵ القواریری :

القواریر IM القواریر A ۱۷ وهو من الشیخ حبیب العجمی IA : - M

من امیر المؤمنین و امام المتّقین، زوج البقول و سیف المسلول، علی بن ابی طالب – علیه صلوات الله الملك الغالب –؛ و هو من سید المرسلین، شفیع المذنبین، محمد خاتم النبیّین – علیه افضل صلوات المصطفیّین. ^۳

(۷۲) و صاحب تذکرہ اولی کفته که شیخ عبد الله یافعی زبیدی را از شش کس از مشایخ خرقه رسیده واز ایشان لباس کرامت پوشیده. اول، شیخ رضی الدین صالح بربری، چنانکه گذشت. دویم، برhan الدین ابراهیم بن علی علوی. سیم، رضی الدین ابراهیم بن ابی محمد طبری هگی. چهارم، شیخ نجم الدین عبد الله اصفهانی. پنجم، شهاب الدین احمد شاذلی. ششم، شیخ نور الدین علی بن عبد الله صوفی طواشی. ^۹

(۷۳) بعد از آن ثبت نموده که شیخ کمال الدین کوفی را از دو کس خرقه رسیده. اول، شیخ ابو الفتح الصعیدی؛ دویم، شیخ ابو الفتوح سعود الدین بغدادی. و شیخ ابی مدین شعیب بن حسین هغربی را از دو شیخ لباس بوده: اول، شیخ ابو سعود اندلسی؛ دویم، شیخ ابی بفری. و اتصال سلسلة معروف را بائمه ذکر نموده، چنانچه در نظم بدیع مذکور شد.

۱۵ (۷۴) بعد از آن بیان فرموده که شیخ ابو الفتوح بغدادی که شیخ

۱- من امیر المؤمنین... علی بن ابی طالب IM : من مولينا و مولى العالمين امير المؤمنين A ۲- علیه افضل صلوات المصطفیّین IM : علی الله علیه و آله الطاهرين A ۳- رسیده IA : رسیدی M ۶- بربری I : البربری MA ۱۱- ۱۳- دویم شیخ ابو الفتوح سعود الدین... شیخ بو سعود اندلسی IA : - M ۱۳- ابو سعود اندلسی I : ابو سعید اندلسی A

کمال الدین کوفی است از شیخ عبد القادر گیلانی شجره سلسله اش بارور گشته.

3 و شیخ ابی بغری را از امام ابی الحسن خراز(؟) که مدرس جن و انس بوده خلافت است. و امام را از قاضی ابوبکر محمد معافری. و قاضی مذکور را از حجۃ الاسلام ابی حامد محمد غزالی. و حجۃ الاسلام را از امام الحرمین 6 ابو المعالی عبد الملک جوینی. و امام الحرمین را از دو کس: اول، شیخ ابو طالب مکی؛ دویم، شیخ ابو القاسم عبد الکریم. و شیخ ابو القاسم را از محمد شاه المعروف بمشاه، و قیل مشاه الدینوری، وهو عن الجنید.

9 واستاد ابو القاسم قشیری مذکور را از استاد ابو علی حسن دقان. وابو علی را از استاد ابو القاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی. واو از سید الصوفیه جنید.

12 بعد از آن کفته که شیخ ابی سلمان و داؤد طائی را از حضرت امام موسی عم روایت است.

(۷۵) و در طریق دویم از شش شق که خلافت بحضرت شیخ عبد الله رسیده نقل کرده که شیخ فقیه برهان الدین ابراهیم بن علی علوی را خلافت از دو شیخ بوده. اول، شیخ شهاب الدین ابو العباس احمد شماخی سعیدی؛

2 بارور گشته IA : باو بر گشته M 3 بغری را: + که مذکور شد A از: ذ IM خراز: خرام IM 4 معافری: مغاری IMA 5 غزالی I : الغزالی 6 MA اول I : IMA - 7 دویم I : 8 MA - IMA 8 مشاه IM : مشاه A 9 قشیری: قشیری M قسری I قبشری A مذکور را: + که شیخ عبد الکریم است A 10-11 سید الصوفیه جنید IM : جنید بندادی A 12 سلمان MA : سلبان I 15 ابراهیم بن علی MA : علی I

واو از پدر خود، امام حافظ جمال الدین مهلبی الشهیر با بن هسندی، شیخ المحدثین؛ وهو عن الشیخ ابی احمد بن جعفر بن سید خزاعی... <۲>

۳ محمد مامنی وایشان از جمال الاسلام ابن المسندی المذکور.

(۷۶) ودر طریق سیم آورده که شیخ رضی الله ابراهیم بن ابی محمد بن ابراهیم بن ابی بکر طبری مکنی اجازت دارد از امام عز الدین احمد بن ابراهیم فاروقی واسطی. وامام عز الدین احمد از سه شیخ خلافت دارد،

(۷۷) که یکی از آن جمله شیخ محیی الدین ابی عبد الله بن علی بن محمد العربی الطائی الاندلسی است. والشیخ محیی الدین عن خمسة. اوّل، من کمل العارفین خضر عَم؛ دویم، الشیخ جمال الدین یونس الهاشمی؛ سیم، ابی عبد الله محمد الفارسی؛ چهارم، الشیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی علی النوری؛ پنجم، الشیخ ابی الحسن علی بن عبد الله بن جامع.

۱۲ فاما الشیخ جمال الدین یونس یحیی القصار بن ابی البرکات العتباسی؛ فیروی عن الشیخ محیی الدین عبد القادر الکیلانی. وهو عن الشیخ ابی سعید علی بن مبارک المخرمی. وهو عن الشیخ ابی الحسن الہنکاری. وهو عن الشیخ

2 سید : + بود IMA 3 مامنی IM : فاضی A | جمال الاسلام IM : - A - 4 | A - 6 ودر طریق سیم ... خلافت دارد IM : ودر طریق سیم آورده اند که شیخ ابراهیم ابی محمد ابی ابراهیم واسطی وامام عز الدین احمد از سه شیخ خلافت دارد A | 6 فاروقی : فارونی IM 8 العربی الطائی IM : الطائی العربی A | عن خمسة | - M از بنج نفر 11 | A النوری A : النورزی IM 13 فیروی ... کیلانی وهو ... IM : پس او روایت میکند از شیخ عبد القادر کیلانی واو از ... A 14 المخرمی IA : المخرمی | M الہنکاری IM : هنکاری

ابی الفرج محمد بن عبد الله الطرسوی . وهو عن الشیخ ابی الفضل عبد الواحد بن عبد العزیز التمیمی . وهو عن الشیخ ابی بکر الشبلی . وهو عن الشیخ جنید البغدادی .³

واما ثالثهم الشیخ ابی عبد الله محمد بن قاسم بن عبد الله التمیمی الفارسی المذکور ؛ فعن ابی الفتح محمود بن احمد بن محمد المحمودی . وهو عن ابی الحسن علی بن محمد البصری . وهو عن الشیخ ابی الفتح بن شیخ الشیوخ عبد الکریم بن حسین . وهو عن ابی اسحق ابراهیم بن شهریار . وهو عن شیخ حسین الباویار . وهو عن شیخ <ابی> عبد الله الخفیف . وهو عن جعفر بن عبد الله حذاء . وهو عن ابی عمرو الاصلحی . وهو عن ابی تراب النخشی . وهو عن ابی علی الشقیق البلخی . وهو عن السلطان ابرهیم الادھم . وهو عن الشیخ موسی بن زید الراعی . وهو عن سید التّابعین اویس القرنی .⁶

اما شیخ نقی الدین عبد الرحمن بن علی بن میمون بن ابی التورزی [کذا] که در چهارم طریق شیخ هجیی الدین العربی است لبس واجازت روایت از ابی الفتح محمود بن محمد محمودی مذکور داشته و خلافت از او یافته یا بطريق المسطور .¹²

واما پنجم که ابی الحسن علی بن عبد الله بن جامع است ، روایت از خضر عَم دارد .

2 التمیمی : البیضی I البیضی M - A (التمیمی ، سفينة الاولی) ॥ 3 البغدادی IM :-
4 بن قاسم IA : بن قاسم بن قاسم M التمیمی I : البیضی M 8 الباویار : الباربار
IA الباویار M 9 هذا M : حدا I - A ॥ النخشی : النخشی IMA 12 میمون I :
صیمون M 13 لبس M : لباس A لبس I ॥ 16 ابی الحسن علی بن A - IM :-

(٧٨) وشیخ دویم امام عزّ الدین فاروقی شیخ محیی الدین محمد بن ابرهیم بن عمر < بن > فرج است. یروی عن ایه عمر بن فرج، عن الشیخ سیدی احمد کبیر بن ابی الحسن الرفاعی. وهو عن الشیخ علی الفارسی ، عن الفضل الکامع ، عن علی بن غلام ترکان. وهو عن الشیخ البازباری . وهو عن التّمیعی العجمی. وهو عن الشبلی . وهو عن سید الطایفة .
ویروی الشیخ سید احمد بن رفاعة المذکور عن سیدی هنصور بن ابی بکر الرفاعی ، عن خاله ابی هنصور بن طیب عن ابی سعد النّجّار ، عن السندوسی الکبیر ، عن ابی علی الفارمدی ، عن الشیخ الکامل محمد بن رویم ، عن جنید ، فللسلطان شیخان .⁹

(٧٩) وسیم شیخ امام عزّ الدین الفاروقی شیخ عبد الله است. وهو یروی عن الشیخ ابی العباس احمد بن محمد بن علی الاصفهانی . وهو یروی اوّلاً عن الشیخ نجم الدین ابی بکر عبد الله بن محمد الرّازی المعروف باین دایه ،¹² وهو عن الشیخ نجم الدین عمر الخوارزمی المعروف بابن الكبری ؛ وثانیاً عن الشیخ المذکور ، قدوة العارفین ، ناصر الدین نجم الكبری ، نیر الاصحاب ، غوث العرفاء سید الاقطاب . وهو یروی عن الشیخ ابی الحسن اسماعیل القصری .¹⁵ وهو عن الشیخین شیخ محمد هانکیل وشیخ عبد الکریم دشمنیار ، وكلاهما عن الشیخ داود بن محمد خادم الفقراء . وهو عن ابی العباس بن ادریس .

⁴ البارباری : البارباری MA البارباری I 7 بن طیب IM : A - 11-14 و یروی اوّلا ... ناصر الدین نجم الدین کبیری IM : وهو یروی اوّلا من الشیخ نجم الدین عمر الغوارزمی وهو المعروف ابن الکرسی والشیخ نجم الدین ابی بکر عبد الله ابن محمد الرّازی المعروف باین دایه وثانیا عن الشیخ المذکور نعم الكبری A

- وهو عن ابی القاسم بن رمضان . وهو عن ابی یعقوب الطبری . وهو عن عبد الله بن عثمان . وهو عن ابی یعقوب التهرجوری . وهو عن یعقوب السوسي .
- 3 وهو عن عبد الواحد بن زید ، عن رئیس الکتمل کمیل بن زیاد .
- وایضاً الشیخ نجم الکبری یروی عن الشیخ نجیب الدین السهروردی ،
- عن عمه وجیه الدین ابی جعفر عمر السهروردی . وهو اولاً عن شیخ احمد
- 6 الاسود الدینوری ، عن ممثاہ الدینوری ، عن جنید ، وعن الشیخ اخی فرج
- الزنگانی ؛ ونانیاً عن ابی العباس النهاوندی ، عن الشیخ ابی عبد الله الغفیف ،
- عن ابی محمد رویم ، عن حبیبہ .
- 9 وایضاً یروی الشیخ نجم الدین الکبری عن عمار بن یاسر الاندلسی .
- (٨٠) ودر طریق چهارم از شش طریق که خلافت واجازت آنحضرت
- از شیخ عفیف الدین عبد الله یافعی داشته ، نقل کرده که شیخ نجم الدین
- 12 عبد الله بن علی بن محمد الاصفهانی را روایت از دو کس است : امام عز الدین
- فاروقی واسطی ، چنانچه کذشت ؛ وشیخ ابی العباس موسی ، عن الشیخ ابی
- الحسن الشاذلی ، عن الشیخ عبد السلم المشمش ، بطريق ، وعن الشیخ عبد القادر
- 15 القزوینی ، عن الشیخ عبد السلم المذکور ، بطريق .
- (٨١) وکفته در طریق پنجم از طرق ستة که شیخ شهاب الدین
- احمد بن سلیق شاذلی را از شیخ ابی درر یاقوت اجازت وخلافت بوده .
- واوراً از شیخ ناج الدین بن عطاء الله . واوراً از شیخ عباس موسی مذکور .
-
- 1- ابی یعقوب الطبری وهو عن عبد الله بن عثمان (عثمن-M) وهو عن IM A - : A
- 3 ابن زید : + رضی الله عنه و عن سائر الاصحاب A 6 ممثاہ الدینوری IM : ممثاہ
- 8 رویم عن حبیبہ IM : A - : IM 13 موسی A - : IM 17 بن سلیق A - : A

(۸۲) ودر طریق ششم که آخر شقوق < است که > شجرة طبیبه اجازت وروایت خلافت حضرت شیخ عفیف الدین عبد الله البافی داشته گفته: یروی الشیخ نور الدین علی الصوفی ابن عبد الله الطوashi عن قطب العدن ^۳ الفقیه بصال الدّھبی. وهو عن الشیخ رشید الدین البغدادی. وهو عن شیخ الشیوخی شهاب الدین ابی حفص عمر بن محمد بن عبد الله السهروردی. وهو عن عمه الشیخ ضیاء الدین ابی نجیب السهروردی. وهو عن الامام احمد ^۶ النوری. وهو عن الشیخ عبد القادر الجیلانی - رحمهم الله رحمة ناتمة عامۃ کاملة شاملة واوصل الینا بعیامن برکاتهم وتوجهاتهم نعمۃ سابقة سایفة ^۹ بمحمد خیر البریة وعترته وذریته.

اصل سیم

در بیان تکمیل و ارشاد و ذکر بعضی از مشاهیر اصحاب خلافت و واصلین بصحبت با کرامت

(۸۳) باید دانست که در بعضی احیان وازمان که نور رشد و ارشاد از تقدیق توفیق طالع و باهر میشود این کروه با شکوه در همه جا ظاهر و بر طالبان هویدا میگردد؛ ودر زمان متقدم حضرت سید الطایفه شیخ ¹⁵ روایت و IA : روایت را M ۵ حفص IM : جمله A ۶ ضیاء الدین IM : A - ² ساینه M : - I ۱۴ طالع و باهر IM : ظاهر و باهر A ۱۵ طالبان : + خود A - : IM متقدم A - :

جنید بغدادی چون شیخ شبی، وشیخ سری، ورویم، وشیخ نوری؛ ودر زمان متأخر چون شیخ شهاب الدین السهروردی، وشیخ ابو التّجیب السهروردی ۳ – هصنّف «آداب المریدین»، وشیخ عبد القادر جیلانی، وشیخ هجیب الدین الاعرابی، وشیخ ابن فارض، وشیخ صدر الدین، وشیخ اوحد الدین حامد الكرمانی، وشیخ نجم الدین کبری، وشیخ حمید الدین زکریا، وشیخ فخر الدین عراقی، وغيرهم؛ ودر زمان حضرت هقدسہ نیز ظهور نور ولایت بوده وکمل در آن اوان بارشاد وافاده مشغول میبوده اند، چنانچه از مذکورات سابق ومسطورات لاحق معلوم میگردد، که مثل حضرات خواجه علاء الدین عطار، ۶ و خواجه محمد یارسا، و خواجه عبد الله امامی اصفهانی، و مولاها سعد الدین ۹ کاشغری، و سید شمس الدین نوربخشی، و شیخ زین الدین تایبادی، و شیخ ذین الدین الخوافی، و – من تحقیقاته کالکواکب الدراری – مولانا شمس ۱۲ الدین محمد الفناری – که حقایق اهل الله را بلباس دلایل عقلی میبین ساخته، و «شرح هفتاخ الغیب» از جمله تصنیفات آنحضرت است –، و حضرت شیخ زین الدین علی کلام، و حضرت سید قاسم؛ قدس الله اسرارهم.

۱ ورویم وشیخ نوری I : ورویم شیخ نوری M وشیخ نوری A ۲ زمان IA :
 شیخ شهاب الدین السهروردی : شیخ شهاب الدین سهروردی M شهاب الدین السهروردی
 ۱ سهروردی A ۴ الاعرابی IM : ابن فارض IA : ابن فارض M حامد MA :
 – ۵ ذکریا : I نکریا M – ۶ نور IA : ۷ اوان IM : وقت A
 ۹ امامی I : امامی M اصفهانی IA : اصفهان M سعد الدین I : اسعد الدین M
 ۱۰-۱۲ وشیخ ذین الدین تایبادی ... محمد الفناری IM : وغيرهم ۱۲ الفناری :
 الفناری I الفنادی M ۱۲-۱۳ میبین ساخته و شرح هفتاخ الغیب (الغیث) از جمله تصنیفات
 آنحضرت است IM : میبین در تحقیقات و تصانیف خود ساخته اند A ۱۳-۱۶ ص ۱ و حضرت
 شیخ ذین الدین علی ... گفته اند IM : و حضرات شیخ ذین الدین علی کلام و سید قاسم
 و سایر گفته اند که ۱۴ کلام : کلام M کلام I کلام الله M : –

(۸۴) مقتبسان انوار معارف و ملتبسان باذیال آن مکاشف گفته اند که حضرت مقدسه در ایام سفر قبل از اقامت در حضر قابلان را ارشاد و دلالت بسیل رشاد هیفرموده اند.

۳ (۸۵) جامع سیر اولی آورده که حضرت شیخ کمال الدین خبندی،
که از اهل باطن و حضور بوده و قریب دو قرن مرتکب نامشروعی نشده،
پیش هیچ سر بر آورده‌ئی سر فرو نیاورده مگر پیش سید نعمت الله.

۶ (۸۶) و سابقاً مذکور شد که حضرت کاشف الاسرار، سید جلال الدین علی بن نصیر المشتهر فی الاقطار، قاسم الانوار، هنظور نظر کیمیا اثر آن صاحب خبرت و خبر بوده. و چنین منقول است که حضرت مقدسه فرموده اند
که: « او فرزند حقيقی ماست ». واشاره بخدمت حضرات عالیات هشایخ اردبیل غالباً از جانب حضرت مقدسه بوده است. و حضرت سید قاسم اربعینات متعدده داشته. از این جمله یک اربعین ایستاده ذکر کرده اند. و نوبتی در خلوت را بکج و سنک گرفته و چهل روز گذاشته اند، وبعد از آن از قبیل « واتمنها بعشر » ده روز دیگر محکم ساخته، چنانچه پنجاه روز باشد، و در آن مدت هیچ طعامی تناول نفرهوده مگر اقل قلیلی از مغز بادام. و حقایق ۱۵ و معارف او از وقتی که هنظور < نظر > گشته بوده بهظور رسیده، چنانچه

۱ ملتبسان باذیال M : ملتبسان باذیال ۱ ۲ مقدسه MA : مقدسه را ۱ ۳ بسیل I :
بر سیل ۱۰ ۱۱ اشاره M : اشارت A اشارات ۱۲ از این جمله M : از جمله ۱۱
نوبتی A : نوبتی را ۱۳ در خلوت را I : در خلوت M درب خلوت را ۱۴-۱۳ A واتمنها :
سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۴۲ ۱۴۳ عشر MA : بعشره ۱۵ معارف او M : معارف
دواو I معارف ایشان A

«انیس العارفین» را در بیست سالگی نظم فرموده . حیث قال - قدس الله سرہ - :

سال عمرم بیست یا خود بیش و کم 3 نور عرفان بر دلم میزد علم .

و با وجود مخالفت با علمای ظاهر قریب یک قرن در دارالسلطنه هرات آواز کوس توحید بکاخ صماخ علمای متعصب میرسانید .

6 . (۸۷) گویند عالیجناب بقیة الفقهاء والمفسّرين والمحدثين في زمانه

مولانا ناصر الدین کوسوئی ، وحضرت شیخ زین الدین ، ومردم عالیجناب قدوة المدققین هولانا نظام الدین در کمین وکین بوده اند ، چنانچه در

9 جائی میفرمایند : شعر ،

ایمان همه تسلیم وهمه صلح وصلاح است

با ما چه بجهنگی ؟ هله ، ای پیر نظامی !

12 وجای دیگر فرموده :

کر زنی تو دور باش از شیر غیب .

ودر آیامی که - بیت :

کج روی در بساط چون فرزین 15 خواست تا شه رخی زند شد مات

1 در بیست سالگی نظم فرموده IM : در بیست سالگی رو داده ونظم آورده A

A : M - 3 II وزن : فاعلتن فاعلتن فاعلتن فاعلتن ॥ بر دلم M : از دلم 5 آواز

IA - I صماخ IA : ساخ M 7 کوسوئی I : کوسویی MA 9 میفرمایند I :

میفرمایند M 10-11 وزن : مفعول مقایل مقایل مقایل 10 صلح وصلاح MA :

صلح صلاح I 13 وزن : فاعلتن فاعلتن فاعلتن فاعلتن ॥ زنی تو : تو زلی IM ॥ غبب M :

غبب I 15 وزن : فاعلتن مقاعلن فعولات ॥ شه رخی M : شهرخی I

حضرت پادشاه اسلام معین الدین شاهرخ میرزارا کارد زده بودند، آنفاقاً در گنبد آن شخص دیوان سید قاسم را یافته بودند. میر علیکه و امیر فیروز شاه، که ارکان دولت بودند، بخدمت سید فرستاده بودند که: « چنین نقل کردند که شما فرموده بودید که در این چند روز فتنه‌ئی عظیم در شهر هرات واقع میشود. از کجا معلوم فرموده اید؟ » حضرت سید فرموده بود که: « گاهی لمعه‌ئی از اسرار بر خاطر این درویشان پریشان روزگار حلول میکند. اگر اعتقاد باشد بر آن حمل کنند، والا هر چه حکم اولی الامر باشد بدان عمل نمایند. » بعد از آنکه امرا بخدمت پادشاه آمده بودند امیر علیکه گفت که: « ما جمعی جبهه پوشان بخدمت سیدی پیر خسته رفیم. واو، تنها، متوجه قبله، نشسته بود. مطلقاً از ما نترسید. متعرض باحوال ایشان نمیباید شد. » نظم:

12 چه ترسانی زطوفان قاسمی را که دریای هجیطش تا باز است.
اما حضرت پادشاه آن سید عزیز را روانه سمرقند نموده بودند بتحریک حсад،
وچون بنزدیک سمرقند رسیده بودند، بیت:
15 شاه هجس طی کشای، خسرو هیاءت شناس

رhero علم اليقين، رhero علم الكتاب

1 معین M : معین I 2 فیروز شاه IM : فیروز A 4 فرموده بودید IA : فرمودید
6 لمعه‌ئی از اسرار IM : از جمله اسرار A حلول میکند IM : وارد میشود A
8 آنکه IM : آن A 9 پیر خسته M : پیری خسته‌ئی I 10 نترسید MA : نترسید I
12 وزن : مقایلین مقایلین I 13 روانه سمرقند نموده بودند بتحریک حсад IM :
بتحریک حсадان روانه سمرقند کردند A 15-16 وزن : مقابلن فاصلن مقابلن فاصلان
(منسج) I 15 مجسطی (آفای زویاب خویی) : معیطی A معطی IM خسرو IM : جبر
و A 16 الكتاب IM : کتاب

که گویا در شان ایشان کفته اند: شعر،
قضا دقایق فکر تو تا ندید اول
نساخت از زر واژ نقره این دو اسٹرلاب،
غیاث السلطنه والفضال الغ بیگ میرزا استقبال و تعظیم فرمودند. و بعد از
مدتی باز معاودت بخراسان فرمود.

(۸۸) ودر تذکرة ثانی آورده که در وقتی که حضرت مخدومزاده
عالیجناب سید برهان الدین خلیل الله در خراسان بوده اند وحضرت مقدسه
در ماهان بجوار رحمت ملک رحمن انتقال نموده، این آیات درر نظام که
در سلک نظم بدیع حضرت مقدسه منسلک است بر زبان معجز بیان آورده،
صبح پیش حضرت مخدومزادگی خوانده اند، که: نظم،
آن ماه مسافر سفری کرد زکرمان

۱2 «الله معك» کفت همه جان کریمان

ای جان جهان نقد تو در خانه خویش است
زین حال چو خوشوقت شدی دست بر افshan.

۱5 واژ این مستفاد میشود که قابل خودرا وارث قلب وقدم او دانسته.

۱ در شان ایشان M : در شان در ایشان I ۲-۳ وزن : مقاعلن فعلان مقاعلن فع لن
(مجتث) ۲ فکر تو تا ندید اول IM : علم ترا تا ندید اول A ۳ نساخت M : بساعت
A شناخت I ۴ زد : روز MA ذ I ۵ استقبال و تعظیم IM : تعظیم واستقبال با حرمت
بسیار A ۷ عالیجناب I : عالیجهان M ۸-۹ این آیات . . . بیان آورده IM : وابن
آیات از نظم بدیع حضرت مقدسه است که بر زبان بیان آورده ۱۰ A ۱۱-۱۴ وزن : حضرت
مخدومزادگی M : مخدومزادگی I حضرت مخدومزادگی ام A ۱۵ واژ این مستفاد IM : واژ
اینجا معلوم A

سه سال بعد از فوت حضرت مقدسه بجوار رحمت ایزدی پیوسته اند.
 (۸۹) دیگر، اعز اولاد و اشرف اصحاب امجاد، المطلع علی حقابق
 3 الملك والملکوت بلا اشتباه، سید برہان الدین خلیل الله – که آنحضرت را
 الثفات با برکات الهامی و طبیعی با آنحضرت بوده، چنانچه در اشعار در
 بار بسیار از آن مذکور و مفهوم میشود، - وهمچنین خلقی موافق که لایق
 6 باضعاف این توصیف است! –، واز آن جمله است: هشتوی،

خلیل الله من ای نور دیده که مثلت دیده مردم ندیده
 بمنانی یادگار فعمت الله بسی روز و بسی سال و بسی ماه.

غزل: ای بنور روی تو روشن دو چشم جان من
 ای خلیل الله من فرزند من برہان من
 شمع بزم جان من از نور رویت روشن است

12 باد روشن دائماً چشم و جراغ جان من
 در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام
 ای دل و دلدار من ای جان و ای جانان من

15 مجلس عشق است و من هیگویمت از جان دعا
 گوش کن تا بشنوی ای میر سر هستان من
 <مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است

18 حاصل عمرم توئی ای عمر جاویدان من >

2 دیگر IM : و دیگر A 3 خلیل الله : + است 6-4 A ... این توصیف
 (توصیفی I) است و IM : در شان او فرموده اند اشعار بسیار A 7-8 وزن : مقایلین
 مقایلین مقایل (هزج) 9 دیوان، ص ۴۴۲-۴۳۲ . وزن : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
 (رمل) 17-18 مدت هفتاد سال ... ای عمر جاویدان من D - :

بیرضای من نبودی تا کنون در هیچ حال
 یك نفس هرگز نفرمودی تو بی فرمان من
 پادگار نعمت الله قرّة العین رسول ۳
 سور طه آل بس سایه سلطان من.

(۹۰) وحضرت معارف دستگاه، افضل پناه، صاحب العلوم الدقيقة ۶ العجيبة، منبع المعارف الفريدة، خواجہ صاین الملة والدین علیٰ الترکه الاصفهانی با حضرت زبدۃ الکاملین واسوة ارباب الحقایق العارفین، مولانا شرف الدین علیٰ المیزدی، در خطہ کوبنان بصحبت با کرامت، ارشاد افادت، ۹ شاه نور الدین نعمت الله رسیده اند؛ وبعد از بسط بساط انبساط وارادت معاودت نموده اند. وچنین شنیدم که رفتن ایشان بشام بصحبت حضرت قدسی آیت سید حسین اخلاطی باشاره حضرت مقدسه بوده، وحروف جفر ۱۲ از آنحضرت اخذ کرده اند.

(۹۱) وحضرت خواجہ صاین الدین علیٰ باتفاق زبدۃ القضاط وخلاصة المحکماء، قاضی صلاح الدین موسی، المشتهر به قاضی زاده رومی، نزد برادر بزرگ خود خواجہ صدر الدین محمد الترکه تحصیل نموده اند. واز جمله ۱۵

۱ تا کنون IMA : بکرمان D ۲ نفس IMA : سعن D || نفرمودی IMD : نمیبودی ۲-۶ الدقيقة العجيبة IM : الفریبه A ۶ الفریبه IM : والدقائق العجيبة || خواجہ A : مولانا خواجہ A || الترکه IM : A - ۷ اسوة ارباب IM : قدوة اصحاب A || IM : بسط انبساط وارادت IM : بسط انبساط وارادت A ۱۰ بشام : + مردم A (ظاهرA ۹ «وروم») ۱۲ از آنحضرت IM : از آنجناب A || کرده اند IM : کرده بودند A ۱۴ زاده IA : زاده M ۱۵ نموده اند IM : مبنیموده اند A ۱۵-۲۱-۵ واز جمله مصنفات... بردۀ اند IM A - : مصنفات...

مصنفات حضرت خواجہ صاین الدین علی « شرح فصوص الحكم »، و « کتاب المفاحص »، و رسائل بسیار، و « شرح تمہید تصوّف » است، – و مصنف متن جد ایشان خواجہ صدر الدین ترکه است. « والشمس لا يحتاج الى التعريف ». ۳ گویند حضرات را بسبب اعراض جمعی که امراض اغراض نفسانیه داشته اند بهرات بردۀ اند.

(۹۲) واز جملة مشاهیر خلفاء حضرت سید المحدثین وسنده المفسرین، ۶ سید حاجی نظام الدین احمد شیرازی است، که اکثر ایام بصیام ولیالی بقیام گذرانیده، و بدروں حدیث و تفسیر و تذکیر و هدایت طالبان و بندگان حق اشتغال داشته، و بجمع بین حقایق التفسیر و دقایق التأویل متوجه بوده. ۹ در کوبنان با برادر بزرگ خود سید عmad الدین علی بخدمت حضرت مقدسه رفته، چون باستانه رسیده اند خادم آمده و گفته که: « حضرت مقدسه میفرمایند که: « سحر در مسجد انشاء الله مشرف خواهیم شد ». واز غایت ۱۲ شوق خواب نکرده نصف شب بمسجد رفته اند و در تاریکی نشسته، و بمقتضای « بشر المستائين الى المساجد في الظلم بالنور النام يوم القيمة » انتظار انوار ولایت داشته اند، که، خادم وقت بانگ آمده و چراغی آورده، دیده اند ۱۵ که حضرت مقدسه بر سر سجاده قبل از ایشان آمده نشسته اند. و سیاهی ۱۶ ترکه: بر که IM ۴ اعراض: اعراض IM ۱۶ واز جملة مشاهیر خلفاء حضرت (I) سید المحدثین IM: دیگر از جملة خلفاء مشهور سید المحدثین A ۸-۷ اکثر ایام بصیام ولیالی بقیام IM: اکثر ایام را بصیام غالب لیالی بسیر و قیام ۹ A حق IM: خدا A بین IM: متن ۱۰ علی IM ۱۲ مشرف خواهیم شد IM: بخدمت مشرف خواهم شد A ۱۳ نکرده IM: نکردن و A ۱۴ القيمة IM: القيمة A ۱۵ ولایت: + آنحضرت را A وقت MA: رفت I

در هجراب خوابیده وپای او بر روی سجاده آنحضرت رسیده . خادم قصد کرده که اورا تنبیه کند فرمودند: « بگذارش ، عَ :

بسا هراتب خوابی که به زیبداریست .

3

از کجا معلوم کردی که خواب این عزیز بمراتب از نماز نعمت الله افضل نیست ؟ »

(۹۳) 6 وحضرت سید نظام الدین احمد میرموده اند که: « اشکالی چند عظیم در بعضی هسایل توحید و معارف تصوّف بود و مکنون خاطر آنکه هر وقت مجال شود استفسار واستکشاف نمائیم . وقتی رساله‌ئی از مصنفات خوبیش - وظاهرًا « رساله رموزات » - دادند ، که: « این را مطالعه کن . » چون امعان نظر در آن نمودم تمامی مشکلات من حل شد .

واز آنچنان منقول است که در خلوتی که تعیین فرموده بودند 12 وقتی محتمل شدم و متعدد گشتم که بیرون روم و تجدید ایام خلوت نمایم یا نه . ناگاه آنحضرت در گشودند وظرفی آب در دست مبارک ، بر زمین نهاده فرموند که: « المؤمن لا ينجزه شيء . » غسل نماید و بیرون نفرماید . 15 و دیگر میرمودند که: « من وبرادرم متعدد بودیم که آیا حواله هر

1- قصد کرده ... بگذارش IM : قصد آزار او کرده حضرت فرمودند 3 | A (حافظ)

و ذن : مقاعن فعلان مقاعن فع لن (مجتہ) ॥ 5 نیست IM : نباشد A 7 خاطر I : خواطر

9 | MA | وظاهرًا رساله رموزات دادند M : وظاهرًا رساله رموزات | ظاهر دادند A

10 امعان نظر در آن نمودم IM : ملاحظه شد | A من IM : مزبوره 11 | A فرموده

بودند IM : فرمودند از برای من 12 | A وقتی IM : شبی 14 | نماید M : نمایند

15 | A نفرماید M : میرماید 1 | مرو A 15 وبرادرم M : وبرادر I با فلان کس A

یکی چه وبکجا باشد. فرمودند که: «حواله تو بشیراز است و حواله او بهمند.» و همچنان شد.

پس هر دو بیعت کردند واردت نمودند و توبه و تلقین ذکر بکیفیتی ۳ که مذکور مسطور میگردد فرا گرفتند.

(۹۴) وکیفیت ذکر اینچنین است که اول صدقه دهنده با آنچه میسر

باشد از قلیل و کثیر، ووضو سازند، و متوجه خدمت گردند. وبعد از اذن ۶ حضرت هرشد وتلقین کلمه استغفار، بعد از حمد وصلوات - بهر صیغه که باشد و همیشه در عقد - متوجه بارواح اولیاء بوسیله مکمل هرشد باشند و بوجی که در «رساله آداب المرید» بیان فرموده اند سلوک نمایند. ۹ و در حالت ذکر متوجه قبله نشینند بزانو و کف دست راست بر روی ران وزانوی چپ نهاده باشند، و بکف دست چپ ساق دست راست گرفته ذکر گویند، و حرکت از جانب قلب - که طرف چپ است - بجانب راست کنند؛ ۱۲ حمایلی «لا اله» گفته سر زیر آرنده میل بجانب چپ تا به حاذات قلب رسد و «الا الله» گفته شود.

۱ چه وبکجا IM : بکجا و چه A ۲ شد IM : باشد A ۳-۴ بیعت کردند... فرا گرفتند IM : بیعت کردند و توبه نمودند واردت ورزیدند وتلقین ذکر را بنوعی که مسطور میگردد فرا گیر شدند A ۵-۶ بعد از اذن حضرت مرشد : بعد از آن حضرت مرشد IM بعد از اذن حضرت مقدسه A ۷ عقد IM : عهد و عقد A باشند : باشد IM بوده باشد A ۹ بوجی که در رساله MA : بوجی در رساله که I ۱۰ متوجه قبله نشینند (نشیند IM) بزانو IM : رو به قبله نشینند بدوزانو A ۱۱-۱۰ بر روی دان وزانوی چپ IM : بر روی دان چپ A ۱۲-۱۱ ذکر گویند MA : گویند I ۱۳ حمایلی : + و IM ۱۴ سر زیر آرنده IM : سر زیر آرنده A ۱۴ الا الله A : الله

- (٩٥) بالجمله بعد از مدتی اصناف اجازات خرقه گرفتند. و بعد از آن حضرت سید مذکور هر که را خرقه میدادند یا ارشاد مینمودند یا تلقین ذکر میکردند بسلسله و طریقه حضرت مقدسه میبوده. و پسر بزرگتر ایشان سید عز الدین اسحق هم بیعت کرده و خرقه از آنحضرت داشته. و ایشان در سنّه اثنین و سنتین وثمانایمیه بجوار رحمت حق واصل گشته اند.
- واز عالیجناب فتوی هآب، بقیة السادات والاکابر، الفاضل الجليل سید وجیه الدین اسمعیل، نبیره آنحضرت، شنیدم که فرمودند که: «وقتی جدم بخدمت حضرت مقدسه فرموده بودند بدرم متولد شده؛ با آنحضرت اعلام نموده تعیین نام فرموده بودند.»
- (٩٦) و در زمان حضرت میرزا اسکندر حضرت مقدّسه نوریه بشیراز فرموده، اوّل بزار شیخ مصلح الدین سعدی رفته زیارت کرده اند. و بعد از آن بر کوهی که به «پهلوان علی شمس» مشهور است نزول فرموده بودند، در قرب تنگ الله اکبر، که سر چشمۀ فیضان آب رکنایاد است. و اکابر و اصغر و خواص و عوام همه روزه متوجه خدمت میشده اند.
- (٩٧) گویند درویشی از مریدان خواجه ظهیر الدین عبد الله امامی اصفهانی بطريق شیخ احمد غزالی و شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ فخر الدین
-
- ۱ بعد از مدتی اصناف اجازات خرقه گرفتند IM : بعد از آن بدتی اصناف اجازات و خرقه گرفتند A ۲ حضرت : + مقدسه ۳-۲ A : هر کرا خرقه میدادند یا ارشاد مینمودند یا تلقین ذکر میکردند IM : هر کرا خرقه و ارشاد میدادند یا آنکه تلقین ذکر میکردند ۵ رحمت حق IM : رحمت الهی A ۸ بخدمت حضرت مقدسه فرموده بودند بدرم متولد شده IM : بخدمت حضرت مقدسه مرحومه مشرف شده بودند بدرم در آن حال متولد شده A ۱۲ به IM ۱۳ فیضان IA : فیضان M

عرaci همداني، که در مظاهر خلقيه جز مشاهده وجه حق و در مراقي
كونيه غير از مطالعه جمال مطلق نمینمایند، بمطالعه جمال مظاهر صوري
حسني اشغال هينموده. قطعه :

3

جماعتی که ندارند حظ روحاني

تفاوتی که میان دواب و انسان است

6

گمان برند که در باع حسن سعديرا

نظر بسيب زنخдан و نار پستان است.

نام آن درویش فخر الدین شیرازی، هتعلق بخواجهزاده کرماني، بوده.
محبّتی خاص و بالک و خالی از آلايش آب و خالک، - از آن قبيل که 9
گفته اند، بيت :

در صورت گل معنى جان ديد و بماند

پاي دل او تا بقيامت در گل،

- و اين مظهر ومنظور او متما Dai (؟) در خانه بوده و از مكتب بيرون
نبينر هوده، -

15

تا کي غزال هجبوس مكتب ؟

- مگر درویش روزی معلوم کرده که حضرت مقدسه تشریف آورده اند

1 خلقيه MA : خلقيه I خزر A : خبر IM و در مراقي 3 I حسى
MA : حق I 4-7 وزن : مقاعلن فعلاًتن مقاعلن فع لن (مجث) 4 ندارند IMA : ندارند
(سمدي) I روحانی IM : انساني 5 دواب و انسان IA : دواب انسان 9 I M و خالی
IA : - 13-13 از آن قبيل که گفته اند... و اين IM : که داشته اند و اين
11-12 وزن : مفعول مقاعيل مقاعيلن فع (هزج) 13 منظور او IM : منظور آن I A
متنادي : متعددي I مقتدى M 16 مگر IM : A : - که MA : -

و محبان کرمانی به پابوس میروند. درویش رفیق و ملازم خواجهزاده تا مجلس
حضرت مقدسه رفته. بعد از آن مراقب گشته غالباً از حلوانی که در آن
3 مجلس قسمت هیفرمایند قدری بخواجهزاده میدهند و میگویند: «این را بگیر
وبدویش رسان.» درویش دل ریش، سینه چاک میکند و بر خاک قدم حضرت
مقدسه می‌افتد و در مجلس بموجب فرموده حضرت مقدسه، — شعر:
6 هر یار که بینیم که او قابل عشق است

حسنی بنم-ائیم ودل از وی بستانیم ،

— اظهار ارادت و تجدید اناخت میکند، و آنحضرت درویش را تاج نعمت الله
9 شفقت هیفرمایند، و بشرف بیعت هشّرف میشود. وبعد از انقطاع مجلس
خواجه التماس از حضرت مقدسه مینماید که: «غلام زاده را نظری میباید
نمود و نصیحتی میباید فرمود.» آنحضرت فرمودند که: «نصیحت، آنکه
12 آن درویش هنّقی را مصاحب سازد، که او پسر ترا بطريق هدایت راغب
گرداند.» گویند که خواجه درویش را بخانه خود برد در آنجا منزل داد
ودرویش بعد از یك هاه که مشاهده جمیل ظاهری را وسیله مطالعه جمال
15 مطلق ساخته بود آن رابطه اش انحرافی یافته، هیل صحبت پیر و مرشد

1 معجان MA : معجانی ॥ رفق و ملازم IM : بمرافت و ملازمت A 2 رفته بعد از
آن مراقب گشته IM : رفته و مراقب گشته A 3-4 و میگویند این را بگیر و IM : که
5 ॥ A شعر IM : که فرموده A 6-7 دبوان، ص ۴۳۳ . وزن : مفعول مقایل مقایل
مقایل (هزج) ॥ 7 دل از وی IMA : دلش را D 9 و بشرف بیعت هشّرف میشود و IM :
— 10 مینماید MA : مینمایند ॥ نظری MA : نظر ॥ 11 فرمودند IM : فرموده
بودند A ॥ نصیحت آنکه IM : نصیحت آن است که 12 ॥ A 12 هنّقی را MA : متغیر را ॥
14 یك ماه A 1A - : 1A 15 جمال IM : جمال A 15 میل صحبت IM : میل بصحبت A

قدیم خود، خواجہ ظهیر الدین عبد الله، نموده؛ برفت و چون بخدمت ایشان رسیده سلام کرد، گفتند: « درویش، از تو گند غیر می آید. » و چون سابقاً مرید او بود اور از پیش خود راند. و درویش در گورستانی سرگردان وحیران میگشت، و آب از دیده میبارید. روز دیگر از جذبات افوار ولایت شکستی در خواجہ ظهیر الدین عبد الله پیدا شده بمجلس حضرت مقدسه رفت. و آنحضرت در معارف و حقایق سخنی میفرمودند. آتفاقاً بر سییل تهمیم ۶ خواجہ ظهیر الدین عبد الله دخلی میکند. و آنجناب تلمیذ حضرت خاتم المحققین السید زین الدین علی، المشتهر بسید شریف، بودند، و مرید حضرت خواجہ علاء الدین عطار. دیگر بتقریب آن معلمه فصلی سخن میگوید، ۹ و مولانا تاتار قلندر، که رفیق آن مجلس بوده، تحسین و تعریف میکند. ناگاه خواجه را دغدغه‌ئی در خاطر پیدا میشود که هبادا خاطر شریف حضرت مقدسه از این معنی مشوش شود؛ انفعالی در او پیدا میگردد و عرقی ۱۲ میکند؛ غالباً در خاطرش خطور کرده باشد که چاره نیازمندی و افتادگی است؛ سر بر هنر میکند، در قدم حضرت مقدسه می‌افتد. آنحضرت عمامه و طاقیه خودرا بر سر او مینهند و او بیعت میکند. مولانا تاتار میرود که ۱۵ دستار خواجه را متصرف شود. حضرت <مقدسه> میفرمایند که: « این از باب هزید است. »

۱ نموده IM : نموده بود A 2 | A : غیری 3 | A : راند |

۵ شکستی IM : کشی A | ظهیر الدین IA : ظهیر M 6 میفرمودند IA : میفرموده اند

7 تلبید : + و مرید A 8-7 | A ... المشتهر به IM 10 | A - : MA تحسین

۱۲ او A : و IM 13 باشد که M : باشد I که A 15 میرود که A :

میرو دکه I میرورد که M | 16 خواجه را : + او A میفرمایند IM : میفرماید

واز فواید آن مجلس که حضرت مقدسه با جناب خواجه فرموده اند آن است که تا غایت ملاحظه توحید چگونه فرموده اند. خواجه گفت: ۳ «از قبیل اشراف نور آفتاب بر مظاهر.» حضرت مقدسه میفرموده که: «ملاحظه چنان میباید که آب دریا با موج وحباب او که، مظاهر را اکرچه امتیازی اعتباری ظاهري هست، بحقیقت غیرینی ندارند.» ۶ وچون خواجه از آن مجلس یرون فرموده اند درویش فخر الدین را طلبیده و عندر خواهی نموده گفته اند که: «ما نیز همچون تو مردمیم.» آری، قابلان در مجلس کاملان بی اختیار منجذب گردند. ۹ (۹۸) حضرت مقدسه فرموده اند: غزل،

ما هرشد عشق خرابات جهانیم ساقی سراپرده خمخانه جانیم.
ویکی از اهل روزگار غالباً تصوّر رفت مرتبه داشته، در تنه غزل ۱۲ اظهار کمال خویش بجهت ارشاد او هیفرهایند، و میگویند:
تو از همدانی وولیکن همه دان نه
از ما شنو ای دوست که سر همه دانیم

۱۵ تو عالم یک حرفی و ما عالم عالم

تو هیر صدی باشی و ما شاه جهانیم

۳-۲ ملاحظه توحید چگونه فرموده اند... حضرت مقدسه فرموده که IA او که MA: اد I ۵ اعتباری MA: اعتباری I ظاهري IM: ظاهر A به حقیقتی M ۱۰ دیوان، ص ۴۳۳. وزن: مفعول مقایل مقایل (هزج) I: خمخانه IMA: میخانه D ۱۱ روزگار IM: آن روزگار A ۱۲ و میگویند: + تنه غزل I تنه غزل مزبورا A ۱۳ دیوان، ص ۴۳۳ (هزج) A و لیکن IMD: و لیکن A -: IMD ۶ I A

هر کس بجمال رخ خوبی نگراند

در آینه خویش بخود ما نگرانم .

(۹۹) گویند یکی از فضلاء بعبارتی که آنحضرت میخوانده اند – ۳
وبظاهر قواعد اعراب محتاج بتأويل بوده – اعتراض کرده که : « چنان میباید
خواند . » حضرت مقدسه فرموده اند که : « ندانستیم که هر یک از شما
مبتد اید والا چنان میخواندیم . » بصیرت زنگ یافتنگان چون نقص خود در ۶
مرآت کمال کاملاً مشاهده میکند خبر از نقص خود میدهد و بکامل نسبت
میکند . بیت :

۹ ما آینه ایم و هر که در ما نگرد

هر نیک و بدی که بیند از خود بیند .

(۱۰۰) وحضرت الیحر القمّقان ، الامام الهمام ، کاشف اسرار سبع
الثمانی ، سید نور الدین نعمت الله ثانی ، میفرموده اند که حضرت علامه ۱۲
علمای دوران ، بلکه هر یک از شاگردانش علامه زمان و تلمیذان هر تلمیذش
دانشمندان ، الفایز بتحقیقات الساقین ، الحابر لکلمات اللاحقین ، مولانا
جادل الدین محمد الدوائی ، فرموده اند که : « بدرم ، افضل المحدثین فی ۱۵
زمانه و اکمل المحققین فی اوانه ، مولانا اسعد الدین ، که از اکابر علماء
و عرفاء بودند واستفاده از سید الشند سید شریف فرموده اند ، میفرموده که :

۱ بجمال رخ IAM : بجمال وروخ D ۶ نقص IM : صورت نقص A ۷ کامل IM :
کمال A ۹-۱۰ وزن : مفهول مقاعلان مقاعیل فع (هرج ، رباعی) ۱۱ الهمام A : الهمام
۱۲ سبع IA : السبع ۱۳ IM : هر یک IA ۱۴-۱۵ تلمیذان هر تلمیذش دانشمندان IM :
دانشمندانش هر یک از دانشمندان جهان A ۱۴ اللاحقین M : الاحقین ۱۵ اسعد : سعد IMA

«مکرّر بصحبت شریف حضرت مقدسه رسیده ام. و در وقت ولادت تو
 مضطرب بودم؛ متوجه بصحبت آنحضرت شدم و ب اختیار در آمد. چون
 3 سلام کردم گوئیا مرا سحری شد. نشستم. دیدم که گوئیا گنبد بر من
 تُنگ شده و محتاج بفسحت هکانم. در این ساعت فرمودند که: «مهمان
 بشما رسید، و پسر است.» و چون آنحضرت را مظهر جلال غالب بود باین
 6 اسم شریف هسمی شده اند.

(۱۰۱) یکی دیگر از خلفاء کاشف الْذَوَارِفِ الْالَهَامِی حضرت شیخ
 مرشد الدّین اسحق البهرامی است که «شیخ چهار کتاب» اش نیز خوانند،
 9 بنا بر آنکه گمان آن داشته اند که کتب اربعه سماویه میدانند. گوید:
 «نمدی پیش از آن دوخته پوشیده بودم و مجرّدانه با <سه> رفیق بخدمت
 میرفتم. چنانچه عادت است در راه هر کس تعیین طعامی جهت خود کردیم.
 12 از من پرسیدند که: «تو چه میخواهی؟» من برنج با شیر گرم آرزو کردم.
 و چون رسیدیم خادم جهت هر کس آنچه تعیین کرده بود آورد. و هرا
 گفت: «فرموده اند که: باین هغاره رو از کوه کوینان.» و دیگر ورنج
 15 و شیر همراه خادم بود. چون بمعاره رسیدم هانده و خسته راه بودم. نکیه
 کردم. هرا خواب در ربود. ناگاه نیم انتباھی شد. یافتم که رشحی از
 قطره باران بر روی من رسید. چشم گشودم.

3 صحری I : صحوی MA 5 و پسر IM : پسر I مظہر I : مظہریت MA
 7 الْذَوَارِفِ : الْذَوَارِفِ 10 پیش از آن دوخته I : پیش از آن دوخت M پیش
 آنحضرت دوخته A - IM 11 عادت است در راه I : عادت است M عادی
 طبع است که در راه A خود: + میکنند ما نیز A 13 بود MA : بودند I 14 رو
 16 نیم A : قم M - I رشحی IM : رشحه A

این توئی یا بخواب هیبینم ؟

دیدم که حضرت مقدسه بر بالین نشسته و آب از چشم مبارکش بر روی من میبارد. بر جستم. فرمودند که: «حال ذوق تجرد و اقطاع خودم هاد آمد. از تأسف گرستم.»

«یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو.»

برنج با شیر گرم حاضر بود. خوردم. و بصحبت آنحضرت مشرف بودم. ۶
بعد از یک هاه که رخصت حاصل کردم چون بخراسان حواله نموده بودند بشیراز آمده از آنجا بخراسان رقمم، و هفده سال در خدمت سید قاسم در وناق آنحضرت بودم. ۹ و چون در مجلس حضرت سید قاسم خلفاء و حضار تکلم مینمودند، حضرت شیخ نیز اکثر متکلم بودند. حضرت حقایق شعاعی سید نظام الدین محمود میفرموده که: «حضرت شیخ ابو اسحق بهرامی فرموده که جمعی از مردم هند از اقاویل و باطیل سخنی کویند که در ده سه هزار سال یک نوبت و هاب مطلق در صورت بشر ظاهر میشود و آن شخص را باعتقد باطل وزبان قابل خود دیدند. میگویند: اگر این سخن را مؤذائی یا حقیقتی بالفرض بودی یکی از آن مظاہر سید نعمت الله ۱۵ بودی.»

۱ وزن : فاعلان مفاعلن فعالن لغ (خفیف) ۲ بر بالین نشسته IM : بر بالین من اند A
بارکش IM : آنحضرت ۳ A حالت IM : حالا ۴ ذوق تجرد MA : ذوق و تجرد ۵ خود M : خود IA : خود ۶ برنج با M : برنج و ۷ قاسم : + انوار A ۸ باعتقد شیخ نیز A : و حضرت شیخ ۹ IM باعتقد باطل وزبان قابل خود دیدند M : باعتقد باطل وزبان قابل خود دند I باعتقد باطل خود وزبان خودند A ۱۵ مؤذائی IM : مؤذی A

(۱۰۲) ویکی دیگر از خلفاء حضرت قطب المکاشفین وغوث السالکین، عارف اطوار الشهود وکاشف اسرار الوجود، سید نظام الدین محمود الوعاظ، الشهیر بالداعی الى الله - رحمه الله - است. میفرموده اند که: «قبل از وصول باستانه حضرت هقدسه ملازمت شیخ هرشد الدین ابو اسحق بهرامی میداشتم. روزی فرمودند که: «خدو هزاده! نشأ شما عالی است. قبل از اینکه این > دو > بزرگ سفر آخرت نمایند سفر کنید و خودرا بصحبت سید نعمت الله یا سید قاسم برسانید، چرا که من تنها متكلّل تربیت شما نمیتوانم بود.» چون توجه کردم در واقعه دیدم که مجلسی است از قبیل چهار طاقی ۹ و چشم‌هائی آب روان است، و پیری نشسته، و بخیه میکشد، و آن پیر بازیزد بسطامی است؛ و میگوید: «این امر بخیه کشیدن اول از سلطان ابراهیم ادهم بوده، و در دست او پشم بوده، و چون نوبت بما رسید رسیمان شد، ۱۲ واکنون که نوبت بسید نعمت الله رسیده در دست او ابریشم شده..» صباح که بخدمت شیخ رقم صورت واقعه معروض داشتم. فرمودند: «حواله بکرمان است و خدمت شاه ماهان.»

(۱۰۳) اشکالی چند در توجه بوده، سردی هوا و زمستان و دشواری سفر، بنا بر آنکه هنوز مانجی نبودم. برادر بزرگم، سید سراج الدین یعقوب، چون اضطراب و شوق من معلوم کرد مراجعت کرد. باتفاق او

3 الشهیر بالداعی الى الله IM : مشهور بداعی باش A | رحمه الله : رحمة الله IMA
 4 میداشتم I : داشتم MA 5 شاه شا IM : شارا شاه A | 6 دو A : دو IM - | کنید MA : کنند I 7 بود IM 11 شد IM : شده A 14 بکرمان IM : شهر
 کرمان A 17 مراجعت MA : و مراجعت I

ویکی از سادات انجو، که سید شجاع الدین عزیز نام داشت، ویک دو ملازم، متوجه کرمان شدیم. و راه ندیده بودیم و قافله‌ئی نبود. در راه دو سه صورت روی نمود. از جمله، شی در بیابان راه کم کردیم، و بارانی ۳ عظیم و صاعقه‌ئی هولناک بود. در آن بیابان سر کردان و حیران همانجا بار فرو گرفتیم و گرد آن بارها با هم نشستیم. چشم بخواب رفت. دیدم که شخصی بر اسپی بلند سوار است، چنانچه گوئیا سر او با بر میکشد، و تازیانه ۶ در دست دارد و میفرماید که: «این ابررا در حکم ما کرده اند. اگر گوئیم: بیار، میبارد؛ و اگر گوئیم: مبار، نبارد.» بعد از آن بسر تازیانه اشارت کرد که: «بر سر ایشان مبار.» و آن شخص حضرت مرتضی علی ۹ - عم - بود. چون بیدار شدیم دیدیم که در حوالی ما باران عظیم است و پر بالای سر ما ستاره است. و پرادرم گفت که: «حضرت رسول الله رزا - صلعم - بخواب دیدم که میفرمودند: «باکی نیست.» و صباح که روان ۱۲ شدیم بکاروانی رسیدیم. چون مارا دیدند تعجب کردند که: «شما در بیابانی که پناه نداشت، با این همه بازان چون است که تر نشده اید؟» ۱۵ و اینثان در مغاره‌ئی بودند و تر شده بودند.

وبهر جمعی که هیرسیدیم و احوال حضرت مقدسه هیرسیدیم میگفتند:

۱ انجو I : آنجا MA ۲ ملازم : + دیگر A | در راه MA : ۳ | I - : در بیابان راه MA : در راه بیابان I ۵ گرد آن بارها IM : - | A : با هم ۶ | IA - : M میکشد M : برابر میکشد I با ابر برابر است A ۸ یارد IM : میبارد A | نبارد A : نبیارد ۱۱ | A ۱۱ ستاره است MA : ستاره‌ئی بود I | رسول اشرارا I : رسول را ۱۴ رسول الله M | پناه IM : پناهی A

«مردی دنیا دار است و اسباب بسیار پیش او جمع شده.» شنبی حضرت مقدسه را در خواب دیدم بر صورت نیکان که هیفه مودند: «ما همچنین ایم: ۳ هیچ بر ما نبسته و محبت هیچ بر ما نتشسته.» بعد از آن از جوئی آب بزرگ بجستنده و مرا نیز فرمودند و من نمیتوانستم جستن.

(۱۰۴) دیگر آنکه در آن سفر روزی در بیشه‌ئی راه کم کردیم ۶ واژ صباح تا قریب عصر سرگردان بودیم. عصری که از آن بیشه خلاص شدیم شخصی دیدیم متوجه بما. سلام کرد و دست بوس نمود، و گفت: «از ۹ صبح تا این وقت انتظار شما هیکشم.» گفتیم: «ترا از ما چه خبر؟» گفت: «در خواب پیری دیدم که معهانی بزرگ داشت، چنانچه تمام صحراء بمحاسن خود فرو گرفته بود. واو شیخ کیم بود. گفت: «فردا بکنار بیشه رو. سیدزاده‌ئی چند می‌آیند. ایشان را درباب.» پس مارا بخانه خود ۱۲ - که از آنجا قریب دو فرسخ بود - برده، سه روز نگاه داشت. و بعد از آن بسر راه رسانید.

(۱۰۵) دیگر آنکه در راه هر یک طعامی تعیین کردیم و در ماهان قبل از ملاقات خادم آمد و از برای هر فردی طعامی که در راه طلب نموده

۱ پیش او جمع شده IM : در نزد او جمع شده ۲ بیکان A : خوبان I
۲ همچنین ایم : هم چنینیم IMA ۳ نبسته I : نبست A بنته M ۴ از جوئی MA : جوئی I
۵ جست A : جست IM ۶ روزی ۷ با MA : و بر ما I ۹ معهانی IM :
۱۰ محسن A ۱۱ روید IM ۱۲ بود I : بوده M میبود A ۱۳ سه روز : + مارا A ۱۴ از آن I : بعد
۱۵ از آن MA ۱۶ هر یک طعامی تعیین کردیم و در ماهان IM : هر طعامی که تعیین کردیم
و در ماهان رسیدیم A

بودیم آورد؛ واز برای من پاره جکر وزیان کله و پاره دل و گرده روغنی
وپاره حلوای قند آورد و فرمود که: «حضرت این را برای شما خاصه
فرستاده.» من از آن اشارت بجماعت فهم کردم.

(۱۰۶) وچون مجلس آنحضرت رسیدیم برادرم و آن سید دست بوس
کردند و من پای بوس نمودم. سرم را در کنار گرفتند مددتا، و من از
هوش رقمم. فرمودند: «عجب ساخته ایست، عجب ساخته ایست.» بیت:
موسیا اوراد خوانان دیگرند ساخته جان و روانان دیگرند.

واین ملاحظه ظاهرًا در بند ترجیعی فرموده اند. نظم:
سوخته ام، سوخته ام، سوخته سوختگان را نکند عشق رد.
قد هجم العشق وهاج الهوى احترق القلب ودام الحوى.
وهم در آن مجلس بیعت کردیم واردات گفتیم، و بقبول خرقه ووصله
مستسعد شدیم. واز اشعار آنحضرت است:
شدم بخطه کرمان و جانم آکه شد
که مرشد دل من شاه نعمت الله شد.

مرا اگر چه بسی نسبت است در ره عشق
نخست روی دام سوی او موجه شد.

۶ عجب ساخته ایست IM : عجب ساخته A ॥ 7 وزن : فاعلان فاعلان فاعلان (دل) ॥
موسیا... دیگر اند IA : - M ॥ اوراد خوانان IA : ادب دانان (مولوی) ॥ 8 واین
ملحظه... فرموده اند I : - MA ॥ 9-10 وزن : مفتعلن مفتعلن فاعلن (سریع) ॥ 11 وهم
: بس 12 ॥ A مستسعد IM : مستعد A است M - + I ॥ 13-16 وزن :
فاعلن فاعلان فاعلن فاعلن (مجت) ॥ 15 بسی نسبت است IM : باو نسبتی است A

غالباً دو ماه در خدمت حضرت مقدسه بوده اند. حضرت مرحومی
داعی فریب سی سال حقایق و معارف صوفیه بر سر منبر بخلق رسانیده اند
و خلائق را ارشاد و تکمیل فرموده.³

(۱۰۲) و دیگر حضرت مقدسه که بشیراز فرموده بودند حضرت خاتم
العلماء والحكماء، الشیخ الشریف والعلامة العریف، باستقبال و دیدن آنحضرت
بقلاه، که هرقد شیخ سعدی است، فرموده و ملاقات کرده. و در حالت معاقنه
ترشح بارانی میشده. حضرت سید شریف فرموده اند: «عجب لطف الٰهی
متوجه است، نعمت الله در بر و رحمت الله بر سر.» واز اکابر کرمان باین
عبارت مسموع شده: «نعمۃ اللہ مَعَنَا و رحْمَةُ اللہ عَلَيْنَا وَذلِكَ فضْلُ اللہِ بَنَا.»⁴
و حضرت سید المحققین را اعتقاد تمام باهل الله بوده، و بخدمت حضرت
ملک الاتباء شیخ زین الدین کلاه رسیده بودند، و در صحبت حضرت خواجه
علاء الدین محمد عطار پسیار بوده اند.⁵

(۱۰۳) و جناب فضائل هاب مولانا سید الدین نصر الله در سیر خود
آورده که در زمان امیرزاده دارا اثر میرزا اسکندر، روز جمعه مقرر شد
که حضرت میرزا و حضرت مقدسه و حضرت سید شریف در قصه مسجد عتیق
شیراز بنماز مجتمع شدند. سلطان تشریف داشتند. و خواجه حافظ رازی،
صدر سلطان، که از تلامذه حضرت سید شریف بود، سجاده حضرت شریفه را
غایبا: + مدت ۵ IA : شریف IM : شیراز ۶ IM : سید A ۷ بارانی
: باران A ۸ حضرت سید IM : میر سید ۹-۸ IA : عبارت IM : نیز مثل این
عبارت A ۱۴ میرزا اسکندر IM : میرزاگی میرزا اسکندر ۱۵ قصه IM :
۱۶ بنماز IM : بضمہ و نیاز A شدند IM : شوند A ۱۷ بود IM : میبود A حضرت
شریفه را IM : اورا A

بر دست راست سلطان گسترد. واکابر و خلائق منتظر آمدن حضرت مقدسه بودند. ناگاه آنحضرت از در بازار بزرگ باندرون مسجد فرمودند و خلائق باستقبال و دست بوس متوجه و مشغول شدند، و حضرت سید از قصه استقبال فرمودند. چندان ازدحام شد که نزدیک بود که سید شریف در زیر پای مردم پای مال گردد؛ و حضرت مقدسه دست آنحضرت را گرفته از میان مردم همراه بقصه در آمدند. حضرت شریفه سجاده خودرا بر داشته در دست چپ سلطان گستردن. خواجه حافظ گفت که: «چرا چنین کردید؟» فرمودند: «بگذار، که تو حالات اولیاء نمیدانی.»

(۱۰۹) و منقول است که روزی در مجلسی که حضرت مقدسه و حضرت شریفه بودند جناب شیخ شمس الدین محمد الجزری در آمده‌اند و بعد از حضرت سید شریف نشسته و گفته: «عزلت.»

نفسی دیگر آورده که سید عmad الدین ادھمی در شیراز که بخدمت حضرت سید رسیده بیعت کرده. فرمودند که: «سخنی بگو!» گفته: «چه کویم؟ شاعر شهر ما - یعنی سعدی - گفته: شعر من کم تا نسبتم باشد بدoust او من و من او نباشم جمله اوست.

۱ اکابر و خلائق MA : کابر خلائق I ۲ خلائق : + همکی ۳ قصه IM : منه ۴ ازدحام IA : ازدحام M ۵ آنحضرت را IM : او را A ۶ همراه بقصه در آمدند IM : همراه آورده A ۷ حضرت شریفه IM : میر سید شریف A ۸ گستردن IM : گسترانید A ۹ چنین کردید IM : اینچنین کردی A ۱۰ الجزری M : الجوزی I جوزی ۱۱ ادھمی MA : ادھم I ۱۲ سخن IA : سخن M ۱۳ شاعر I : - شیخ M ۱۴ وزن : فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (رمم) ۱۵-۱۶

(۱۱۰) وشیخ ابو اسحق اطعمه که در شیراز بخدمت حضرت مقدسه رسیده، فرمودند که: «چه گفته‌ئی؟» در جواب گفته: بیت،

حکایت عدس وسفره خلیل الله ۳

زمن به پرس که مداح نعمت الله‌م.

وشنیدم که نوبتی در ماهان بصحبت حضرت مقدسه رسیده بود،
6 بعد از آنکه در مقابل آن ایات حضرت مقدسه، که فرموده اند: غزل،

گاه موجیم و گاه دریائیم
تا خدارا بخلق بنمائیم،

۹ او گفته بوده که: شعر،

رشته لاک معرفت مائیم
ما از آن آمدیم در مطبخ
که بماهیجه قلیه بنمائیم.

12 قبل از ملاقات ومعرفتی حضرت مقدسه که از خلوت بیرون فرموده بودند، متوجه بهر کس شده ضمایر و اسرار ابراز واظهار میفرمودند. با او متوجه شده فرمودند که: «رشته لاک معرفت شما اید؟» در جواب گفته که: «ما نمیتوانیم از الله گفت، از نعمت الله میگوئیم.»
15

(۱۱۱) دیگر، حضرت سید هنّقی، پرهیزکار، نادره الفلك الدوار،

3-4 وزن : مقاعلن فعلاتن مقاعلن فعلات (مجنت) ۱-۷ دیوان ، ص ۴۳۱ . وزن : فاعلاتن مقاعلن فعلات ۱-۷ گوهر IMA : غرقه D ۸-۸ آن IMA : از آن ۹-۹ او گفته بوده که IM او گفته بود در جواب آن A ۱۰-۱۱ وزن : فاعلاتن مقاعلن فعلن (خیف) ۱۲-۱۳ فرموده بودند I : فرموده M آمده بودند A ۱۳ میفرمودند IM : میدادند A

مرشد الخلائق وهادی الی الطریق - رضی‌الخالق من هو -، ناهج علی‌المناهج المستقیم والمنهاج القویم، سید شمس الدین ابراهیم البی‌الکرمانی^۱، طریق ارادت و اخلاص با حضرت مقدسه مسلوک میداشته اند و حبّ فی الله^۲ در میان بوده . منقول است که نوبتی دو نمد بتحفه جهت حضرت مقدسه آوردند یکی‌را خود پوشیدند و دیگری‌را بخدمت سپردند که : « فردا سید شمس الدین ابراهیم از ولایت اربعه میرسد و حواله باوست .» روز دیگر^۳ صباح آن سید تشریف دادند، پیرو و معمر . آنحضرت اشارت کردند که خادم نمودرا حاضر ساخت، و فرمودند که : « دیروز جهت شما سپرده شده بود .» سید آن‌را پوشیده فرمودند که : « امروز تجدید ارادت نمودیم .»^۴ و سید شمس الدین ابراهیم دست ارادت بحضور شیخ زین الدین علی^۵ کلاه داده بودند .

(۱۱۲) و حضرت نقاؤة احفاد الطاھرین، السید الشهید الشعید طاھر الدین^۶ محمد شهید، ولد صدق آنحضرت، دست ارادت بحضور شیخ زین الدین خوافی داده بودند . و هیفرمودند: « انسی چند غریب چند نوبت از صحبت حضرت مقدسه می‌یافتم، هر کرت بنوعی .»^۷

وبرادرزاده حضرت سید شمس الدین ابراهیم، السید الشنید، العالم

^۱ هادی : الهادی IM ॥ ناهج M : هاهیج ॥ ^۲ سید شمس الدین ابراهیم البی‌الکرمانی IM : سید شمس الدین بی‌الکرمانی سید ابراهیم A ॥ ^۳ حب فی الله MA : حب الله ۱ ॥ ^۴ دیگری IM : یکی A ॥ ^۵ میرسد M : می‌آید A ॥ حواله باوست IM : مال اوست A ॥ ^۶ آن سید تشریف دادند A : آن سید تشریف دادند M سید تشریف آوردند A ۱۴-۱۵ انسی چند غریب ... هر کرت بنوعی IM : انسی چند غریب از حضرت مقدسه می‌یافتم هر وقت بنوعی A

الحكيم، الطَّبِيبُ الْمُنِيبُ، سَيِّدُ تَقْوَى الدِّينِ مُحَمَّدٌ – که صاحب اطوار وسالک اسفار بودند و دو نوبت بمکنه عظمه فرموده بودند – بصحبت حضرت مقدسه ۳ فرموده بودند، و آن رابطه حب فی الله بوده، که حضرت رفیع العمام، شریف الامجاد، نقابت پناه، رفیع جام، سید رفیع الدین عبد الفقار، از جمله وصایای انصار باولاد امجاد حضرت مقدسه اند. حيث قال: «ان من ۶ البر ان يصل المرء اهل ود ایه .»

(۱۱۳) وعالیجناب افادت شعار، عرفان دثار، مولانا قوام الدین اسلام کوبنانی – که از تلامذه حضرت رفیعه سید شریف است – بصحبت عالی ۹ آنحضرت در کوبنان بسیار میفرموده، و آنحضرت خرقه خاصه خود باو شفقت فرموده بودند.

(۱۱۴) وحضرت قاضی قضاة الاسلام، شارح احادیث النبی – عليه ۱۲ الصلوة والسلام – مولانا ضیاء الدین علی قاضی کرمان – که در تاریخ «ظفر نامه» حضرت علامه ایشان را باحسن الشانی بیان فرموده – قریب چهل سال در دار الامان کرمان بصحبت و ملازمت حضرت نوریه بسر برده. واز اکابر ۱۵ جمعی که مخصوص بودند و تعظیم بغایت میفرمودند یکی آنجناب بوده؛ وعالیجناب ضیاء علیا – که کتاب «ضیاء المغارق» در هشت مجلد در شرح

۳ رابطه IM : رابطه اش A ۵-۳ که حضرت رفیع ... قال IM : حسب الوصایا اجدادش که ۵ | A ان IA : - M ۸ عالی : + مرتبت A ۹ میفرموده IM : میرسیده ۱۰-۹ | A شفقت فرموده بودند IM : داده بودند A ۱۱ النبی IM : سید الانام A ۱۲ والسلام : + من ملکه العلام ومنا الى يوم القیام A ۱۲ قاضی : + شهر A ۱۳ الشانی IM : الشانی A ۱۵ بغایت M : بغایت I بسیار A ۱۶ وعالیجناب ضیاء علیا IM : ویکی عالیجناب ضیاء الدین علیا A

مشارق نوشته، و «ایات هوشح کافیه» را، که به «خیصی» اشتهر دارد، شرحی در غایت خوبی و مرغوبی، نوشته – «کشف کشاف» بر زبدة العلماء المتبرّجين، مولانا عmad الدین یحیی کازرونی تا سوره «یونس»، که آنحضرت نیز تا آن محل بر مصنف خوانده بود، خوانده اند؛ و حضرت علامی مولانا سراج الدین، صاحب «کشف»، از هریدان حضرت مرشد مبین شیخ امین الدین بلیانی بوده. و عالیجناب ضیائی علم حدیث بر حافظ الاحادیث المصطفوی – صه –، شیخ مجد الدین الفیروزآبادی، و بر حضرت علامی مولانا شمس الامّه، خوانده؛ واردات بحضورت مستند الرجال شیخ نور الدین الابدال الخوارزمی الخلوتی داشته بودند. و برادرزادهای آنجناب الحبرین البحرين الامامین الهمامین، مولانا امام الدین القاضی و مولانا همام الدین حسین، از مختصین حضرت مقدسه بوده اند، و اشارت بهر دو برادر در تعلیم حضرت مخدومزادگی نموده بودند.

12

(۱۱۵) در وقتی از محاصرات کرمان بعضی از اکابر استدعا والتماس بسیار از عالیجناب «من کان بِرَهْ مِنَ الزَّهَانِ لِلتَّأْسِ امَانًا امَانًا» کردند که: «خانهای خیل و حشم و خدم و حرم آنحضرت بسیار است. هر یک بعضی از بنات و اخوات ابکار که داریم رخصت فرمائید که بدان خانها سپاریم.»

۱ ایات : امات IM ایات A | خیصی IM : بختسر A 2 کشف کشاف : و کشف کشاف 3 | IMA کازرونی IA : کازرانی 4 | M آن محل IM : آنجا A | خوانده بود خوانده اند IM : خوانده اند بوده A 6 بلیانی : بلیانی IA بلبلانی 9 | M آنجناب IM : آنحضرت 11 | A مختصین IM : مخصوصان A | تعلیم : + دادن A 12 | A نموده IM : فرموده A 13 محاصرات IM : مخاطرات A 14 عالیجناب IM : جناب امام A سپاریم IA : سپارم M

چون بعرض حضرت مقدسه رسانیده بودند فرموده بودند که: «جای فرزندان نور دیدگان چشم مادران و بدران.»

3 (۱۱۶) وجناب شریعت مآب، فتوی ایاب، شیخ تاج الدین روح الله جدّ امّی محترم، هیفرمودند که: «یک روز در خدمت عالیجناب کهف العلماء والعرفاء المحققین، مولانا همام الدین حسین، از شهر کرمان متوجه صحبت حضرت مقدسه شدیم. آخر روز بود. بتعجیل راندیم. در راه باران شد وصاعقه، وتیرگی هوا بمرتبه ئی رسید که در یکفسخی ماهان، در موضع چنار کاکلی - که امروز از آن اثری بجز نام نمانده -، فرود آمدیم. بعد از اندک زمانی درویشی از درویشان آنحضرت آمده کفت که: «حضرت مقدسه از خلوت بر آمده گفتند که: «بعضی از مخلسان ما در راه هانده اند.» وبدست مبارک این حلوای قند پخته با نان و چند منجو و یک شمع کافوری فرستادند.» 12

(۱۱۷) ودیگر از اکابر مختصین الفقیه الفاضل الاولاء، مولانا رکن الدین عبد الله است. واز جمله فواید که از آنحضرت نقل فرموده اند آن است که در آیه «کل یوم هو فی شأن» کل اُن مراد است؛ وچون از دقایق حکمی اعراب واقف نبودند بدآنچه اظهرا است نزد ایشان تعبیر فرموده.

1 فرزندان IM : فرزندگان A 2 مادران و بدران IM : بدران و مادران است A
4 میفرمودند که یک روز MA : هیفرمودند یک روز که یک روز I 6 بتعجیل I :
8 از آن I 11 MA : - مبارک : + خودشان A 12 فرستادند IM :
فرستاده اند A 14 MA : - I فواید IM : فوایدی A 15 کل یوم : سوره ۵
(الرحمن) آية ۲۹ و چون MA : که چون I

و در بعضی مجالس سخن آنحضرت میرفته که در روایات ثابت شده که در ایام رمضان عند الافطار و در لیالی قدر و ساعات آخر چندین هزار بندۀ کنه کاررا خدای تعالی آزاد می نماید. بعد از آن حضرت مقدسه فرموده اند ۳
که: «ما راضی ایم که مارا به بندگی قبول کند.»

(۱۱۸) و در مجلس آنجناب با عالیجناب حقایق آثار مولانا نصیر الدین

سعید، پسر آنجناب، در هر باب سخنان بعرض رسانیده اند، چنانچه مقبول ۶
خاطر معارف مفاطر بوده. حضرت مقدسه فرموده اند که: «نعم المولى
ونعم النصير.» و آنحضرت نسبت ارادت بحضرت حقایق پناهی، صاحب الاکرام
والانعام، خواجه عماد الدین علی الفقيه، داشته بودند، و نسبت خواجه ۹
بحضرت شیخ زین الدین عبد السلام کاموسی است.

(۱۱۹) واژ جناب شریعت مآب مولانا عضد الدین قاضی کرمانی منقول

است که: «با جمعی از جانب بم متوجه آستانه بودیم. هر یک در راه ۱۲
چیزی طلب کردیم. چون بماهان رسیدیم آنحضرت در خلوت بودند. بیرون
فرمودند و سفره کشیدند، و هر کس طعامی که تعیین کرده بود بدو اشارت
کردند، الا یک کس که گفته بود: «من چیزی نمیخواهم.» فرمودند که: ۱۵

۱ روایات IA : روایت M | ثابت MA : اثبات ۱ | ۲ عند الافطار IM : وقت افطار

۲ کنه کاررا IM : - | تعالی : + | شاهه از کرم خود ۶-۵ | A مولانا نصیر الدین

۳ سعید IM : نصیر الدین مولانا سعید A | ۶ تنبناب IM : آنحضرت ۸ ارادت IA :

۴ عبد السلام کاموسی (کامولی تصحیح شده به کاموسی؛ و در حاشیه: «کاموس از

دهات اصفهان است») I : عبد السلام A عبد السلام کامولی ۱۱ عضد الدین IM : -

۵ کرمانی I : کرمان MA | ۱۲ با جمعی از جانب IM : با جمعی از مردم از طرف

۶ A تعیین کرده بود بدرو I : تعیین کرده بودند و M اراده داشته بدو A

۱۰ «ایشان میل طعام درویشان ندارند.» و هیچ چیزی بیش ایشان ننهادند.
 ۱۱ (۱۲۰) وجد محرر این سیر، الحکیم الصوفی التقی الموصوف بمکارم
 ۱۲ االخلاق، مولانا همام الدین عبد الرّزاق، هیفرمودند که: «یکنوبت حضرت
 ۱۳ مقدسه فرمودند، در ایامی که از امتعه و دنیاویات باولاد عالی درجات حواله
 ۱۴ فرموده بودند، که: «نهادن دنیوی هورث حب است، و نیز حکمت؛ ومصلحتی
 ۱۵ که در آن است ظهرور است، و در حیطة کمون میماند. یکنوبت در مصر
 ۱۶ اشرفی همراه بود. تجدید وضو خواستم کردن. آنرا در سوراخی گذاشت
 ۱۷ ووضو ساختم واژ آن گذشتم. کاهی بخواطر هیرسد که کسی که بمصر
 ۱۸ رود اعلام کنم، که از آن محل بردارد، که حکمت و مصلحت از آن
 ۱۹ فوت نباشد.»

۲۰ (۱۲۱) دیگر فرموده بودند که: «حکیم ابو علی مسکویه کرمانی
 ۲۱ در علم اخلاق تصنیف عربی در غایت خوبی کرده. وقتی مقابله «اخلاق
 ۲۲ فاسری» حضرت قصیری بآن مینمودیم. گوئیا ترجمة آن این است.
 ۲۳ (۱۲۲) و در مجلسی دیگر فرموده بودند که: «مولانا محقق خانم
 ۲۴ المفسّرين نظام الدین حسن نیشابوری قمی الاصل است، و «تفسیر» او مملو
 ۲۵ از تحقیقات و معارف است.» و نیز فرمودند که: «قرآن مملو است از دلایل
 ۲۶ مذاهب مختلفه.» بعد از آن فرمودند که: «مولانا نظام الدین حسن مدتی
 ۲۷ در کرمان بود.» این کمینه تحقیق این سخن از بعضی از اکابر کرمان
 ۲۸ امته و MA : امته I ۵ فرموده MA : نبوده I حکمت IM : حکمتی A
 ۲۹ کمون MA : کون I میانند M : مینماند IA ۱۱ مسکویه IM : A - ۱۲ وقتی
 ۳۰ در وقتی M ۱۵ نظام الدین IM : A - ۱۷ حسن : + مزبورد A

کرد. فرمودند که: «حضرت مولانا نظام الدین در استجازه‌گی که از حضرت مرکز العلوم ومدار المعارف، مولانا قطب الدین العلامه، کرده بودند، بدین عبارت مکتوب نموده که: «فتوحت بی طوائف الزمان الی بلدة کرمان فوجدنا هنالک الأمان؛ بلدة طيبة ورب غفور. فشردنا الإطناب هنالک بعض سنین استقید من خدمۃ الامام المعظم والغیر الأعظم الأعلم المحقق المدقق، فرید عصره ووحید دهره، شمس الملة والحق والدین محمد الشجاعی» – که ۶ مشهور نزد جمهور بمولانا شمس الدین المردکانی است.

(۱۲۳) وسابقاً اشاره شد بآنکه حضرت مقدسه در مجلس اویی که اکابر کرمان از اثر فیض رحمت پروردگار بچنین نعمتی بزرگ فایز شده بودند، – وجرعه نوشان بزم توفیق از رشحات جام معرفت انجام سرمستیها مینمودند، ودریا کشان خرابات تحقیق از خمخانه فیضش سراب شراب حقیقت میکشیدند – فرموده بودند که: «اقامتی در مملکتی شده که موحدان ۱۲ وصوفیانش مثل شیخ اوحد الدین، وابراهیم مستینه، واسماعیل دبأس – پیر پیر هرات –، وشاه بن شجاع است. واز محدناش شیخ بخاری، محمد بن ابی یعقوب؛ وشیخ مسلم؛ وبخاری، حسان بن ابراهیم؛ وشیخ دارمی، ابو ۱۵ عبد الله محمد بن زکریا؛ وشیخ شهاب الدین فضل الله. واز مفسرانش چون

۱ از حضرت I : آنحضرت M حضرت A ۳ نموده : از اینجا تا سطر ۹۶ ۱۵

در A موجود نیست | بی طوائف الزمان (مقامات حریری، مقامه الاولی چاپ سیلوستر دو ساسی، ص ۱۴) : فی الطوائف الزمان IM ۴ طبیه M : الطيبة I ۵ الغیر I : الغیر M ۸ مجلس I : مجلس M ۱۰ جره M : جره I ۱۳ سرمستیها : وسرمستیها I در سینها M ۱۱ فیضش M : فیضش I ۱۳ سراب I : سراب M ۱۳ مستینه M : مستینه I ۱۴ بن شجاع : بن شاه شجاع IM

تاج القراء، مصنف «لباب وغرائب» وتفسیرش. وفقهایش مثل ابو علی^٣ حسن بن یحیی بن حمویه شیخ ابن بابویه اصفهانی که شیخ قاضی حسین، و او شیخ هجیی السنة است؛ ابو اسحق ابراهیم بن عمران، تلمیذ یافعی، و آن صاحب مذهبان اصولی و فروعی.^٤ (وظاهراً غرض آنحضرت از فروعی ابو الفضل شارح «جامع صغیر»، یا شارح کرمانی «هدایة» بوده باشد، یا^٥ صاحب «کنز الدقایق»، مولانا حافظ الدین؛ واصولی الحضرت الفهامة العلامه صدر الشریعة، صاحب «تنقیح» و «توضیح»، شرح آن؛ که این علماء نزیل کرمان بودند.) «واز معبرانش چون ابراهیم معبر. واز نحویانش^٦ چون اشرف الدین محمد، صاحب «خیصی»؛ ومولانا همام الدین حسین شرح «لباب نحو» با لب مسوّده کرده بودند و بکسی نموده کرامت فرموده اند، واین اوّل تربیت آنحضرت بوده. واز حکیمانش حکیم ابو القاسم^٧ که با ابو علی مسکویه هناظره کرده و گفته: «مدار او بر جدل و مفاظله است؛ وحضرت شیخ ابو علی قلیل البضاعت در صناعت است یعنی منطق.» واز شعرایش افحص الفصحاء کمال الدین خواجه عmad.^٨

^٩ (۱۲۴) وفرموده اند که حضرت خواجه عmad از فساد حساد واهل عnad طرف عشق ومحبت را اظهار نکردن، وغالباً غرض آنحضرت آن بوده که فتوی جهت این بیت خواجه کرده بودند که، بیت:

١ وتفسیرش I : تفسیرش M | فقهایش : فقهایش M | فقهایش I 8 ابراهیم I :-
نحویانش M : بحوبیان I 16 طرف IM : طرق I A 16-17 و غالباً... کرده بودند
IM : واین بیت خواجه را جواب از اوست که فتوی جهت او نموده بودند I A 17 فتوی
I : فتوی MA

اگر این مطرب است و این ساقی می پرستی صواب هیبینم
و جناب خواجه در جواب ایشان این ایات فرموده اند :

3

مرادم از می آن صاف زلال است

که پیش صاحب تقوی حلال است

نم طفل و شرابم شهد و شیر است

6

نه خمری کز خمارش ناگزیر است

شراب جذبه لطف الٰهی

که باز آرد قنم را از مناهی

9

و حضرت مقدسه تضیین این غزل مشهور خواجه فرموده اند، شعر :

چو پادشاه دو عالم گدای حضرت اوست

گدای حضرت او باش و پادشاهی کن

12

چو در طریق مرودت موافقت شرط است

مکن مخالفت او و هر چه خواهی کن

بنزد اهل ارادت توانی مناهی تست

15

رضای او طلبی توبه از مناهی کن

اگر امید نداری بصبح روز وصال

می شبانه خور و خواب صحیگاهی کن

1 وزن : فاعلان مقاولن فعلن (خفیف) ۲ در جواب ایشان این ایات فرموده اند IM : در جواب این بیت بجهت ایشان این ایات را گفته A ۳-۸ وزن : مقاولن مقاولن فولان (هزج) ۹ شعر M : I ۱۰ دبوان، ص ۵۸۲ . وزن : مقاولن فاعلان مقاولن فعلن (مجت) ۱۱ دو IMD : در D ۱۳ IMD او A ۱۴ قوئی IMD : قوی ۱۵ A طلبی : طلب و IMA

درون خلوت دیده چو نور خوش بنشین
 وطن چو مردمک دیده در سیاهی کن
 بچشم ما نظری کن که نور او بینی ۳
 نظر بسیده آن هنظر الهی کن
 مبانش بنده دنیا و باش چون سید
 بکوش وسلطنت از ماه تا بماهی کن . ۶

(۱۲۵) و کاهی حضرت مقدسه اشعار حضرت فصاحت شعاري مولانا
 رفيع الدين ابهري ، که از علماء واکابر کرمان است ، میخوانده اند ، خصوصاً
 ۹ این آیات عربیه :

بِاَدْرَةٍ بِيضاءِ لاهوتِيَّةٍ قَدْ أُوعِيَتْ صِدْفَا مِنَ النَّاسُوتِ
 جَهْلُواْ جَلَّةَ قُدرِهَا لِشَقاوَتِهِمْ وَمَا نُسِبُواْ بِالدُّرْ وَالْيَاقُوتِ .

۱۲ و این قطعه فارسی نیز :
 با فلك دوش بخلوت گله ئى مىكردم
 که مرا از کرم تو سبب حرمان چيست ?

این همه جور تو با فاضل و دانا زوجه خاست ؟

این قدر لطف تو با بیخرد و نادان چيست ؟

۱ درون IMA : در آب D | خوش IAD : خود M | بنشین IMA : می بین D
 ۴ آن IMA : این D | منظر IMA : مظیر D | ۵ وباش IMA : بیا و D | ۸ الدين IM - : اواعت M | ارادعت I | ۱۳ وزن : فاعلاتن فعلاتن فعالات
 ۱۰ با فعلات (رمل) | ۱۵ فاضل و دانا IA : فاضل دانا M | زجه خاست M : زجه خواست I
 ۱۵ زچراست A

فلکم گفت که ای دستخوش غلت و آز

با هنر بیهده این مشقله و افغان چیست ؟

۳ والی خطه ابداع کمال مطلق

چون کسی را نهادست مرا توان چیست ؟

لیک با این همه در بحر تحیر غرقم

۶ که ترا موجب این غصه بی پایان چیست ؟

والی جان و خرد حکمت و شرعاً دادست

با چنین نعمت و احسان کله کفران چیست ؟

۹ شکر کن ، شکر ، که در معرض فضلی که توئی

کنج قارون چه بود مملکت ماهان چیست ؟

دولت از دین طلب و مرتبه از داشن جوی

۱۲ همچو دونان سخن جامه و ذکر نان چیست ؟

(۱۲۶) دیگر از پدران خود شنیدم که جناب سید فخر الدین البغدادی

میگفت: « با حضرت خاتم القضایل بل هیبت الحیة اکابر الافضل ،

سید شریف ، در مجلس استادان باتفاق تحصیل کرده ام ، و مختلط و مصاحب

میبوده با جناب السید العالم بالعربیة والادب والفنون والتاریخ وانساب العرب »

۱ خوش IA : خوش ۲ M : مشعله MA : مشعله I ۴ نهادست I : نهاده است

۷ والی جان و خرد حکمت و شرعاً IA : والی جان خرد حکمت و شرعاً M

دادست A : داده است ۸ IM + و ۱۲ همچو I : هم چه ۱۴ بل I :-

۱۰ الحیة : + فی دم M ۱۰ بالعربیة : با العربیه I ۱۶ الادب I : الادب M

الفنو و (۲. زریاب خوئی) : العرب I العرو M

سید جمال الدین محمد بن احمد عتبه، که از فحول تلامذة شیخ فخر الدین محمد الحلبی است. در مجلسی خواست که اظهار فضیلت کند - « یریدون ان یُطْفَئُ نورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ » - یا چون خفاش و شان تحمل دیدن نور آفتاب نداشته، پرسیده که: « از مقتدای عالم میرسم که ایمان چیست؟ » حضرت مقدسه فرموده اند که: « نشنیده‌ئی که الایمان ان یؤمن بالله وملائکته وکتبه ورسله؟ » سید گفت: « من سؤال از ایمان میکنم و جواب از مؤمن میشنوم. » حضرت مقدسه فرموده اند که: « نشنیده‌ئی که جبریل - عَمَ - ایمان از ییغمبر - صَلَّمَ - پرسیده، و آنحضرت همین جواب داده، غرض آنکه سؤال از ایمان شرعی < است > و در جواب ایمان تقوی معنی تصدیق است باین امور، چنانچه مذهب جمهور است. » و بعد از آن چون از مجلس بیرون رفته درویشان ریسمان در گردن شیخ فخر الدین کرده بودند و قریب بهلاکت رسانیده. چون بعض حضرت مقدسه رسانیده اند عفو فرموده و شفقت نموده اند.

(۱۲۷) و دیگری از مخصوصان خلفاء و متسبان که سالها در خدمت بوده بابا حاجی نظام الدین کیجی است. جامع متأخر سیر کوید: « در طفلى بخدمت او رسیدم. سیبی بقیر داد، و بر آن نوشته بود: بیت،

۱ هب: هب M بته ۲ I بته ۳ I بته ۴ (التوبه) آية ۳۲ ان یطفوا: لیطلووا ۵ IM نور I : - ۶ IM الابهان ان یومن باهه : دك به قرآن، سوره ۲ (البقرة) آية ۸۱ ۷ A گفت M : گفته I ۸ I بیغمبر A : جانب رسالت مآب ۹ A ۱۰ شرمی است A : شرمی IM ۱۱ بعنی I : گه بعنی A ۱۲ IM ۱۳ ایمان A ۱۴ حضرت مقدسه I : حضرت A ۱۵ مقدسه M ۱۶ بیت IA - : M ۱۷ کرده IM : نموده A ۱۸ حضرت مقدسه I : حضرت A ۱۹ مقدسه M ۲۰ بیت IA - : M ۲۱

هر کجا سببی است بی آسیب نیست

سبب بی آسیب از بستان هاست.

و بابا در ابرقوه بسیار میبوده اند، و تابستان باقلید میفرموده اند. و در ۳
هر منزل که بودنده وحدت و عزلت داشتندی، اگر چه لایزال درویشان
و تاج پوشان در خدمت مقیم میبودند.

و چون بخدمت حضرت سید قاسم رسیده بودند ایشان را در پای علم ۶
بار داده بودند، و تا بودند آنجا بودند. وقتی که بشیراز می آمدند اند،
بنا بر واقعه‌ئی که حضرت سید نظام الدین احمد دیده بود، بر سر قبر
سید شرف الدین ابراهیم، جد خویش، ایشان را فرود آورده؛ و بواسطه ۹
احتراز از غوغای و صحبت بابا بمصلی باقبال آباد رفته اند.

(۱۲۸) و حضرت مقدسه را فترت در مشاهده نبوده. بابا گفت: «نوتنی چند گاه گاه فترتی در احوال خود می یافتم، بنوعی که میل خاطر بهیج ۱۲
چیز عالم نداشم، و متغیر میشدم که آیا این چه باشد. بعرض مقدسه
رسانیدم. فرمودند: «باکی نیست. اسم المیت را بمظہرت فرا میگیر.»
و بعد از آن فرمودند که: «تنشیط قوت حیوانیه و تفریح نفس مطمئنه بقواعد ۱۵
شریعت میکن.» و نیز هنقول است از بابا حاجی نظام که: «مرا عقده‌ئی

۱-۲ وزن : فاعلان فاعلان فاعلات (ومل) ۱ سببی است MA : سبب است I ۳ I
ابرقوه IM : در شهر ابرقوه A + میفرموده اند IM : میرنده ۴ I A عزلت : + بسیار ۹
شرف الدین ابراهیم IM : ابراهیم شرف الدین A خویش IM : خود ۱۲ I گاه
گاه IM : گاه A فترتی IM : فتوری ۱۳ این IM : سبب A ۱۴ میگیر IM :
گیر A ۱۶ میکن IM : کن A نظام IM : کن A

وواقعه‌ئی بود که شرم میداشتم واز خجالت چند روز بخدمت نرفتم. چون
بخدمت رسیدم فرمودند که: «چرا در این ایام نیامدی؟» گفتم: «بر شما
3 هویدا و پیداست، از خجالت بخدمت نیامدم.» فرمودند: «تو ندانسته‌ئی
که پیر بمنابه دریا است؟ اگر مریدرا حدثی یا خبیه بیدا شود تا خودرا
باب دریا نرساند پاک نشود. اللهم اجعلنا من التوابین واجعلنا من المتطهرين
6 واجعلنا من عبادک الصالحين.»

(۱۲۹) واز وصایای حضرت مقدسه یکی آن بوده که غسل وفات
آنحضرت را بابا کند. ودر آن وقت غایب بوده. وپیرکات حضرت مقدسه
9 مسافرت را بی اعلام غیری قطع کرده وتعجیل بدین دولت رسیده. وبابا
سه سال آخر عمر در کرمان بوده وگویند بر توبه گذشته، – چنانچه از
بعضی از تقات شنیدم.

12 (۱۳۰) یکی دیگر از مخصوصان مولانا داود بوده، که طریق صلاح
وریاضت میسپرده با وثوق واستقامت.

(۱۳۱) ودیگری سید منهاج. چنین گویند که هر کس از مخلسان
15 ومریدان کسوتی وخرقه‌ئی که بنظر کیمیا اثر آنحضرت هیرسانیدند، ایشان
بیعت هیدادند وکوت میپوشانیدند؛ وگاهی تاج نمد مالیده‌ئی بلند، وچند

1 خجالت: + خود A || نرفتم IM : نیامدم A 2 گفتم IM : عرض کردم A
3 پیداست: + که A || بخدمت I : - MA 5 آب دریا IA : آب M || التوابین M :
الثوابین I 7 واز وصایا IM : ودیگر از وصایا A 8 بابا کند IM : بابا حاجی دهد
9 مسافرت A : مسافت A || تعجیل بدین دولت رسیده IM : تعجیل تمام خودرا
رسانیده باین دولت مشرف شد A 10 توبه IA : توبه M 11 تقات: + هم A 13 با
ووثوق IM : بوثوق A

روزی پنج ترک، لباس هینموده اند، تا وقتی که سید منهاج ابن تاج دوازده ترک بنظر آنحضرت رسانیده، و رخصت دوختن طلب کرده اند، مقرر داشته اند.

۳

(۱۳۲) حضرت سیادت نشان، تارک زمان، سید بابای قلندر که بصحبت حضرت مقدسه رسیده اورا نمدی پوشانیده اند و آستین آرا بجهت کسوت تعیین فرموده.

۶

(۱۳۳) و دیگری پیر خبر الدین گیلانی. گویند بعرض مقدسه رسانیدند که: «از بعضی درویشان فتوری در روش شریعت یا قصوري در طرق طریقت واقع میشود. رخصت فرمائید که من تفحص کرده امر و نهی بجای آورم.» آنحضرت فرمودند که: «رندان نعمت الله را داروغه نمیاید.» و نیز منقول است که در وقتی یکی از تاج پوشان نعمت الله را طعنه بکبیرهئی زده بودند، واورا هنّم بأمری داشته، بطريق تعریض بعرض حضرت مقدسه رسانیدند که: «مثل این مردم لیاقت ارادت شمارا ندارند.» آنحضرت فرمودند که: «بندگی خدارا میشایند، و امّتی خدرا - صَلَمْ - سزاوار اند. هریدی نعمت الله را چرا نشایند؟» شعر:

۱۵

نی همه رند مسلم میخرنند هیچ در درگاه او هم میخرنند

۱ این ۴ || A - : IM ۴ سیادت MA : سیاره || سید I : IM - || بابا A
 2 مقدسه I : مقدس M حضرت مقدسه ۹ || A رخصت فرماید... بجای آورم IM : رخصت فرما که تفحص نمایم امر و نهی بجا آوریم A ۱۰ نعمت الله را IM : نعمت الله را A
 3 نعمت الله را IM : آنحضررترا A || طنه IA : طمنه M ۱۴ میشایند MA : میشایند
 4 || شعر M : - || IA ۱۶ وزن : فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (رمی)

ایضا :

ای شیخ سبحه را هشمر شرط راه عشق

کاین رشته از طریق علایق شمرده اند.

3

(۱۳۴) و دیگری مولانا علاء الدین محمد قاضی کازرونی، که مقتی

وقیه و مدرس بوده . و جناب مولانا سدید الدین نصر الله نوشته که : « بصحبت

ایشان رسیدم . » 6

(۱۳۵) و یکی دیگر از خلفاء و مخلسان و مریدان و منظوران مخصوص ،

جناب شیخ برهان الدین خلیل الله طاوی ، پدر جناب مولانا سدید الدین

نصر الله بوده . 9

و در آخر حضرت مقدسه رخصت داده اند که جمله طاقیه پوشیده اند .

و چون وفات کرده اند مولانا سدید الدین نصر الله نه ساله بوده .

12 و بیتی دیوانه که بخدمت حضرت مقدسه رسیده بودند و بازترده فرسخ بیش

محفّه رفته ، واز صالحات زمان بوده ، تربیت مولانای مذکور مینموده .

و حضرت قدسی هرتبت سید نعمت الله ثانی بسیاری از مفاخر و کرامات از

15 بیتی نقل میفرمودند .

(۱۳۶) و یکی دیگر درویش محمد بغدادی . واو از اهرای بزرگ

2-3 وزن : مفهول فاعلات مقایل فاعلات (مضارع) ॥ 2 سبحه را MA : سبحه I 4 قاضی

: IM ॥ A - : کازرونی MA : کازرون I 7 مخصوص : + آنحضرت A 10 جمله :

همگی 11 وفات کرده اند I : رفتن کرمان M ॥ نه ساله MA : رسالت I 12-15 و بیتی

دیوانه ... نقل میفرمودند IM : و دیگر بیتی دیوانه است که بخدمت آنحضرت رسیده ،

واز صالحان بوده ، و تربیت جمعی مینموده ، و حضرت سید نعمت الله ثانی بسیاری از مفاخر

و کرامات از بیتی نقل میفرموده اند A

بوده. در وقتی که علیا جناب مهد علیا صالحه خانم سلطان بنت حضرت سلطنت پناه میرزا جهانشاه بزيارت شاه عبد الرحمن مجرّد ميرفته او را شناخته است.

۳

(۱۳۷) ويکي دیگر جناب سالك زمان شاه عبد الرحمن.

(۱۳۸) گويند وقتی يكى از درویشان ملازم حوالى خلوت شده بود.

حضرت مقدسه با خدام و غلامان فرموده بودند که : « اورا منع منمائيد ». ۶
چون آیام ملازمت متمام شده پرسیده اند در مجلس که : « اين نيازنديرا مهم معلوم نیست ». ۷ گفت : « حاصلًا کمان اهل زمان چنان است که حضرت مقدسه کيميا ميداند، يا بکسب يا بکشف ». فرمودند که : « آن کيميا که ۹
ما دانيم و دانا با آن ايم اوآخر زستان بود ». ۸

وبعضی اوقات که خربزه و هندوانه بمجلس آنحضرت میآورند بخدمان ۱۲
میفرمودند که تخمهارا نگاه دارند. وچون چند وقت از نوروز گذشته
فرموده اند که امانت را باتفاق فلان درویش در کنار نهر ماهان در بالیزی
زرع کنند. بالجمله بعد از اتمام ورسیدن ثمرة برکت انجام فرموده که :
« حافظ آن بستان و صاحب جمع قيمت آن باش ». ۹ وبرکت ولايت هم ۱۵

۲ ميرفته : + و A ۵ گويند MA : گويد I 6 خدام MA : خدامان I 8 گفت

M : گفته ۹ ميداند IM : ميدانند A ۱۰ فرمودند M : فرموده اللـ I فرموده بود

I A ۱۱ و IM : بـس A ۱۲ ميرمودند که تخمهارا نگاه دارند IM : امر بحفظ آن تخمهـها ميرمودند

I A ۱۳ فرموده اللـ که ... زرع کنند IM : فرموده بـود که آن تخمهـهارا باتفاق فلان

14-15 درویش در فلان نهر زرع کنند و غالیزی بازند A ۱۴-15 که حافظ ... باش IM : که

آن شخص مزبور حافظ ... باشد A

کثیرت وهم غلا لازم داشت. آخر آنچه نقد شده بود مبلغها بوصول رسید.
فرمودند که بدو بسپارند، و فرمودند: «کیمیا خواهی، زراعت کن، که
۳ خوش گفت آن که گفت: شعر،

زرع را نلشان زر است و نیلث باقی هم زر است.»

واز فرمودهای حضرت مقدسه است، بیت:

ما خاک راهرا بنظر کیمیا کنیم

۶ صد در در را بگوشة چشمی دوا کنیم.

و خواجه حافظ گفت:

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند

۹ آیا بود که گوشة چشمی بما کنند؟

(۱۳۹) و آنحضرت را در فلاحت ید طولی بوده. یکی از منجمان

۱۲ گفته: «زحل خوشحال و اهل هند تمامی غلام و امور زراعت بر وفق هرام.»
نقل است که نوبتی آنحضرت گردکان بدست ولایت نشان نشانده اند؛ در
سال اول اکثر بار آورده.

(۱۴۰) و دیگری درویش علی حصیری، که یکی از درویشان آنحضرت

بوده و در مجلس سامی بیعت فرهوده. و این رباعی فرموده: رباعی،

I و هم M : هم II 2 بسپارند I : بسپارید MA || کیمیا IM : هرگاه کیمیا A
۴-2 وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (رمم) ۷-6 دیوان، ص ۴۳۶ وزن: مفعول
فاعلات مقایل فاعلات (مضارع) ۸ گفت M : گفته I 12 گفته: + بود در وصف
۸ آنحضرت که A || زحل IA : زهل M 13 گردکان IM : گردکانی A 16 و این رباعی
فرموده IM : و این رباعی را انشا نموده است A

خوشت رحضور حالتی نیست مرا
بهتر زسکوت قالتی نیست مرا
گر هست شکایتی زنهم دارم
از تنهاشی شکایتی نیست مرا .

(۱۴۱) ویکی دیگر از مخصوصان - که رابطه معنوی او محکم واخلاص صوریش مستحکم بوده ، و بحکم «الارواح جنود مجتنده فما تعارف منها ۶ ائتلاف »، فیض بسیار از باطن ملکوت مواطن آنحضرت یافته ، و از لطف عساکر ظاهر وجود مجتنده جنود باطن بقدح معلق فایز و قصبات سبق را حایز بوده ، - افضل السلاطین الكاملین واکمل الملوك العارفین العادلين ، شهاب الدین احمد شاه الولی البهمنی بوده . و بواسطه واقعه‌ئی که مشهور است در رؤیای صالحه - که جزوی از چهل و شش جزو نبوت است - دیده بوده که حضرت مقدسه تاجی از تاجهای خود بر سرش نهاده و بلسان عارفین اشارت ۱۲ بآن شده که : « مقاصد و اصل و مطالب حاصل خواهد شد . » و از آن جهت اعدای او مخدنوں و منکوب و احبابی جنودش غالب و مسرور گشته بودند ، ۱۳ و انواع فتوحات اورا میسر شده ، و بعضی از همایون هند در حیطه امر و نهی اش در آمده ، وزمام مهم عباد و بلاد در قبضة اقتدار و کف کفايت او ممکن گشته .

۱۴- وذن : مفعول مقاولن مقاعیان فع (هزج) ۱۵ ۲ قالی IM : مهلتی A ۷ ائتلاف I : ائتلاف M ۱۶ ۸ مجتنده M : - ۱۷ معلی I : بعلی M حایز : جایز ۱۰ IM بوده ۱۸ است A ۹ واقعه : + و خوابی A ۱۰-۱۱ مشهور است ... دیده بوده که IM - ۱۹ مقاصد و اصل و مطالب حاصل خواهد شد IM : مقاصد و مطالب تو و اصل و حاصل است ۲۰ اعدای IM : تمامی اعدای A ۲۱ احبابی جنودش IM : احبا و جنودش A ۲۲ ممکن گشته A ۲۳ آمده IM :

وروی اعتقاد و اخلاص بحریم مقصود و حرم مطلوب آورده، کسی را بخدمت خدّامش فرستاده بود با تحفه‌ای لایق و هدایای موافق.

(۱۴۲) از پدر خود شنیدم که آن شخص را بعد از وداع یکی از ۳
پیغامهای سلطان احمد شاه بخاطر آمده، و معاودت کرده و بخدمت مستسعد
گشته و پرسیده که: « تمام خلق عالم را معتقد و منقاد می‌یابیم. تسخیر ایشان
۶ به چه فرموده اید؟ » حضرت مقدسه اورا نزدیک خود طلبید و چنانچه دست
حقیر است بر دوش او نهاده فرموده اند که: « بادب و حسن خلق: از هر
امری اگر قدری از آن تنقیص کند اطلاق آن اسم بر آن توان نمود،
۹ بخلاف ادب که هر چیز از ادب کم کردی از ادب هیچ نماند. » رحمة الله
علی الحضرة المقدّسه لو مدح حلیه بالبحار لعذبت.

(۱۴۳) وبعد از آنکه خبر وفات حضرت مقدسه بدو رسیده سید
۱2 اجل را فرستاده با مبلغی خطیر که بنای گنبد عالی بر سر تربت محفوف
برحمت آنحضرت کرده، بنائی سامی و عمارتی نامی. رحم الله امراً عرف
قدر الرجال

2 بود MA : بوده I || 4 مستسد I : مستسد M || 6 به چه فرموده اید IM : به چه
چیز کرده اید A || نزدیک IM : در پیش A طلبید و I : طلبیده MA || 7-6 چنانچه
دست حقیر است بر دوش او نهاده IM : دست بر دوش او نهاده A || 9-7 از هر
امری ... هیچ نماند IM : ذیرا که از هر چیزی هرگاه قدری از آن کم کنند باز اطلاق
آن اسم بر آن توان کرد بخلاف ادب که هر چیز از ادب کم شود از ادب هیچ باقی
نیماند A || 9 از ادب هیچ MA : و ادب هیچ I || 10 حلیه IM : حلقة A || 12 گنبد
IM : گنبدی A || تربت IM : مرقد A محفوف M : مخطوط I || 13 کرده IM : کردن
A || نامی IM : بسیار عالی A

(۱۴۴) دیگر شنیدم از جدّ امّی خود، جناب مفترت ایاب، شیخ
تاج الدین روح الله، که درویشی مجنوب تارک در خبیص کرمان میبوده.

چون حضرت مقدسه تشریف داده بودند، — شعر :

تصرف چنان داشتی در قلوب

که گوئی شدی قلب ازو زشت و خوب،

— بخدمت رفته و گوی سبقت برده. و حضرت مقدسه بمزار سید زید نسایه —
که مشهور است به بابا زید مجرد — سه کرت جهت زیارت فرموده بودند؛
و کرت آخر گفته اند که : « هر نوبت توجه میکردیم امام زیدرا نمی باقیم.
آخر مرتبه او اعلی بود از آنچه ما گمان داشتیم. »

و گویند که قاورد شاه سلجوقی دختری داشته بسیار زیرک و هر کس
او را خطبه میکرد تزویج نمینموده اند، و میگفته : « این شخص کفو او
نیست. » و آخر به بابا زید مجرد، که هم سید و هم عارف و هم عالم بوده،
داده است. واورا از آن دختر فرزندان بهم رسیده. و سادات خبیص از
نسل ایشان اند.

(۱۴۵) دیگر میگویند که چون حضرت مقدسه شهر کرمان ۱۵
میفرموده اند یک جانب شهر را پایی مبارک تردد مینموده اند و مکرر میگفته اند

داده IM : آورده A شعر M — ۵-۴ : فولن فولن فولن فولن ۳

(تقارب) ۶ سید IM ۷ A — : است MA : — I فرموده IM : امر فرموده ۸

نوبت : + که ۹ A مرتبه او IA : متوجه رود M ۱۰ زیرک MA : بزرگه ۱۱

میکرد I : میکرد M میکرده قبول A نمینموده اند I : نمینموده MA ۱۲ کفو IM : ۱۳

هم کفو A رسانیده IA : رسانیده M

که : « مزار کریمان کرمان در این محله مردکان کرمان تا درب خبیص است ، هنل شیخ رضی الدین ابو منصور الکهساد؛ و خواجه اوحد الدین ، ۳ پسر او ، که بر شیخ ابو الوقت عبد الاول سجزی « صحیح » بخاری خوانده ؛ و مولانا شمس الدین مردکانی؛ و مولانا شمس الدین ابو غانم؛ وتاج القراء؛ والقاضی الفاضل الرّبانی والعالم الصّمدانی، قاضی ابو العلاء بکریه ، که از ۶ اولاد یعقوب است؛ و قاضی نظام الدین محمود شهید؛ و شیخ محمد مرزبان؛ و شیخ محمد حیدر؛ و خواجه ابو الفضل الرّازی؛ وبسیاری دیگر از فیحول علماء و اصول اولیاء - رحمة الله عليهم اجمعین .

۹ (۱۴۶) و دیگر بعضی از خلفاء که جامع تذکرہ سابق در سیر جمع نموده - سوی آنچه بتقریب کاهی مذکور گردیده - مسطور میگردد: حاجی الحرمین شیخ نظام الدین المعروف بشیخ خوجن؛ و شیخ فخر الدین احمد المعروف بسید خرمی؛ و سید نظام الدین، نبیره صوفی احمد ترمذی، که در شهر محمدآباد در عهد سلطان احمد شاه مدرس بوده؛ و سید علی سبزواری، نزیل کرمان؛ و سید شمس الدین اقطایی، که در تبریز متین بوده؛ و شیخ ۱۲ نعمان محمود آبادی، از فرزندان شیخ زاهد گیلانی؛ و سید مجتبون رومی؛ و شیخ ابو سعید بن سید نور الدین الایجی که شاه شجاع را اعتقادی تمام

2 الکهساد I : الکهلا德 M - A - 3 سجزی I : سحری MA 4 و مولانا شمس الدین مردکانی و مولانا (مولانا I) شمس الدین ابو غانم وتاج القراء IM : و مولانا شمس الدین و ابو غانم تاج القراء A 5 بکریه IM - A 6 یعقوب IM : حضرت یعقوب A ۱۱ مرزبانی A ۱۲ خوجن I : چوحن M ۱۳ جوحن A ۱۴ صوفی احمد MA : احمد I ۱۵ محمود تبادی IM : محمد تبادی A

باؤ بوده ، و هیان ایشان و شیخ علی کلاه ، که معاصر بوده اند ، تقابل و تضاد بوده – « ما بیننا و بینک الا هباینة » ، و شاه اعتقاد بهر دو داشته و میگفته : « آرزو دارم که بدام نا کدام احق و محق است »؛ و شیخ محمود مورچه ۳
 گیر ، که در هرات مدرس شده بود؛ و شیخ عبد الجمید اصفهانی؛ و شیخ داود مشهدی؛ و سید المشهدی؛ و سید محمد بدخشانی؛ و سید عمام الدین شیرازی؛ و سید محمد حلوانی شیرازی؛ و سید عز الدین آملی؛ و سید محب شیروانی؛ و شیخ محمد شیروانی؛ و شیخ قاسم شیروانی؛ و درویش حسن گیلانی؛ و سید محمد ترمذی کابلی؛ و سید تاج الدین سیستانی؛ و شیخ محمد طوسی؛
 ۶ و مولانا طبسی؛ و سید قنبر تونی؛ و مولانا شادی کوه صافی؛ و مولانا حاجی بن مولانا عبد الله سندي؛ و سید حبیب الله با بر هنه؛ و سید شمس الدین هروی؛
 ۹ و شیخ کمال الدین شیرازی؛ و سید جلال الدین هربونی؛ و مولانا شیخ اردبیلی ،
 که بخدمت حضرت سید شریف هترف شده بود؛ و شیخ شمس الدین خاکی ۱۲
 ۱۲ کرمانی ، از حصار شادمان .

(۱۴۷) دیگر مولانا حاجی اختیار تفتی . واژ او منقول است که میگفته : « مرا تبی دائمی لازم بود . آنحضرت بعیادت آمدند و پرسیدند که :

۱ کلام A : کلام ۲ IM ۲ شاه : + شجاع A ۳ تا کدام IM : کدام يك A ۵ داود IM : واحد A ۶ سید المشهدی IM : عمام الدین IM : عمام A ۷ شیروانی IA : شروانی M و شیخ محمد شیروانی و شیخ قاسم شیروانی (در M همه جا « شروانی »)
 ۸ IM : و شیخ محمد و شیخ قاسم شیروانین A ۹ محمد ترمذی IA : محمدی ترمذی M ۱۰ سید جلال الدین IM : شیخ جلال الدین A ۱۱ هربونی A : هربوتی A ۱۲ ۱۱ بود A ۱۳ ۱۴ M - و از او منقول است که میگفته M : واژ او میگفته A واژ او منقول است که A ۱۵ دائمی IM : شدید A

«میل گوشت و عسل داری؟» گفتم: «آری.» شخصی را دوانیدند که: «در هنzel قطعه گوشتی چند هست و عسل سفید. بیاورند!» چون حاضر شد تکلیف فرمودند و خوردم. و منکران میگفتند: «فلانی مرد.» و من بعد از خوردن آن عرقی عظیم کرده بخواب رفت. و چون بیدار شدم اثری از مرض در خود ندیدم. »

6 (۱۴۸) هنقول است که هر کس بصحبت شریف آنحضرت رسیدی بحسب قابلیت خوش بهره‌ئی یافته، و هرگز کسی را رد نکردندی، و قبول فرمودندی. و در این امر تتبع سیدی احمد کبیر نمودندی. و فرمودندی 9 که: «هر کس که تمام اولیاء اورا رد کنند من اورا قبول دارم و فراخور قابلیتش تکمیل کنم.»

12 (۱۴۹) «واین فقیر در شهر سنه اربع و عشر و نهانایه بجانب سیستان افتادم. امیر مبارز الدین راشککی و جمعی از درویشان نعمت الله‌ی را دیدم، واز سلسله کسوت سؤال کردم. گفتند: «خلیفه حضرت مقدسه سید حسین کوثری و فضائل و معارف جناب، عرفان هاب، تقوی ایاب، سیادت انتساب، اهیر ناصر الدین بعی، که اظهر من الشمس است.» و آنجناب خلفای حضرت مقدسه را دیده و بیعت نموده. والله ولی التوفیق وهو الملك المعین. »

1 گوشت IM : بگوشت 2 | A چند MA : - 8 | I : سید A 9 و فراخور IM : که فراخور 11 فقیر IM : کمنه A در شهر سنه اربع و عشر و نهانایه IM : و قتی A 12 سیستان IA : سیستانی M راشککی IM : 13 سلسله MA : سلسله 14-13 خلیفه حضرت مقدسه سید حسین کوثری IA : خلیفه حضرت سید حسین مقدسه کوثری M 15-16 خلیفه حضرت مقدسه ... و بیعت نموده IM : خلیفه حضرت مقدسه سید حسین کوثری و امیر ناصر الدین بعی است، که ایشان خلفای حضرت مقدسه را دیده بودند و بیعت نموده A 15 بعی IA : 16 خلفای M : از خلفای I حضرت I : - M

اصل چهارم

در بیان رسانی و فواید جلایل

از ارقام اقلام عنبر فام آنحضرت - قدس الله سره العزیز ۳

(۱۵۰) مسموع نشده که کسی را، بواسطه کثرت رسانی و فواید از
نظم و نثر، توفیق جمع هجموون هصنفات و مؤلفات آنحضرت هیسر شده باشد.
و دیوان اشعار اعجاز آثار، اگر چه فی الجمله صورت جمعیتی یافته، لیکن ۶
بسیاری از هنرمندان یافت میشود که در آن دیوان داخل نیست. و جناب
مولانا سدید الدین نصر الله بعضی از غزلیات و اشعار که یافته و در دیوان داخل
نبوده نقل کرده. و حضرت سیادت و ارشاد دستگاه، معارف پناه، حقایق ۹
انتباه، شاه داعی، دیباچه‌ئی بر دیوان حضرت مقدسه نوشته. و شنیده ام که
بعضی از مریدان دیباچه‌ئی دیگر نوشته اند. و هجموون این درر از نظم و نثر
غیض من فیض و قطرة من بحرو «لو کان البحر مداداً» والنس اهداداً، ع : ۱۲
آن بیان نرسد، عمر بیان آید.

در دیوان MA : که در دیوان ۱۱ ۹ نقل کرده IM : و داخل نبوده A ۱۰ آنحضرت ۸
M : آنحضرت I ۱۱-۱۰ و شنیده ام که... نوشته اند IM : - ۱۱-۱۰ A ۱۳-۱۲ و هجموون این
درر... بیان آید IM : و هجموون نظم و نثر و رسانی آنحضرت را که آن بیان نرسد
عمر بیان آید A ۱۲ قطرة M : قطرة I ۱۱ لو کان : سوره ۱۸ (الکهف) آية ۱۰۹
۱۳ وزن : فاعلتن فعلاتن فعلاتن فع لن (رمل) I بیان نرسد MA : بیان I

- (۱۵۱) مؤلف سیر اولی از سید علاء الدین مهدی نقل کرده که: «من در شام سیصد و چهل رساله از آنحضرت جمع کرده بودم.» و در هند سه مجلد از مصنفات جمع نموده، و فرموده که: «در مجلد اول یکصد و پنجاه رساله است، و در دویم شصت و چهار رساله، و در سیم پنجاه رساله.»
- (۱۵۲) واز جمله آنها بعضی از رسایل که اسمی آن معلوم بود مذکور میگردد: ۱- رساله در تأویل فاتحة الكتاب. ۲- در تفسیر سوره اخلاص. و این فقیر خط آنحضرت در آخر آن رساله دیدم باین عبارت: «صورت خط شریف آنحضرت: كتب باشارة الحضرة المولوية الاعلمية الاقفمية الاعظمية الاهامية - سلمه الله وابقاه الى يوم الدين وادام فضائله وافضاله على المسلمين - في اربع عشر ربیع الاول سنة ۸۲۳ ثلث وعشرين وثمانمائة الهجرية . الفقیر نعمة الله الحسینی.» و این رساله باستدعای عالی‌جناب مولانا همام الدین عبد الرّزاق کرهانی نوشته بودند. ۳- رساله در تفسیر آیه «الله نور السموات والارض». ۴- رساله در حروف مقطعه. ۵- رساله سجادات کلام الله. ۶- رساله در معنی «الولایة احاطة بكل شيء». ۷- رساله مکاشفات. ۸- رساله روحیه. ۹- رساله جامع اللطائف. ۱۰- رساله معرفت. ۱۱- رساله گمیلیه. ۱۲- رساله برآخ. ۱۳- رساله محبت. ۱۴- رساله ذوقیه. و این فقیر این رساله‌را بخط شریف آنحضرت دیده. ۱۵- رساله لطائف تصوّف. ۱۶- رساله حقایق الایمان.

۲ شام IM : شهر شام A ۸ الحضرة I : آنحضرت M ۱۳ الله نور : سورة ۲۴
 (النور) آیه ۱۷ ۱۳ این فقیر M : - ۱۸ تصوّف IM : التصوّف A

- ۱۷- رساله اصول تصوّف . ۱۸- رساله صغار . ۱۹- رساله تحقیقات .
 ۲۰- رساله اعتقادات . ۲۱- رساله هدایة المسلمين . ۲۲- رساله فتوحات .
 ۲۳- رساله فتوح . ۲۴- رساله مقامات القلوب ، عربی . ۲۵- رساله مطالع .
 ۲۶- رساله احتطاب [کذا] . ۲۷- رساله لوایح . ۲۸- رساله لوامع .
 ۲۹- رساله حورائیة . ۳۰- رساله در شرح رباعی شیخ ابو سعید ابو الخیر ،
 قدس سرّه . ۳۱- رساله جنب ، عربی . ۳۲- رساله اسم ورسم . ۳۳- رساله
 استله سلطان اسکندر واجوبه حضرت مقدسه . ۳۴- رساله در شرح
 ایيات «فصوص الحكم» . ۳۵- رساله در بیان مناسبت حکمت هر فصی از
 «فصوص» با کلمه‌ئی از پیغمبر ، وشرح «نقش الفصوص» . ۳۶- رساله
 هناقب مهدی . ۳۷- رساله نصیحت . ۳۸- رساله وجود شجره نسب طیبیه
 خود ، که صورت نظمش در اول مذکور شد . ۳۹- رساله شرح لمعات .
 ۴۰- رساله نقطه . در مجلس سامي مذکور هیشده که قطب زهانه سید علی
 همدانی رساله «اسرار نقطه» بنوشته ، وبعضی از <آن> خلافی دارد ،
 وآن رساله حاضر نیست که استفسار شود . آنحضرت این رساله را بقلم
 گهربار در آورده اند . ۴۱- رساله هنشأت . ۴۲- رساله بلوغ کمال وکمال
 بلوغ . مصنّف سیر متاخر آورده که : «لفظی که بخاطر است آن است که
 ۱ رساله اصول تصوّف IM : در اصول تصوّف A ۳-۲ رساله فتوحات رساله فتوح
 IM : رساله فتوحات وفتوح A ۴ رساله لوایح IM : فصی A ۸ IM : فصی A
 از M : آن ۱۱ شرح لمعات IM : لمعات A ۱۲ نقطه : + که A ۱ زمانه IM : الزمانی
 ۱۴ وآن رساله IM : A - ۱۶ - ص ۱۱۶ ، ۲ لفظی که ... بیرون رود IM : منظور
 از این رساله آنکه بلوغ کمال منی از شخص بیرون آمدن است و کمال بلوغ آنکه از
 شخص بیرون رود A

فرموده اند که بلوغ کمال آن که منی از شخص بیرون آید، وکمال بلوغ آن که منی از شخص بیرون رود. ^۳۴۳ - رساله اصطلاحات شیخ محبی الدین در ترجمه اصطلاحات شیخ کمال الدین عبد الرّزان کاشی.

واین را نیز فقیر بخط شریف حضرت مقدسه دیده. ^{۴۴}۴۴ - رساله مقامات صوفیه بطريق پیر هرات، خواجہ عبد الله انصاری. ^{۴۵}۴۵ - رساله در بیان معنی توگل. ^{۴۶}۴۶ - رساله توحید. ^{۴۷}۴۷ - رساله تنزلات وجود. ^{۴۸}۴۸ - رساله در تحقیق ارکان اسلام. ^{۴۹}۴۹ - رساله ترجمه سؤال وجواب. ^{۵۰}۵۰ - رساله زنسانه. ^{۵۱}۵۱ - رساله ترجمه واردات شیخ کما قال کذا وکذا لا یعول عليه.

^{۵۲}۵۲ - رساله الاذواق. فقیر میکوید: ظاهرًا رساله ذوقیه باشد. ^{۵۳}۵۳ - رساله الہامات. ^{۵۴}۵۴ - رساله انعامات. ^{۵۵}۵۵ - رساله فی الاعیان بل رسالات فی الاعین. ^{۵۶}۵۶ - رساله الاعیان فی السّلوك. ^{۵۷}۵۷ - رساله التّنبیهات. ^{۵۸}۵۸ - رساله صفات مهدی. ^{۵۹}۵۹ - رساله نکات. ^{۶۰}۶۰ - رساله حواس. ^{۶۱}۶۱ - رساله لطایف. ^{۶۲}۶۲ - رساله نصایح. ^{۶۳}۶۳ - رساله در نصیحت حضرت سید برhan الدین خلیل الله. ^{۶۴}۶۴ - رساله سؤال وجواب اسم اعظم و آیات سبعه الهیه وغیرها. ^{۶۵}۶۵ - رساله در تحقیق هرائب و بیان مسائل. ^{۶۶}۶۶ - رساله فیوض.

^{۶۷}۶۷ - رساله اسرار. ^{۶۸}۶۸ - رساله ذوق. ^{۶۹}۶۹ - رساله التّعاریف. ^{۷۰}۷۰ - رساله

آبد M 3 II - : کاشی IM : کاشانی 4 IA : رساله : + در ۵ پیر :
دپیر I 5-6 رساله در بیان معنی توکل IM : رساله بیان توکل A 8 واردات :
واردادت MA وارداده I 9 فقیر میکوید... باشد IM : - A 10 انعامات IM : التّعامات
M - : مهدی : + عم IA 13 نصیحت IM : نصایح IA سید A

- اصلو. ۷۱- رساله امانات. ۷۲- رساله ها، کما قال قدس سرّه: این رساله نام او کردیم «ها» از هویّت نکته‌ئی بشنو زما.
- ۷۳- رساله آداب خلوت. ۷۴- رساله خلق افعال. ۷۵- رساله در غیبت وحضور. ۷۶- رساله در ادب. ۷۷- رساله در بیان حدیثی که در تسبیحات اربع وارد شده است. ۷۸- رساله اسئله واجوبه. ۷۹- رساله در تحقیق الف و نقطه. ۸۰- رساله در تحقیق مناقب. ۸۱- رساله در ترک علایق. ۸۲- رساله در بیان کمالات انسان. شنیدم که بالتماس جناب مولانا همام الدین کرمانی بنوشته اند. ۸۳- رساله در بیان نبوت و ولایت.
- ۸۴- رساله. ۸۵- رساله فقر. ۸۶- رساله در بیان تفصیل مراتب نفس. ۸۷- رساله فی المقدّمات. ۸۸- رساله در بیان مستی. ۸۹- رساله در بیان اركان ایمان. ۹۰- رساله در معرفت، مشتمل بر ده اصل. ۹۱- رساله معنوون بهدایت. ۹۲- رساله در بیان فصّ فصوص از فکوک. ۹۳- رساله در ترتیب هنازل و مناسبت بعضی اسماء با بعضی از کواكب و هنازل.
- ۹۴- رساله در بیان معنی «ان الله خلق آدم على صورته». ۹۵- رساله در معنی حدیث «السلمان منا اهل البيت». ۹۶- رساله در تنزلات و مراتب.

۱ رساله امانات M : رساله امانات I - A - 2 رساله ها... زما IM : رساله بشنو زما A 2 وزن : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (رمم) 4 ادب IM : آداب A در بیان IM : در وصف بیان A 8 بیان IM : - 9 رساله IM : A - 10 رساله در بیان تفصیل... در بیان مستی IM : A - 11 بیان IM : فقر A و فقر I 9-10 رساله در بیان تفصیل... در بیان مستی IM : A - 12 بیان IM : 13 مناسبت MA : منا I 14 بیان IM : از IA A - : IM - : A - 15 معنی : + حدیث A ان الله خلق IM : خلق اش A 15 معنی IM : بیان A

- ۹۷- رساله در مراتب. ۹۸- رساله جامع الانوار و مجمع الاسرار.
- ۹۹- رساله حروف مبسوطه. ۱۰۰- در بیان محبت آل عبا و مراتب ایشان. ۱۰۱- رساله فيها الدّوایر. ۱۰۲- رساله در بیان آیه « هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شیء علیم ». ۱۰۳- رساله در کلام.
- ۱۰۴- رساله در حمد و شکر. ۱۰۵- رساله در خلق افعال و اختلاف علماء. ۱۰۶- رساله نسبت خرقه سلطان احمد شاه ابو المغازی البهمنی.
- ۱۰۷- (۱۵۳) و آنچه فقیر بخط بعضی از اکابر کرمان دیده آن است که مختار حضرت مقدسه یکصد و چهارده رساله بوده در بیان حقایق و معارف،
- ۱۰۸- بعد سور قرآنی. و جناب مولانا نصر الله نیز فرموده که: « چون بذوق - که مملکتی مقبول است از ممالک خوزستان - عبور نمودم هجموعهئی باقتمن مشتمل بر یکصد و چهارده رساله ». و بعضی از آنها هر قوم و مذکور شد.
- ۱۰۹- و هو اعلم بحقایق الامور.

۱ (۹۷) رساله I : رساله دیگر M ایضاً A || الانوار MA : الانوار I ۲ در بیان IM : رساله در بیان A ۳ هو الاول : سورة ۵۷ (العديد) آیه ۵ رساله در حمد و شکر IM : رساله در حدوث A ۸ مقدسه MA : مقدس I (از اینجا تا آخر تذکره I « مقدس » بجای « مقدسه » مبنویسده) || بوده MA I - :

گفتار

در ذکر بعضی از فواید که در بعضی از مجالس

3 از حضرت مقدسه - قدس الله سره - مسموع شده

(۱۵۴) از حضرت ولایت شعار، فضایل آنار، داعی، منقول است که روزی در انتای صحبت سخن در اعیان ثابتہ میفرمودند. شخصی سؤال کرد 6 که: «این اعیان خارجی همان اعیان اثباته است که بوجود خارجی هنّصف شده؟» فرمودند: «بلی.» و مجموعه‌ئی نزد آنحضرت حاضر بود. فرمودند: «آنچه در این مجموعه نوشته شده تمام سخنان و مصنفات من است، وسائل 9 و معارف و معلوماتی که در خاطر بود بواسطه آن نوشتن هیچ از صفحه خاطر زایل نشده و انتقال نیافته. بر این مثال خیال کن: «وکذا قال المحققون من الصوفیه: الاعیان الثابتة ما شملت رایحة الوجود.» بلی، اعیان خارجی 12 مطابق و موافق اعیان اثباته بظهور میرسد. و مراتب ظهورات و تنزلات بر این وجه است که ارواح مظاہر اعیان اثباته اند، و اشباح مظاہر ظلال ارواح، و اعیان اثباته ظلال اسماء و صفات الهی، و اسماء ظلّ ذات مقدس». کما ورد 15 فی بعض اشعاره - قدس الله سره - :

4 فضایل M : تضا I 5 سخن IM : سخن A 7 فرمودند بلی I : فرمودند M باز فرمودند A 8 تمام IM : همکی A 9 معلوماتی MA : معلومات I 14 ورد IM : قال A

مظہر اعیان ما ارواح ما

مظہر ارواح ما اشباح ما

ظل اعیانند ارواح همه 3

ظل ارواحند اشباح همه

باز اعیان ظل اسماء حقدن

باز اسماء ظل ذات مطلقدن

ذات او در اسم پیدا آمده

اسم در اعیان هوپیدا آمده

اسم وعین وروح وجسم ابن هر چهار

ظل يك ذاتند، نیکو یاد دار.

(۱۵۵) وعالیمجناب مرحوم جدی مولانا همام الدین عبد الرزاق میرمودند

که از نصایح آنحضرت است که: «لا اقل در بیست وچهار < ساعت >

شبانروز يك لمحه با خدا باشید ونقی ها سوی کنید. «من استوی یوماه

فهو مغبون.» ودر هفته لا اقل آنچنان توجّهی که اطلاق روزی بر آن

توان نمود، وماهی لا اقل چنانکه هفته توان گفت. ودر سالی لا اقل توجّهی

چنانکه ماهی توan گفت که فلان بمحاجب اقدس باز گشت داشت.»

وممّا قال الامام المطلع على حقائق الّذى نوره المشارق كالصبح

1-10 دبوان، ص ۶۱۴ . وزن : فاعلاتهن فاعلاتهن فاعلات (رمل) ॥ ۳ ارواح همه : DA

اشباح همه IM ॥ 11 مرحوم I : مرحومی M ॥ 12 است M - : A - ॥ IA - : A

14 هفت : + که ॥ 15 توan نمود IM : کرد A ॥ توan گفت IM : اطلاق شود A

16 چنانکه : چنان IM چنانچه A ॥ 17 المشارق M : المشارق I

الصادق - عليه وعلى آبائه السلام - جعفر بن محمد الصادق في هيئة الجبر والقدر « لا جبر ولا تفويض ، ولكن أمر بين الامرين » اشار به الحضرة المقدسة ، حيث قال ، قدس الله سره العزيز :

3
قدر تند است وراه جبر ویران
تو هر کب در درون هر دو میران .

6

اصل پنجم

در بیان کرامات و حالات سعادت آغاز ولایت انجام

وانقطاع اوقات اکمال و اتمام آن

۹) اول امر حقیقت انتظام ، هر چند در اثنای واقعات سطري از آن مسطور و شطری مرموز شد ، اما تیمّنا بعضی دیگر مذبور میگردد .
نقل است که حضرت مقدسه در وقتی که در جبال در کنج خمول بودند واز خلق میقتبس ، ناگاه بعضی امراء و احشام در حوالی آن مقام 12 منزل گرفته بدست بوس آنحضرت خود را هشّرف کردند . از محل و موطن ایشان پرسید : چنانکه خبر دادند سی فرسخ مسافت در میان بود . پرسیدند

۱ السلام MA : السلم I ۳ المزیز I : M - ۵-۴ وزن : مقاہلین مقاعیلین مقاعیل
۸ اتمام آن : + عالی مقام A ۱۰-۹ هر چند در اثنای واقعات ... مرموز شد
اما IM : اگر چه بعضی از آنها مذکور شد و شطری مرقوم و شطری مرموز لکن A ۱۱ در کنج MA : اور کنج I ۱۴ چنانکه I : چنانچه M I دادند I : دارند M

که: «چرا جلا کردید؟ و جلا بی بلا نباشد: «ولولا أن كتب الله عليهم الجلاء لعذبهم». گفتند که: «حيوانات ما تلف میشد و نمیماند. از آن جهت ۳ ترك آن منزل کردیم.» فرهودند که: «مراجمت کنید که بفضل الله آسیبی بحیوانات شما نمیرسد.» ترکان باعتقد صادق قبول نموده مراجعت کردند، وبعد از آن هیچ آفته بحیوانات ایشان نرسید. سال دیگر همان محل باز ۶ آمدند و تمامی بیعت کردند.

(۱۵۷) مؤلف سیر اخیر گفته که در يك روز نود هزار کس بیعت کردند. نفری دست آنحضرت میگرفت و دیگری دامن، و همچنین يك صحراء ۹ بدفعه‌ئی بیعت نمودند. گویند چندان بنمد آنحضرت دست رسانیده بودند که هنسحق شده بود. آنحضرت شربت آبی آشاییده و باقی در چشم ریخته بودند. تمامی آب آن چشمها بلکه گل ولای آبرا به تبرک برده بودند.

(۱۵۸) گویند جناب امیر کلال، که حضرت بهائیه نقشبندیه منتسب ۱2 بدو نیز میشوند، آن را بوجهی شنیع بعرض حضرت صاحبقرانی امیر تیمور رسانیده بود و گفته که: «جمعی از اهل سلاح با او بیعت نموده اند. اگر اورا داعیه سلطنت باشد مجال مقاومت نیست.» حضرت صاحبقرانی فرمودند:

۱ چرا جلا IM : چرا جلای وطن ۲-۱ A : سورة ۵۹ (العاشر) آية ۳
 3 بفضل الله IM : که دیگر بفضل الله تعالی A ۴ صادق IM : صاف A ۹-۸ يك صحراء
 بدفعه‌ئی بیعت نمودند IM : يك دفعه در آن صحراء بیعت کردند A ۹ رسانیده IM :
 مالیده ۱۱ A به تبرک IM : بجهت تبرک A ۱۲-۱۳ که حضرت... شنیع IM : که
 حضرات نقشبندیه بهائیه باو منتسب اند این فقرمدا بوجهی شنیع ۱۳ حضرت IA :-
 ۱۴ M اگر MA : که ۱۵ باشد IA : کند M صاحبقرانی IA : صاحبقران M

«غوغا بود دو پادشه اnder ولایتی.

بملکت دیگر روند.» حضرت مقدسه فرمودند: «بکجا رویم که مملکت شما نباشد؟» و آخر فرمودند که: «نان و حلوای امیر کلال میخوریم و میرویم.» و در روز توجه درویشی نیازمند بتعجیل می آمده؛ پرسیدند که: «از کجا می آمی؟» گفت: «بر سر قبر امیر کلال بودم.» و نان و حلوارا بنظر در آورد. حضرت مقدسه لقمه‌ئی از آن برداشته روانه شدند.

۶ (۱۵۹) گویند که این قطعه، که بعضی از آن از اشعار خواجه حافظ است، آنحضرت در شأن امیر تیمور مقرر داشته اند: شعر،
۹ یخباری ای دل از آن واژین

چشم خرد باز گشا وبه بین
نیم تنی ملک سلیمان گرفت

۱۲ کشت یقینی شه روی زمین
پای نه و چرخ بزریر رکاب

دست نه و ملک بزریر نکین

۱۵ ملک خدایست و خدا میدهد

کیست که گوید که چنان یا چنین؟

۱ وزن : مفهول فاعلات مقاہیل فاعلات (مضارع) ॥ غوغا... ولایتی IM : دو پادشاه در ولایتی غوغا شود ۲ ॥ A : بملکتی IM : بملکتی A ۴ ॥ و در روز (+ دیگر I) توجه درویشی نیازمند بتعجیل می آمده IM : روز دیگر درویشی نیازمند که آنحضرت در توجه بودند بتعجیل می آمده A ۹-۱۶ وزن : مقتلن مقتلن فاعلن (سریع) ॥ و اذین MA : اذ این ۱۶ یا IM : و

(۱۶۰) مؤلف هتأخر سیر گوید: «در زمان میرزا ابوالقاسم با بر از قاضی دراز، که با مولانا محمد عمامی صدر مصاحب بود، شنیدم که گفت: «در جبال سمرقند دو پوستین پوشیده بودم و با تفاوت بعضی بخدمت حضرت مقدسه رفیع. آنحضرت سلیمانی پوشیده بودند و عرق میریختند، وما با دو پوستین سرما میخوردیم. وبعضی سیاچ و وحش جمع شده بودند وما وهم داشتیم. فرمودند که: «ضرری بکسی نمیرسانند. ایمن باشید.»

(۱۶۱) نقل است که چون به ابرقوه فرموده بودند، در بقعة حاجی شیرازی تشریف داده، شیخ ابو اسحق خادم حاضر شده، طلب نصیحتی کرده، فرمودند که: «در همه امری ثبات قدم واستقامت احوال بیشه کن، فاستقم كما أمرت.»

گویند که هوسم بهار بود. و درخت سیبی بی شکوفه در کنار جوئی بود. پرسیدند که: «مگر بار نمیآرد؟» گفتند که: «پیشتر از این بار میآورد و از اطفال سنگ میخورد. حاجی شیرازی روزی گفت که: «بار میاور و سنگ مخور.» و حضرت مقدسه آن درخترا در بر گرفته فرمودند که: «بعد از این بار بیاور و فیض برسان.» پس از آن همه ساله آن درخت سیب شیرین بسیار باز آوردی. آری، چون همه موجودات از اثر فیض قطب وقت مستفیض اند و بیرکت او قایم، چگونه بآهر او مؤتمر نباشند؟

۱ با بر A- : IM ۴ میریختند : Mیریختند ۵ و هم IM : واهمه A ۶ نمیرسانند IA : نمیرسانند ۹ M ۱ کن I : - ۱۰-۱۱ فاستقم : سوره ۱۱ (هد) آبہ ۱۱۲ ۱۱۳ فاستقم کما امرت IM : که «فاستقم کما امرت» صادق آید ۱۱ A ۱۰ بود IA : بوده M ۱۴ میاور IM : بیاور A ۱۵ ساله IM : سالها A ۱۷ وقت IM : زمان A ۱۸ مؤتمر نباشد MA : مو نباشد I

(۱۶۶) وفي الباب الثالث عشر من «القوحات»: «إِنَّ عِنْدَ أَهْلِ الْكُشْفِ وَالْعِرْفَانِ لِكُلِّ شَيْءٍ مِّنِ الْجَمَادِ وَالْتَّبَاتِ وَالْحَيَاةِ رُوحٌ وَنَحْيَاةٌ وَنَطْقٌ، لَكِنْ لَا يَحْسَسُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا أَهْلُ الْكُشْفِ؛ فَأَنَّهُمْ يَسْمَعُونَ النَّطْقَ ۳ الْأَسْنَانِيَّ لَا الْعَالَىَ بِالْتَّسْبِيحِ وَالتَّحْمِيدِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. وَأَمَّا مَنْ يَصْلُ إِلَى مَقَامِ الْكُشْفِ فَإِنَّهُ يَبْثُتُ النَّطْقَ بِلِسَانِ الْحَالِ وَالْاسْتَعْدَادِ لَا بِلِسَانِ الْقَالِ وَإِنِّي أَعْتَقْدُتُ قَبْلَ ذَلِكَ هَكَذَا لَكِنَّ الْآنَ عَاهَدْتُ وَشَاهَدْتُ إِنَّ كُلَّ الْمُوْجُودَاتِ يَسْبِّحُ بِلِسَانِ ۶ النَّطْقِ تَسْمِعُهُ آذَانُنَا مِنْهَا وَتَخَاطَبُنَا مُخَاطَبَةً الْعَارِفِينَ بِجَلَالِ اللَّهِ مَا يَدْرِكُهُ كُلَّ انسان. وَكَلَامُ حَضْرَتِ عَلَامٍ - جَلَّ شَاءَهُ - كَهُ: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسْبِّحُ ۹ بِحَمْدِهِ» انتَلِقْ از این معنی میکنند؛ «ولَكُنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيْحَهُمْ» اسماع عدم استماع غافلان می نماید.

وَحَضْرَتْ هَسْتَ قَيْوَمِي عَارِفُ رُوْحِي از زَبَانِ جَمَادَاتِ وَنبَاتَاتِ وَأَمْثَالَ

آنها فرموده شعر،

«هَا سَمِيعِيمْ وَبَصِيرِيمْ وَخَوْشِيمْ با شما نَا مِحرَهَانْ ما خَاهْشِيمْ.»

وَحَضْرَتْ نَظَامًا دَاعِيًّا فَرموده اند: هَشْتَوِي،

«هَرْ جَهْ در هَسْتَی وَدر نَشُو وَنَمَاستَ

هَرِيَكَی رَا ذَكَرْ وَتَسْبِيْحِی جَداست

هَمْ مَلَكْ بَيْنَ هَمْ فَلَكْ بَيْنَ هَمْ زَمِينْ

جمله در تَسْبِيْحِ ربِّ الْعَالَمِينَ

۹-۸ وَانْ مِنْ : سُورَةُ ۱۷ (الْأَسْرَى) آية٤٤ میکنند: + كَه A وَلَكِنْ لا : سُورَةُ ۱۷ آية٤٤ MA : يَفْقَهُونَ ۱۰ I غَافَلَانَ MA : هَافَلَانَ I ۱۳ I وزَنْ : فَاعَلَاتُنَ فَاعَلَاتُنَ فَاعَلَاتُنَ (رَمَل) ۱۴ مَتَنِی MA : - I ۱۵ - ص ۱۲۶ وزَنْ : دَمَل

آنکه چشم او گشاده کرده اند

وز خیالاتش برون آورده اند

هم ذوات وهم شجر وهم ظلال

3

دیده در تسبیح حیٰ ذو الجلال.

(۱۶۳) متفق است که صباح عرس فاطمه زهرا - علیها السلام - با سید

انبیاء - صَلَّمَ - فرمود که: «شب حضرت مرتضی علیٰ - عَمَ - با زمین سخن

میکفت.» آنحضرت فرمود که: «حضرت حق تعالی زمین را مسخر او

فرموده تا هر احوالی که واقع خواهد شد با او بگوید.» ودر احادیث

صحاح وارد است که حضرت رسالت پناه مخدی - صَلَّمَ - روزی رفاقت شیرین

آنارش بر دو قبر بود. فرمود: «أَنَّهُمَا لِيَعْذِبَانِ وَمَا يَعْذِبَانِ فِي كَبِيرٍ»

ووصله چوب خرمائی نر بشکافت وهر پاره‌ئی بقبری فرو برد، وفرمود که:

«مادام که خشک نشده باشد موجب تخفیف عذاب این دو میت است.»

(۱۶۴) پس، از این مستفاد میشود که ذکر جماد از ذکر نبات

اقوی است و اگر چه نبات در مرتبه جماد باشد وصفتی از صفات نباتیها اثر

با او همراه باشد ولهذا بعضی از عرفای هرگز نچیده اند و شاخی از درختی

نبریده. حضرات شیخ اواه علیٰ کلاه و شیخ علیٰ خلیفه خفری در موسی بهار

در صحرای صحبتی میداشتند. یکی از آن دو در انتای کلام گیاه سبزی که

نژدیک او رسته بود از زمین کند. دیگری گفت: «چرا این را از ذکر

شجر وهم ظلال M : شجر را هم ظلال ۹ ۱A : روای MA : - ۱ I : خفری: خویی

۱۷ در صحرای IM : در صحرا می صحبت A : دو : + نفر M

۱8 رسته I : M - :

باز داشتی؟» در جواب گفت که: «همان در ذکر است.» گفت: «ذکر نباتی اقوی است و اتم از <ذکر> جماد و ذکر حیوانی اقوی و اتم از نبات و ذکر انسان از حیوان بلکه از ذکر ملک اتم واکمل واجمع است. بیت:

لیک ذکری کز لسان جمله خاست

ذکر انسان شامل آن ذکرهاست

6

مظہر هر یک باسمی منتمیست

مظہر مجموع اسماء آدمی است.

و همچنین در مرتبه تغذیه جماد غذای نبات است، و نبات غذای حیوان،
و حیوان غذای انسان، و انسان ناقص را غذای کمّل دانند. شعر:

بهر انسان جزو حیوان را بکش نوع انسان را بکش از بھر هش.

(۱۶۵) گویند با غبان با غبات آنحضرت علف را بهانه ساخته همه روزه

میوه در آن میان پنهان کرده بخانه میرد. روزی آنحضرت فرمودند که:
«در میان علف چیست؟» با غبان مضطرب شده، - دختری داشت، صاحب
نام، - گفت: «محقر میوه‌ئی جهت صاحب میرم.» آنحضرت فرمودند که:
«ما ندانستیم که باغ ما صاحبی دارد.»

15

1 همان I : در همان M همان بار A 1-2 ذکر نباتی IA : نباتی M 2 اقوی است
و اتم IM : اتم واقعی است 3 A انسان : + اتم واقعی A حیوانات MA : حیوانات 1
اجمع است: + چنانچه عارف سالک فرموده است A 4 IM : حمله 6 A منتمی
: منتهی 8 A جماد : جمادی 9 IM : حیوان : + امت 10 اندی کمل IM :
فدا (۱) کمل M 10 وزن : فاعلتن فاعلتن فاعلتن (رمم) 11 هم I : هر M و هم
12 در آن میان IM : در آن A 12-14 آنحضرت فرمودند که در میان علف... جهت
صاحب میرم MA - : I 15 M - : IA که

(۱۶۶) دیگر واقعه غریبه پادشاه هند است، چنانکه گذشت. چنین منقول است که قبل از آنکه تصرف حضرت بوضوح بیوندد در بعضی بلاد هند وقبل از التماس سلطان هند بارسال مخدومزاده های ذی جاه، میرزا حبیب الله، ولد صدق حضرت شاه برhan الدین خلیل الله، در طفی که بمجلس حضرت مقدسه میآورده اند هیفرموده که: «قیام از بهر ملک هند بکنید..» وفقیر چنین شنیده که در روز تولّ حضرت مغفرت پناه میرزا محب الله حضرت مقدسه آمده اورا دیده اند و فرموده اند که: «خوش آمد ملک هند..»

(۱۶۷) ودر اکثر مجالس کشف ضمایر و امثال آن بوضوح و صدور پیوسته. و چنین مسموع شده که کسی که هقبول حضرت میشده البته عمر دراز می یافته. ومثل این معنی فقیر از مولانا اهرمن منجم، و شیخ هنصور دارایی ماهانی، و بسیاری که هر یک سنت ایشان متباوز از صد و نواد بوده، شنوده؛ و این کمینه قریب دوازده کس را دیده ام که بصحبت شریف حضرت مقدسه هشّرف شده بودند، و همه همّ عمر بودند. جناب سید شاه حسن که از سادات کرام شمسی یزد بوده میگفته که: «پدر من هرا بخدمت آنحضرت

1 چنانکه I : چنانچه M 3 سلطان هند IM : سلطان A 4 طفی IM : طفویت A
 5 میآورده اند M - IA 6 در روز MA : درور 7 محب الله IM : حبیب الله A
 و فرموده اند M : و فرمودند I فرموده بود A 9-10 بوضوح و صدور پیوسته
 بوضوح پیوست و صدور پیوسته M 10 کسی که MA : کسی 11 اهرمن IMA :
 شاید «اهرن»؛ 12 دارایی MA : دارایی I ماهانی IM : - I متباوز MA :
 متباوز I 13 شنوده وابن کمینه قریب دوازده کس را دیده ام IM : شنوده ام و قرب به
 دوازده کس را دیده ام A 15 یزد IM : یزدی A

برد، والتماس نموده که: «نظر قبول بر این فرزند اندازید»، آنحضرت بعد از توجه فرمودند: «عجب امریست که اولاد او مرگ اورا نبینند.»
 وسید هذکور بسیار ه عمر شده بود، و بیماریهای مهلك کشیده، مطلق ملاحظه
 نمیمود. نوبتی بیماری عظیم بهم رسانید؛ و هنوز یک دختر از او مانده
 بود؛ گریه میکرده و میگفته: «من نمیرم.» ناگاه در آن اوان دختر وفات
 کرد؛ پس سید هردم را طلبیده وصیت نمود، وبعد از آنکه زمانی وفات کرد.
 و بعضی دیگر از حالات کرامت آیات آنحضرت بتقریب سابقاً هذکور شد.

(۱۶۸) گویند در وفات نوشته بود، بیت:

نمیرد نعمت الله حاش الله که دل زنده بدرگاه خدا شد.
 الا ان اولیاء الله لا يموتون ولكن ينتلدون من دار الى دار
 هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

ثبت است بر جریده عالم درام ما.

(۱۶۹) آنحضرت در شهر رجب سنۀ اربع و نهادین و نهادین و نهادین، در روز

پنجشنبه، در شهر شهرۀ دار الامان کرمان، رحلت فرموده روح اقدسش در
 ۱ والتماس نموده که نظر قبول بر این فرزند اندازید IM : التمس نظر قبول نمود
 که بر این فرزند اندازید A ۲ نبینند : نه بینند M به بینند I نبیند ۳ بسیار معمراً
 شده بود M : بسیار بسیار معمراً شده بود I معمراً شده بود بسیار A ملاحظه : + فوت A
 ۴ مانده IM : باقی مانده A ۵ نمیرم I : نمیروم A بسیروم M ۸ گویند در وفات نوشته
 بود IM : و گویند حضرت مقدسه در وقت وفات نوشته بودند A بیت M - I بیت
 ۹ وزن : مقاعیلن مقاعیلن مقاعیلن (هزج) I ش MA : الله I شد MA : رفت I
 ۱۰-۱۲ وزن : مفهول فاعلات مقاعیلن فاعلات (ضارع) I ۱۳ شهر M : - A شهور I سنۀ
 اربع و نهادین و نهادین IM : هشت صد و سی و چهار A ۱۴ دار الامان M : - A دار
 الایمان I

اعلیٰ علیّین قدس وحظاییر انس « فی مقعد صدق عند مليک مقتدر »، آشیان ساخته هوافق لفظ « بهشت منزل » در بهشت منزل ساخت. و نعش آنحضرت را ۳ خلفاء و خادمان و درویشان واکابر و اهالی کرمان بااتفاق حضرت سید تقیٰ برهیزگار، نادرة الفلك الدوار، مرشد الخالیق وهادی الى الطریق - رضیٰ الخالق من هو -، ناهج علی المنهج المستقیم القویم، سید شمس الدین ابراهیم ۶ البیی الکرمانی، برداشته همگی پیاده بر دوش و روی دست بخطه ماهان بهشت بنیان - که اکثر اوقات معبد آنحضرت قدسی منزلت بود - نقل کرده اند. و « جنت الفردوس » نیز تاریخ سال فوت آنحضرت است. شعر : ۹
مشهد آل محمد روضه رضوان بود

اینچین خوش مشهدی در خطه ماهان بود

نعمت اللہرا زیارت کن که تا یابی مراد

زانکه قبرش قبله حاجات انس و جان بود.

وفیز این رباعی از نظم بدایع نظام و لفظ گهربار آنحضرت است، رباعی :

انکشت زنان بر در جانان رفیم

پیدا بودیم اکر جه پنهان رفیم

۱ فی مقعد : سورۃ ۴۰ (القرآن) آیه ۲۱۰۰ ساخته I : ساخت A - M در بهشت IM : واو در بهشت A - ساخت IA ۴ هادی الى طریق : الهادی الى طریق IM ۶ البیی الکرمانی M : البیی کرمانی I بیی A پیاده MA : - I - بر دوش و دست IM : بر دوش و دست A ۷ منزلت IM : پیووند ۸ A شعر MA : - I - ۹-۱۲ وزن : فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (رمل) ۱۴ دیوان ، ص ۶۶۴ وزن : مفعول مفاعلن مقاعیلن فع (هزج)

گویند که رفت نعمت الله زجهان

رفتیم ولی بنور ایمان رفتیم .

(١٧٠) الحمد لله الذي وفقنا الاتمام هذه الرسالة الموسومة بتذكرة . ٣

حمدًا يوافي نعمه ويكافى كرمه . العربيه :

يا ناظرًا فيه سل بالله هر حمة

٦ على المؤلف واستغفر لصاحبہ

واطلب لنفسك من خير ت يريد به

من بعد ذلك غفراناً لكاتبہ .

تم

1 گویند IMA : گوئی D | رفت IMA : برفت D | ش MA : الله I | الموسومة
I : الموسوم I | 5 ناظرا M : ناظر I | مرحمة M : رحمة I | 7 اطلب M : الطلب

فصلی از «جامع هفیدی»

تألیف هفید مستوفی بزدی

اقتباس

از رساله صنع الله نعمت الله

در احوال شاه نعمت الله ولئی واولاد او

احوال شاه نعمت الله ولی

(۱) بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکار خواهد بود که چون خطه
 3 بهشت منزله یزد دار العباده اهل ایقان و ارباب عرفان است از زمرة این
 سادات عظیم الشأن و این طایفة متعالی مکان جمعی کثیر و جمی غافر بوجود
 شریف این بلده را آرایش داده اند. و ملاد و ملجه این طبقه جلیل القدر،
 6 سلطان سپهر ولایت، آفتاد آسمان جلالت، ماه برج شرف و کرامت، - هشتوی:
 امامت نزاد کرامت سیر ملاد تمام کرام بشر
 زبطن بتول وزپشت امام زنسل محمد - علیه السلام،
 9 - اغنى سلطان نقباء معارف شمار، مقتدائی اولیاء مواهب دثار، قبله اصحاب
 علم و عرفان، قدوة ارباب تحقیق و ایقان، کاشف اسرار ازلی، شاه نور الدین
 نعمت الله ولی و اولاد آنحضرت اند، که باطن خجسته میامنشان مطرح اشعة
 12 لمعات فیوضات اللهی و ضمیر فیض پذیرشان مهبط انوار حقایق نا متناهی
 بوده وهست. شعر :

ای خاک درت کعبه آمال همه

از قبله کوی تست اقبال همه .

2 اخبار O : اباه BN 3 منزله ON : نزله B | یزد OB : N - 4 این سادات
 BN : سادات O 6 مثنوی O : - 7 نزاد : + و 11-12 و اولاد... فیض
 پذیرشان OB 13 بوده وهست ON : بوده است B | شر O : مثنوی N |
 14 کعبه O : قبله BN 15 قبله O : کعبه BN

(۲) عظم شان آن سرور اهالی نقابت و عرفان از آن زیاده است که خامه واسطی نزد شمعئی از آن بیان تواند نمود، وعلو مکان آن مرجع اصحاب کرامت وايقان از آن رفيع تر است که كمند اندیشه بر معارج آن راه تواند يافت. بيت :

عالی گهری که قدوة احرار است

از نور ضمیر کاشف اسرار است.

آن صف آرای میدان طریقت وراه نمای ایوان حقیقت ، وکاشف رمز « وعلم آدم الاسماء » وواقف کنوز « وعلمـناه من لـدـنـا عـلـمـاً »، مقتدائی سادات عرب وعجم بود، ودر میدان اظهار کرامات وخوارق عادات از جمیع اولیاء ۹
صاحب سعادات گوی مسابقت میربود.

(۳) سلاطین زمان وحکام نافذ الفرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش داشتند وعلماء اعلام وسادات وعارف آن أيام درگاه کعبه مثالش را ۱۲ قبله حاجات میدانستند. عظاماء اقطار واصصار روی ارادت واخلاص بر عتبه عليه وسدۀ سنیه آن والا مقبت نهاده، نقش ارادت واخلاص بر الواح خواطر هینگاشتند، ودر سلک مریدان آن سر حلقة کرامت وولایت انتظام ۱۵ یافته صبح وشام باقدام نیاز بملازمت خادمانش میشتابند. در بعضی اوقات در دار الامان کرمان اقامت میفرمود وگاهی در دار العبادة بزد علم کرامت

1 عظم شان O : عظمت شان B عظیم السان N 4 بيت N : - O - 8 وعلم :
سوره ۲ (البقرة) آية ۳۱ ۸ وعلناه : سوره ۱۸ (الکهف) آية ۶۵ ۹ ودر ON :
در B ۱۵ خواطر ON : خاطر B ۱۶ در ON : ودر B ۱۷ اقامت میفرمود O :
لوای اقامت می افراخت BN ۱۷ - BN ۱۳۶ ص ۱ وگاهی ... می افراخت : - BN -

می افراخت. و پیوسته زبان الهام بیان بنظم اشعار گویا هیفرهود چنانچه دیوان حقایق بیان آن صفت آرای میدان طریقت مشهور، و در آن کتاب افادت آیات ۳ ایاتی که مشعر بطلع آفتاب دولت سلاطین حشمت آئین صفوی نشان است معروف، و شمه‌ئی از آن در این آیات اظهار فرموده اند.

(۴) نظم :

از یمین ویسار میبینم گر یکی در هزار میبینم گرد وزنگ و غبار میبینم بی حد و بی شمار میبینم در میان و کنار میبینم عامل و خواندگار میبینم مبتدع افتخار میبینم غضه‌ئی در دیار میبینم در همش کم عیار میبینم کشته غمخوار و خوار میبینم دیگری را دوچار میبینم خصوصی و گیرودار میبینم	جنگ و آشوب و فتنه و بیداد همه را حال میشود دیگر گرد آئینه ضمیر جهان ظلمت و ظلم ظالمان دیار غارت وقت لشکر بسیار پس فرهایگان بی حاصل مذهب و دین ضعیف هی باشم قصه‌ئی بس غریب میشنوم سلگه نو زنند بر رخ زر دوستان عزیز هر قویی	6 9 12 15
---	---	--------------------

۱ میفرمود O : میساخت BN ۲ اباب O : آبات BN ۳ ایاتی O : اشاره‌ی BN

۴ فرموده اند ON : فرموده B ۶ دیوان، ص ۲۳ ۷ گر OND : که ۱۰ قتل :

+ و ۱۱ بس OD : بس BN ۹ و OND : - ۱۲ و BD ۱۵ عزیز

هر قومی OBD : و عزیز قومی را N ۱۶ دوچار OB : دهار ND

		ناجر از دست دزد بی همراه
		بقعه خیر سخت گشته خراب
3	مانده در رهگذار میبینم جای جمعی شرار میبینم در حد کوهسار میبینم.	اندکی امن اگر بود آن روز وایضاً در همان قصیده فرموده: ایضاً،
6	خرهی وصل یار میبینم عالی چون نگار میبینم بلکه من آشکار میبینم.	غم مخور زانکه من در این تشویش بعد از امسال و چند سال دکر نایب مهدی آشکار شود
9	(۵) و بنظر دورین و کشف یقین «ع» و «ز» و «دال» را بحساب شمسی اعتبار نموده اند. از هر صد سال شمسی سه سال که بیست و شش سال شود بر صد قمری اضافه فرموده که هشت صد و هفتاد و هشت شمسی بر نهصد و چهار قمری قرار داده فرموده اند که: ایضاً،	
12	چون زمستان پنجمین بگذشت یعنی پنج زمستان، که عبارت از چهار سال باشد، چون از نهصد و چهار بکندرد نهصد و هشت شود؛ و در نهصد و نایب مهدی آشکار گردد؛ ایضاً،	شمش خوش بهار میبینم.
15	پادشاه تمام دانائی سروری با وقار میبینم سر بسر تاجدار میبینم.	بنده کان جناب حضرت او

3 من O : دین N ॥ 4 ایضاً O : بیت N است، نور الله مضجمه و مرقده B 6 بعد از ON : بعد BD ॥ دیگر B 11 قرار داده فرموده اند که ایضاً O : فرار داد فرموده اند که B 13 چون از: + شهر B 14 بکندرد OB : بگذشت N ॥ نایب مهدی: + عم B ॥ آشکار گردد، ایضاً O : آشکار N ظاهر شود بسم الله الرحمن الرحيم نور الله مضجمه B

«نایب» هشت حرف است: «نون»، و «الف»، و «یا»، و «با»؛ و این دویست وسی ویک میشود. عدد «اسمعیل هادی» دویست وسی ویک هست؛ پس ۳ محقق شد که نایب حضرت قایم آل محمد اسمعیل هادی باشد، که در نهصد و نه خروج کرد، و بر یقین این رمز همین رباعی آنحضرت کافی است که: رباعی،

در نهصد و نه هن دو قران هیبینم

وز مهدی دجال نشان هیبینم

دین نوع دگر گردد واسلام دگر

این سر نهان است عیان هیبینم

۹ و نیز فرموده: رباعی،

این هشت حروف نام آن شاه من است

آن شاه که او مظهر الله من است

۱۲ مجموع دویست وسی ویک بشمارش

تا دریابی که نام دلخواه من است.

(۶) بر اذکیاء پوشیده نماند که سالهای بسیار معموره ربع مسکون

۱۵ بتحت سلطُّ و استیلاء ملوک طوایف و حکام مختلف در آمده استقرار واستمرار یافته بود، و بواسطهٔ مخالفت و منازعت والیان و فرماندهان امصار و بلدان، که مستلزم فساد و تباہی احوال جهان است، اهن و استقامت از همalk و اهان

3 محمد: + صلی الله علیه وعلیهم بـ 4 هیبن ON: - B | کافی است که، رباعی O:

کافی است رباعی N است نور الله مضجعه B | 5-8 دیوان، س ۶۶۵ | 8 نهان OBD: نهانی N | 9 رباعی O: - B | 10-13 دیوان، س ۶۴۵ | 11 او OD: آن

BN | 14 اذکیاء O: اذکیان N از کیاه B

واطمینان از طریق راهها برخاسته؛ بدکرداران بی طریق در شهرها خیره
ومستولی کشته مزاج بنیه عالم از منهج اعتدال بکل انحراف یافته بود.
چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته بود باانکه مزاج عالم بشریت³
تلخ وشیرین، قهر وطف اعلمیحضرت سپهر هنرمند، خورشید شوکت، قادر
قدرت، قضا صولت، خلاصه ملوک عالم، زبدۀ سلاطین بنی آدم، ابو البقاء،
السلطان شاه اسماعیل الموسوی الصفوی بهادر خان بحال اعتدال باز آید،⁶
لا جرم سابقه عنایت ازلی آنحضرت را از میان سعادتمندان دوران برگزید
وبتشریف گرامی «وآئیناه الملک» اختصاص بخشید و در سنۀ نهصد و نه داعیه
کیتی ستانی وجهان بانی از ضمیر خردۀ دان دورین آنحضرت سر برزده⁹
بعون الهی در اندک زمان معظم ممالک ایران و توران و دیار بکر وسواحل
دریای عمان مسخر گردانید، و آن را از قبضه تغلب و تصرف گردن کشان زمان
استخلاص نموده جهان را بتنوع عدل و احسان بیاراست وسکه دار الضرب¹²
پادشاهی و بلاد هفت اقلیم مجری گردانیده خطبهٔ انا عشریه امامیه بر سر
منبر نه پایه افلاک خواند واکثر خلائق روی زمین را بضرب شمشیر ذو الفقار
آثار بمتابع دین میین حضرات ائمه معصومین در آورد. شعر:¹⁵

کر نبودی ذوالفقار هر تضای نامدار

کس نگفتی هیج وقت الله اکبر آشکار

1 برخاسته: برخواسته OBN 9 خردۀ دان ON: خودده و آن 10 B: بعون OB: بعون N 11 گردن کشان: + وجهان را O 12 جهان را BN: دار الضرب ON: از تصرف B 14 نه پایه OB: به پایه N 15 حضرات ON: حضرت B: معصومین: + صلوت الله علیهم اجمعین BN: شعر OB: بیت N

(۷) بر دانشوران کشور شعور مستور نمایند که بسیاری از فضلاء عالی تبار و مؤرخین بلاغت شعار خوارق عادات وواردات احوال واربعینات وسیر و سلوك سفر وحضر که در عرض یکصد و چهار سال که حضرت ولايت منقبت، ۳ کاشف اسرار ازلی، شاه نور الدین نعمت الله ولی، بر خواص وعواوام هر بلاد ظاهر گردیده، در صفحات کتب مسطور گردانیده اند، خصوصاً مولانا ۶ صنعت الله نعمت الله بعبارتی روشن رساله ائم ترتیب داده. مسود اوراق آن نسخه شریفه را منظور نظر داشته مجلملی از آن مفصل را باندک تغییر عبارتی در این صحایف مرقوم میسازد، بهمنه و کرمه.

(۸) بدان، ای عزیز، که مولد آنحضرت ولايت منقبت در مدینه حلب ۹ بوده و مزار هنرمند اجداد عالیشانش در آن دیار مشهور است، چنانچه خود فرموده. شعر:

۱۲ نعمت الله نور دین دارد لقب

-ور دین از نعمت الله میطلب

از رسول الله نسب دارد تمام

خود که دارد اینچنین دیگر نسب؟

15

2 مؤرخین ON : متورخین B ۱ واربعینات O : دار العینات B ۲-۳ سیر و سلوك : OB سیر سلوك N ۴ عوام O : عام B ۵ مسطور O : مذکور B ۵-۸ خصوصاً مولانا... مرقوم میسازد ON : بنده صنعت الله نعمت الله مسود این اوراق مجلملی از مفصل در این صحایف مرقوم میسازد B ۹ بدان ای عزیز ON : پوشیده نماناد B ۱ مولد ON : مولد ۱۱-۹ در مدینه... فرموده شعر ON : در سنة ۷۲۱ در قصبه کپستان من اهال هرات بوده چنانچه خود آنجناب فرموده است، بیت B ۱۲ رک به ص ۲۴. دیوان ص ۲۰-۱۴ OBN : درست D ۲۱

مدّتی بودم مجاور در عراق

گرچه اصلم باشد از هلاک عرب

آب لطف او از آن ما بود

آن قهرش از آن بو لهب

من مجاور حالیا در هلاک فارس

جـدـ من آسوده در شهر حلب.

(۹) منقول است که در ایام سه سالگی آنحضرت را کشف قبور حاصل

بود و این دو بیت هبّنی بر یقین این حال خود فرموده: بیت،

مرا علمی که اندر سینه دادند عجب علمی ولی درسی ندادند

بسه حالی هرا گردید معلوم که شیخ چله را در سی نهادند.

(۱۰) وقتی که سن شریف شیخ بچهار سال و نیم رسید شخصی شرح

دندان کنن سید التابعین اویس القرنی در موافقت دنдан همارک رسول

خدا - صلم - که در غزای تبک از سنگ مخالفان آزار یافته بود در

حضور والد بزرگوار ایشان مذکور ساخت. آنچنان حاضر بود. بخارط

کنرانید که چون خدا ورسول اورا باین امر تکلیف فرمودند او چرا این

ستم بر خود پسندید. در همان شب آن سلطان العاشقین در واقعه آن

نور طیبین وطاهرین آمده بلسان حال مضمون این ایات بر ایشان خواند: شعر،

2 اصلم باشد OND : باشد اصلم B 3 آب لطف OND : آب و لطف B از آن

ما OBN : نسبت ما D 9-10 رک به ص ۲۵ 10 به OB : بسر N حالی ON :

مالی B گردید O : کردند BN چله O : حله BN نهادند OB : نهادند N 12 القرنی O :

O : القرنی را N القرنی را

ای در دریای دین، بحر صفا

من بمشق حضرت جد شما

در وفا سی ودو دندان طمع

کندم از دنیا وعقبی بی فزع

عاشق صادق بعشق روی یار

کر کشد خودرا ازو معذور دار.

3

6

(۱۱) مقدّمه علوم نزد سید رکن الدین شیرازی تحصیل نموده،

علوم بلاغت وعلوم فقه وتفاسیر وکلام از سید شمس الدین خوارزمی وسید

شمس الدین مکی اخذ فرموده. در مبادی احوال هتن «فصول الحکم»،

بحکم حسب الفرموده این نظم با نظام ایشان که: نظم،

این کتاب نیک میدانیم ما نا نوشته حرف میخوانیم ها

حفظ داشتند. و تا هنگامی که سن شریف شیوه بیست و چهار سالگی رسید یک

لحظه‌ئی از سعی در مطالعه و مباحثه علوم تغافل ننمود تا بر علوم چهار

کتاب عالم گردیده طی منازل علوم رسمیه فرمود وعلوم معنویه ریاضیه بر

ضمیر منیرش منکشف گشته این غزل فرمودند: غزل،

علم ام الکتاب حاصل ماست

لوح محفوظ حافظ دل ماست

7 شیرازی OB : - N ॥ 9 متن : متین ON سنن B ॥ فصول ON : نصوص B ॥ 10 این

نظم ON : این B ॥ که نظم O : نظم N که دیوان، ص ۳۸ ॥ میخوانیم ما

OND : میخوانیم B ॥ میدانیم ما OND : میدانیم B ॥ 12 حفظ ON : با حفظ B ॥

15 منکشف ON : مکشوف B ॥ 16 - ص ۱۴۳، 12 دیوان، ص ۷۹

آنچه بحر محیط خواندن

نژد ما آن سراب ساحل هاست.

آن حقیقت که مشکل همه اوست

مشکل حل و حل مشکل هاست

منزلاتی که دیده‌ئی در راه

منزلی چند از منازل هاست

اسم اعظم که صورتش هائیم

جمع معنی هفت هیکل هاست

عشق او قائل است وما مقتول

جان عالم فدائی قائل هاست

نعمت الله بما شده واصل

طلبش کن زما که واصل هاست.

(۱۲) و در طلب علوم معنویه الهامیه معرفت عشق مرکب شوق در زیر

ران در آورده قدم تصدیق در وادی سیر و سلوك فقر و طریق تحقیق درویشی

نهاده، ذوق عالم نیستی بر نشه حالش غالب گردیده، لباس بی اساس هائی

از تن بیرون کرد، قطعه:

دامن همت نیالوده بهستی دو کون

پشت پای نیستی بر هستی عالم زده

3 مشکل OBN : اول D ॥ 5 منزلاتی که دیده‌ئی در راه OBN : منزلاتی که دیده

در راه اوست D ॥ 15 حالت O : جیاش BN ॥ مالی O : مالی BN

هفده سال بلبس یک نمد بسر برد. واین غزل فرموده آنحضرت است که
گویا در بیان آن فرموده: غزل،

دامن بخودی ز خود کشیدیم

ما آینه در نماد کشیدیم

3

خط بر سر نیک و بد کشیدیم

پرگار صفت بکرد نقطه

آن رنج که از خرد کشیدیم

دردی است بکس نمیتوان گفت

واحد بسوی احد کشیدیم

بودیم حباب وغرقه گشتم

6

هر دم جامی دو صد کشیدیم.

شادی روان نعمت الله

(۱۳) درویش محمد هسکین چنین برشته نظام انتظام داده: نظام،

پیر سید نعمت الله ولی

بشنو اکنون ای موالی علی

9

گشت از او آئینه دل صیقلی

میر محمد آفتاب منجلا

شاه اخلاقی گزین عالمین

پیر آن سید بود سید حسین

12

آنکه در خاطر نبودش غیر دوست

سید ابراهیم حلی پیر اوست

گوهر دریای شاه من عرف

پیر او سید محمد از نجف

آنکه واقف بود از بالا و پست

پیر او سید علی مکی است

هست پیر حضرت سید علی

سید ابراهیم مدنی آن ولی

15

هست پیر او واصلش از یمن

باز سید قاسم آن شاه زمن

حضرت سید هجسم شاه دین

پیر سید قاسم از راه یقین

هست پیر آن ولی راهبر

سید ابراهیم خوارزمی دگر

18

موسى بن جعفر آن سلطان دین

پیر ابراهیم امام المتّقین

3-7 دیوان، ص ۴۱۵ ۹ ॥ بیر O : وصف BN 11 اخلاقی OB : اخلاص N 14 آنکه

ON : ذاتکه B ॥ 18 ولی OB : ولی را N

جعفر صادق که پاک و ظاهر است
باقر است ابن علی بن الحسین
آنکه بر عباد معبود است زبن
شاه حسین بن علی نور نبی
هست نقد بو الحسن یعنی علی³
بر روان جمله بادا والسلام.
دمبدم الف تحیات وسلام
(۱۴) وبعد از دوازده سال که دست ارادت بدامان سید محمد زده

بود سر و روی بر دشت و کوه و صحراء نهاده، شعله آتش عشق حقیقی از دل⁶
عرفان پناهی شعله ور گشته برق صفت هر لحظه وادی طی میفرمود تا بر
قله کوه دعاوند رسید بر سر چاه گوگرد احمر، که قبل از آن وبعد
از آن احدی بدان مکان نرسیده. دو اربعین، که عبارت از هشتاد روز⁹
باشد، در فصل زمستان بعبادت پروردگار عالمیان قیام نموده، در هر شام
بیرف افطار میفرمود. وبعد از دو اربعین از قله آن کوه رفیع پیایان
آمده متوجه جانب همدان شدند. و در کوه الوند مدت‌ها بعبادت و ریاضت¹²
و داشتن اربعینات گذرانیدند، و با رجال الله آن کوه صحبت میداشتند. بابا
 حاجی محمد صامت در آن کوه شرف خدمت آن مظهر الله یافته وقتی چند
در خادمی آنحضرت بسر برد.¹⁵

(۱۵) اتفاقاً روزی آن سلطان سالکین از آن کوه بجایی میرفند
و بابا حاجی محمد در خدمت بود. در عرض راه باو گفتند که: «در اینجا

۲ معبود OB : سجود N ۵ و بعد ON : بعد B ۷ پناهی ON : بنایش B ۹ شعله ور
گشته ON : سر بر کشیده B ۱ میفرمود ON : میفرمودند B ۱۰ احدی بدان O : کسی
بان BN ۱ نرسیده : + بود و Q ۱۱ باشد O : بوده باشد BN ۱ قیام : + و اقدام B ۱۲
آن کوه رفیع ON : کوه رفیع بنایان B ۱۳ شدند و O : شد B شده N

بایست تا ما رفته باز آئیم. » توقف نمود، و حضرت کرامت هنقت بجایی
که اراده داشتند رفته بعد از چهل روز باز گشت بجانب بابا واقع شد؛
و بابا در همان منزل که باز داشته بودند ایستاده یافتد. دست هر حمت بر
پشت او زده بنظر عنایت نوازش فرمودند و گفتند: « مارا روزی چند حسب
التقدیر در این کوه ساکن میباشد بود. شعر:

دل ما در هوای الوند است در سر زلف یار در بند است. 6

بعد از این ملاقات شما با ما در ماهان کرمان روی خواهد داد. » واز نظر
بابا غایب گردیده مدتی هدید در منازل کوه الوند بسر بردنند.

(۱۶) و چون از صحبت رجال الله آنجا مقصودشان حاصل گشت عزیمت
سفر نموده مدت سی سال طی هنازل کرده تا گذر ایشان بر کرمان افتاد
و در آستانه ماهان رحل اقامت انداختند. بابا حاجی محمد صامت بشرف آستان
بوسی هشتر گردیده خادمان آستانه را گفت: « عرض نمائید که غریب قوشی
آمده وداعیه شرف ملازمت دارد. » خادمان معروض داشته آنحضرت فرمود
که: « جای قوش بر بالای درخت میباشد. » چون بابا این سخن از خدام
شیند متوجه قریه فرمیتن، قرب دروازه کرمان، گردیده، بر بالای درخت
چنان عالی، که در مسجد جمعه آن موضع سر بر فلك کشیده بود، رفته

۱ به است ON : باش B ۴ مارا روزی OB : با از روی N ۶ سر : + و B ۱

۸ بابا OB : ما N ۹ گشت ON : گردیده گشت B ۱۰ نموده ON : نمود و B ۱

۱۱ افتاده BN ۱۲ در آستانه ماهان O : در ماهان BN ۱۳-۱۴ خادمان آستانه را...

درخت میباشد O : خادمان (N : -B) معروض داشتند. آنحضرت فرمود که: « جای

قوش بر بالای آستانه است. » گفت: « عرض نمائید (B : نمایند N) که غریب قوشی...

درخت میباشد BN ۱۵ فرمیتن B : فرمیتن N ۱۶ جمهه O : جامع BN

بر زیر شاخی قرار گرفت؛ واربعینی بسر برده هر شب افطار بیرگی از آن درخت نمود. وبعد از اربعین پائین آمده متوجه آستانه هاهان شده خادمان بعرض رسانیدند که: «بابا باز آمده.» بابا باز یافت و این غزل بگذرانید: غزل،³

مرغ دل در دام زلف دلبری افتاد باز

عشق جانان جان ما بر باد خواهد داد باز

روی دل بر درگه سلطان خود آورده ایم⁶

آمده بر درگه شه بنده آزاد باز

زاهد خلوت نشین از خان و مان دل بر گرفت

مجلس هستانه در کوی مغان بنهاد باز⁹

تویه بشکستیم و دیگر در شراب افتاده ایم

هر که آمد سوی ما هاند ها افتاد باز

آب چشم ما چو دجله می‌رود هر سو روان¹²

شاید ار معمور سازد خطه بغداد باز

خوش گشادی از گشاد نعمت الله یافتم

تا در میخانه را بر روی ما بگشاد باز.¹⁵

و آنحضرت منزل پای چنار که حالا بابا در آنجا آسوده است و به «بابا کلام دراز» مشهور گشته باو حواله نمودند. شعر:

1 بر زیر ON : بزیر B 3 غزل: + من کلام سید العارفین B 15-4 دیوان،
ص ۳۳۶ 4 افتاد BN : افتاده OD 8 خان و مان ODN : خانمان B 16 در آنجا
16-17 بابا کلام دراز: با کلام دراز OB باما کلام و رار N 17 امودند
BN : فرمودند B ON

هر که او بر سایهٔ قر هما ماؤی گرفت

گرچه گنجشکی بود شهباز گردد عاقبت.

(۱۷) بر ضمیر انور فضلاء سخن ور و خاطر از هر بلغاء هنرپرورد در
نقاب ارتیاب مستور نماد که در اول حال که سلطان ولايت دستگاه از
کوه الوند پائین آمد، متوجه زیارت عتبات عالیات شده، چون بحوالی حله
رسید در گذرگاهی که هر چند بجهت لب تشمگان آن بادیه چاه کنده بغیر
از آب شور قطره‌ئی بکام ایشان فرسیده بود نزول نمود و چاهی حفر فرمود.
قدرت کامله ایزدی از آن چاه آبی ظاهر گردید از شیر خوشگوارتر واز
شکر شیرین تر. تا الحال اهل بادیه وزوار حضرات ائمه معصومین و متربّدین
از آن هنتفع هیگر دند و به چاه نعمت الله مشهور گشته. مصراع:
سر چشمهاش زبیر روان ولايت است.

(۱۸) و چون بارض کربلا رسیده بشرف زیارت شاه شهداء هشّرف
شده شرایط طواف بتقدیم رسانید؛ و در محل قتلگاه بآب دیده وضو ساخته
بهمان یك وضو چهل روز در چله تابستان بر خاک پاک آن مکان شریف
با دو دیده گریان بسر برده هر شب بخاک کربلاه معلّ افطار نمود. بعد
از انعام اربعین متوجه بغداد شده شرف زیارت روضه حضرت امام موسی
کاظم - عم - حاصل نموده متوجه نجف اشرف گردید. و بعد از وصول

4 ارتیاب : ارتیاب B ? O ارتیاط N 6 هر چند ON : چاه ON : چاما B

9 حضرات ON : حضرت B 10 و به ON : به 12 بشرف زیارت ON : بزیارت B

13 شده ON : گردیده B 15 هر ON : و در B نمود O : به و N نموده B

بدان روضه عرش درجه شرف طواف دریافتہ مشام جان بنکمت خاک آستان
ابو تراب منور و معطر ساخت وجبین اخلاص بر تراب عنبر سرشت آن
درگاه سوده، در مناقب حضرت غالب کل غالب، مطلوب کل طالب، علی³
بن ابی طالب - صه - قصاید غرّا برشته نظم انتظام فرموده.

(۱۹) این یک قصیده بجهت تبرک مرقوم گردید. قصیده:

از نور روی اوست که عالم منور است

حسنی چنین لطیف چه حاجت بزیور است

سلطان چار بالش و هفت طاق ونه رواق

بر درگه رفیع جلالش چو چاکر است

زوج بتول وباب امامین مرتضی است

سردار اولیاء و وصی پیغمبر است

مسند نشین مجلس ملک ملائکه

در آرزوی مرتبه وجاه قبر است

هر ماه ماه نو بجهان مژده میدهد

یعنی فلك ز حلقه بگوشان حیدر است

اسکندر است بنده او از میان جان

چوبک زن درش بمثل شاه قیصر است

1 بدان ON : بر آن 2 BN منور و O : - 3 جین OB : چنین 4- آن

درگاه O : درگاه جهانیان مناس B درگاه جهان بیان مناس N 5 هرا BN : هزا O

گردید ON : گردیده است B 6 دیوان، ص ۲-۸ 8 مفت OBN : شش 10 مرتضی

است ON : مرتضی 13 جاه OBN : جای D 17 شاه ON : صد چو D صد په B

- گیسو گشاد و گشت معطر دماغ روح 3
 رورا نمود و عالم از آن رو هنور است
 وجودش وجود داد عالم از آن سبب
 عالم بیمن جود وجودش هصور است
 خورشید لمعه ایست زنور ولایتش
 گرچه لوای حضرت او ماه پیکر است 6
 هر قط-رهئی ز فیض محیط ولای او
 صد چشمۀ حیات و دو صد حوض کوثر است
 نزدیک ها خلیفه بر حق امام ماست 9
 مجموع آسمان وزهینش هسخّر است
 مدّاح اهل بیت بنزدیک شرع و عقل
 دنیا و آخرت همه اورا میسر است 12
 هر مؤمنی که لاف ولای علی زند
 توقيع آل آل بنامش مقرر است
 با دست جود او چه بود کان مختصر 15
 با همتّش محیط سرابی محقّر است
 اورا بشر مخوان تو که نور خداست او
 او دیگر است و حالت او نیز دیگر است 18
-
- 2 رورا نمود OD : + و D اورا نمود N رو بر گشود و B | از آن رو OBD : از
 آن روز N | منور OBN : مصوّر D 4 مصوّر OBN : منور D | 7-6 گرچه ... ولای
 او 9 | D - : OBN 16 ماست OND : اوست B | 16 سرابی D : سرابی OBN 17 نور
 B | او OND : سر D | از آن OBN

طبع لطیف ماست که بحریست بی کران

هر حرف از این سخن صدف پر زگوهر است

هر بیت ازین قصیده که گفتی عشق و دل

میخوان که هر یکی زیکی خوب و خوشر است

سید که دوستدار رسول است وآل او

بر دشمنان آل محمد مظفر است.

در بیان توجه آن مظاهر آثار هدایت بجانب مکه معظمه مکرمه از راه
هصر و نقث رفتن بر چشمۀ رود نیل وبعد از هراجعت مشرف شدن
بطواف بیت الله الحرام، وشرح واقعاتی که روی نمود در آن ایام.

(۲۰) بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب توفیق وحال روشن است که هر
موفق سعادتمند که از برای رضای خدای بی همتا – سبحانه و تعالی – مرارت
مهاجرت اوطنان بر حلاوت موაصلت احبه واخوان اختیار کرده مرتکب
اخطار اسفار گردد، ودر راه نیکو بندگی وعبادت درگاه احادیث – جل وعلا –
تلخی تعب ومشقت غربترا بکام همت کامیاب عالی جناب شیرین ساخته در
موافقت هول وخطر از بیم جان نه اندیشد، هر آینه غذایم فتوحات دنیوی
واخروی شامل احوال خیر مآلش گردد؛ بتخصیص که قبله نیت از صفاء

2 هر حرف... زگوهر است OD : دایم ذ مدح شاه بر از در و گوهر است BN

3 گفتی عشق و دل O : گفتم عشق دل D گفتی بصدق دل BN 9-7 در بیان... در
آن ایام ON : در بیان آنکه حضرت قطب الاقطاب در آستانه عرش درجه سید اولیاء
و سند الاصفیاء جناب علی ابن ابی طالب هم احرام طوف کعبه جانان بر میان جان بسته
وقره شیران B 12 احبه ON : احبا B 16 بتخصیص OB : بخصوص N

طویّت افضل اعمال و اشّق عبادات باشد بتبيين این بيان صورت حال خبر مآل آن سلطان سپهر کرامت و ماه آسمان ولايت تواند بود که در آستانه عتبه عرش درجه اولیاء احرام طواف بيت الله بر میان جان بسته قدم هبارک در بادیه و راه نهاد.

(۲۱) وچون بحوالی بلاد مصر رسید ورود نیل بنظر انورش در آمد عزیمت آن فرمود که در سر چشمۀ نیل غوطه خورند و غواصانه در طلب گوهر مقصود شناوری نمایند. لاجرم متوجه گردیده بمعموره‌ئی رسید، و مجاواران آن موضع را دائمگ و پرسان احوال یافت. سبب پرسید. بعرض رسانیدند که: «در حوالی ما بیشه است و در آن بیشه شیران هر دیار جای گرفته اند و مدّتی است صیادانه مدار طعمه خود را بر اهل این دیار نهاده هر چند روز متفق بگرد شهر آمده و چند نفر را صید کرده بیشه خود می‌روند.» حضرت ولايت رتبت چون بر این حال وقوف یافت بزبان ولايت ترجمان فرمود که: «بعد از این دست تعدی شیران از گربه‌یان اهالی این دیار کوتاه خواهد بود.» آن جماعت را وداع کرده رو براه آورد. وچون بحوالی بیشه شیران رسید شیرانی دید که اسد در آسمان از هیبت‌شان گام نتوانستی نهاد و نور در کنار بام سپهر از نهیب پنجۀ ایشان دم نیارستی زد. از روی غضب بجانب ایشان نظر انداخت. همگی مانند

1 اشّق BN : شق O 2 آن BN : - 6 خورند ON : خورد B | غواصانه O :

غواص وار BN | طلب ON : قلب B | نمایند ON : نماید B 8 سبب O : وسیب BN |

11 بیشه ON : بر بیشه B 12 بر دیان O : بزبان BN 14 دیار ON : ملک B |

15 وچون ON : چون B

گر به خود را بر پای آنحضرت انداخته سر بپیش افکندند. آنحضرت شیران را نوازش نموده فرمودند که: «بعد از این از شما میباید ستمی و ظلمی بر آدمیانی که در حوالی شما اند نرسد.» شیران تابع فرمان آن صف آرای ۳ میدان کرامت شده پس از آن متعرض احوال مجاوران آن حوالی نشدند. شعر:

نه هر آدمی زاده از دد به است

6 دد از آدمی زاده بدد به است.

اما لی آن دیار از محنت آن بلیته خلاصی یافته خانقاہی باسم آن جناب ساختند، واژ آن زمان تا حال هر که بمنزل ایشان میرسد و نام سید نعمت الله ۹ بر زبان میگذراند اورا تعظیمات کرده رعایتها میکنند.

(۲۲) چون آنحضرت از آن بیشه گذشته بعد از چند روز بمعیان جمعی هردم صحراء نشین رسیده احوال سر چشمۀ رود نیل پرسید، در جواب ۱۲ گفتند که: «بر ما ظاهر نیست. این قدر دانیم که از این منزل بر بالا رهگذار آدمیان نیست. هر که رفت باز نیامد و هر که رود باز نیاید.» آنحضرت فرمود که: «شما همت بدارید که ما بر حسب اشاره متوجه ۱۵ این راه شده ایم واژ همین راه باز گشت خواهیم کرد.» و قدم توگل در راه گذاشته هر روز و هر شب بسیاری راه طی میفرمود و صورتهای عجیب میدید و صوتهای هوخش میشنید، و برقۀ دول پایان و بطایفۀ جتیان رسیده با

2 نموده O : فرموده N فرمود و B | فرمودند ON : فرمود B | از شما میباید ON : میباید که از شما B | 4 پس O : بدد BN | نشدنند BN : نرسایند O | شعر ON : بیت 7 بلیه OB : بیشه N | خانقاہی BN : خانقاہ O | باسم ON : بنام B | 13 رهگذار آدمیان O : رهگذاران در میان BN | 17 میدید B : شدید N - O | میشنید BN : میدید O

هر طایفه و فرقه بزبان ایشان تکلم میگرد و مشکلات هر یک حل نموده از ایشان میگذشت، تا بجایی رسید که سرابستانهای لطیف و مکانهای شریف ۳ و درختان میوه دار، از شهد و شکر خوشتر، و بوستانهای روح پرور بود؛ و بلبلان خوش آواز و قمریان نعمه ساز و طوطیان شکرخوار و تندروان خوش نوا ۶ بصداهای خوش در ذکر خالق دیان بودند؛ و اهالی آن منزل بکلمهای موزون متكلّم گشته مضمون این نوا بادا میرسانیدند: شعر،

آمدی وز مقدمت دل را نوائی دیگر است

خیر مقدم شاه درویشان صفائی دیگر است.

(۲۳) و آنحضرت چند روز با مجاوران آن مکان بهشت نشان صحبت ۹ داشته یک روز گوشه اختیار نمود وسر در جیب تفگر فرو برد و بر صنع صانع اشیاء حیران و نگران بود که لشکر خواب در سواد دیده بیدارش ۱۲ در آمده در عالم خواب جد بزرگوار خود حضرت اسد الله الغالب علی بن ابی طالب را بر بالین خود حاضر یافته سلام کرد. و آنحضرت با رفعت جواب سلام باز داده، فرمود: «ای فرزند! هیچ میدانی این چه مکان است و تو چه ۱۵ مدعای داری!» عرض نمود که: «آرزومندم که لطف بی غایت و کرم بی نهایت شامل حال این ذرّه حقیر گشته هرا از سر چشمۀ رود نیل آگاهی بخشید.» حضرت شاه ولایت منقبت فرمود که: «جویبار بهشت عنبر سرشت سر چشمۀ ۱۸ این روبار است، و این رود از جداول چهار جوی بهشت جدا میگردد

۱ میگردد O : مینمودند N مینمود B | هر یکه ON : هر یک را B | ۴ خوار BN : خو

۵ در ذکر ... بودند ON : بد کر ... مشغول بودند B | ۶ شر ON : بیت B |

7 و ز O : در BN ۹ چند ON : در چند B | ۱۰ برد ON : برد B | ۱۸ جدا ON : دوان

و بر سر زمین این منزل فرود می‌آید، و چون از این مکان روانه می‌گردد جداول و جویبار روی زمین مجموع از این جویبار سیراب می‌گردند. » آنگاه فرمودند که: « ای فرزند! پایی بر پشت پایی ما گذار و دیده بر هم نه. » ۳ چون چنین کرد بعد از لحظه‌ئی فرمود که: « دیده بکشا و بین آنچه جویای آن بودی. » همینکه چشم باز کرد خودرا بر کنار آن جویبار مقصود ۶ یافت. شکر معبد حقیقی بجای آورده از ساقی حوض کوثر التماس مجاورت آن منزل نمود. آنحضرت فرمود که: « هنوز ترا وقت بودن در این مقام نرسیده. وقتی که آنچه از تو بظهور می‌باشد رسید بظهور رسد جای تو ۹ اینجا خواهد بود. بیت:

نعمت الله رسید قا جائی
که بجز جان اولیاء نرسد.

الحال ترا بهمان منزل که عزیمت اینجا نموده متوجه باید شد. » و دوری ۱۲ راه بسیّد نزدیک گردانیده غایب گردیدند. شعر:

آنکه بنمود رخ واز نظرم غایب شد

برسان بار دگر بار خدایا بمنش

(۲۴) وحضرت شاه نور الدین نعمت الله^{۱۵} بی تعب ومشقّتی راهی که بعدّتها طی نموده بود باندک وقتی قطع کرده بمحلى که عزیمت آن سفر نموده بود رسید. و صحرانشینان آن راه را دیده وعده‌ئی که کرده بود وفا نموده از ایشان در گذشت.

^۱ سرزمین ON : زمین B || روانه ON : روان B || چشم ۵ ON : چشم دا B || ۸ بظهور

می‌باشد رسید O : می‌باشد بظهور رسید N می‌باشد B || ۱۲ رسید ON : بیمار B ||

گردیدند O : گردید N شدند B || ۱۶ قطع کرده ON : -

(۲۵) نقلی است صحیح که هم در کنار رود نیل حضرت ولایت منقبت را با سید حسین اخلاقی اتفاق صحبت افتاد. کیفیت آن بوسیله اعمال آنکه در آن ایام در دریای ابرار، شاه قاسم انوار، و جناب خواجه ضیاء الدین ترکه، و اشرف العلماء و افضل الفضلاء مولانا شرف الدین علی یزدی، و پیر تاج گیل با آنحضرت رفیق طریق بودند. چون بحوالی منزل سید حسین اخلاقی رسیدند او مخبر کشته خادمان را فرمود تا حضرات را در صفة‌ئی که نزدیک بخلوتش بود جلوس نمودند. سید حسین خوانی نقل قبل از ملاقات بجهت ایشان فرستاد. حضرت ولایت قباب بحضور گفت: «نقل ۹ بمتنزل دیگر اولی است.» و برخاسته با رفقاء اربعه بمحل دیگر رفت. فی الحال سقف آن صفة فرود آمده همه در تعجب ماندند.

(۲۶) بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمده اول با آنحضرت معانقه نموده پس از آن یاران را دریافت. و همکی جلوس نموده سید حسین بحضور کرامت هرتبت گفت: «نعمت الله! میخواهیم از حالات شما مستغیض شویم.» آنحضرت فرمود که: «شما! شما!» سید حسین از علوم غریبه مثل کیمیا و هیمیا و سیمیا رمزی بر ایشان ظاهر کرد. حضرت شاه بسید حسین گفت که: «مدّعای ما کیمیای فقر محّدی است.» شعر:

۱ نقلی است صحیح ON: ستور نماناد B ۴ ترکه ON: ترک B ۵ و پیر تاج O: و پیر تاج B دیگر تاج N ۵-۶ سید حسین اخلاقی ON: - B ۶ او ON: سید حسین اخلاقی B حضرات را O: حضرت را BN ۷ جلوس نمودند ON: در آوردن حضرت حقیقت منقبت در آن جلوس نمودند B ۹ برخاسته: برخاسته OBN ۱۳ میخواهیم O: میخواهم BN ۱۴ شویم ON: شویم B ۱۴ شا شا O: شا N شا چیزی ظاهر سازید ۱۵ و هبیبا O: و هبیبا BN ۱۶ مدهای ما کیمیای BN: کیمیای مدهای ما B

جان میدهند بهر جوی سیم اغنا

آگه نیند از عمل کیمیای فقر.

(۲۷) وهمان یک صحبت ویک مجلس اتفاق افتاد وروز دیگر شاه ۳
یاران را وداع نموده متوجه کعبه معظمه شد. وبعد از قطع چند منزل
حقه‌ئی سرسته ومهر نموده بدست درویشی داده بخدمت سید حسین فرستاد.
سید حسین چون سر حقه گشود قدری پنجه و مقداری آتش سوزنده در ۶
اندرون آن حقه یافت. تعجب نموده گفت: «درین که صحبت نعمت الله را
در نیافتم.»

(۲۸) درویشی که حقه مزبوررا بجهت سید حسین میبرد در راه ۹
بخاطر گذرانید که: «کاش حضرت سید نعمت الله روزی چند در صحبت
سید حسین توقف میفرمود، تا ما از عمل کیمیا بهره ور گردیده از صعوبت
فقر وفاقه خلاص هیگشیم.» چون بخدمت آنحضرت باز کشت بر ضمیر ۱۲
هنیر حضرت ولایت منزلت آنچه بخاطر درویش رسیده بود هویدا گردیده
سنگ پاره‌گی از زمین برداشته پیش درویش انداخت وفرمود که: «این
سنگ را نزد جوهری برد بپرس که قیمت این سنگ چند است، وچون ۱۵
قیمت معلوم کنی از جوهری گرفته باز آور.» چون درویش آن سنگ را
بنظر جوهری برد، جوهری یاره لعلی دید که در عمر خود مثل آن ندیده

3 همان O : همین BN || روز ON : در روز B 4 فرستاد : + و B 6 چون سر

حقه گشود ON : سر حقه را گشوده 7 B نموده ON : نمود B 9 درویشی O : آورده الله

درویشی N در بیان آنکه در وقتی که B مزبوررا BN : مزبور O میبرد : + و B 13

گردیده ON : گردید B 16 گرفته : + آن را B

بود. قیمت آن لعل را هزار درم کرد. درویش قیمت معلوم کرده و باز گرفته بخدمت حضرت شاه آورد. آنحضرت فرمود تا آن سنگ لعل شده را صلایه ۳ ساخته شربت نمود و هر درویشی را قطره‌ئی چشانیده فرمود: غزل،

ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم
صد دردرا بگوشة چشمی دوا کنیم
در حبس صورتیم و چنین شاد و خرمیم ۶

بنگر که در سراچه معنی چها کنیم
رندان لا بالی و مستان سر خوشیم
هشیار را بمجلس خود کی رها کنیم ۹

موج محیط و گوهر دریای عزیم
ما میل دل بآب و گل آخر چرا کنیم
در دیده روی ساقی و در دست جام می ۱۲

باری بگو که گوش بعالق چرا کنیم
مارا نفس چو از دم عشق است لا جرم
یگانه را بیک نفسی آشنا کنیم ۱۵

از خود برآ و در صف اصحاب ما خرام
تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم.

۴- ۱۷ دیوان، ص ۴۳۶ . و دک به کتاب حاضر ص ۱۰۶ ۱۰ و گوهر BD : گوهر
ON ۱۲ عزیم OD : غربیم BN ۱۲ روی BND : - O - ۱۴- ۱۵ مارا... آشنا کنیم
BND ۱۶ بر آ D - : ادبیات OND : ادبیات B

(۲۹) واز آن منزل روانه شده متوجه مصر شدند. نقل است که آن در دریای کرامت چون بمصر رسید در مغاره‌ئی که اکنون بغاره نعمت الله مشهور است نزول نمود. ودر آن هغاره مجدوبی بابا حاجی علی^۳ نام ساکن بود. وهمیشه در پیش او آتش می‌ساخت واز او حالات غریبه بسیار سر میزد و خلائق مصر اعتقاد عظیم باو داشتند. آنحضرت بعد از آنکه آن درویش را دریافت از خود غایب گردیده متوجه حال او شد. چون از آن^۶ توجه باز آمد آن مجدوب را در روی افتاده و آتش اورا خاکستر گردیده یافت. پس از زمانی مجدوب بهوش آمده هرید راه ارادت آنحضرت گردید.

(۳۰) واز آن هغاره بیرون رفته در منزل دیگر مجاور گردید. ودر آن ایام بعرض آن سر خیل خاص و عام رسید که یکی از درویشان در این هغاره بچهل مقز بadam اربعینی برآورده. آنحضرت پرسید که: «اربعین مردانه برآورده یا زنانه؟» حضار مجلس گفتند که: «اربعین زنانه کدام^۹ است واربعین مردانه کدام؟» آنحضرت فرمود که: «اربعین زنانه آن است که بچند مقز بadam یا بجزوی قوت لایموت بسر رسانیده باشند، واربعین مردانه آن است که چهل روز هر روزه روزه دارند وهر شب وقت افطار^{۱۵} یک گوسفند مع مصالح اکل نمایند، ودر وضوی که در اوّل روز اربعین ساخته باشند بهمان وضو تا روز چهلم اربعین ادای نماز فرض وستت از

۱ نقل است O : ظاهر باشد B ۳ نمود ON : نمودند B | هغاره O : - B | مجدوبی : + بود ۴-۳ BN ۴ ساکن بود O : BN - ۵ مصر OB : عصر N ۷ آتش اورا ON : آتش را ۹ B ۱ گردید و ON : گردیده B ۱۵ هر روزه O : هر روز BN ۱۷ فرض O : فریضه BN

ایشان فوت نشد. » حضار در تعجب افتاده گفتند که: « کسی باشد که این نوع اربعین باتمام رساند؟ » آنحضرت فی الحال از مجلس بر خاست و « بسم الله الرّحمن الرّحيم » گفته تجدید وضو نمود و اربعینی بطريقی که گفته بود ۳ ادا نمود. و چون از آن اربعین بیرون آمد خلائق مصر احرام دریافت دیدار ایشان بسته بدر آن مغاره حاضر شدند، و آنحضرت دست بر آورده فاتحه جهت ۶ ازدیاد جمعیت خوانده فرمودند که: « تجدید وضوئی خواهم کرد ». واز نظر آن جماعت غایب گردید. مضمون این نظم بگوش هوش اهالی مصر رسانید. شعر ،

۹ نفحه آمد، هر شمارا دید ورفت

هر کرا میخواست جان بخشید ورفت.

(۳۱) وبعد از آنکه آن ارباب حال از آن مغاره غایب گردید همیشه ۱2 هریدان و درویشان ایشان در آنجا مجاور میبودند و اهل مصر با آن درویشان هریدانه سلوک مینمودند. و در آخر شیخی و خادمی مغاره مصر حسب الاشاره آنحضرت به بابا حاجی لطف الله هرجوع گردید، و مشارا لیه در آن مکان ۱5 بتلقین ذکر وکسوت فقر بساکنان مصر وسایر بلاد قیام نموده چون مدت عمرش یکصد وده سال رسید بدیگری رجوع نموده خود مجاور گوشه عدم گردید.

(۳۲) نقل است که در آن هنگام که حضرت سیادت و کرامت منقبت ۱8

۱ فوت نشد ON : شود B ۲ نوع ON : بر خاست N : بر خواست B ON : ۳

نمود ON : نموده B ۵ بسته BN : بر آورده : + و BN ۹ نفحه B : نفحه

12 با آن O : بآن BN ۱8 نقل است که ON : بدان ای عزیز B

از مصر متوجه مکه مغضمه شده چون بگنبد ذات الأرض رسید در اندرون گنبد صحبت ایشان با چهل تنان اتفاق افتاد. در انتای صحبت از آن چهل تن یک تن غایب شده وقدحی شربت در دست داشته هر یک را از آن قدر جرعه شربت هیرسانید وسر نعلین بر عضوی از اعضای او میزد. چون نوبت آنحضرت رسید ایشان را جرعه شربت داد و گفت: «ای نعمت الله، این نعلین بر کسی میخورد که قدم او از تعلق دنیا منقطع شده باشد. بر حسن تقدیر الهی خلیل الله را از دامن تو بر میباید خاست. هرگاه از دامن تو بر میخیزد نوبت نوازش این نعلین بتو خواهد رسید.» و بعد از وداع از چهل تنان بقیه راه کعبه طی فرموده بوصال کعبه مقصود مشرف گردید.

۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶

کفتار در بیان رسیدن آنحضرت نمکه مغضمه وشرف طواف دریافت و واقعاتی که در آن حین وبعد از آن روی نمود.

(۳۳) بعد از تحمل رنجهای گوناگون آنحضرت آن مسافت را بقدم توگل طی نموده بشرف روشنائی روز وصال کعبه مراد رسید واز زلال سرچشمه زمزم مقصود سیراب گردیده از جام «فیه آیات بیتات» شراب ناب اسرار قربت والفت «ومن دخل کان آمنا» در کشید ولباس با اساس **«نظر الی الكعبه عبادة»** در پوشید وخرقه هستی هر دو کون از گردن

۲ افتاد : + و BN ۴ شربت O : - BN ۶ باشد : + و BN ۷ از دامن تو بر میباید خاست O : میباید از دامن تو بر خاست B از دامن تو میباید بر خاست N خاست : خواست ON ۸ وبعد OBN : بعد B اذ O : - BN ۹ راه کعبه O : راه کعبه ON ۱۱-۱۰ کفتار در بیان... روی نمود ON : در زیست یافتن صفحه صحیفه بذکر بعد از دریافت شرف طوف کعبه جانان رسیدن بحضور ساطع النور جناب شیخ المشایخ الاعلام شیخ عبد الله یافعی وشرح آن B ۱۳ روز ON : روضه B ۱۴ بیتات : + ابراهیم BN ۱۶ عبادة O : - BN کون O : کون را BN B

بیرون کرده – که «الدّنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدّنیا» – خلیلانه ردای شوق بر دوش انداخته، عالمانه از بین العلمین صفین ۳ عبور فرموده، عارفانه بر عرفات معرفت برآمده، صوفیانه بصفای دل و مروده عزیمت نمود و دست بر حلقة توکل زد. و چون شرایط طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان با شیخ عبد الله یافعی اتفاق افتاد.

۶ (۳۴) و چون بصحبت پر فیض شیخ عبد الله رسید اورا مشغول بارشاد طالبان یافت. احظه‌ئی توقف نموده استماع سخنان جان بخشش کرد؛ واز مضمون کلام با نظامش بر کیفیت احوالش اطلاع یافته، مجال بیرون شدن ۹ از صحبت شریفش مصلحت ندانسته، دست در دامن صحبتش زده، فرمود که: «در ایام سیر وسلوک بعد از ملاقات صحبت سید محمد آفتابی چون شیخ عبد الله یافعی ندیدم. هر جا احوال اهل حال معلوم نمودیم اورا چون قطره ۱۲ و خودرا دریا یافتیم؛ چون بصحبت شیخ المحققین شیخ عبد الله یافعی رسیدیم اورا چون دریا و خودرا هانند قطره دیدیم.» بعد از چند مجلس که با یکدیگر صحبت داشتند روزی شیخ عبد الله کتابی بر دست گرفته، روی ۱۵ بجنب آن صف آرای میدان طریقت کرده، گفت: «ای مخدومزاده، این کتاب حدیثی است که از جد شما میدانند، و بعضی موضوعی است؛ جمع آورده و در این کتاب ضبط نموده ایم. بردارید و مطالعه نمائید تا هر حدیثی

۲ از بین ON : بین B ۶ عبد الله : + یافعی N ۸ شدن B : شد ON ۱۱ ندیدم

ON : بدیدم B ۱ حال ON : حالی B ۱۳ مانند O : چون BN ۱ که ON -

۱۶-۱۷ جمع آورده... ضبط نموده ایم BN : جمع آورده و در این کتاب جمع آورده ضبط نموده ایم O

که بشما بر سد معلوم داشته باشید که صحیح است یا موضوعی است. «(۳۵) حضرت ولایت هر تبت مدت هفت سال در صحبت شیخ عبد الله یافعی مریدانه سلوک مینمود، وقتی چند شبانی گوسفندان شیخ هم میفرمود، مقابل هفت سال صحبت حضرت موسی - ع - در خدمت شعیب نبی - علی نبینا و علیه السلام - ، شعر:

6 شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد

که چند سال بجان خدمت شعیب کند.

در مدت مصاحبته هفت حجّ با شیخ عبد الله کرد. و بزبان ولایت ترجمان در آن اوقات این ایيات نظم نمود: نظم ،

شیخ ما بود در حرم محرم	قطب وقت ویگانه عالم
از دمشق مرده میشدی زنده	نفسش همچو عیسی میریم
صفات قدیم حق موصوف	هفت دریا بنزد او شبتم
شرح اسماء بذوق خوش خوانده	عارف اسم اعظم آن اعظم
بود سلطان اولیای جهان	روح قدسی ورا شده همدم
سینه اش بود مخزن اسرار	در دلش بود گنج حق مدغم
نعمت الله مرید حضرت اوست	شیخ عبد الله است آن فامهم .

1 برسد ON : رسد 2 B مدت O : شیخ 3 BN : شیخ را 8 B ولایت ترجمان N : ولایت O ترجمان 9 B نمود نظم ON : فرمود قطمه 10 B ۱۶- ۱۷ دیوان، س ۳۶۹ . رک به س ۱۱ مرده ... زنده OBN : زنده ... مرده 14 D 14 جهان OBN : زمان D روح قدسی ورا شده همدم OB : روح قدسی ورا شد وهدم N بود روح القدس ورا هدم D 15 بود ... بود ... BN : بود ... بوده O

ذکر توجّه حضرت گرامت و ولایت دستگاه از مکّه معظّمه بجانب سمرقند ویان بعضی خوارق عادات آنجناب.

۳ (۳۶) بر ضمایر فضلت مائّر اهل دانش و بینش و خواطر خیرت هائز واقفان کارخانه آفرینش هخفی و مستتر نماند که چون مدّت هفت سال حضرت شاه نور الدین نعمت الله در مکّه معظّمه با شیخ عبد الله یافعی، چنانچه سبق ذکر یافت، صحبت داشت، آنجناب را وداع نموده با توشّه توکل قدم در وادی نهاد، وبعد از طی هنازل و مراحل دار السّلطنه سمرقدرا از یمن اقدام میمانت انجام رشك روضه رضوان ساخت. و چون خبر ورود آن مهر سپهر ۹ کرامت بحضرت خاقان صاحب قران کیتیستان امیر کبیر جهانگیر، امیر تیمور پادشاه – ائل الله برهانه – رسید، از مخصوصان بارگاه جاه و جلال یکی را بخدمت آنحضرت فرستاده پیغام داد که: «شما تشریف شریف بجانب ۱۲ ما ارزانی میفرماید یا هارا بر سیل زیارت بدريافت خدمت شما میباید رسید؟» آنحضرت در جواب پیغام فرمود که: «ما وشمارا بر حسب حدیث حضرت نبوی عمل میباید نمود.» و دیگر فرمود: «رحمت بر آن اهیری که درویشی را برسه نماید. باقی اختیار با شما است.» چون فرستاده مراجعت کرده جواب آنجناب را بخدمت خاقان جهان رسانید آن پادشاه سرافراز عزیمت دریافت

۱-2 ذکر توجّه ... عادات آنجناب ON : در بیان حقیقت ترجمان بعد از دریافت صحبت حضور چناب شیخ عبد الله یافعی در ورود دار السّلطنه سمرقد و گیفت آن اجمالاً صحبت خیرت O : خیریت B حریت N ۴ نماند ON : نماند B حضرت ON : B - ۱ B ۳ ON : ماه B ۹ صاحب قران کیتیستان O : کیتیستان صاحبقرانی BN ۱۲ میفرماید ۸ ON : فرماید B میفرمایند N ۱۵ برسه O : برسش N حرمنش B ۱۶ آنجناب را BN : آنجناب O

صحبت حضرت کرامت منزلت نمود. و بعد از شرف مجالست بمنزل همایون
مرا جست نموده، روز دیگر ترتیب ضیافت فرمود، و خواص ارباب فضل
و کمال را حاضر گردانیده آنحضرت را با آن ضیافت تکلیف نمود. آنحضرت ۳
فرمود: شعر،

نعمت الله را اگر خواهی که مهمانی کنی

6 سفره‌ئی گرد جهان سر تا بسر باید کشید
ور بقدر همتش سازی سرائی مختصر
چار دیواری بهفت اقلیم در باید کشید.

و بمجلس پادشاهی تشریف برده پادشاه عالیجاه در اعزاز و احترام آنحضرت ۹
دقیقه‌ئی فروگذاشت نکرد. و چون بمنزل خود مراجعت کرد، روزی چند
با اهل سمرقند صحبت داشته، از کثرت خلائق دلگیر گردیده، میل سیر
12 کوهستان سمرقند فرمود.

(۳۷) و گذرش بر کوه مالکداد واقع شده در چله زمستان، که
هیچ بشری را در منازل آن کوه بر خطر یاری گذر نبود اربعینی داشت
و هر شب بیرف افطار فرمود. و بر ضمایر مرأت نظایر دیده و ران دورین 15
ورازداران مکامن یقین، که غیب نمایان استار الهام و پرده کشایان اسرار
عناصر اند، مخفی و مستور نماند که در همان کتاب تصنیف هولانا صنع الله

2 نموده ON : گردد B | و خواص O : خواص 3 BN | گردانیده ON : گردانید B
5-8 دیوان، ص ۲۰۶ | ۹ اعزاز: + واکرام B | ۱۰ خود ON : ۱۱ گردیده ON :
گشته B | ۱۳ گذرش O : گذارش BN | مالکداد ON : مالک راد B | ۱۵ فرمود ON :
میفرمود B | ۱۶ مکامن یقین B : مکامن و یقین ON | ۱۷ ص ۱۶۶-۱ در همان کتاب ...
مسئلور است که ON : B -

نعمت اللہی مسطور است که آنحضرت سه اربعین در آن زمستان در آن کوه داشته، وغاره‌ئی در آن مکان ترتیب داده که گنجایش جلوس چهل کس داشت. وتحتی از قدیم الایام در آن حوالی بود. بعد از اربعینات از روی جذبه پای بر گوشه آن تخت چنان زد که چهار انگشت فرو رفت؛ وتا اکنون نشان قدم آنحضرت در آن سنگ باقی است. وصاحب همان نسخه مرقوم ساخته که: «از درویشی صادق القول شنیدم که در حوالی هلک خطا با جماعتی بقطعة کوهی رسیدیم که چهل فرسخ بر چهار طرف آبادانی نبود، ودر آن کوه غفاره‌ئی بود که بخطّ جلیّ بر در آن نوشته بود که: این مغاره ایست که سید نعمت الله ولی در اینجا اربعینی داشته.» (۳۸) بدان، ای عزیز، که در آن اوقات که آن صف آرای میدان طریقت در کوه سمرقند بعبادت پروردگار بی مانند اشتغال داشت جمعی کثیر از قوم مغول دست ارادت بدامن آنحضرت زده رسم مبایعت بجای میآوردند. این خبر در اطراف وجواب انتشار یافته بعضی از ارباب غرض حضرت خاقان صاحبقران را بر آن داشتند که آن جناب را از بودن <در> ممالک قرکستان عنز خواهد تا بجای دیگر تشریف برد. پادشاه عادل کس پخدمت شاه ایوان فقر فرستاده پیغام نمود که: «هرچند بجانب

1 نعمت اللہی N : نعمت اللهی O 5-6 وصاحب همان نسخه مرقوم ساخته (داشته N)
 که ON : - B 7 خطा OB : ختنا N بقطعة O : بقلة BN 10 ای عزیز : + ارشدک
 الله تعالی B 12 مغول ON : مثل B مبایعت O : متابعت BN 13 بعضی از ON :
 بعضی B 14-15 بودن در : بودن OBN 15 برد ON : برد B 16 فرستاده ... نمود
 ON : فرستاد... فرموده B

شما اعتماد کلی هست اماً مفسدان هارا بحال خود نخواهند گذاشت. اگر
بولايت دیگر تشریف ببرید نیکوتر خواهد بود. » چون این پیغام با آنچنان
رسید این غزل بر شئه نظم انتظام داد که: نظم ،

برو ای هیر من بمال مناز
تا کی آزار خلق هیچجوئی
ور خماری و درد سر داری
سخنم ساقی است روح افزا
ملک من عالمیست بی پایان
من بسلطان خویش هینازم
نعمت الله بیرون دان است

بیش از این سیم وزر بهم مکدار
مکن آزار ور نه بینی باز
با من مست کی شوی دمساز
نفس هطــریست خوش آواز
وآن تو از خطاست تا شیراز
تو بناج وسر بر خود میناز
گر هریدی بپیر خود پرداز .

(۳۹) واز مکانی که مجاور بود نقل نموده روی براه آورد و در

منزل خواجه زکریا باغی فرود آمد. از اتفاقات در همان روز مزاج حضرت 12
خاقانی از جاده استقامت انحراف یافت و امراض مختلفه عارض ذات شریفشن
کشت. دانست که سبب آن ترك ادبی است که نسبت بخدمات آنحضرت
ولایت قباب واقع شده. هم در آن ایام با کمال ضعف و نقاوت متوجه 15
حضور سلطان *المحققین* گشته، بعد از دریافت زیارت رسم عنزو خواهی بجای

2 ببرید ON : ببرند B 3 داد که ON : داده فرستاد بتنزد سلطان B 4—10 دیوان،

ص ۴ مکدار BND : بگذار O 5 ور نه بینی OB : ور به بینی N ور نیایی

BN 6 ور ON : در 7 ساقی است : + و 11 مکانی O : آن مکان BN 12 آمد از اتفاقات O : آمده اتفاقا B آمده اتفاقات N 13 عارض ذات ON : شامل

حال B 15 قباب ON : مرتبت

آورد، واز برکت و هیامن دعای آنجتاب صحّت یافته بمنزل همایون مراجعت فرمود. بیت:

3 اولیارا هست قدرت از آله تیر جسته باز گرداند زراه.

(۴۰) نقل است که مدتها آن مهر سپهر سیادت و کرامت در منزل خواجه زکریاً بسر برده اربعینات بجای آورد و خوارق عادات بسیار بمردم هر دیوار ظاهر و هویدا گردانید. از آن جمله جمعی از تجار در کشتی نشسته از دریای عمان بولایتی میرفتند. ناگاه سفینه تمکن ایشان دریانگی شده 6 مشرف بر غرق شدن گردید. همگی سکان دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشته از آن گرداب نجات خواستند. تیر دعای آن درمان‌گران بهدف اجابت 9 رسیده دیدند که شخصی در روی آب پیدا گردیده عنان کشتی ایشان را گرفته بساحل نجات رسانید. اهل کشتی شکر الهی بتقدیم رسانیده گفتند: 12 «حق خدامی که ترا وسیله نجات ما گردانید، که احوال خود بر ما عیان ساز و بگو کیستی، و منزل کجا داری، و نامت چیست.» آنحضرت فرمود که: «لقب من نور الدین، و نام نعمت الله، و منزلم در دیار سمرقند بخانه خواجه 15 زکریاً باغی.» بعد از چند وقت آن جماعت در همان مکان و منزل خواجه زکریاً بخدمت سر خیل اولیاء رسیده اموال و اسباب بسیار بر سبیل نفر بنظر انور رسانیده، جمعی در حلقة مریدان انتظام یافته، فرقه‌ئی بدیار خود رفتند. آنحضرت از آن وجه در هفت فرسخی منزل خواجه زکریاً خانقه 1 برکت BN : برک O 4 نقل است که ON : ON 5 آورد B - 6 آورده T 7 شده ON : گشت B 8 گردیده O : گردیده 12 خدامی ON : آن خدامی B 14 بخانه ON : در خانه B 17 یافتند ON : یافتند B

و باغی ساخته حاصل آن بجهت فقراء و درویشان تعیین فرمود و قریء تبل عکه
خریده وقف خانقه نمود.

ذکر توجه آنحضرت بهشهد مقدس معلی و دریافت طواف آستان ۳
ملایک آشیان

شهید خاک خراسان امام طیب و ظاهر

۶ علی موسی بن جعفر محمد باقر.

(۴۱) ترجیع :

آنکه درگاه رفیعش دین و دولت را در است

۹ سروران ده ردا خاک درش تاج سر است

گردی از خاک درش ملک و ملک را زیور است

آستان کبریا یش آسمانی دیگر است

۱۲ پایه قدرش زهقتم چرخ گردون برتر است

نردبان بام قصرش نه روای اخضر است

خاکروب درگه او قیصر واسکن‌دار است

۱۵ چرخ گردون پیش قدرش توده خاکستر است

نور ههر ومه ز خورشید جمالش انور است

مهر ومه از آن تفاخر بر کواكب در خور است

۱ آن O : آن را BN ۱ فرمود B : فرموده B ۱ تبل عکه O : بتل حکمه ۱ مل
حکمه N ۱ N ۴-۳ ذکر ... ملایک آشیان O : + امام نامن عم N در بیان شرفیابی سر حلقة
هارفان سبد نعمت الله ولی بزیارت ضامن نامن علی بن موسی الرضا - علیه التعبیه والثنا -
ورفقن بشهر هرات B ۷ ترجیع O : - ۹-۱0 سروران ... زبور است ON : B -

۱6 نور O : دوی BN ۱7 مه از O : مهرا N مهرا از

- دره هر ش ز ملک هر دو عالم بهتر است
قطرهئی از جام فیضش زمزم است و کوثر است 3
- زایر درگاه او را کرد و گوش چون زر است
حسن جان را خاک راهش کیمیای احمر است
منکر از باور ندارد مخلسان را باور است
آن حدیثی که یقین فرموده پیغمبر است 6
- آنکه یک طوف حربیش هفت حج اکبر است
قبله هشتم علی هوسی رضا بن جعفر است. 9
- (۴۲) وبعد از آنکه شرایط طواف بتقدیم رسانید یک اربعین بسر
برده از آن مقام شریف متوجه شهر هرات شد. و چون بدان خطه رسید
در محله سید حسینی سادات نزول نمود، اما هدتی بود که سید حسینی
و دیعت حیات را بقابض ارواح سپرده در هنراهات جنات عدن سیر میفرمود. 12
- و با اصحاب چنین وصیت کرده بود که: «چون سید نعمت الله نامی از
سلسله سیادت در تاریخ هفتگانه و نود هجرت باین منزل رسد و صبیه زاده
مارا، که صبیه سید حمزه دستار بند است، بطلبید، تسلیم نمائید که آن
اماکنی است از آنجناب نزد ما.» و در وقتی که سن شریف آنحضرت بشصت
سالگی رسید و تاریخ هجری هفتگانه و نود بود در محله سید حسینی در شهر 15
- 2 فیضش ON : فیضش B 3 اورا کرد و گوش : اورا کرد گوش BN او کارد
و گونش O 5 باور است OB : باور است N 6 آن BN : از O 11 حسینی O :
حسین 12 BN 12 حیات BN : حیوت O 13 جنات ON : جنات B 13 نامی ON : نام B
14 سیادت O : سادات BN 15 مارا O : در O 16 BN - در O : در 17 BN رسید ON B -

هرات نزول فرمود. و جمعی درویشان را فرستاده، آن بلقیس اوج عصمت را خواستگاری نموده در عقد ازدواج در آورد. و روزی چند توقف فرموده باز اراده سفر نمود. شعر:

چون در آمد شاه در ملک هرات
خلق آنجا یافتند از نو حیات
بد در آن شهر شریف خوب فال
هدت عمر عزیزش شصت سال.

(۴۳) بعد از وداع اهل حال و گوشنه نشینان از هرات متوجه هرغاب

شد و در آن موضع قریب یک سال توقف کرده باعی طرح انداخت.

(۴۴) واز آنجا متوجه کوبنان کرمان گردید. بعد از ورود بدان

خطه هفت سال اقامت فرمود. و در آنجا شاه برهان الدین خلیل الله

از کتم عدم قدم بعرصه عالم نهاده جمال با کمال باهله عالم نمود، و والد

بزرگوارش، اعنی شاهباز عالم لاهوت، تاریخ تولد فرزند ارجمندرا در این

قطعه بیان نمود: قطعه،

از قضای خدای عزّ و جلّ	حرّ قیوم قادر سبحان
نیم ساعت گذشته بود از روز	روز آدینه در مه شعبان
یازدهم بود هاه وقت شریف	ماه در حوت و مهر در میزان

1 فرستاده O : فرستاد B + N ۱ اوج : + سعادت و B ۲ فرموده ON : فرمود و

3 نمود ON : فرمود B 6 ۱ بدن B 9 ۱ یک ON : بدن B 10 کوبنان

12 ۱ کوهستان N 12 نمود ON ۱4 نمود، قطعه ON : فرمود، بیت B

15 دیوان، ص ۵۸۱. رک به ص ۴۷ ۱ قادر ON : قادر B 17 ماه وقت O : وقت

ماه ND ماه وقت B ۷۱۶ ۱ مهر OND : مهر B

- پنج و هفتاد و هفتاد و سال ۱ پنجم و هفتاد و هفتاد و هفتاد از سال
میر برhan دین خلیل الله آمد از غیب بنده را مهمان
کسب او باد علم ربانی حاصلش باد عمر جاویدان. ۳
- واین غزل از جمله اشعاری است که در باب فرزند سعادتمند فرموده اند: غزل،
ای بنور روی تو روشن دو چشم جان من ۶
ای خلیل الله من فرزند من برhan من
شمع بزم جان من از نور رویت روشن است
باد روشن دائم چشم و چراغ جان من ۹
- در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام
ای دل و دلدار من ای جان وای جانان من
مجلس عشق است و من میگوییم از جان دعا
گوش کن تا بشنوی ای میر سرستان من ۱۲
- هدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است
حاصل عمرم توئی ای عمر جاویدان من
بی رضای من فبودی یك زهان در هیچ حال ۱۵
- یك سخن هرگز نفرهودی تو بی فرمان من
بادگار نعمت الله قرّة العین رسول
نور طه آل یس سایه سلطان من. ۱۸

۱ پنج و هفتاد OND : نود و پنج B ۲ دین D : الدین OBN ۴ فرموده اند OND :
فرمودند B ۵ دبوان ، ص ۴۴۲ - ۴۴۳ . ۰ رک به س ۶۹ - ۷۰ ۶ فرزند من برhan من
OND : وی حجت و برhan من B ۱۰ ای جان OND : وی جان B ۱۱ و من OND :
من B ۱۵ یك زمان OND : جان من B

(۴۵) ودر کوبنان بسی درویشان از اطراف بلاد ایران بقصد ملازمت آن هادی اوچ ملکوت آمده، دست هریدی در دامن متابعتش زده حلقه فرمانبرداری در گوش جان کشیدند. از آن جمله هولانا سعد الدین علی^۳ و سید نظام الدین احمد، که مدرس و فقیه شیراز بودند، از شیراز بخدمت آنحضرت آمده التماس بیعت وتلقین ذکر نمودند. آنحضرت آیه بیعت بر ایشان خواند وتلقین ذکر باین کیفیت فرمود که باید ذاکران بهر دو زانو^۶ متوجه قبله نشینند و کف دست < راست > بر روی ران راست وزانوی چپ نهاده باشند و بکف دست چپ ساق دست راست گرفته ذکر گویند و حرکت از جانب قلب - که طرف چپ است - بجانب راست کنند. همایل^۹ «لا» گفته شود واز جانب راست رجوع کنند؛ «الله» گفته شود وهم از جانب راست رجوع کنند وسر بالا آرند؛ «آلله» گفته شود وسر زیر آرند همیل بجانب راست تا بمحاذی قلب رسد؛ «الله» گفته شود ودر نفس هر¹² چند توانند مکث نمایند. قطعه:

چون همه اوست غیر او کس نیست

گفته ام لا آلله الا الله

لا جرم سید وجود خودم

نعمت اللهم وز خود آگاه.

1 ودر ON : در B 4 بودند ON : بود B 5 نمودند ON : نمود B 6 باید ذاکران O (در حاشیه اضافه شده) : - BN 7 نشینند ON : نشیند B 8 بر روی BN : بروی O 9 همایل N : همایل O - B 12 بمحاذی BN : بمحاذی O 13 مکث BN : مکس O 14 نمایند قطعه ON : - B 17-14 دیوان، ص ۵۱۳.

وآنحضرت امیر زین الدین علی را گفتند که: «جای شما هند خواهد بود و محل سکنای امیر نظام الدین احمد شیراز.» و مآل هر دو همان شد. شعر:

۳ ای درک تو دریاقته نیات ضمایر

پیکسر بتو آن خفیه باطن شده ظاهر

(۴۶) وچون مدت مجاورت آنحضرت در کوبنان بهفت سال رسید

۶ آنکاه متوجه دار العباده یزد شده سادات و قضات واکابر و اهالی لوازم استقبال بجای آورده طریقه اخلاص و مریدی مرعی داشتند. و پس از گذشتن چند روز آنحضرت بموضع تفت، که نشانی از جنت است، تشریف داده، ۹ طرح خانقاہ همارکه انداخته و معماران و بنیان را بکار باز داشته، سایه وصول بفرق اهالی ابرقوه انداختند، و در هنzel بابا حاجی شیرازی نزول اجلال فرمودند.

۱۲ (۴۷) در آن وقت هوسم بهار بود، و درخت سبیبی در آن باعچه بود که بهار و شکوفه نکرده بود. آنحضرت فرمود که: «عجب است که این درخت شکوفه نکرده!» حاضران گفتند: «روزی این درخت به بابا حاجی گفت: « بواسطه سبیب بسیار که هر سال هیدهم هر که بسایه من میآید آسیبی بمن هیرساند.» بابا حاجی باو گفت که: «دیگر سبیب هیاور و آسیب مکش.» شعر:

۱ ذین الدین OB : ذین العابد N ۲ و مآل ON : مآل ۳ || B : ذات B
 تو در یافته O : تورا یافته ۵ || BN مجاورت ON : مجاوران || B : سال -
 ۶ العابد ON : العابد ۹ || B مبارکه O : مبارک ۱۲ || در آن وقت O : ودر آن وقت ۱۴ || BN نکرده ON : ندارد B ۱۵ گفت : + که || سال O : ساله BN من
 B - : ON ۱۶ باو || O - : BN

بید باری فارغ است از سنگ هر تر دامنی
سنگ نا اهلان خورد شاخی که دارد میوه‌ئی.

آنحضرت چون این سخنان شنید آن درخت را گفت که: «ای درخت ۳
سیب، — شعر — :

هر کجا سیبیست بی آسیب نیست
۴۶ سیب بی آسیب از بستان هاست. »

ودرخت سیب را در بغل گرفته فرمود: «هر سال بار بدہ.» فی الحال
درخت بجوشش در آمده بهار کرد و چندان سیب آورد که مردمان در
تعجب آمدند. و مدت‌ها آن درخت هر سال سیب نمی‌آورد. ۴۹

بعد از چند روز آن سالانه دودمان رسالت در حوالی آسیا طرح
باغی انداخته عمارتی نیکو در میان باغ ساخت وازاره از کاشی کرده بخط
جلی بر آن نقش فرمود که: شفاء القلوب لقاء المحبوب. ۴۲

(۴۸) و باز بموضع تفت باز گشت نموده چندان توقف فرمود تا عمارت
خانقه با تمام رسید و خادم و فرّاش وغیره خدمه تعیین کرده باصل شهر یزد
۴۵ هر اجعut نموده از راه بافق متوجه کوبنان شد.

(۴۹) چون بمنزل چاه قادر، که ما بین یزد و بافق است، رسید،

۳ سخنان ON : سخنان را B ۹-۸ در تعجب آمدند ON : تعجب کردند ۹ مدتها
ON : مدتهای مدبد B ۱۱ از ارde O : حضاره B آن را N از کاشی O : کاشی ۱۰
۱۲ بر ON : در B ۱۳ فرمود ON : نمود B ۱۴ تعیین ON : تعیین B ۱۵ نموده
ON : نمود و B ۱۶ بمنزل BN : منزل O چاه قادر OB : چاه خاور N و بافق
است: + واکنون به چاه خاور (خادر B) مشهور است BN

کاروانی دید که در آنجا رحل اقامه گسترده داعیه حرکت دارند، و جمعی از قاطعان طریق، که در کمین بودند، فرصت یافته در قافله تاختند، ۳ و تمامی تجار وغیره را دست بسته متوجه آنجناب شدند تا آنحضرت را نیز بقید در آورند. حضرت ولایت منقبت از روی غصب بجانب ایشان نگاه کرد. حرکت از دست وپایی دزدان بر طرف و دستهای اهل قافله گشاده ۶ گشت. اهل قافله دزدان را بسته بخدمت آنحضرت آوردند. جناب کرامت دستگاه از روی مرحمت قاطعان طریق را نصیحت وارشاد نموده از آن فعل قبیح توبه داد و بگشودن دسته اشان اشاره فرمود.

۹ (۵۰) اهل قافله بسلامت از آن هنزل گذشته آنحضرت بقصبه بافق تشریف فرهود و بعد از دریافت شرف زیارت حضرت امامزاده واجب التعظیم والتکریم، امامزاده عبد الله، بر در مزار هنور لحظه‌ئی جلوس نمود. خدام ۱۲ آن آستان طبق خرها بخدمت آورده آن شجره بوستان سیادت پنج عدد خرها تناول کرده دانه‌هارا در دور خود بر زمین فرو کرد، و بقدرت کامله یزدانی پنج درخت خرها بطريق پنج انگشت نزدیک بیکدیگر سبز شده بارور ۱۵ گردید. مؤلف همان رساله مرقوم ساخته که تا زمان تأییف آن کتاب هر پنج درخت هر سال خرها هیکنند، و مسافر و مجاور بهجهت شفاء امراض تناول نموده باطراف بلاد میبرند. والله العالم بحقيقة الحال. شعر:

2 بودند ON : بوده B ॥ تاختند ON : تاخته B ॥ ۳ تا ON : ۵ بر طرف و O :
رفته BN ۷ نموده ON : نمود B ۱۰ فرمود ON : ارزانی فرمود B ॥ حضرت ON :
۱۱ نمود O : نمود BN ۱۳ کرده O : کرد و B ॥ دانه‌هارا O : و آنها را N
هسته آنها را B ॥ در دور ON : دور B ॥ بر زمین فرو کرد ON : فرو کرد بزمین B ॥
۱۶ سال ON : ساله B ۱۷ العالم : العلم O علیم BN

از عمر گرامی چه تمعّن بود اورا

کز نخل محبت رطب عشق نخوردست.

واز قصبه بافق بقریه کوبنان تشریف داده فرمود: شعر ،
اگر کنجی طلبکاری که در ویرانه‌ئی یابی
بیا و نعمة الله را بشهر کوبنان بنگر.

ذکر توجه آنحضرت بدار الامان کرمان ورفتن بقصبه ماهان . 6
(۵۱) فروغ تفصیل این حکایت از مطلع صفحات رساله ولايت مانند
خورشید تابنده بر این اوراق هیتابد که حضرت ولايت منزلت با فرزند
ارجمند شاهزاده برهان الدین خلیل الله واهل بیت متوجه کرمان شد. 9
و بمکاشفه دریافته بود که کرمان زمین در احاطه شیخ نور الدین خوارزمی
است. درویشی را با تحفه لایقه بنزد شیخ ارسال داشت. چون درویش
بمجلس شیخ رسید وتحفه گذرانیده مطلب شاه بیان نمود شیخ در دریافت 12
هرتبه آنجناب متفییر کردیده بمکاشفه فرو رفت، وانتهای سیر آنحضرت را در
آسمان چهارم یافت. فرمود: «دانستیم مدعای ایشان چیست. آمده اند که
کرمان را از ما باز ستانند. نعمت الله آفتاب رتبه اند و آفتاب را آسمان 15
چهارم منزل است. هرا مضایقه با ایشان نیست. دعا رسانیده بگو که ما
کرمان را بشما گذاشتم ». شعر :

6 ذکر ... ماهان ON : در بیان توجه آفتاب عالمتاب عرفان بیرج دار الامان کرمان
BN 8 فرزند O : فرزندان BN 9 شد ON : شدند B 11 ارسال داشت ON : فرستاد
BN 12 تحفه O : تحفه را BN 13 شاه O : شاه را BN 14 دانستیم O : دانستم
BN 16 ما ON + را که B - 17 گذاشتم ON : گذاشت B
ایشان :

بیا بیا که هرا با تو نسبت جانیست

بیا بیا که هرا با تو راز پنهانیست.

(۵۲) نقل است که قبل از توجه آنچنان بکرمان درویشی از ۳
درویشان در واقعه دید که مجموع اولیاء کرمان بر بالای تلّی که در میانه آستانه ماهان ولنگر قطب الدین اسلام است جمع آمده بودند و با یکدیگر ۶
میگفتند که: «عنقریب آفتابی از برج نبوت و ولایت بر آمده، بر کرمان و توابع، خصوصاً این سر زمین، خواهد تافت. وما همچو ستارها از پرتو آن نور همو خواهیم کشت. شعر:

۹ هه کسب نور از رخ خوب تو هیکند

گر نیست پرتوی زرخَت آفتاب چیست؟

(۵۳) الفسه بعد از رسیدن جواب شیخ نور الدین خوارزمی بحضور ۱2
ولایت رتبت خطه کرمان را بنور طلعت جهان آرا بیاراست، و نزول در
حوالی بقعه شیخ قطب الدین داود فرموده هم در آن ایام خانه عالی بر
وسع همت خود در آن محل طرح انداخت. وبعد از آنکه عمارت با تمام
۱5 رسید شاهزاده خلیل الله واهل بیت را از کوینان طلب فرمود. و پس از چند
وقت که در اطراف کرمان سیر هیفرمود گذر آن آفتاب اوچ عرفان

1 جانیست O : جان است BN 2 بنهانیست O : بنهان است BN 3 نقل است

ON : منقول است B 4 میانه O : میان BN 5 ماهان ولنگر ON : ماهان لنگر B

7 این ON : آن B 8 ستارها ON : ستاره B 9 پرتو ON : پرتو B 10 خواهیم

ON : خواهم 13 B قطب ON : - B فرموده ON : فرمود B 14 عمارت OB :

16 گذار N ON : گذار B

بسر آسیای ماهان افتاده ، پیرزالی سعادت دیدار در یافته سفره‌ئی زان و قدحی
هاست فرد آنحضرت آورد و چندان اظهار اخلاص نمود که آن درّة النّاج
ولایت راغب بیودن ماهان گشت ، و در همان مکان طرح خانقاہ خیرآباد ۳
و باع خلوت و باع مشهد انداخته در نهایت زودی با تمام رسانید .

(۵۴) و گاهی در کرمان و بعضی اوقات در ماهان بوده بهبادت خالق
انس و جان قیام مینمود . صوفیان موصوف بصفات حمیده و دردوشان دردنوشان ۶
پروانه‌وار بر گرد شمع جمالش نقد جان نثار می‌ساختند . خواص و عوام هر
دیار از صغار و کبار خود را باستان آنجناب میرسانیدند . سر هستان جام
وصل از هی معانی باین مقال هترنّم بودند : غزل ،
۹ در خرابات فنا جام بقا داریم ما

خوش بقای جاودائی زین فنا داریم ما

۱۲ کشته عشق ایم و جان در کار جانان کرده ایم
این حیات لای-زالی خونبهـا داریم ما

در طریق عاشقی عمریست تا ره میرویم

۱۵ رهبری چون نعمت الله رهنما داریم ما .

بیان رفتن آنحضرت بدار الملک شیراز و ذکر بعضی از واقعات .

(۵۵) در رساله هولانا صنع الله نعمت الله تحریر یافته که روزی

۱ افتاده O : بر BN || پیرزالی ON : پیرزالی B || قدحی ON : قدح B ۶ و جان
ON : جان B مینمود : + و B || دردنوشان BN : و دردنوشان O || شمع : +
شستان N || خواص O : و خواص BN || عوام ON : عام B ۱۰-۱۵ دیوان ، ص ۴۴ ۱
۱۱ زین فنا OND : آنکه ما B ۱۶ بیان رفتن ... واقعات ON : در بیان توجه جناب
مستطاب ولایت مآب از دار الامان کرمان بدار العلم شیراز B ۱۷ در رساله ... یافته که
ON : بر هوشداران سخن شناس مخفی نخواهد بود که B

حضرت ولایت هنقتیت از خلوت باغ ماهان بیرون آمده فرمود: شعر، وقت آن آمد که پروازی کنیم وز کریمان عزم شیرازی کنیم.

۳ وبا بعضی از درویشان متوجه کرهان شده از آنجا عزیمت شیراز نمود. وجون بسر بند امیر رسید رفیقان هر یک از استحکام آن بند سخنی ودلیلی میگفتند. آنچنان از مقدمه بنا نهادن واز ولایت امیر مشکل گشا که در آن بند بظور رسیده بود خبر داده فرمود که: «درویشان هم در زمان بستن بند خشتمی بدست بنا داده اند.»

(۵۶) وبعد از طی مراحل چون بحوالی شیراز رسید سادات عالی درجات و علمای ذوی الاحترام وسایر خواص وعوام استقبال نموده، حضرت سید شریف نیز طریقه استقبال بجائی آورده، در وقت هلاقات سید با حضرت شاه باران رحمت یزدانی ریزان بود. در حین معافقه سید شریف فرمود: «نعمت الله در بر ورحمت الله بر سر.» وقتیکه بتنگ الله اکبر رسیدند جناب ولایت قباب فرمود: شعر، نعمت الله رهبر و شیرازیان همراه او

عارفانه بسر سر الله اکبر میرود.

(۵۷) پس از نزول چون روز جمعه در رسید در مسجد جامع بجهت ادائی نماز جمعه جمعی عظیم دست داده، حافظ رازی، که صدر سلطان اسکندر - والی شیراز - وشاگرد سید شریف بود، فرمود تا سجاده سید ۱۸ و با ON : با B ۴ و جون ON : چون B ۱ و دلیلی ON ۶ م : مه ۹ عوام BN : عام O ۱۲ بر سر ON : بر سزد B ! وقتیکه O : هینکه B و هینکه N

شريف در دست راست حاكم که امامت نماز هيکرده، و سجادة حضرت کرامت مهزلت را بجانب چپ انداختند. همین که آنحضرت قدم در هسجد گذاشت مجموع خلائق باراده دست بوس و پای بوس آنجناب متوجه استقبال شده ۳ هجوم مردمان بحدی رسید که فردیک بود که سید شريف در زیر دست و پای خلائق هلاک گردد. نظر سلطان اولیاء بر سید شريف افتاده، خود متوجه کشته، و دست سیدرا گرفته از میان خلائق بیرون آورد. چون ۶ بمكان سجاده رسیدند سید شريف سجاده خود بر چيده در عقب سجاده آنجناب انداخته فرمود: «اگر نعمت الله دست شريف نمیگرفت شريف در زیر قدمهای خلائق هلاک گردیده بود.» ۹

(۵۸) راوي تذکره هرقوم نموده که قریب سی هزار کس از خواص وعوام در شیراز دست بیعت بدست آنجناب دادند. در آن ایام درویش فخر الدین نامی، که در سلسله نقشبندی داخل بود و دست ارادت بدامن ۱۲ خواجه عبد الله امامی اصفهانی - که رخصت ارشاد از سلسله نقشبندی داشت - زده بود، سالها شده بود که مشکلی در خاطر داشت. اتفاقاً بمجلس شاه نعمت الله رسیده فی الحال آن مشکل در نظر اول بر او حل گردید. ۱۵ کسوت نقشبندی فرود آورده بکسوت شاه در آمد. وبعد از یك ماه با

گذاشت ON : گدارد B ۵ گردد ON : شود B افتاده ON : افتاد B ۶ گشته

O : گشت BN ۷ خود O : خودرا BN ۸ انداخته فرمود ON : انداختند و فرمودند O : شريف O : شريفرا BN نمیگرفت ON : نمیگرفتند B ۹ قدمهای O : قدم ۱0 بود ON : تذکره ON : تذکر B ۱1 عوام ON : هام B ۱3 نقشبندی O : نقشبندیه BN ۱4 خاطر ON : خواطر B اتفاقاً ON : اتفاق B ۱5 گردید O : شد و BN ۱6 نقشبندی فرود آورده O : نقشبندیه را از تن بر آورد BN

خواجه عبد الله امامی ملاقات نمود. خواجه عبد الله درویش را کفت که : « گند غیر از تو می‌آید، فردیک ما میا! » و تغییر کردیده با خود قرار داد ۳ که : « علی الصباح بمجلس شاه رفته از مباحثه علوم مبحشی در میان میآورم تا احوال من باو ظاهر گردد. » و مسئله‌ئی چند اختیار کرده چون روز دیگر شد بمجلس آنجناب حاضر گردید. و در آن وقت حضرت حقایق شاه ۶ نکته‌ئی از حقایق و معارف بیان میفرمود. و قاعده آن بود که هر گاه آنحضرت متکلم میکشت دیگری را بارای سخن گفتن نبود. خواجه عبد الله امامی تحمل نکرد که کلام آنجناب را با تمام رسد، کلمه‌ئی از کلمات علوم آغاز ۹ کرد؛ اما هر چند خواست که بیان نماید زبانش بسته کشته توانست. شرمنده وحیران مانده در مقام معدتر در آمده، هریدی آنجناب اختیار نموده، بشرف پوشیدن کسوت سر افزای گردید، و حضرت ولایت قباب متوجه او شده فرمود : شعر ،

بی تکلف نعمت الله را بجوی
وز خیال نقشبندان در گذر .

(۵۹) بالجمله حضرت شاه مخلصان شیرازرا وداع فرموده متوجه ۱5 کرمان شد و تا هدّت بیست و پنج سال گاهی در شهر کرمان و گاهی در آستانه هاهان بسر برده بارشاد طالبان التفات میفرمود.

مرоی است که حسب الالتماس مولانا سعد الدین محمد، پدر مولانا جلال دواني، حضرت ولایت هنقبت آب دهان مبارک در دهان مولانا ۱8 جلال دواني، حضرت ولایت هنقبت آب دهان مبارک در دهان مولانا

۱ نمود ON : نموده ۲ B گند ON : بوي ۴ B باد : برو او ۵ B و در ON :
در ۷ B میکشت ON : میشد ۹ B کرد ON : کرده ۱ B توانست : + گفت BN ۱ BN

۱4 فرموده O : نمود B کرده N ۱5 شد O : شدند BN ۱7 پدر ON : بیرو B

جلال الدین دوانی انداخته لاجرم اورا بر علماء ترقی و تقدم روی نمود.

(۶۰) در مدت مجاورت ماهان وقتی بجانب کوه بیغان رفته سه روز

توقف فرمود، و خادمان در این سه روز هر وقت بجهت معلم شاهزاده ۳

خلیل الله آش رشته میبردند. معلم را این رباعی بخاطر رسید، اما نوشت

وبگوش احدی نرسانید: رباعی،

۶ نا چند من این خمیر بسرشه خورم

وین آرد با آب اندر آغشه خورم

یکبار چو باب زن کب‌اهم ندهی

۹ من شمع نیم که روز و شب رشته خورم.

چون حضرت کرامت پناه از سیر باز گشت بشاهزاده خلیل الله گفتند که:

«معلم شما از شما گله نموده.» و مولانا طلب کرده فرمود: «آن رباعی

که گفته‌ئی بخوان.» مولانا خواند و بانعام و خلمت والطاف نوازش یافت. ۱۲

(۶۱) نقل است که درویشی هؤذن در شیراز بانگ خفتن میگفت.

وبعد از بانگ این غزل که از نتایج طبع شریف حضرت ولایت منقبت بود

خواند: غزل،

۱۵ این جهان و آن جهان یار می‌نم

غم هنور یارا که غمخوارت هن

2 در O : و در BN ॥ بیان N : بینان 3 فرمود و ON : فرمود B ॥ هر وقت:

+ غذا BN 4 آش رشته میبردند ON : میبردند آش رشته میبردند B ॥ بخاطر ON :

بخاطر B 10 گفتند O : فرمود B فرمودند 11 N 12 و خلمت BN : خلمت O 13 نقل

است که ON : - B ॥ درویشی موذن O : درویش موذنی N موذنی B 14 وبعد ON :

بعد B 16 ۱۸۴ ص ۶ دیوان، ص ۴۰۱-۴۰۰.

اوّل و آخر خریدارت هنم
چون شفای جان بیمارت هنم
چونکه در آتش نگهدارت هنم
چون فروع باع و گلزارات هنم
بازگشت آخر کارت هنم
هانفی از غیب میداد این ندا

در سر بازار ملک کاینات
رو بدارو خانه درد من آر
گر بدوزخ میکشند خوش برو
ور بجهت هیروی بی ما مرو
چند روزی هر کجا خواهی برو
نعمت الله ا طلبکارت هنم

3
6

آنحضرت در هاهان استماع این غزل که درویش در شیراز هیخواند کرده خوشقت گردید، و بر بعضی از درویشان اظهار نمود که: « درویش ما در شیراز این غزل هیخواند. » در همان شب آن درویش در شیراز آنحضرت را در واقعه دید که آنحضرت اورا تحسین فرمود. درویش از خواب بیدار شده از شیراز متوجه آستانه هاهان گردید، و دست در دامن بیعت و مریدی آنحضرت زده بعد از رخصت بشیراز متوجه گردید.

12

گفتار در بیان احوال طالبان که چون بخدمت آنحضرت میرسیدند از جذب ولایت در نظر اوّل مجدوب میگردیدند.

15 (۶۲) من کلام آنحضرت ولایت هنقت: غزل ،

1 و آخر OND : آخر B 2 درد OBN : و درد D 4 و گلزارات DN : گلزارات 5 چند OBN : یک دو D 6 از غیب میداد OBD : میداد از غیب N 7 که : آن B 8 بر O : به 11 شده O : گشته BN 12 بشیراز متوجه ON : متوجه بشیراز B 13-14 گفتار... مجدوب میگردیدند ON : در احوال خیر مآل بابا حاجی نظام الدین ورقن بکرمان از کبیح و مکران و شربابی حضور باهر النور صدقه [کذا] هرفان و نور حدیقة صید آخر الزمان صه B 15 غزل N : - N است نور الله مضمونه

ای عاشقان ای عاشقان من پیررا بربنا کنم
ای تشنگان ای تشنگان من قطره را دریا کنم
ای طالبان ای طالبان کیحال ملک حکمتم
من کور مادرزادرا در یک نظر بینا کنم
گر نفس بد فعلی کند گوشش بمالم در نفس
ور عقل درد سر دهد حالی ورا رسوا کنم
من رند کوی حیوتمن سرهست جام وحدتمن
زان در خرابات آمدم تا هیکده یغما کنم
پروانه شمعش هنم جمعیت جمعش هنم
چون بلبل اندر گلستان از عشق او غوغای کنم
آمد ندا از لا مکان کای سید آخر زمان
بنهان شو از هر دو جهان تا بر تو خود پیدا کنم.

۶۳) نقل است که بابا حاجی نظام الدین کیجی از جانب کیچ
ومکران با عساکر خود بجانب کرمان روان گردید که از حاکم کرمان
لشکر گرفته از جماعتی که از متابعت او بیرون رفته اند انتقام کشد
چون بحوالی ماهان رسید حضرت شاه در باع چهار طاق در خلوت ازروا
بود. درویشی را بر در خلوت طلبیده فرمود که: «بعضی سواران از راه

1-12 دیوان، ص ۴۰۴ ॥ ۵ نلس BND : نقش O 10 چون بلبل ... غوغای (دهوی B)
کنم OBN : من بابلم در گلستان از عشق کل غوغای کنم D 13 نقل است ON : منقول
است B ॥ حاجی نظام الدین ON : ON 17 بود ॥ B - ॥ دام : + ایشان B

آستانه می‌آیند. برو برو سر راه و در میان ایشان سواری که بر فلان اسب نشسته و فلان رنگ لباس پوشیده، باو بگوی که: نعمت الله ترا می‌طلبید. « ۳ درویش رفته پیغام رسانید. آن سوار بااتفاق درویش بدر باغ خلوت آمده از اسب بزر آمد. آنحضرت از خلوت بیرون آمده آن سوار را تنگ در بغل گرفت. چون دست از او باز داشت سوار بی هوش گردیده آنحضرت باز باندرون خلوت فرمود، واو سه روز و سه شب بی هوش و بی شعور بود. ۶ بعد از سه روز که بهوش باز آمد سواران خود را طلبید و لباس از بر بیرون کرده نزد ایشان انداخت و گفت: « هر چه از مال من در نزد هر یک از ۹ شما هست بخشمید ». و همکی سپاه خود را رخصت داد و خرقه از درویشی بعاریت گرفته در پوشید و در خدمت آنحضرت مجاور گردید. بعد از آن حضرت ولایت رتبت از خلوت بیرون آمده اورا بشرف توبه و تلقین ذکر ۱۲ و پوشیدن تاج فقر سر افزار نمود، و منصب خلیفة الخلفائی سلسله خود را باو رجوع نمود.

(۶۴) و دیگر بابا محمد بغدادی است که از جمله سلاطین بغداد بود. ۱۵ چو بخدمت آنحضرت رسید از سلطنت در گذشت ورتبه محرومیت یافت، و چنان مرتبه‌ئی یافت که روزی در خدمت حضرت شاه نشسته بود، تاج خود از سر برداشته بر یک نیمة سر نهاد؛ فی الحال طوفانی پدید آمده

۱ ایشان ON : سواران ایشان B ۲ پوشیده BN : پوشید O ۳-۴ خلوت آمده از اسب بزر آمد ON : آمده B ۵ گرفت ON : گرفته B ۶ سوار O : آن سوار BN ۷ طلبید و O : طلبیده B ۸ طلبیده و N ۹ بر ON : بدنه B ۱۰ بعد O : و بعد BN ۱۲ پوشیدن : + کسوت و B

چنانکه حاضران در تعجب هاندند. حضرت شاه باو گفت که: « تاج را درست بر سر گذار. » چون تاج را درست بر سر نهاد آن طوفان بر طرف گشت.

(۶۵) مولانا صنع الله نعمت اللہی آورده که دوازده هزار سید صحیح ۳
التب بشرف بیعت آنحضرت رسیده اند؛ واز شیخ و شاب هفت افليم از
احاطه تعداد بیرون است، چنانچه بر زبان گوهر بیان آنحضرت گذشته. شعر:

۶ نعمت اللہیم ودر افليم عالم مهـوار

بر در و دیوار وبام خاص و عام افتاده ایم.

(۶۶) بر پیشگاه خاطر اصحاب مجد و معالی پوشیده نماند که اگر ۹
کمیت خوشخرام قلم پای در دایره تفصیل مجموع احوال آنحضرت ولايت
مرتبت گذارد هر آینه سخن بتطویل انجامد. لاجرم در اختصار کوشیده، بر
مقتضی کلمه « خیر الکلام ما قل و دل » عمل نموده، بعضی از واقعات بعرض
میرساند، که در مدت بیست و پنج سال که حضرت غوث درگاه الله، شاه ۱۲
نور الدین نعمت الله، در کرمان و ماهان تشریف داشتند و بر مسند ارشاد
هممگن بودند، هر روز قافله‌ئی و هر شب زمه‌ئی با لب خشک و دیده تر
با میدواری این مضمون که از کلام آنجناب است که: شعر، ۱۵

نا مراد از در ما باز نگردیده کسی

در میخانه ما قبله حاجات بود،

۱ حضرت شاه O : آنحضرت BN ۲ گفت ON : بگذار B ۳ گذار ON :

مولانا... آورده که ON : بر ضمیر منیں هوشمندان مخفی نماند که B ۷ وبام O :

بام B ۱۰ هر آینه ON : آینه B ۱۱ بتطویل ON : بطول B ۱۲ نموده ON : نمود و

۱۳ واقعات O : + را N و اتفاق را B ۱۴ هر شب ON : هر شب B ۱۵-۱۶ دیوان،

۱۷ ۱۸ نگردیده OD : نگردید B

بملازمه آنحضرت میرسیدند.. آن دریای جود و کرم نسبت بهر کس انعامی
واکرامی وارشادی میرفمودند، چنانکه خود فرموده: شعر ،

3 بیا از نعمت الله جو نوائی را که میجوانی

که کام دل از او یابی ترا گر جست و جو باشد.

وفرقه‌ئی مجاورت آستانه و خدمت اختیار نموده ، زهره‌ئی بعد از بر آمدن
6 مقصود بدیار خود میرفند. و آنچنان اکثر اوقات در خلوت بعبادت مشغول
بوده ، در هر روز ، وقت چاشت و پیشین ، لحظه‌ئی از خلوت جهت ارشاد
طالبان بمجلس عام میآمد ، اما احدي را ياراي آن نبود که بی آنکه آنحضرت
9 چيزی از او پرسد متکلم گردد . و کلام آن ولایت منزلت بتائی و ستد
[کذا] هشتمل بر حقایق و دقایق و مستشهدات از قرآن و حدیث و کلام اکابر ،
از نظام و نشر ، در غایت بلاغت و فصاحت میبود ، و با تصانیف دیگران تفاوتی
12 نداشت . شعر :

زبانی چو آتش بیانی چو آب
عيانی که میکرد رفع حجاب

دل مرده جان یافته از دهش
ز جان عمقند عالم و آدمش

15 ازو یك نظر در سلوك یقين
مقابل بُدی با چهل اربعین .

(۶۷) خلائق هفت اقلیم و طالبان اهل حال واحوال مستقیم آوازه

2 میرمودند ON : میرمود B ॥ فرموده O : فرموده الله BN 3-4 ॥ دیوان ، ص ۲۱۴

3 نوائی را OB : تو آبی را N مرادی را D میجوانی OBN : میخواهی D 4 از او

OND : زره B 6 مقصود : + خود B ॥ بدیار خود ON : در وقت 7 وقت O : در وقت

8 میآمد O : میآمد BN 9 از او ON : از آن B 16 حال واحوال B

حال احوال ON

کرامات و خوارق عادات آن کاشف رموز «علم الاسماء» شنیده خودرا بسعادت دیدار و خدمتش هیرسانیدند واز خرمن فیض و نعمت اطافش مستفیض میگشتند. سلاطین آفاق واکابر هر دیار تحفهای لایق و نذورات ۳ موافق بخدمت خدّامش هیفرستادند، چنانچه وقتی از اوقات دوستان با خلاص که در بلاد هندوستان بودند تحفها و نذورات بخدمت آنحضرت فرستادند: ۶ حاکم کرمان، که از جانب خاقان مغفور سلطان شاهرخ فرمانفرمای آنجا بود، اندیشه‌هند گشت که اگر دست از تمغای آن بردارد شاید پادشاه از او بازخواست کند، و اگر از خادمان حضرت ولايت قباب طلب نماید غباری بخاطر آنحضرت خواهد رسید و تمغای واقعی آن مبلغ هفتاد تومن کمکی ۹ میشده. لا جرم حقیقت حال عرض پادشاه جهان، شاهرخ سلطان، رسانید. خاقان مغفور متعدد خاطر گشت که آن وجه را باز یافت کند یا معاف دارد. در این باب با مهد علیا گوهر شاد آغا، که عاقله زمان وملکه ۱۲ جهان و حرم هجتمش بود، قرعه مشورت در هیان انداخت. مهد علیا فرمود که: «ای پادشاه صاحب جاه، از آن اندیشه نمای که نا دامن آخر زمان ۱۵ هر دمان مذکور سازند که سلاطین هند آن مقدار تحفه بجهت سیدی فرستاده بودند که خاقان زمان از سر تمغای آن نتوانست گذشت.» چون

۱ کرامات ON : کرامت B || عادات ON : هادت B || علم : سوره ۲ (البقرة) آية ۳۱

۲ و نعمت ON ۴ || موافق ON : B - || با خلاص O : با اخلاص ۸ || BN ۱ کند O :

بکند B || غباری O : - || BN ۹ بخاطر ON : بخاطر B || هفتاد : + هزار B (بالای سطر افزوده شده) ۱۱ خاطر ON : BN ۱۴ || B - || O : زمان O : الزمان ۱ || BN

۱۵ سیدی ON : سید B || ۱۶ فرستاده بودند ON : فرستادند B || زمان ON : - B

با شاه این سخن شنید فرمانی با اسم حاکم کرمان فرستاد که طلب تغما
نمایند.

(۶۸) وهمچنین بعد از این سلاطین هند دیگر بار تحفه‌ئی از سابق
لایق‌تر و بی‌شمارتر بخدمت آنحضرت فرستادند. آورنده آنرا در میان
رودخانه‌های ماهان برابر خانقاہ گذاشت. چون حضرت شاه در خلوت بود
احدی را یارای آن نبود که بعرض رساند. بعد از سه روز آنحضرت از
خلوت بیرون آمده نظرش بر آنها افتاده احوال پرسید. حقیقت عرض
کردند و قیمت تحفها وارمغان، که خراج اقلیمی میشد، مذکور ساختند.
حضرت ولایت منزلت فرمود تا آنها سه حصه کردند موافق، و گفت:
«یک حصه بحضرت خاقانی میرزا شاهرخ دهید، که لشکر او بسیار است؛
صرف لشکر نماید. وحصه دیگر بخلیل الله دهید، که او جاه دوست میدارد.
وتحصه سیوم صرف اخراجات آستانه ماهان نماید.» ویک ذرع کرباس بر
روی بارها بود. برداشته فرمود که درویشان هم عرقی خشک کنند.
ذکر ارتحال و انتقال حضرت کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین
نعمت الله ولی از این خاکدان بروضه رضوان و مقام جاودان.

(۶۹) بر ضمیر مهر تأثیر طالبان مطالب اخبار عترت نبویه و خاطر

بعد از این O : بعد از آن BN 4 آندا : آن O آنها BN 5 مامان ON :
- 7 حقیقت : + آندا BN 9 تا O : - آندا BN 12 نماید N : نماید O نمایند B
ذرع BN : ذرع O 13 برداشته ON : برداشت و B که درویشان ON : از ایشان
B هم عرقی ON : عرق B 14-15 ذکر ارتحال... جاودان ON : در بیان اقول
و غروب نیز اعظم و رحلت سر حلقة عارفان معظم از جهان بسراستان جنان و رسیدن جان
بجنان و شرح آن BN 15 خاکدان N : خاکدون O 16 اخبار O : و اخبار BN

آفتاب تنویر سالکان مسالک آثار عشیرت مصطفویه – عليه وعليهم افضل
الصلوات والتحیة – مختفی ومحتجب نماند که چون سنّ شریف آنحضرت
بیکصد وچهار سال رسید بر حسب تقدیر پادشاه قدیر رحلت آنحضرت ولایت
منقبت از خاکدان هشت بربیاض جنت نزدیک گردید، در روز دوشنبه که
دوشنبه‌ئی دیگر توجه بجانب «جنت تجری من تحتها الانهار» مینمود طوطی
طبع شکر فشانش بنظم این ایات لطافت ایاب گویا کشت: غزل،
برابرده هیخانه روان خواهم شد

خوش خوشی معکف کوی مغان خواهم شد

۹ بخرابات فنا رخت بقا خواهم برد
ترک خود کرده و بی نام و نشان خواهم شد
ما چو موجیم در این بحر پدید آمده ایم

۱۲ یک دمی هدمد ما شو که نهان خواهم شد
نعمت الله چو خیالی که تو بینی در خواب
ور چنین نیست در این هفته چنان خواهم شد

۱۵ و دو سه روز پیش از وفات این غزل فرمود: غزل،
عاقبت سید ما سوی مغان خواهد شد
برابرده هیخانه روان خواهد شد

۱ عشیرت ON : شریعت B ۲ مخفی O : مخفی BN ۳ بیکصد O : بیکصد ON
رسید ON : - ۴ اذ + این B ۵ در روز O : روز BN ۶ جنت تجری: قرآن،
سوره ۷-۱۴ دیوان، ص ۲۰۹ ۸ خوش خوشی OND : بخششی B ۹ و بی ۱۰ من D
ON : بی B ۱۱ ما چو موجیم OBN : ما چه موجیم و ۱۲ ما OBN : من D
۱۵ پیش از وفات ... فرمود ON : قبل از رحلت نیز این غزل را فرموده اند B
۱۶-ص ۱۹۲، ۶ دیوان، ص ۲۱۰

آفتابیست که از مشرق جان میتابد

گرچه از دیده احباب نهان خواهد شد

عین ما آب حیات است و حباش خوانند

3

زود بینند که بی نام و نشان خواهد شد

صحبت سید سرمست غنیمت هیدان

6

که در این یك دو سه روز او زجهان خواهد شد.

(۷۰) آنگاه آن سرور دودمان امامت خلفاء و درویشان و مخلسان را

طلب داشته منصب ولايت عهد وارشاد طوایف عبادرا بولد ارشد خود، شاه

خلیل الله، تفویض فرمود و گفت: «مارا بدرگاه حق قوم هباید رفت.

آنکه مارا غسل دهد از اوتاد، و کسی که بر ها نماز گذارد از اقطاب

خواهد بود.» و چون دو روز گذشت و روز پنجشنبه بیست و دویم شهر

رجب المرجب سنۀ اربع و نهشین و نهانمایه در رسید کلمه طبیّه شهادتین بر

زبان عرفان بیان جاری ساخته طایر روح مقدسش بجانب حظایر انس

پرواز نمود.

از وقوع این حادثه شامله نایره حزن والم بر کانون درون اشرف

بنی آدم تافت، و از حدوث این واقعه کامله فرع اکبر در عالم اصغر سمت

ظهور یافت. هریدان و خلفای آنحضرت بجای اشک خون دل از دیده

2 احباب OBN : ما باز D 6 روز او ON : روزه B روزی D 8 داشت : + و

B داشتند و N 11 روز ON : روز B 13 مقدسش O : بر فتوحش BN 1 حظایر

انس O : خطایر قدس B خلد N 15 شامله ON : هایله B 16 واقعه کامله O :

وقوع B واقعه N 17 یافت ON : یافته B

گشودند. درویشان سلسله واصحاب هدایه از غایت اندوه در خاک و خون دیده خود غلطان بودند. صعوبت آن هصیبت نه بمعتابه‌ئی بود که زبان قلم بکیفیت تحریر آن تواند پرداخت، وشدّت اندوه آن تعزیت نه آن مرتبه ۳ داشت که قلم دو زبان شرح آن را در این اوراق مبین تواند ساخت.

(۷۱) چون زمانی از رحلت آن حاوی کمالات انسانی گذشت بابا

حاجی نظام الدین کیجی، که خلیفة الخلفای سلسلة نعمت اللہیہ بود، ودر ۶ آن وقت در اقلید توابع ابرقوه هیبود، بطی ارض حاضر گردیده بوظایف آداب وسنن بفضل آنحضرت قیام نمود. بعد از آن مجھے آن سرور را بمسجد جامع کرمان برده سادات وعلماء منتظر بودند که آیا سعادت امامت <و> ۹ پیش نمازی از کدام سعادتمند خواهد بود. ناگاه امیر شمس الدین محمد ابراهیم بمی از به آمده وبا کسی متكلّم نگردیده در پیش ایستاد وبر آن جنازه مفترت اندازه نماز گزارد. آنگاه تابوت هنور را بهahan برده در ۱۲ خانقه مقدسه، که حالا مطاف طوف اکابر آفاق است، بخاک سپردند. نظم:

مشهد آل محمد روضه رضوان بـود

اینچنین خوش مشهدی در خطه هاهان بود

نعمت الله را زیارت کن که تا یابی هراد

ز آنکه قبرش قبله حاجات انس وجان بود.

۳ آن : + رزیه و 6 B 7 ارض O : الارض BN ۱ کردیده O :
دید و 8 BN بفضل O : غسل ON ۱ آن سرور را O : آنحضرت را BN ۱۰-۹ امامت
نمازی O : امامت نماز BN ۱۱ ایستاد ON : ایستاده B ۱۲ آنگاه O : و آنگاه
منور را ON : مفهور را B بهahan : + کرمان N ۱۳ مقدسه O : مقدس B مقدسه
B. طوف ON : طوف ۱۴-۱۷ رک به ص ۱۳۰ ۱۷ انس وجان ON : مرد وزن B N

(۷۲) از غرایب واقعات آنکه مولود عاقبت محمود آن سرخیل ارباب شهود در روز پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع المرجب سنۀ ثلثین و سبعماهه اتفاق افتاده و بعد از آنکه صد و چهار سال در این دار یر هلال بسر برده در روز پنجشنبه بیست و دویم شهر ربیع المرجب سنۀ اربع و تلثین و نهانماهه بسرا بوستان جنان خرامید. هر یک از دوستان و مریدان با اخلاص تاریخ وفات آنجناب را بنوعی یافته. یکی «بهشت منزل»، و دیگری «جنت الفردوس»، و دیگری «عارف باسرار وجود». و شاه ناج الدین حسن داعی چنین بر شته نظم کشیده: شعر،

۹ شاه عالم نعمت الله ولی سلطان جود

مقتدای انبیاء واولیاء قطب وجود

در ربیع شد جانب فردوس اعلا روح او

۱۲ سال تاریخش از آن رو جنت الفردوس بود.

ومولانا کمال الدین نصر الله بن مولانا خلیل الله ابرقوهی چنین بر اوح بیان نکاشته: شعر،

۱۵ آنکه اندر عالم توحید و عرفان فرد بود

سید سادات و قطب عالم وسلطان جود

۲ المرجب BN : - O : ۳ و بعد ON : بعد B ۵ جنان ON : جنان B خرامید: + و BN دوستان و مریدان O : مریدان و دوستان BN ۶ با اخلاص B : با خلاص ON آنجناب را O : آنجناب B ۸ شعر O : و چنین فرموده است نظم B - N ۹ عالم O : شاهان - B ۱۰ انبیاء ON : سالکان B ۱۳ نصر الله بن ON : نصر الدین B بیان ON : سالکان B ۱۴ نکاشته ON : نوشته B ۱۶ سید سادات و : سید سادات و O سید السادات B سید السادات و N

- شاهباز عالم توحید، فیخر اولیاء
مظہر نور تجلی خداوند ودود
- هادی خلق خدا در وادی فقر وفنا
معدن علم حقایق، منبع کشف وشهود
- شاه عالم نعمت الله ولی نقده علی
نور دین حق - بروح او زحق بادا درود
- آنکه همچون او کسی عارف باسرار وجود
در زمان او وپیش از او و بعد از او نبود
- در رجب شد جانب دارالبقاء از این سرا
سال تاریخش شده عارف باسرار الوجود.
- (۷۳) بر ضمایر هوشمندان آگاه وباریک بینان عالم انتباہ پوشیده
وینهان نخواهد بود که افضل مورخین در مؤلفات صحیح قرین بسیاری 12
از خوارق عادات آن نیز سپهر سعادت وسروری را هرقوم ومسطور گردانیده
بسامع دور ونژدیک رسانیده اند. همود این صحایف بعضی از آثارا در
مقام خود تحریر نموده حالا بهمین دو نقل، که یکی صاحب « مجالس 15
المؤمنین » آورده ویکی دیگر هولانا صنع الله نعمت الله بیان کرده،
اکتفا مینماید.

- 1 توحید O : و توحید و B توحید و N 4 علم : + و BN 1 کشف و ON : کشف
- 2 همچون B : همچو ON 15-16 صاحب مجالس المؤمنین آورده ON : صاحب
مجالس المؤمنین بر صفحه بیان نگاشته که در آن وقت که دست عنایت آورده B 16
- 16 صنع الله نعمت الله ON : بابا حاجی نعمت الله B

بدان، ای عزیز، که صاحب «مجالس المؤمنین» بر صفحه بیان نگاشته که در آن وقت که دست عنایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر ۳ روی روزگار سعادت آثار آن مظہر الطاف الـهی بر گشود خاقان مغفور سلطان شاهرج، که پادشاه اکثر معموره جهان بود، نسبت بآنحضرت در مقام امتحان درآمد زیرا که بعرض او رسانیده بودند که آنجناب فرموده:

6 نظم، گر شود خوان دو عالم مال هال

کی خورد مرد خدا الا حلال؛

بنا بر آن جناب ولایت هـاب را تکلیف بمنزل خود بهجهت ضیافت فرمود و خوانسالار را امر فرمود تا «برهئی بعنف و تعدی از شخصی گرفته بهجهت سید طعامی ترتیب نمای.» خوانسالار برهئی از عورتی عاجزه بظلم گرفته بمطبع رسانید. و بعد از ورود آن سلطان کرامت و ولایت طعامی ترتیب ۱۲ داده، در وقت کشیدن شیلان سلطانی بمحفل حاضر ساخته، آنجناب با پادشاه از طعامی که از گوشت بره عاجزه بود تناول نمود. پادشاه از حضرت کرامت دستگاه سوال کرد که: «شما هیفرمودید که: نمیخورم الا حلال، ۱۵ و حال آنکه این بره را بفرموده من از عاجزهئی گرفته اند.» و کیفیّت را از اول تا انتهای بیان نمود. سلطان طریقت فرمود: «بهتر از این تحقیق باید کرد.» بفرمان سلطان ضعیفه صاحب بره را حاضر ساختند واز او پرسیدند

4 معموره ON : برآمد B - 5 درآمد ON : برآمد B 6 مال مال ON : مالامال B
 10 نمای O : نماید BN 11 کرامت و ولایت O : ولایت و کرامت BN 14 نمیخورم O : کی خورد مرد خدا BN 15 و حال آنکه این بره را بفرموده من O : و گوشت این طعام از برهئی است که BN 16 اول تا O : ابتداء الـی BN 1 فرمود : + که BN

که : « این بره را کجا میبردی ، واز کجا میآوردی ؟ » پیره زن گفت که : « من عورتی ام بیوه ورمۀ گوسفندی از شوهرم بعن رسیده ، و پسری دارم 3 که در این هفته گوسفندی چند بسرخس برده بود . خبرهای ملال انگیز در باب او هیشندیدم . در این حال هذکور شد که سید نعمت الله از طرف کرمان باین ملک آمده ولی عهد است . بره ئی نذر کردم که اگر فرزندم 6 بسلامت بباید بخدمت سید رسانم . اتفاقاً فرزند من بسلامت آمد . خواستم بعهد خود وفا کنم . بره بر پشت گرفته اراده خدمت سید کردم . خوانسالار پادشاه بظلم وstem بره را از من گرفته چندانکه تصرّع نمودم بجای فرسید . » چون پادشاه سخنان اورا شنید دانست که حق - سبحانه وتعالی - باطن 9 اولیاء را از حرام وشبه محفوظ هیدارد . عذر آنحضرت خواسته دیگر گرد امتحان نگردید .

(۷۴) نقل ثانی ، که در رسالت مولانا صنع الله نعمت الله مسطور 12 است ، آن است که در آن زمان که کاشف اسرار ازای ، شاه نور الدین نعمت الله ولی ، در ماهان بارشاد عباد الله اشتغال داشت وسلطین آفاق واکابر اطراف نذورات وهدایا بخدمت خاده‌اش هیفرستادند یکی از ناقصان 15

1 کجا میبردی ... آوردی O : از کجا آوردی و بکجا میبردی BN 2-1 که من O :
 2 من N 2 ام ON : هستBN 3 بود O : و B بوده و N 5 باین ملک آمده O :
 6 خواستم : +
 7 روی باین سمت آورده B بره O : این بره را A گر O :
 8 که B 7 بره : + را B گرفته ON : گرفتم BN 9 چون ON : در 10 اولیاء را
 11 نگردیده OB : نکشت ON 12 نقل ثانی ON : شبهه BN 13 نحضرت : + در رسالت ... آن است (آن
 14 ناقصان ON : آنچه در رسالت باب حاجی نعمت الله مسطور است که B
 15 است : -) که ON : آنچه در رسالت باب حاجی نعمت الله مسطور است که B

آن او ان را بخاطر رسید که این همه جواهر و طلا آلات و قماش نفیسه که
بجهت آنچنان از تمامی بلاد ایران و توران و هند و روم می‌آید البته در سر
کار او خزانها بهم رسیده باشد و نمی‌تواند بود که کسی با جمع چنین اسباب
از آسیب آتش تصرف غرور نفس سالم تواند بود. آنحضرت بعلم ولايت
ضمیر او را دریافته آن شخص را طلب فرمود. وقدری پنبه و منقلی آتش
طلب کرده در حضور او پنبه را در منتقل آتش انداخت: اصلاً حرارت
آتش بر پنبه هؤفر نگردید. آنگاه پنبه را از روی آتش سوزنده بر داشته
پیش آن ناقص عقل انداخت و فرمود: رباعی،
مارا چه از این که ناقصی بد گوید
عیبی که بما نیست یکی صد گوید
ما آینه ایم و هر که در ما نگرد
هر نیک و بدی که گوید از خود گوید.

(۷۵) بر رای اصحاب دانش پوشیده نماند که این مختصر گنجایش
تمامی حالات و خوارق عادات آن سید ستوده خصال ندارد. بنا بر این قلم
مشکین رقم در تحریر آن خود را معاف و معذور داشته بذکر اولاد امجادش
مبادرت هینماید بمنه و کرمه.

1 این همه BN : اینه O | جواهر و ON : - | قماش ON : افشه B 4 نفس
ON : نفسی B 5 ضمیر ON : مکنون ضمیر B 6 کرده : + | B 8 دباهی O : -
11 ایم و B : ایم N 13 اصحاب دانش ON : ارباب دانش و پیش B
14 خصال : + | دا BN

احوال شاه برهان الدين خلیل الله

تذیین این صحیفه بالغت آیین از تبیین مناقب مظہر لطف الله
برهان الدین شاه خلیل الله واولاد کرامت نژادش .

(۷۶) آنحضرت پس از انتقال والد بزرگوار بهشت برین در آن
زاویه عرش پیرایه بتمیید بساط هدایت وارشاد پرداخت و بر سجاده تقوی
وطهارت متمگن گشته لب تشکان بادیه طلب را از چشمۀ باطن فیاض سیراب
ساخت . چون فروغ انوار باطن فیض مواطنش بر صفحات احوال اهل سلوک
تافت معتقدان آن خاندان کرامت غاشیه ملازمت بر دوش کشیدند ، و گوش
هوش را بحلقه ارادتش زینت داده و دست اخلاص در دامن متابعش زده
بالتفات خاطر فیض هاآرش افتخار و مبارفات میکردند . و چون هدّتی هدید آن
شجره گلشن امامت و دین پروری در قصبه ماهان بارشاد طوایف انان پرداخت
بنما بر التماس خاقان مغفور میرزا شاهرخ سلطان از قصبه ماهان متوجه
هرات ، که دار السلطنه آن پادشاه کامیاب بود ، شده ، چون بعقصد نزدیک
رسید میرزا شاهرخ آن زبدۀ خاندان شاه مردان را تعظیم و احترام تمام
کرده لوازم حسن ارادت وصفاء عقیدت بتقدیم رسانید .

2 اذ تبیین O : در تبیین B در N 3 نژادش ON : نزاد آن حضرت است والله اعلم
5 پیرایه ON : درجه B 6 طلب را O : طلب BN ॥ باطن O : باطنی BN 7 ساخت
BN : کشت N ॥ مواطنش ON : مواظلش B 8-9 گوش هوش را ON : هوش و گوش را
10 مآثرش O : مظاہرش BN ॥ مدّتی مدید O : مدت عمر مدید B مدت مدید N
13 هرات ، که ... بود ، شده ON : هرات شد ، که ... بود

(۷۷) مولانا صنع الله نعمت الله کرمانی در رساله خصوصیات آنچنان مذکور ساخته که در آن هنگام که شاه خلیل الله در هرات میبود به مجلس پادشاه دیندار تشریف میبرد؛ در هجّه نشسته بدر بارگاه پادشاهی میرفت و چون به مجلس داخل میشد بر هسند زرنگار خاقانی جلوس میفرمود. نایرۀ حقد و حسد در کانون درون امیر فیروز شاه، که از اعاظم امرای شاهرخی بود، شعله ور گردید، و در روزی که آن سلاطه خاندان کرامت با خاقان صاحب حشمت بر یک هسند نشسته بود گفت که: «مخدومها»، بر شما سه اعتراض وارد است. اول، آنکه حضرت خاقانی شاهرخ سلطان پادشاه جهان است و تعظیم اولو الأمر بر کافه برایا واجب ولازم، و شما به هجّه بر در بارگاه میآید. دویم، آنکه رعایت ادب پادشاهی ننموده در پهلوی آنحضرت مینشینید. سیوم، آنکه خراج رسد حق دیوانی از املاک کرمان بوکلاء پادشاه زمان نمیدهدید. آن مظہر لطف وارشاد چون این سخنان استماع نمود در جواب فرمود که: «شاهرخ سلطان از والد عالیشان خود عظیم القدر تر نیست. پدر من با هجّه بر در بارگاه او میرفت و نوبتی بر روی حضرت خاقان صاحب قران این بیت خواند: شعر،

ملک من عالمیست بی پایان
وآن تو از خطاست تا شیراز.

ومن از پدر خود شنیدم که فرمود که: «حدیث نبوی است که هر کرا

1 مولانا صنع الله نعمت الله کرمانی ON : کاتب این اوراق نعمت الله کرمانی B

6 و در O : در N - B - BN ॥ خاندان ON - 7 حشمت ON : شوکت B که O :-

9 واجب ولازم O : واجب است BN ॥ 10-9 بمعنه بر در OB : بمعنه مینشیند و بر

درب N ॥ خراج ON : حق و B ॥ 16 رک ۶ ص ۱۶۷ ॥ تو ON : ترا B ॥ 17 فرمود

که O : فرمود BN

دندگه آن شود که فرزندان من در پیش او بایستند بتحقیق حرامزاده است.» و هن بیقین میدانم که شاهرخ سلطان حرامزاده نیست. اگر ترا دندگه هست ما نمیدانیم؛ وجهت خراج، هنارعت یزید و جدم امام حسین ۳ بر سر همین بود. هرچه تو از من خراج میطلبی من آن را بتو مسلم داشتم. برو و تصرف نمای!» شاهرخ سلطان از روی غضب متوجه امیر فیروز شاه شده فرمود: «ترا باین فضولی چه کار؟» وعدز خواهی آن ۶ سلاله هرچندی کرد.

(۷۸) و در همان رساله هبّین است که شاه خلیل الله کرسی که چهار پای آن از طلای احمر بود و مجموع مرضع بدانهای قیمتی کرده ۹ بودند، و تسبیحی صددانه از لعل ویاقوت که سلاطین هند جهت او فرستاده بودند با تحف وهدایای بسیار برسم تکلف بخدمت شاهرخی گذراند. و تا در هرات توقف داشت معز السلطنه بایسنفر هیرزا، خلف ارشد شاهرخ هیرزا، ۱۲ پیوسته اخلاص واردت بجای هیآورد، چنانچه در مجلسی بجهت دست شستن آنحضرت بایسنفر هیرزا طشت و آفتابه طلاء خود بدست گرفته پیش آنجناب آمد. معافدان این خبر بخاقان مغفور شاهرخ هیرزا رسائیدند. ۱۵ از شنیدن آن روی درهم کشیده، شاه خلیل الله بنور ولایت دریافت باتفاق

2 بیقین O : بیقین BN 3 هست ON : است B 4 خراج : + ندادن BN 5 سلطان ON : - بایه BN 6 باجهت ON : باجهت و لعل B 7 یاقوت ON : یاقوت و لعل B 8 هدیه ON : هدیه او B 9 بایه ON : تکلف B 10 لعل ON : لعل ویاقوت ON : باجهت و لعل B 11 تکلف ON : تکلف B 12 شاهرخ N : شاهرخ سلطان B 13 بدست ON : بر دست B 14 دریافت ON : دریافت B 15 هیرزا ON : هیرزا 16 کشیده ON : کشیده B 17 دریافت ON : دریافت B

بایسنگر هیرزا ب مجلس پادشاه حاضر گردیده در برابر کدوی بسیار در درخت دید. اشاره ب پادشاهزاده کرد که: « بفرمایید تا از این چمن کدویی چیده بیاورند ». فی الفور کدویی چیده حاضر گردند. شاه خلیل الله کاردی طلبیده سر کدو بر داشت، و جامی طلب کرده از آبی که از کدو بیرون آمده نوشید، و دیگری پر کرده پیش پادشاه داشت. پادشاه حیران گردیده در گرفتن تأمل داشت. آنحضرت فرمود: ع

صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

وبدست پادشاهزاده هیرزا بایسنگر داده از مجلس برخاست. و بعد از چند روز شاهرخ هیرزارا وداع کرده متوجه کرمان گردیده ظلال افضل بر هفارق مهجوران شکسته بال هبسوت گردانید.

(۷۹) (۷۹) وبعد از گذشتن چند گاه قرآن خود شاه شمس الدین مخدرا نایب هناب فرموده، رجوع رونق آستانه هنرۀ ماهان باو کرده، بنفس نقیس، برفاوت دو خلف نامدار کامکار شاه حبیب الدین حبیب الله و شاه حبیب الدین حبیب الله، متوجه هند دکن گردید. و قبل از آن چند سال شاه نور الله، ولد آنحضرت، بدکن رفته، معزّز و هکرۀ در آنجا میبود. چون خبر قرب وصول آنحضرت بسلطانین دکن رسید ابواب بهشت بر روی روزگار ایشان کشوده گشت، لیکن بواسطه هجوم کفره، که از اطراف ولایت هند جمع آمده بر سر ولایت دکن آمده بودند، باستقبال نتوانستند برخواست ¹ OB : بفرمایید O : بفرما BN 8 هیرزا بایسنگر ON : بایسنگر هیرزا ² BN برخاست N : بعد B 9 گردیده ON : شد B 12 ماهان : + را BN 14 هند دکن O : هند و دکن BN 18 جمع آمده ON : جمع B 1 ولايت - B :

رفت بعضی از اشراف واکابررا در خدمت شاه نور الله باستقبال آن سلاطه ولایت فرستاده عرض درهاندگی واضطرار خود عرضه داشت کردند.

(۸۰) شاه کرامت دستگاه چون اطلاع بر این معنی یافت فیلی طلب کرده و محققه ئی فرمود تا بر آن بسته بر آن نشست، و در وقتی که لشکر اسلام وسپاه کفر بازار گیرودار گرم کرده کار بر مسلمانان تنگ گردیده بود بعزم غزا کردن بلشکر کفار تاخت. کفره فجره را چون نظر بر آن عماری افتاد لرزه بر اعضاشان گرفته حیران ماندند. جوگی در میان ایشان بود که علم غریبه ونجوم را نیکو میدانست. فرباد بر کشیده بمقدم خود گفت: «شیخی که بر آن فیل نشسته وتبه عالی دارد. شمارا با او یارای محاربه نیست.» لشکر کفر چون این سخن از او شنیدند پشت بر معركه جنگ کرده قرار بر فرار دادند، وجوگی نزدیک محققه رفته رخصت رفتن بدیار خود نمود.

(۸۱) سلاطین دکن واهالی آن دیار از دست سپاه کفر خلاصی یافته در دست ویای آنجناب افتادند و منزلی عالی بجهت سکنای او و اولاد امجادش تعیین نموده، صبح و شام رسم ملازمت بجای آورده دقیقه ئی از تعظیم و تکریم فروگذاشت نکردند. و آنحضرت ولایت هنقت، اعنی شاه خلیل الله،

۱ فرستاده O : فرستاد B ۲ ۳ یافت OB : حاصل کرد N ۴ فیلی ON : پیلی B

۵ گرم کرده کار ON : در آن نشست ۶-۵ B ۶ بود ON : کرده شده بود B ۷ اعضای ON : اعضای ایشان B ۸ گرفته O : افتاد B ۹ بر کشیده ON : بر کشید و B ۱۰ کفر O : کفره F ۱۱ کرده O : کردن - B ۱۲ دادند ON : اختیار کردن B ۱۳ سلاطین ON : خوسلاطین B ۱۴ کفره ON : کفره BN ۱۵ افتادند O : افتاده BN ۱۶ سکنای BN : سکنی O

در دکن بارشاد خلائق اشتغال داشت تا آنگاه که ندای «یا آیتها النفس المطمئنة» را بکوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید و در خلیلیه ۳ شهر دکن مدفون کشت.

(۸۲) بر بینا دلان آگاه پوشیده نمایند که هولانا صنع الله نعمت اللہی،
که از جمله مریدان باخلاص آن سلسله ولایت است، آورده که
برهان الدین شاه خلیل الله را چهار پسر نیک اختر بود که پادشاه بی ولد
در زمان حیات کائیف اسرار ازلی، شاه نور الدین نعمت الله ولی، باو عطا
فرموده بود.

۹ اوّل، شاه نور الله. و در وقتی که او متولد گشت خدمه بنظر کیمیا
اثر جدش شاه نعمت الله برده آنحضرت فرمود: «خوش آمد شاه منبع
آبادانی و معدن فیض اهل عالم.» و غزلی در شان او فرمود که این چند
۱۲ بیت از آن جمله است. غزل:

چشم ما روشن بنور الله ماست	همچو نور روی نور الله کجاست
هست او سر خلیل الله من	لا جرم سر حلقة هر دو سر است.

۱۵ و شاه نور الله بجانب هند دکن رفته در آنجا بارشاد فرق عباد مشغولی
داشت تا آنگاه که علم عزیمت بجانب دیار عقبی بر افراخت.

(۸۳) دویم، شاه شمس الدین. و چون بوجود آمده اورا بخدمت جد

۱-۲ با آیتها: سوره ۸۹ (النجر) آیه ۲۲-۴-۵ مولانا صنع الله... آورده که
BN : حیات BN : حیوت ON ۸ بود ON : - B - : در O : باشد D :
۱۳-۱۴ دیوان، ص ۸۴-۱۳ کجاست OBN : ماست D ۱۴ هست OBN : باشد D :
۱۵ هند دکن OB : هند و دکن N ۱۷ و چون ON : چون B T مده ON : آمد B

ماجدش آوردند در باب او فرمود: «خوش آمد شاه خانه سوز و ماه ههر افروز، میر خراباتیان، پیر هناجاتیان.» و غزلی بنظم آورد که این دو بیت
از آن است: غزل،

دیکران جاند وجاهان شمس دین
این و آن چون بنده سلطان شمس دین
چشم عالم روشنست از نور او
دیده ام روشن بجهان شمس دین.

و شاه شمس الدین چهل سال عمر یافت، واورا سه پسر عالی مرتبه بود: شاه جلال الدین، شاه بدر الدین، شاه تقی الدین. و شاه تقی الدین را خداوند
کریم دو خلف کرامت فرموده بود: سید خلیل الله و شاه شمس الدین،
چنانچه بزرگی فرموده: شعر،

آنکه نامش نور بخش هاه بود
نام او سید خلیل الله بود
آنکه خورشید از جمالش جام داشت

شاه شمس الدین محمد نام داشت.
(۸۴) و فرزند سیوم شاه خلیل الله شاه حب الدین حبیب الله بود،
و چون تولد یافت جدش فرمود: «شاه السنده و شهید الهند.» و چنانچه
سابق گذارش یافت در خدمت والد بزرگوار بجانب دکن رفته در آنجا
وفات یافت.

۷- دیوان، ص ۴۵۳-۴۵۴ ॥ 7 بیان OBN : بنور D ॥ 12 نامش OB : اسمش N

16 سیوم O : - ॥ BN 17 الهند O : السنده BN ॥ 18 در آنجا ON : و آنجا

(۸۵) وخلف چهارم آنحضرت شاه حبیب الدین محب الله بود. در وقتی که آن مولود خجسته مسعود از افق غیب جمال نموده بنظر کمال ۳ بین جدش برداشت در بیان تاریخ هدّت حیاتش فرمود: شعر،
 محب الله هنّ ای نور دیده خلیل اللہرا هممان رسیده
 بسی سال و بسی ها و بسی روز بماند او باخلاق حمیده.
 ۶ وهدت حیات آنجناب هفتاد و هشت سال و دو ماه و دوازده روز بوده، واین ولایتی است که عقل دور بین در این معنی حیران است. وچنانچه سمت ذکر یافت شاه حبیب الدین محب الله بااتفاق والد غفران پناهش شاه برهان الدین ۹ خلیل الله بجانب دکن رفته، بعد از آنکه والدش از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نموده در خلیلیه دکن مدفون گردید قائم مقامی واحیای سلسله علیه نعمت الله آنجناب مقرر کشت. ودر همان ولایت بتلقین ۱۲ سالگان طریق هدایت وارشاد سرگشتنگان سبیل غوایت اشتغال ننمود، تا آنگاه که عازم ریاض رضوان گشته در خلیلیه دکن بجهت هرقد منور والد بزرگوار مدفون گردید.

(۸۶) بدان، ای عزیز، که بخشندۀ بی هنّت و واهب المواهب بی ضست شاه حبیب الدین محب الله هفتاد و سه فرزند، از پسر و دختر، کرامت فرموده بود. چهل و یک نفر از ذکور و اناث قبل از حد بلوغ بجوار مرحمت

۱ چهارم ON : سیم و چهارم B ۲ کمال OB : کمیا N ۶ حیات BN : حیوت O
 بوده ON : بود B ۱۰ جاودانی ON : باقی B ۱۱ عله O : - BN ۱ گشت ON :
 گردید B ۱۲ سبیل ON : سبل B ۱۳ غوایت ON : عوانت B ۱۴ بجهت O : در جنب
 ۱۶ و سه فرزند ON : BN -

حی غفور پیوسته، سی و دو نفر دیگر، که هفده پسر و بانزده دختر بوده باشد، بحد کمال رسیدند. واژ جمله پسران سعادتمند شاهزاده عبد الله و شاهزاده صفوی الله از طرف هند بدار العباده یزد آمده در بقیه مبارکه تفت ۳ بارشاد اهالی آنجا مشغولی داشتند. وهمچنین شاه ظهیر الدین علی بعد از مدّتی از هند بخطه بهشت هنزله یزد تشریف داده دیده هیجان آن سلسۀ علیه بجمالش روشنائی یافت. وشاه نور الله، قرة العین شاه ظهیر الدین علی، ۶ از یزد بهند دکن رفه، سلاطین آنجا مقدم اورا عزیز و مقتنم داشته یکی از بنات خودرا در عقد ازدواج او در آوردند. وشاه نور الله بعد از چند سال از دکن بیزد آمده، بشرف صحبت حضرت ولایت مرتب شاه نعیم الدین ۹ نعمت الله ثانی، برادر خود، رسیده، بطرف حجاز ویترپ شتافت. وبعد از طوف رکن و مقام وزیارت روضه هقدسۀ حضرت خیر الانام بیلاط هند دکن رفته، پس از مدّتی در آنجا رحلت نموده در مقبره خلیلیه مدفون گردید. ۱۲ (۸۷) راقم حروف بعرض مسند نشینان ایوان کمال هیرساند که در حین تحریر این اوراق در شاهجهان آباد رحل اقامت گسترده چندانکه تفحص نمود بر سایر واقعات و تمامی حالات واسامی اولاد شاه حبیب الدین ۱۵ محب الله بن برهان الدین شاه خلیل الله اطلاع نیافت. بنا بر این بهمین قدر

۱ حی OB : حق ۳ N ۶ العباده ON : العباد ۷ شاه نور الله قرة العین شاه O : شاه نور الدین و قرة العین او شاه B و شاه نور الدین قرة العین او شاه N ۱۱ روزه مقدسه ON : مقدس ۱۲ نموده ON : نور الله B ۱۴ شاهجهان آباد ON : شاهجهان آباد ۱۵-۱۶ حبیب الدین محب الله : حبیب الله محب الله O معبد الدین حبیب الله BN

که از کتب اهل سیر بنظر رسید بر سبیل تیمّن و تبرّک در این مقام ثبت
لتفات. رجاء وائق و ونوق صادق که ارباب دانش حمل بر غفلت کمینه نکرده
از تقصیر ندانند. اکنون وقت آن است که کمیت خوشخراست قلم را در ذکر
احوال حضرت ارشاد پناهی، عارف معارف الهی، شاه نعیم الدین نعمت الله
نانی، و باقی اولاد امجاد کاشف اسرار ازلی سید نور الدین نعمت الله ولی
بجولان در آمده مجملی از مفصل هر قوم سازد، و از تطویل احتراز نموده
شیوه ستوده ارباب تواریخ را پیشنهاد همت سازد تا راه حرف عیب جویان
بسته گردد.

احوال شاه نعمت الله ثانی

۹

ذکر احوال حضرت معارف پناهی شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی
بر سبیل اجمال.

(۸۸) آنحضرت ولایت هنزلت، سرور اولاد امجاد کاشف اسرار
ازلی، شاه نور الدین نعمت الله ولی، و مرجع اشراف طبقات انسانی بود.
باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت و ارشاد، و خاطر فرخنده اترش

2 رجاء O : و رجا N در درجه A صادق : + است BN 6 در آمده O : در آورده
BN 1 تطویل ON : تفصیل B 11-10 ذکر احوال... ثانی بر سبیل اجمال O : ذکر
احوال... باقی بر سبیل نافی است N در بیان ستوده خصال قطب خلک افتخار و ارشاد
مرکز دایرة تحقیق و رشاد و سر حلقة هارفان ذو السداد غوث اعظم شاه نعمت الله ثانی سید
نعمت الدین B 12 منزلت ON : منقبت B 14 مهبط BN : منبط O

مظہر آنار هدایت و اجتہاد؛ ذات فایض البرکاتش باصناف فضایل و کمالات
موصوف، روزگار سعادت آیانش باحیاء سنن سنیه آباء بزرگوار مصروف،

نظم - : شاه ثانی سید عالی تبار نعمت الله ولی را یادگار

مرتضای ملکت امن و امان ملتیجای پادشاهان زمان

هم بظاهر پادشاه ملک دین هم بمعنی بیر ارباب یقین،

درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین و آستان ملایک آشیانش ملاذ

خواقین، قطعه :

قطب عالم غوث اعظم آنکه هر روز آفتاب

بوسد از تعظیم خاک روضه جان پرورش

خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح

گرد از رخسار شاهان چون نشیند بر درش.

(۸۹) چون صیت کرامت و آوازه ولایت آن هادی سبیل ارشاد ۱۲

باطراف جهان اشتھار یافت و شمشئی از آن بعرض پادشاه اخلاص آئین

میرزا جهانشاه، که فرمانفرمای آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان بود،

رسید داعیه آن نمود که دست اخلاص در دامن متابعت آن کاشف اسرار ۱۵

الهی زده صبیه صلبیه خودرا، که دره الناج صدف شهریاری وزهره اوج

شرف و نامداری بود و خانم نام داشت، در سلک ازدواج آنجناب انتظام

دهد، واز سر چشمۀ باطن خجسته میامنش استفاضة زلال دولت واقبال نموده ۱۸

۱ ذات O : و ذات BN ۲ روزگار : + و اوقات BN ۳ سعادت آیانش BN : فرختنده

۴ آثارش O ۱۱ شاهان BN : شان O ۱۶ صلبیه O : علیه BN ۱۷ آنجناب ON : اکباب

۱۸ دهد ON : - B ۱۸ میامنش O : مواطنش B مواطس N استفاضه O : استقامات BN

ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار خود بر کشاید. لا جرم مکاتبات مخالفت آیات با تحف و هداها بیزد نزد آنحضرت فرستاده التماس این ملتمس ۳ نمود. شاه نعیم الدین نعمت الله در جواب فرمانفرماهی ایران نوشت که: «هارا در این آیام سفر حجاز و بشرب در پیش است و داعیه گذاردن حجّ ۶ اسلام و تقبیل عتبات عالیات اجداد عظام در خاطر. انشاء الله تعالى بعد از دریافت این توفیق اگر اراده از لی تعلق گرفته باشد در آذربایجان ملاقات واقع گشته آنچه متضمّن حصول اراده خاطر عالی بوده باشد صورت خواهد یافت.» و با طایفه‌ئی از مخلصان و هواخواهان قدم در راه نهاده متوجه حرم ۹ محترم «ومن دخله کان آمنا» گردید. شعر:

گران‌مایه شاه توگل نهاد
قدم در طریق توگل نهاد
دل روشنش پر زنور حضور بیابان از آن دیده دریای نور.

۱۲ (۹۰) پس از رسیدن به مقصد وادء مناسک حجّ و دریافت شرف طواف روضه مقدسه نبویه – علیه وآل‌ه تحف الصلوٰة والتحیٰة – عنان مراجعت از راه دیار بکر و آذربایجان معطوف ساخته چون دار السلطنه تبریز از یمن ۱۵ مقدم شریفتش غیرت افزای گندید گردون شد میرزا جهانشاه بغايت هبتهج و هسرور گردید، وبحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار شده طریقه حسن ارادت بجای آورد. و پس از گذشتن چند روز صبیّه خودرا، که بلقیس

2 هداها BN : هدایات O ۳ فرمانفرماهی ایران نوشت که ON : فرمود که B
5 در خاطر ON : در خواطر + جاری و جای گرفته B + جا گرفته N ۷ حصول اراده
BN 8 طایفه‌ی ON : طایفان B نهاده ON : نهاد B ۱۳ تحف O : الف الف
تحف B الف N ۱۶ گردید ON : گشت B شده O : شد B ۱۷ و پس O : بس BN

اوج عزّت و پرده نشین سرادق عفت بود، در سلک ازدواج آنحضرت انتظام داد. شعر :

3 جهانشاه از کمال حسن اخلاص فرستادش بخلوت خانه خاص
 سمنبر دختری صاحب جمالی زلیخا صورتی هریم خصالی.
 و شاه ثانی با آن صاحبہ بلقیس هرتبه چند کاه در تبریز قرین اعزاز و احترام
 اوقات هیمت انجام بکناراید. بعد از آن بمقضای حدیث «حبّ الوطن 6
 من الایمان» متوجه خطّه یزد کشته کرت دیگر ظلال افضال بر مفارق
 مهجان ران شکسته بال هبسوط گردانید.

9) از افواه رجال مسموع شده و در متنون کتب مکتوب کشته 9
 که در آن وقت که آفتاب اقبال ابوالنصر امیر حسن بیک از مطلع
 اجلال طالع گردیده واقعه کشته شدن میرزا جهانشاه و انهدام سلسله آن
 عالی جاه در صحراي موش آباد بدست قدرت امیر حسن بیک روی نمود، 12
 و ماهیچه لواي جهانگشائي امیر حسن بیک ببرج شرف رسید و تمامی هماليک
 آذربایجان و فارس و عراق آن پادشاه نافذ فرمان را مسخر گردید، اهل حسد
 و نفاق باتفاق بعرض خسرو آفاق رسانيدند که دختر جهانشاه در خانه شاه 15
 نعمت الله و نقود ايض واحمر وجواهر و مرصع آلات جهانشاهی در تصرف
 آنجناب هدایت هايبی است. لا جرم امیر حسن بیک آن هرشد اکابر آفاق را

1 اوج O : تخت BN 3 جهانشاه ON | از ON : در B 5 صاحبه ON : وحیبه

6 حب B : حب 10 حسن بیک : + بایندر BN 11 میرزا : + شاه B

12 بدست ON : مدت B 13-12 نمود و BN : نمود 13 و تمامی ON : و در تمامی

14 آن B - : ON 15 نافذ فرمان O : نافذ الفرمان BN 15 باتفاق ON : -

بشير از طلبیده ظاهراً هراسم تعظیم و تکریم بجای آورده باطنًا در مقام تفحیص
و تجویس خزاین جهانشاه و انتزاع نمودن از بدّ تصرف شاه کرامت دستگاه
۳ میبود. در آن اثناء روزی در مجلس اتفاق صحبت افتاده؛ و چون وقت
گذاردن نماز واجبی در رسید پادشاه رعایت ادب نموده رجوع اهامت بفرزند
شاه ولایت فرمود، و خود با علماء و صلحاء طریقه مأموریت بجای آورد. در
۵ وقت تشهّد امیر حسن بیک بیهوش کشته بعد از ساعتی بهوش آمد، و سر
در قدم آن سالله دودمان رسالت گذاشته گفت: «در حین خواندن تشهّد
جمال با کمال جدّ بزرگوارت بنظرم درآمد که از روی غضب با من فرمود
۷ که: «ما سلطنت با تو میتوانیم دید و پادشاهی بتو مسلم داشتیم. تو بجهت
قلیلی از هزخرفات دنیوی با فرزند ما در مقام هنایقه درآمدهئی!» از
شنیدن این کلام بیخود شدم، واز گستاخی که در باره خدام شما کرده ام
۱۲ پشیمان گشته در مقام معذرت ام.» و آنحضرت را رخصت معاودت بدار العباده
یزد داد.

(۹۲) جناب کرامت پناهی قربن صحّت و عافیت بوطن هائلوف تشریف
۱۵ حضور ارزانی گشته بستور استمرار همت عالی نهمت بر هدایت و ارشاد
خلائق گماشت. وبعد از هدّتی از یزد بقصبة ماهان رفته بلوازم امر
۳ چون ON : چون B ۴ گذاردن ON : در رسید B ۵ مأموریت ON : رسید B
B : مأموریت ON آورد : + و B آورده + و N ۷ دودمان BN : بوستان O
در حین OB : در چنین موقع حین N ۸ با کمال O ۹ سلطنت : + دا BN
با تو O : بتو B بر تو N پادشاهی : + دا BN ۱۰ گشته : + و ۱۲ BN معاودت N
۱۳ معاودت O سعادت B ۱۴ دار العباده یزد N : دار العباد یزد B دار العباده O
۱۵ جناب O : و جناب BN نهمت ON : B -

دین پروری قیام مینمود و باصناف طاعات و عبادات روزگار میگذرانید، تا در سنّه از هاتف غیب ندای «والله يدعوا الى دار السّلام» شنوده ۳ از وحشت آباد عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود.

(۹۳) بر بیشگاه ضمیر منیر ارباب حال پرتو ظهور یافته خواهد بود که اصحاب اخبار کرامت و خوارق عادات آنحضرت ولایت دستگاهرا در ۶ متنون کتب مرقوم خامه کوهر نثار گردانیده اند، از جمله آنها نقلی که بصحت اقرب و حقیر در حیدرآباد از «تاریخ قطب شاهی» مطالعه کرده ۹ بعرض میرساند. تبیین این مقال بر سبیل اجمال آن است که نقاوه السادات صدر جهان در کتاب «مرغوب القلوب» آورده که: «من از زبان پادشاه ۱۲ غازی امیرزاده سلطان قلی، المشتهر به برار الملك شنیدم که فرمود: «ما از اولاد امیر قرا یوسف اقربای نزدیک امیر جهانشاه ایم، و موطن آباء و اجداد ما قریة سعد آباد ولایت همدان بوده. بعد از تسلط سلاطین آق ۱۵ قوینلو بر قوم قرا قوینلو در سن طفویلیت بمرافت عمّ، الله قلی بیک، بجانب هند دکن رفته بعد از هلاقات سلاطین آنجا وسر انجام مهمات بعملکت عراق مراجعت نمودیم. پس از اندک وقت جناب عمی ام اسپان باد پای ۱۷ و تحف و هدايا بجهت سلاطین دکن سر انجام نمود، وباتفاق طریق سفر هند پیش گرفته چون بدبار العباده یزد رسیدیم بزیارت و ملازمت حضرت

۱ مینمود و ON : نموده B || طاعات و عبادات ON : عبادات و طاعات ۱۳ || و الله ۲ و الله ۱۰ (یونس) آیه ۲۵ ۳ || وحشت آباد ON : وحشت سرای ۴ || یافته ON : تافته ۱۱ برار الملك BN : برار الملك ۱۲ || سعد آباد ON : سعید آباد B || بوده ON : بود و B ۱۳ قلی ON : هند دکن ۱۴ || B - : هند و دکن N ۱۶ نمود ON : - ۱۷ گرفته O : گرفتیم BN || العباده ON : العباد B || حضرت O : BN -

ارشاد پناهی ، معارف دستگاهی ، شاه فعیم الدین نعمت الله ثانی - قدس سرمه العزیز - که طریقه بیرون مریدی و خویشی در میان بود ، رفیقیم ، چه منکوحة ۳ حضرت ارشاد پناه صبیحه هیرزا جهانشاه بود . واز آنجا که کمال کرامت و ولایت آنجناب بود بعد از پرسش احوال و اظهار التفات و اشقاق این کلمات بر زبان وحی ترجمان گذرانیدند که : « ای فرزند ، بحصول عنایات ۶ امانی و آمالی در هر باب واقع و مستظر بر باش ، که از بارگاه احادیث سلطنت قطربی از اقطار هندوستان بتو و اولاد تو حواله کرده اند . » و دست مبارک بر سر وکتف هن مالیه چند عدد اشرفی از زیر سجاده برداشته بمن داد ۹ که : « این اول فتوح است . بسلامت برو که آن سر زمین بتو حواله شده است . » از اشاره شاه معارف آگاه امیدوار شده استدعای فاتحه و دعا نموده هتووجه دیار هند شدیم . چون از بحر عبور کرده بمحمد آباد بیدر ، ۱۲ که تختگاه سلطان بود ، رسیدیم ، بعد از چند روز ملاقات پادشاه بهمن فزاد سلطان محمود شاه ، که در آن اوان بر سریر سلطنت ممکن گردیده بود ، دست داد . جناب عمی هدایا و اسپان که همراه آورده بود بنظر گذرانیده در محل قبول آمد و جناب عمی و این جانب را بنوازشات شاهانه ۱۵ معزز ساخته انواع التفات بظهور رسانید ، و بتکلیف و مبالغه تمام این جانب را فکاه داشته رخصت آمدن حضور عنایت فرمود . و جناب عمی را بخلعه فاخره

۱ ثانی OB : باقی N ۲ طریقه ON : طریق B ۳ بیرون مریدی ON : بیرون مریدی B

۵ عنایات O : - ۱۰ فاتحه و دعا ON : دعا و فاتحه B ۱۲ بهمن ON : شمس N

۱۴ عمی : + ام BN ۱۵ آمد و ON : آمد B ۱۷ فرمود و ON : ام + BN

فرموده B ۱۸ عمی را O : عمی ام را BN ۱۹ بخلعه O : بخلعه B بخلعه N

سر افزای ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت. روز دیگر پادشاه هفت کشور مرا پیش طلبیده نوازن و عواطف شاهانه نموده گفت: «سلطان قلی، هباید که شما با ما باشید و رخسار عروس سفر عراق بناخن فراق بخراشید،³ که یوماً فیوماً مراتب و مناصب وجاه و رفعت تو در ترقی خواهد بود.» و روز بروز انواع عاطفت تازه و مرحمت بی اندازه از پادشاه نسبت بما صدور می یافت، تا بعون عنایت الهی در مملکت دکن بر مسند فرماندهی و وساده⁴ سلطنت هتمگن گشتم،⁵ چنانچه تفصیل این حالات در کتب متعدد هر قوم فلم هورخین بلاغت آین گردیده.

احوال نظام الدّین عبد الباقی

عطر افشاری خامه مشکین عمامه در گلزار احوال ملاذ و مرجع صدور عالی مقدار، سلاله خاندان امامت وارشاد، امیر نظام الدّین عبد الباقی.⁶

(۹۴) در شهور سنّه ست و عشر و تسعماهه که دست قدرت مالک الملک علی الاطلاق - عز شأنه - فتح بلاد خراسان بر روی دولت پادشاه جم قدر، سکندر مکان، خاقان فریدون شان، ابوالبقاء سلطان شاه اسماعیل صفوی⁷ شاهانه O : پادشاهان BN || نموده O : فرموده B فرموده N ۳ || ما ON : B - ۲

تو BN : - ۵ || O : از ON : بمن B ۶- ۷ صدور می یافت ON : بود B ۸ || عمامه در گلزار احوال ملاذ و مرجع O : خاتمه در گلزار احوال ملاذ ماجاه B عمامه در گلزار ملاذ و ماجاه N

بپادر خان بر کشود، و بید قدرت کامله روزنامچه حیات محمد خان شیبانی در نور دیده گشت، پادشاه ربع مسکون در بلده هرات اوی ابهت و کامرانی ۳ بر افراخت. آن مقندای اولیای هدایت دثار از خطه بهشت هنرله یزد پایه سریر خلافت مصیر شناقه باصناف الطاف واعطاف خسروانه سر افزایی یافته در سلک هقربان بارگاه جهان پناه منتظم گردید.

۶ (۹۵) بعد از چند روز خاطر خورشید اثر وضمیر هنر مهر تنویر ضیاء گستر پادشاه هفت کشور متوجه آن گشت که زمام رتق وفق وقبض و بسط و حل وعقد مهمات سر کار سلطنت ووکالت نفس همایون شاهی ۹ ظل آله وداد وستد امور و معاملات اوقات همالک محروسه در قبضه درایت وکف کفایت صاحب کیاستی نهد که بمنانت رای زدینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات ودام گبرد و باصابت فکر دور اندیشش قاعدة ارکان ۱۲ ملک وملت صفت رسونخ واستحکام پذیرد، واز شمیم مکارم اخلاقش مشام جان ساکنان اقطار آفاق معطر گردد، واز نسیم محاسن آدابش نضارت کلزار تمنای قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد، وصفت شاملش مظلومان ۱۵ بادیه نامرادی را از تاب آفتاب حوادث نجات داده بظلال فراغت و آسایش رساند. شعر :

- 1 برکشود و O : برکشود B برکشوده N ॥ حیات B : حیوت O ۲ ابهت O : بجهت
- 2 منزله ON : منزل B ۴ مصیر ON : میر B ۶ اثر ON : مظاهر B ۷ ضیاء
- 8 گستر OB : برضا گسترده N ۹ اوقات BN : اوقاف O ۱۰ بمنانت ON : بمنانت B
- 11-10 دین و دولت O : این دولت BN ۱۱ دوام ON : هوام B ۱۲ دور اندیشش O : دور اندیش BN ۱۳ نضارت O : نضارت BN ۱۴ قاطنان O : قاطان B قاطبان N
- 15 نامرادی را ON : نامرادی B

خجسته رأى او بر خلق راه فتنه بر بندد

مبارك رايتش بر ملك راه خير بگشايد

3 سعادت چشم بگشايد که تا رویش کجا بیند

زمانه کوش و ادارد که تا رايشه چه فرماید .

(۹۶) وبعد از استشاره واستخاره خلعت این مناصب جلیل المراتب

بر قامت قابلیت سلاله سلسله سید الهاشمی امیر نظام الدین عبد الباقی چست 6
آمد. نخست حکم همایون از تکمّن عنایت روز افزون نفاذ یافت که
آنحضرت من حیث الاستقلال والافراد متوجه سر انجام امور سلطنت وجهانگرانی
بوده، جمیع امراء وارکان دولت وتمامی وزراء واعیان حضرت می وقوف 9
و مشورت او در هیچ مهم از مهمات جزوی وکلی مدخل ننمایند. لا جرم
عتبه علیه اش ملاد امراء وبناء وزراء کشت. شعر :

12 پناه سروزان شد درگه او سر نام آوران خاک ره او .

وهم در آن ایام پادشاه آفتاب احتشام بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت
غراً و تمییت مهام سادات وقضات وعلماء وفضلاء گشته منصب صدارت ممالک 15
محروسه با آنحضرت تفویض فرمود. قطع نظر از تکلفات منشیانه وتلطیفات
مترسلانه ساحت گلزار ملک وهمت برشحات سحاب اهتمام واجتهاد آن وکیل
منشرح الصدر وصدر عالی قدر فاضر وسیراب گشت وفضای ریاض دین ودولت

1 رای او O : رایش BN 2 رایش BN : رای او O ॥ راه خیر بگشايد BN :

رای خیر بشاید O 5 بعد O : بعد BN ॥ جلیل B : جلیة ON + المعارف و N 7 تکمّن ON : تکمّن B 11 علیه O : -BN 15 نظر ON : -B ॥ تلطیفات BN :

تصنیفات O 17 الصدر وصدر O : الصدر B الصدور N ॥ ناصر و : ناظر و B - ON

از قطرات غمام اعتناء والتفات آن هر تضوی خصال در خضرت ونضارت از سرابستان جنان درگذشت.

۳ (۹۷) ومدت چند سال آن مناصب جلیل المراتب بوجود فایض الجود آن سلطان نقیب عارف شعار زینت و آرایش داشت، تا در اوایل رجب المرجب سنه عشرین و تسعمايه فيما بين خاقان سليمان شان و سلطان سليم خان والي ولایت روم در موضع چالدران محاربه و مقابله روی نمود، چنانچه شمهئی از آن بدستیاري بنان در جلد ثانی «جامع مفیدی» بيان گردیده. آنحضرت در قول بوکالت پادشاه هفت کشور قرار داشت. باقتصای ۹ قضاء وقدر بقیع اعادی جرعة جام شهادت نوشیده روح مطهرش بارواح شهداء در أعلى علیین در طیران آمد. بیت:

دردا که زمان بجهنگ تیز آهنگ است

۱2 با خرد و بزرگ روز و شب در جنگ است

گاهی بود از لاله زمین غرقه بخون
گاهی فلك از خون شفق گلنگ است.

۱5 آثار و عمارات آن بانی بنیان خیر و احسان بی شمار، و آنچه در نظر ارباب بینش ظاهر و هویدا صفة صفاء است که در خانقه جد بزرگوار در قریه تفت معمار همت عالی نهمتش با تمام رسانیده.

1 خضرت O : خضرارت BN 5 شان O : شاه B 6 چالدران N : جال دران O
جالدران B 9 بقیع ON : تبلیغ B 11 تیز ON : تیز B 16 هویدا : + است BN
B - : ON 17 همت

احوال شاه نور الدین نعمت الله باقی

ذکر شمّه ؓی از اوصاف و برخی از احوال سلطان سادات با احترام، قدوّة اولاد خیر الانام، مرتضیٰ ممالک اسلام، مقتداء طوابیف ۳ انام، مخصوص بعادات ازلی و تأییدات لم یزلی، شاه نور الدین نعمت الله باقی.

(۹۸) بر ضمیر هنیر عالم آرای اکابر واهالی، که بحقیقت جام ۶ جهان‌نما عبارت از آن است، پوشیده نخواهد بود که پیشنهاد همت عالی رتبت آن مهر سپهر سیادت و نقابت تقویت دین مبین بود و نصب العین ضمیر هنیرش تمثیت احکام شرع سلیمانی‌مرسلین – علیه وعلیهم الصلوات ۹ رب العالمین – سعادتمندی که چون درخت بختش در گلشن اقبال بالا کشید، بهترین میوه‌اش افامت هراسم امر معروف ولوازم فهی منکر بود، و چون نهال اجلالش از جویبار نقابت سرسبز و شاداب گردید تازه‌ترین ۱۲ نوباوه‌اش ایصال خیر و نفع واستیصال شرّ و ضرر بود، آینه داش چون بصیقل توفیق روشنی یافت صورت نیکخواهی و نیکوکاری در ضمیر هنیرش ۵-۲ ذکر شمّه ؓی ... نعمت الله باقی ON : در بیان احوال سعادت آمال قره باصره محمد مصطفیٰ صمّ و نمره شجره علی مرتضیٰ الملقب بمرتضیٰ ممالک اسلام و مقتداء طوابیف انام شرح آن ۹ شرع O : BN - الصلوات : + BN ۱۰ بختش ON : نغلش B ۱۱ نهی : + اذ BN ۱۲ و چون O : چون BN سرسبز O : سرسبز BN گردید ON : ۱۳ ایصال OB : ایثار و ایصال N ضرر O : ضرر B خبر N ۱۴ نیکوکاری ON : بیکو گرداری B

نووانی کشت و پرتو انوارش بشارع شرع مستقیم راهبر آمد. بیت :

سر سبزی نهال سعادت بـانغ ملک

بـی چشمـه سار شـرع مـطـهر طـمع مـدار.

3

لا جرم نسیم نعمت الـهـی در وزـیدـن آـمـدـهـ تـرـیـتـ آـنـحـضـرـتـ در ضـمـیرـ آـفـقـابـ
تأثـیرـ خـاقـانـ کـشـورـ گـشاـ، سـلـطـانـ طـهـمـاسـبـ بـهـاـدـرـ خـانـ، قـرـارـ گـرفـتـ وـدرـ
6 شـهـوـرـ سـنـهـ فـوـابـ بـلـقـیـسـ مـکـانـ، هـرـیـمـ شـانـ، عـلـیـهـ مـتعـالـیـهـ خـانـشـ
یـمـکـمـ، هـمـشـیرـ هـجـتـرـمـهـ خـودـراـ، کـهـ فـاطـمـهـ زـهـانـ وـمـلـکـهـ اـیرـانـ بـودـ، بـرـ فـهـجـ
شـرـیـعـتـ غـرـّاـ بـعـقـدـ اـزـدـواـجـ آـنـحـضـرـتـ اـنـظـامـ دـادـهـ عـمـارـیـ زـرـنـگـارـ بـلـقـیـسـ عـقـتـ
9 شـعـارـرـاـ بـجـانـبـ خـطـهـ یـزـدـ روـانـ فـرـمـودـ.

(۹۹) وـنـسـبـتـ بـآـنـحـضـرـتـ نـقـابـتـ هـنـقـبـتـ اـنـوـاعـ اـنـعـامـ وـاحـسـانـ فـرـمـودـ
وزـمـامـ اـخـتـيـارـ وـلـایـتـ یـزـدـ بـکـفـ کـفـایـتـ وـکـلـاءـ آـنـ دـوـحـهـ چـمـنـ رسـالـتـ نـهـادـ
12 وـحـکـمـ هـمـایـونـ اـزـ مـکـمـنـ عـنـایـتـ رـوـزـ اـفـزـونـ عـزـ صـدـورـ یـافـتـ کـهـ اـمـرـایـ رـفـیـعـ
مـقـدـارـ وـوـزـرـاءـ کـفـایـتـ شـعـارـ وـسـادـاتـ عـالـیـ تـبـارـ وـاـکـابـرـ وـاـهـالـیـ اـقـطـارـ وـاـمـصـارـ
بـلـادـ غـاشـیـهـ فـرـهـانـ بـرـ دـوـشـ گـرـفـتـهـ لـوـازـمـ اـطـاعـتـ بـعـایـ آـوـرـنـدـ وـمـنـشـیـانـ عـطـارـدـ
15 فـشـانـ درـ فـرـامـینـ مـطـاعـهـ وـاحـکـامـ وـاجـبـ الـاطـاعـهـ درـ القـابـ آـنـحـضـرـتـ هـرـتـضـیـ
مـمـالـکـ اـسـلـامـ وـمـقـدـاءـ طـوـایـفـ اـنـامـ نـوـیـسـنـدـ.

(۱۰۰) چـونـ اـینـ خـبـرـ بـهـجـتـ اـنـ وـقـبـ وـصـولـ مـحـفـظـهـ زـرـنـگـارـ مـهـدـ
18 عـلـیـاـ نـزـدـیـکـ شـدـ هـرـتـضـیـ مـمـالـکـ اـسـلـامـ باـ اـعـاظـمـ سـادـاتـ وـاـکـابـرـ وـاـشـرـافـ
 BN - O : شـرعـ 4 BN - O : تـرـیـتـ 10 BN - O : نـسـبـتـ 11 BN - O : بـآـنـحـضـرـتـ
BN : بـعـضـرـتـ 12 Mکـمـنـ ON : مـکـمـنـ 13 B : درـ القـابـ 14 OB : وـ القـابـ N :
16 O : نـوـیـسـنـدـ 17 اـنـ ON : آـنـارـ B : آـنـارـ B

با استقبال روان گردیدند و پرستاران سر اپرده عظمت حجاجهای عروسی را بفروش
زد دوزی هزین ساختند: شعر،

مرتب گشت چندین حجله ناز

3 شد ابواب سرور و خرمی باز

زیای انداز صحراء یافت تزین

6 بسان سقف صورت خانه چین.

ودر ساعتی سعادت اقبیاس هیئت محفوظ بدولات واقبان ناهید اوج سلطنت
و استقلال بدولتخانه خطه بزد رسید. از شعشهه انوار الطاف پادشاهی علو
هکان آن ظهر لطف نامتناهی بحدی رسید که عرصه ایران روشنی یافت. 9
واکابر و افضل هر دیار روی ارادت باستان کرامت نشانش آورده، وزراء
روزگار در مجلس بهشت آثار در صفت نعال نشسته سرمایه افتخار خود
هیدانستند، واهالی و اشراف ملازمت سده سنیه اش را لیلا و نهارا بر خود 12
واجب ولازم دانسته بآن میاهات میگردند. دست سخاوت پرور آن قدوة
اولاد خیر البشر - علیه صلوات الله العلیک الاعظم - بآن سان گوهر بار
گشت که کیسه امید صغیر و کبیر هالهای گشت. با وجود وفور جاه وجلال 15
و کثرت حشمت وأقبیال بمحالت ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل و پیمود
ودر تعظیم أصحاب فضل و حال در هیچ وقتی از اوقات اهمال و اغفال

18 نمیفرمود. نظم:

1 بirstاران : + این B بفروش N : بفروشان O بفرش B 4 سرور و ON : سرور

8-7 ناهید... استقلال ON : - B 9 ایران BN : ایرانی O 10 دیار O : دیاری

12 لیلا و نهارا ON : لیل و نهار B 14 علیه B : - ON 17 ودر ON : واز B BN

بلطف پادشاه بفسد پرور
خديو دين پناه عدل گستر
فلک حیران عز وجا او گشت.

۳ و آن زبدۀ اولاد رسالت پناهی در ترفیه حال اصحاب فضل و هنر کوشیده
با انامل معدلت ابواب مكرمت بر گشود. بیت:

در جود وسخا بر خلق بگشاد
نبودش کام غیر از دفع بیداد
یمن القات شهرباری
بنای عدل را داد استواری
زا بر لطف او اطراف عالم
چو گلزار ارم گردید خرم.

۴ (۱۰۱) در آن ایام خجسته فرجام خاطر انور آنحضرت فرشته احترام
بساختن عمارت و اجرای قنوات و احداث باغات راغب گشت وامر فرمود که
نخست معماران هنرور و مهندسان دانش اثر در چهار بازار در دار الفتح
طرح چهار سوق اندازند و اساس آنرا بسان گنبد هرمان مشید و مستحکم
۱۲ سازند و باندک زمانی آن بناء روح افزا بر وجهی ساخته و پرداخته آمد
که شرفات بلندش سر همت بذروهه قصر فیروزه کار سپهر رسانید و عرفات
بی مانتدش فرق رفت از کنگره هنرمندان ماه و مهر در گنرانید. شعر:

بوستانیست که طاؤس هلایک هر دم ۱۵

از سر سدره نماید به واش پر واز

خم طاقش همه با سقف فلک شد هم طاق

لب بامش همه در گوش زحل گوید راز.

۳ ترفیه ON : ترفه B || ارباب BN : اصحاب O ۴ مدلات OB : معرفت و معدلت
۵ از ON - : BN ۹ ۱ O : گشت B ۱۱ مشید و ON : مشید B ۱۳ فیروزه
کار ON : فیروز فام ۱۴ ماه و مهر ON : مهر و ماه B ۱۷ طاقش B : طاق O

(۱۰۲) و بعد از آن از طرف قصبه هیریجرد مانند زمزم چشمۀ آب عذوبت
 هاب جاری ساخته بصرای پای کوشک آورد واستادان بناء و باغبانان دانا
 کاخی دلگشا و بوستانی روح افزا در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند ۳
 و در اطرافش جبار بلند مقدار بر افراخته ساخت تا راحتش را از نشاندن
 نهالهای نمر بخش و گلبنهای عطر پرور هزین و معطر ساختند، و بر بالای طاق
 در باغ عمارتی فلك ارتفاع ساخته گشت که قبة آن در بلندی از شرفه ۶
 خورنق و سدیر درگذشت؛ و در برابر آن حوضی کوئنر مثال احداث یافته از
 آن آب زلال هالامال شد، و خیابان طویل و عریض بنها کاج ترتیب یافت.
 و آن باغ خلد آسا موسوم گشت به باغ مراد. و حالا آن گلشن فردوس وش ۹
 بکمال معموری رسیده، واز نزاهت چمنها ولطافت آب و هوای غیرت گلستان
 ارم گردیده؛ شکوفه بساتین افلک از اتفاع گلهای رنگارانگش کاهی سرخ
 و گاهی زرد برآید، و عندلیب خوش نوای طبع دراک در وصف گلهای بداع ۱۲
 آثارش نعمه «روضة من ریاض الجنّة» سراید؛ بخشش مشک بوی از حوالی
 لالهایش چون زلف دلفریب خوبان سر بر زده، و سنبل سلسله موی با گلهای
 حمرايش همچون خطّ غالیه بوی با لعل بتان خوش برآمده؛ انمار حلوات ۱۵
 آثار اشجارش قوت روح وقوّت دل، و هوای فضای دلگشايش در جمیع
 اوقات بغايت معتدل. نظم :

چو خطّ بتان سبزه اش دلگشا ز سر کشتگانش نسیم صبا ۱۸

کاغی BN : باغی O ۴ ساخت ON : ساخته B ۱ نشاندن : + ۳

و B ۶ در باغ ON : سدیر B ۷ ON : سریر B ۱۲ برآید ON : برآمد B
 دراک O : ادرارک BN ۱۳ روشه ON : هنر روشه B

درختان کاجش همه دلپسند
چو سروان دعنای بالا بلند
نه در وی غم گلن نه اندوه گرد.

3) (۱۰۳) بر صحیفه ضمیر عنیر ارباب بینش هستور نماند که عمار همت
عالی نهمت آنحضرت کرامت ولایت مرتب آن مقدار باغات جنت قرین
و عمارت و بسانین در اصل شهر یزد و بلوکات ساخته و پرداخته که اگر
6 کمیت واسطی نژاد قلم در عرصه توصیف آنها در تکاپوی آید هر آینه از
رفتار باز مانده بسر کوی مقصود نخواهد رسید. باری در این مقام بهمین
قدر اختصار نمود. بیت :

9) کسری نماید و قصّه ایوان او به‌ماند

نعمان برفت و ذکر خورنق هنوز هست.

12) (۱۰۴) ودر همان ایام نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکان، خدیجه
از زمان، مود علیاء عدیه عالیه خانش بیگم، حرم محترم نواب هر تضی همالک
الاسلام، أمر فرمود تا در خانقاہ تفت مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر
دانشور - مصراج - :

15) ساعتی که تفاخر کند بدان ایام

طرح مسجدی عالی اساس انداختند ودر هر رکنی از ارکان چهارگانه اش
غرفات بر افراد خود که هر غرفه ندای «ان آثارنا تدل علینا» بچهار رکن
BN O : سبزان 3 BN 1 بینش ON : فضل و بینش 6 1 آید O : افتاد
آمد N 1 هر آینه ON : و آینه 8 1 اختصار O : اختصار B اختصاص 10 خورنق N :
خوارنق 11 و در ON : در 12 علیه O : 14-15 مصراج (مصراج : N -)
بساعتی که BN : در ساعتی که ع O 15 کند : + چهان O 16 چهارگانه اش O :
چهارگونه اش BN

عالیم میرساند و صریر در بزرگش عباد هفت اقلیم را بدار السلام اسلام میخواهد؛
و اطراف دیوارش طاقها بکتابه زینت یافته و پرتو آنوار حروف و کلمات آیات
بینات قرآنی بر آن تافته. کمال جمال منبر و قبله گاهش بر نظر بصیرت ۳
آگاهان توفيق در میآید و رحل تسبیح مستجابش غلغله در حلقه داکران
مجامع ملکوت انداخته، و صدای تقدیس و تهلیل بصوامع عابدان لاهوت افاده.

۸

احوال غیاث الدین میر میران

۹

گفتار در ذکر مجملی از احوال خیر مآل نواب مستطاب سیاست
همقت، اثبات هر آبیت، هر تضییی همایلک اسلام، هرشد طوایف انان، امیر
غیاث الدین محمد میر میران.

۱۰

(۱۰۵) در آن ایام خجسته فرجام که محروسه یزد از یمن مقدم
آن زده و خلاصه اولاد خیر البریة غیرت افزای ریاض جنان بود بخشندۀ
بی هنّت - تعالی شانه - آنحضرت را خلف ارجمندی عنایت فرمود که امعه ۱۲
انوار مصطفوی از جبهه او پیدا و علامات ولایات هرتضوی از ناصیه حاش
هویدا - شعر :

1 السلام BN : السالم O 2 واطراف OB : در اطراف N | طاقها بکتابه O :
طاقهای کتابه BN | 3 منبر و ON : میزد B 5 و تهلیل BN : تهلیاش O + مهلاش
| لاهوت BN - 9-7 : گفتار ... میر میران ON : گفتار در ذکر مجملی از
احوال خیر مآل نواب غیاث الدین محمد میر میران B 11 البریة O : البشر B الانام N

- خجسته طالع وروشن دل ومبارک بی
فرشته طلعت ونیک اختر وهمایون فال 3
- از آن نهال شرف تازه گشت گلشن دین
چنانکه تازه شود بر گ کل ز باد شمال .
- اعني زبده اولاد رسالت ودوحه چمن امامت ولایت ، امیر غیاث الدین 6
محمد هیران ، در ساعتی محمود بطاعی مسعود از کتم عدم قدم بعرصه عالم نهاده؛ وزبان زمان در وصف آن هولود خجسته مسعود بر این کونه در ترجم بود : شعر ،
- روز ولادتش چ-و نظر کرد مشتری 9
انصار داد و گفت که این سعد اکبر است .
- (۱۰۶) هنوز آن غنچه گلزار اقبال از تنسم صباء صبی تمام نشگفته بود که شمایم سروری ونقابت از احوال واقوالش بمشام جان عالمیان هیرسید ولواح انوار سیادت از جبین منیرش درخشندۀ جهان را روشنی میداد . 12
شعر :
- بر آمد ماهی از اوج سعادت 15
نگویم من که روشن آفتابی
ز رویش لامع انوار سیادت
بی-رج سر فرازی کامیابی
وجودش گوهر کان کرامت .
رخش شمع شبستان امامت
- وهرچند بزرگتر میشد اهارات جاه وجلال وعلامات کرامت واقبال از 18
7 زمان OB : N - 9 B : ON : چه 10 داد و ON :
داد 11 تنسم O : نیم 13 BN : از لواح O درخشندۀ BN : درخشیده
18 علامات ON : علامت B : کرامات BN : کرامات O

صادرات افعال وواردات اقوالش ظاهرتر میگردید.

(۱۰۷) وچون بحد کمال رسید و خاقان جنت مکان ابو الفتح شاه

طهماسب بهادر خان استحقاق رتبت نقابت واستعداد منزلت قرابت در ناصیه ۳
با سعادتش هویدا دید و تمہید رعایت رعیت فوازی از حرکاش مشاهده نمود،
پرتو انوار عاطفت پادشاهی بر وجنات احوال خیر هاں آنحضرت تافه پایه
قدر ومنزلتش را از ایوان کیوان در گذرانید ونقابت وسروری همالک ۶
محروسه را با آنحضرت تفویض فرمود. ونوباوه باع عظمت پادشاهی وقرة العین
سلطنت وتجداری، اعنی نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکانی خانش پیکم،
صبیهٔ صلبیهٔ خودرا، که درّ النّاج خلافت وکشور ستانی بود، بعقد ازدواج ۹
نواب شاه نعمت الله، خلف اکبر نواب امیر غیاث الدین محمد میرمیران،
در آورده، صبیهٔ شاه نعمت الله هزبور را بشاهزاده کامکار اسماعیل میرزا نسبت
مواصلت فرمود و بمقدضای شریعت غرّاً عقد نکاح منعقد گردید. ۱۲

(۱۰۸) وپادشاه سکندر شوکت روز بروز وساعت بساعت در تعظیم

وتوقیر آنحضرت کوشیده حکم همایون از هکمن عنایت روز افزون فناز
یافت که جمیع امراء وارکان دولت وتمامی وزراء واعیان حضرت طریق ۱۵
مطابعتش پویند وغاشیهٔ مطاوعتش بر دوش گیرند، وهنشیان سدۀ سلطنت
در فرامین مطاعه لقیش را «مرتضی همالک اسلام و مقداء طوابیف انام»
نویسنده. لا جرم عتبهٔ علیه اش ملاذ امراء خافقین وپناه ولاة هشرقین گشت، ۱۸

7 پادشاهی O : کامکاری BN 9 صلبیه O : 13 BN - : ساعت B : ساعت ON : 14 کوشیده ON : مکدن BN : ممکن 16 بویند BN : نمایند O : مطاوعتش
BN : مطاوعت O 18 ولاة ON : ولاست B

وپایه حشمت واقتدارش از پرتو عنایت پادشاه جهان مطاع شبنم صفت ارتقاء
یافته از فرق فرقین درگذشت. وهم در آن ایام - مصراع - :

خدیو جهانگیر روشن ضمیر

3

تجددید هتوجه تقویت ارکان شریعت غرماً وتمشیت مهم سادات وقضات وسایر
ناس گشته، منصب نقابت همالک محروسه را با آن قدوة اولاد خیر البریة ،
که در هدایت هادی راه هدی ودر ولایت والی دین الله بود، تفویض
فرهود. وبی شاییه تکلف وسخنوری آنحضرت نسبت بعلماء وہشایخ ارادت
وأخلاص ظاهر مینمود، ودر تعظیم سادات واکابر واشراف دفیقهئی فوت
وفروگذاشت نمینمود. از رشحات سحاب اهتمام واجتهاد آن مرجع اکابر
نژدیک ودور ریاض دین ودولت سیراب گشت وکشتار امید ساکنان بلاد
واهصار از قطرات غمام اعتماء والتفاتش در خضرت وفضارت از سوابستان
جنان در گذشت.

12

(۱۰۹) وهمچنین در زمانی که نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه
بر سریر سلطنت هوزوٹ قرار گرفت پرتو آفتاب عنایت شاهی از مشرق
هرحمت نامتناهی طالع گشته بر وجنات احوال آنحضرت واولاد عظام
کرامش، که زبدۀ بر گزیدگان « قل لا استلکم علیه اجرًا الا المودّة في
القربي » بودند، تافت وابواب لطف ورحمت شاهنشاهی بر روی دوزگار
همایون فال خلاصه دودمان آل عبا بر گشاد.

1 پرتو : + خورشید BN صفت ON : صفت B 2 فرق فرقین O : فرق فرقین B
فوق فرق فرقین N 6 هدی و BN : هدی O ۱۱ الله ON : ایش ۱۳ سلطان O : شاه
سلطان BN ۱۶-۱۷ قل لا استلکم : سوره ۴۲ (الشوری) آیه ۲۳

(۱۱۰) ونواب خورشید احتجاب بلقیس مکان، ناموس العالمین، علیه عالیه متعالیه صفیه سلطان بیگم، مشهور بشاهزاده خانم، که زهره برج سلطنت وجهانبانی و دُرّی اوچ خلافت و کشورگشائی وصیبیه صلیبیه شاه اسماعیل ۳ ثانی بود بنوّاب نقابت پناه کرامت دستگاه اختر نوربخش برج رسالت و نیر جهان تاب سپهر سیادت شاه خلیل الله، خلف ارشد نواب هسته طاب هرتضی ممالک اسلام، نامزد فرمود.
۶

(۱۱۱) ودر اوایل سنّه تسعماه در هنگام بهار طراوت شعار
که سلطان بلند جناب هفت اقلیم گردون عرصه جهان را - ع - :
۹
بعز طلعت کیتی فروز آذین بست
وقوای نامیه را باوردن عروس گل سوری نامزد کرد، - هصراع - :
مهد فیروزه گلبن بصد آئین آراست

محفه زرنگار آن مخدّره عفت دنار را بحشمتی که دیده گردون در نظاره ۱۲ آن حیران ماند وعظتی که بر جمیعن روشن ضمیر جهت دفع اصابت عین الکمال آیت «وان بکاد» بر زبان راند بجانب بزد روان ساخت. وچون خبر قرب وصول بدان خطه بهشت منزله رسید نواب هرتضی ممالک اسلام ۱۵ بترتیب طوی و آذین بستن شهر و کوی فرمان فرمود. فرمانبران بسر انجام

2 هاله BN - O : متعالیه ON 3 B - : دری B گشائی O : ستانی BN - وصیبیه صلیبیه O : صبیه B صبیه صلیبیه N 7 ودر ON : در B 8 گردون O : - 10-9 بعز ... نامزد کرد O : بنور خود منور گردانید BN 11 گلبن ON : - 14 آراست O : برداخت آن BN 13 او O اصابت BN : اصحاب O 14 وان B آراست O : برداخت آن BN 15 ممالک ON : - B 16 آذین O : آئین BN بکاد OB (قرآن ۵۱/۶۸) : و آن بکار N ۱۵ ممالک ON : - B ۱۶ آذین O : آئین BN

اسباب جشن و سور و ضروریات آیام نشاط و سرور هشقول گشتند، و در باع
جهان آرای گلشن، که هوای جان فزایش چون نسیم اردبیهشتی روح پروز
۳ و آب عذوبت ها بش هانند آب حیات جان بخش بود، یراق آن کار کرده،
ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انسانی گشود؛
وارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده کوچها و بازارها آذین بستند
۶ و چهار طاقها بر افراخته تمامی جدران و دکاکین را بدیباء چین و محمل فرنگ
واطلس خطائی بیمار استند، و انواع نقشها بصورتی پیراستند که در تقریر
چگونگی آن بنان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از استطاعت قلم
۹ دو زبان متجاوز. بعد از ورود بمقر تمکین، - بیت - :

بروزی که طالع برومند بود نظرها سزاوار پیوند بود،

قضات و علماء واشراف و فضلاء در مجلس بهشت آیین نشستند و بمقتضای
۱۲ شریعت غرّا عقد نکاح بستند. حججه نشینان تقد سیادت و حشمت شرایط
کشیدن پیشکش و نثار بجای آوردند و آن مقدار زر و گوهر ساقچ کردند
که قافله نیاز از مرحله جهان رخت بر بست و دست عنایت بخشندۀ کارساز
۱۵ ابواب غنا بر روی مساکین و فقراء آن دیار بگشاد.

(۱۱۲) آنحضرت و اولاد امجاد که هر یک آفتاب سپهر ولایت و ماه

برج کرامت بودند در ظلال عواطف خسر و ستوده خصال آرام یافته پرتو

2 اردبیهشتی O : اردی بهشت BN 5 بازارها : + BN 1 آذین O : آذین BN

6 جدران O : جداران B جدیدها N 7 پیراستند ON : میراستند B 8 عازم ON :

۱۱ قاصر B 9 متجاوز : + بوده و B 13 آین ON : آن 13 و آن O : آن BN

13 ساقچ ON : نثار B 15 مساکین و فقراء ON : فقرا و مساکین B

عنایت پادشاهی بر وجنات احوال خیر هآلشان میتابت، وزمام اختیار بلاد
وامصار عموماً وخطه فرح افزای یزد خصوصاً در قبضه اقتدار آن فرقه عظیم
الشأن قرار میداشت. وزراء عظام وحکام عالی مقام وسادات با احترام
واکابر واهالی عرصه عالم درگاه خلائق پناه نواب مرتضوی خصالرا پناه
خود یافته ملازمت سده سنیه اش را بر خود لازم وواجب دانستند. عتبه
علیه اش ملاذ اکابر اطراف آفاق شد وسدۀ سنیه اش پناه اعظم افضل
باستحقاق کشت. اسباب جاه وحشمت ومحاجبات مکنت وعظمت آن مقدار
در سر کار آنحضرت جمع کشت که پایه قدر ومنزلتش از جمیع صدور
وامراء عظیم الشأن بلکه اکثر سلاطین نافذ فرمان درگذشت. وفور اموال
واملاک ورقبات بمرتبه‌ئی بود که محاسبان دانا از حساب آن بعجز اعتراف
داشتند. وچون محل است که سپهر غدار در این مرحله ناپایدار ارباب
استقلال را آسوده وبر قرار گذارد در شهرور سنه ثمان وتسعین وتسعمایه
آن قبله اهل عرفان سر بر بستر ناتوانی نهاد، ومعالجه ومداوای حکماء
واطباء هفید نیافتداده کار از ترتیب اغذیه واشربه درگذشت. داعی «والله
يدعوا الى دار السلام» ندای «يا ايتها النفس المطمئنة» بگوش هوش
رسانید، وآنحضرت خاطر از تعلقات ذیبوی فارغ ساخته بروضات جنان
خرامید. هننوی:

2 عموماً B، عماماً O، عموم N | افزای O : فرای B ذای N | 3 میداشت : + و B |

4-5 بر خود لازم... آفاق وسدۀ سنیه اش ON : ON - | 6 اطراف O : واشراف N |

9 نافذ فرمان O : نافذ الفرمان BN | وفود ON : وقدر B | 10-11 اموال واملاک ON :

املاک واموال B | 10 بعجز : + آن B | 13 نهاد O : گذارد B | 14 درگذشت : + و

14-15 واسه : سوره ۱۰ (بتوس) آية ۲۵ | 15 يا ايتها : سوره ۸۹ (النجر) آية ۲۷ BN

- دریغ آنکه بود از علو نسب سر دودمان رسول عرب
دریغ آنکه از فیض انعام عام دل خلق را شاد کردی مدام
دریغ آنکه بود از وفور کمال عطا بخش اصحاب جاه و جلال
دریغ آنکه چشم فلک بعد از این نبیند نظیرش بر روی زمین .
ذکر بنای خانه عباسی و جلوخان و میدان شاه .
- 6 (۱۱۳) بر پیشگاه خاطر ارباب جاه و جلال و صدر نشینان آیوان استقلال روشن و برهن خواهد بود که شغل عمارات از عضمات امور عالم و مهمات جمهور بني آدم است . بنا بر آن از سلاطین زمان و فرمان فرمایان جهان واکابر وأعیان در هر بلاد و دیار غرایب آثار بسادگار هاند .
9 لاجرم در اواني که نواب هر تضیی ممالك اسلام ، امیر غیاث الدین محمد میر ایران ، بر مسند جلالت و سروری و نقابت همگن بود فراخود همت عالی 12 نهمت در اصل شهر و بلوکات خطه يزد عمارات و قصور و باغات و قری و هزارع بنا فرموده . از آن جمله در محله درب مدرسه ، بقرب عمارات امیر غیاث الدین علی ، طرح دولتخانه عالی انداخت و ایوانهای زرنگار و قصرهای 15 رفیع نمودار گردانیده از فراحت و خرمی رشك فردوس و غیرت افزای قصور جنان ساخت . شعر :

فضای قصرهایش گنج آهال صفائ صفهایش صبح اقبال .

- 18 نقوش پرکار سقف و جدارش رقم نسخ بر نگارخانه چین کشیده ، تصویرات 2 کردی BN : کری O ۵ خانه عباسی O : عباسیه N خانه عباسیه B 13 فرموده ON : فرمود B درب مدرسه BN : در مدرسه O ۱۴ ذرنگار BN : ذرنگاری O 15 نزاهت ON : نزهت B فردوس و ON : فردوس B ۱۸ کشیده : + و

سحر آثارش رقم هانی و ارزشگ را بر طاق نسیان نهاده. و طاقتی که با فلک الافلاک دم مساوات میزند در دروازه دولتخانه قرار داده؛ و بجواران هنرمند دروازه‌ئی عالی ترتیب داده اند. و آن منزل هرغوب بعتباًسیه هوسوم گشت.
 ۳ وهمچنین در فضای وسیع جلوخان و میدانی طرح انداخته اطراف آن را صفّها وايوانها ساخته؛ در هر شلی طاقی در نهایت ارتفاع واستحکام با تمام وسیده است. و در برابر میدان تلاری در غایت بلندی و ارتفاع که با قصر ناهید برابری میکرد ساخته بودند که هر صبح و شام صدای نقاره و نغیر بگوش ساکنان فلک اثر هیرسانیده اند. والحال دولتخانه عباًسیه و میدان وغیره بارث شرعی بعالیحضرت اکابر ملادی شهریار الرهانی میرمیران، که
 ۹ دوحة چمن سروری و نور باصره کرامت و دین پروری است، انتقال یافته. و آنحضرت نیز در آن منزل بهشت رتبه عمارت بسیار احداث فرموده. و طوطی طبع یکی از ناظدان مناظم سخنوری در توصیف عمارت عباًسی باین ایات
 ۱۲ هترنم گشته: نظم،

زهی نهاده سپه-رت سرای دولت نام

۱۵ سعادت ابدی سده تو کرده مقام

سراجه‌ای بهشت ارجه دلگشا باشد

فضای صحن وسیع تو میزند بقام

۲ در دروازه B : دروازه O در در N ۳ داده اند O : داده BN ۴ گشت O :
 گشته ۷ BN ۸ بودند BN : بوده O ۹ ساکنان ON ۱0 اثر B - : ON ۱1 اکابر ON :
 ۱2 شهریاری BN ۱3 فرموده N : فرمود BN ۱4 عمارت ON ۱5 عمارت B ۱6 گشته ON : گشت B

ز روشنی وصفا نزد عقل میزبند

سود قاعده آب را بیاض غلام

چو خاک تیره شود خوار مشک تاتاری

اگر بیاد دهد بوی ساحت تو مقام

غلام وار زمین بوسه میکند هر دم

علو سقف ترا آسمان مینا فام

خیسته بادی و فرخنده بر جهان کمال

ملاذ و ملجه ایام کام کار اسام.

احوال اولاد غیاث الدین میر میران

9

ذکر احوال اولاد امجاد نواب قدسی القاب ولایت دستگاه،
سالک مسالک اهل عرفان، امیر غیاث الدین محمد میر میران، بر سیل
ایجاز و اجمال.

12

(۱۱۴) بخشندۀ بی منت و واهب الموهوب بی منت - تعالی شأنه -
جهان بین آنحضرت را بدیدار چهار قرّه العین او ج کرامت ولایت روشن
ساخته بود. و اسمی ایشان این است: شاه نعمت الله، شاه غیاث الدین منصور،

15

آب را بیاض غلام ON : چه B 3 چو ON : خالک B 7 بادی

O : باد BN 8 ملاذ و ON : ملاذ B 10-12 ذکر احوال ... و اجمال ON : -

جهان بین ON : دیده جهان بین B 15 این است ON : -

شاه خلیل الله، شاه سلیمان میرزا. و چون تفاصیل وقایع و حالات آن زمرة
ستوده خصال نزد راقم حروف معلوم نبود خامه دو زبان تحریر بعضی از
احوال ایشان اختصار مینماید.

(۱۱۵) شاه نعمت الله. آثار کرامت در ناصیه او بیدا و امارات
دولت از طلعت مبارکش هویدا. دری برج سلطنت و پادشاهی خانش بیکم،
صبیه خاقان جنت مکان شاه طهماسب بهادر خان، در عقد ازدواج آنحضرت 6
بود، و سنجر میرزا از آن بلقیس مکان در وجود آمده؛ و مظفر حسین
میرزا خلف ارجمند سنجر میرزا است که در حال تحریر این صحیفه در
غایت کامرانی در دارالسلطنه اصفهان روزگار میگذراند. و نواب بلقیس 9
رتبت خانش بیکم در شهره سنه تسع و تسعین و تسعماهی، موافق بارس نیل،
که سال چهارم جلوس خاقان گیتیستان بود، در اصفهان سر در نقاب
تراب کشید و پادشاه عالم پناه بتعزیه آن مهد علیا تشریف قدوم ارزانی 12
داشتند.

(۱۱۶) شاه غیاث الدین منصور. در زمان حیات والد کرامت نژاد
متوجه ریاض رضوان گشت و در عمارت منصورية خانقاہ تفت، که از غایت 15
شهرت وصفاء محتاج بتوصیف نیست، مدفون گردید. شعر:

در باغ گلی شکفته نبود بی خار

18 بی داغ کجاست لاله‌گی در گلزار

3 اختصار ON : اکتفا B 7 بود و ON : بود B 12 آمده ON : آمد B 12 کشید و

ON : کشیده B 18 لاله‌تی : لاله OBN

هر چند که سرو سر کشد طوبی وار

از باد فسا ز پا فتد آخر کار.

۳) (۱۱۷) نواب مصطفوی خصال ولایت دستگاه شاه خلیل الله.

بمکارم اخلاق و محسن آداب و تشبیه اساس عدل و انصاف سر آمد

سر افزان عالی مقدار بود. انوار عنایت ازلی از لقای مشتری سیماش

۶) ظاهر و پیدا، و آثار سعادت لم یزلی از ناصیه عالم آرایش روشن و هویدا

آنحضرت بشرف هصادرت پادشاه والا جاه شاه اسماعیل ثانی سرافرازی یافته

زهره برج سلطنت صفیه سلطان بیکم مشهور بشاهزاده خانم را در عقد

۹) ازدواج داشت. واز آن درّة التاج خلافت شاه ظهیر الدین علی در وجود

آمد. هصراع:

کلی بشکفت در باغ هدایت.

۱۲) بر پیشگاه ایوان خاطر ارباب حشمت روشن و میرهن خواهد

بود که در زمانی که تخت سلطنت ایران و سریر عظمت فریدون بزیور عدل

پادشاه بیدار بخت، فیروز تخت، روشن رای، رعیت نواز، آرایش یافته، رنگ

۱۵) ظلم و بیداد از صفحه جهان زدوده و چهره عدالت در آینه احسان بکافه

جهانیان نمود - بیت - :

بنور عدل اطراف جهان را کرده نورانی

بلی از عدل افرون گردد آینه جهانیان،

۱۸) دستگاه: + حضرت B 4) بیکارم O: مکارم BN 8) سلطان B - 9) از

آن ON: آن 12) خاطر ON: خواطر B 14) بیدار بخت فیروز تخت ON: بیدار

تخت فیروز بخت B

در شهور سنه تسع و تسعین و تسعمایه – مصراج – :

در وقت ظهور لاله و گل

واجتماع جنود ریاحین و سنبل خاقان با تو گل بتوفيق صانع جزو و گل با ۳
اصناف حشمت و تجمل از دار العلم شیراز متوجه جنت آباد یزد شد. متنوی:

بر برج حمل فکنده پرتو چون خسرو مهر از سر نو

۶ افراخت برای نیکخواهی بر اوچ فلك لوای شاهی.

رایات نصرت آیات شاهنشاهی محفوف بعنایات جناب جلال سبحانی روی
براه آورد، وامرای ظفر دستگاه ومقرّبان درگاه ملایک سپاه بسان جنود
کواكب در رکاب سعادت اتساب روان کشند. ۹

(۱۱۹) چون منه اقبال خبر توجه جاه و جلال به یزد رسانید قدوة
اولاد سید ولایت دستگاه شاه خلیل الله، که نسبت صحّت اتسابش بدودمان
نبوت ورسالت از وصمت شبهه مصون پایه قدوش در رفت و جلالت از ۱۲
منزلت آفتاب بلند جناب افزون بود، باتفاق جمعی از سادات که رایات
جلالت آیات قدرشان پرآجم تراجم «قل لا استلکم» آراسته بود باستقبال
شناخته بعزم تقبیل اناهل کریمه که نوک خامه جف القلم بر نکین تمکینش ۱۵
فحوای – شعر – :

۱ مصراج O – BN : از سر O ۹ اتساب : + فیروزی مواكب

۱۰ جلال : + BN ۱۱ بدودمان ON : بر دودمان B ۱۲ وصمت : - BN

۱۴ براجم [کذا] تراجم O : بتراجم B مراحم N ۱۴ قل : سورة ۴۲ (الشوری)

۱۶ لا استلکم : + عليه اجرا الا المودة في القربي B ۱۵ تقبیل OB : تقبیل N

تمکینش OB : تمکین N

هر در ز سعادت که عنایت بگشاید

مفتاح فتوحش ز سرانگشت تو باشد ،

۳ استسعاد یافتند . عاطفت حضرت گیتی گشا که مهجه همایونش از صدق نیت
وحسن اعتقاد بر موذت و ولای عترت طاهره نبوی - عليه وعليهم الصلوة
والسلام - مجبول بود ایشان را اعزاز واکرام فرمود ، وریاض امانی و آمال
۶ هر یک را بزلال مرحمت واجلال سر سبز و شاداب گردانید . وچتر همایون فال
پادشاه هفت کشور سایه وصول بر باغ گلشن که نمونه از ارم است بال
اقبال گشاده آن منزل جنت آین از فر نزول خسرو ظفر قرین رشک روضه
۹ جنان گردید . شاه خلیل الله زبان بنتای پادشاه والا جاه بر گشاد و مضمون
این ایيات بادا رسانید . نظم :

که ای صاحب قران دادگستر بفرمان تو بادا هفت کشور

۱۲ غمین باد آنکه او شادت نخواهد خراب آنکس که آبادت نخواهد .

(۱۲۰) وجشنی بزرگانه ترتیب داده طوئی کرد که سفره فیروزه فام
سپهر بکاسه سیمین ماه وصحن زرین مهر هزین گشته . زهره خنیاگر مثل
آن ندیده بود ودبیر صایب تدبیر را نظر آن هرگز در ضمیر نگذشته .
وپیشکش‌های لایق کشید ، وچندان زر و دینار و گوهر نثار نمود که هر یک

۳ استسعاد O : استسعاد BN ۱ یافتند ON : یافته B ۲ مهجه B ۳ بھیجھ N
۶ اجلال O : افضل BN ۴ همایون BN : همایان O ۷ بر باغ گلشن N : بگلشن O بر
تاج گلشن B ۸ نمونه O : نمودار BN ۹-۱۰ بال اقبال گشاده O : افکنده BN ۱۱-۱۲ نزول
BN : وصول ۱۳ O ۱۴ جنان BN : چنان O ۱۵ ایيات : + ۱۶ B ۱۷ جشن ON : جشن
۱۸ سفره BN : تا شیره O ۱۹ بکاسه ON : بکاهه B ۲۰ صحن ON : چمن B ۲۱ ۲۲ دیر
N : پیرتیر O ۲۳ هر تیر B ۲۴ گوهر : + شاهوار BN

از حضار را مبلغی کرامند رسید، و هر کس از آحاد ملازمان جوهر بمن وزر بدامن کشید. تا جوهری فلك جواهر زواهر انجم را بر طبق زبرجد نگار فلك جلوه داده بصفا و روشنی آن لآلی آبدار ندیده، و تا دایه دریا 3 در یتیم را در مهد صدف پرورش فرموده غواص بصیرت نظیر آن گوهرهای یکدانه مشاهده ننموده. و پس از چند روز که آن منزل بهشت منزله محل استراحت جمشید فرخنده رای بود بیان عیش آباد، ارم بنیاد، تشریف 6 فرمود؛ و در آن باع از فر شکوه آنحضرت میامن قدم فرخنده هقدم پادشاه جمشید حشمت بزم عیش ملوکانه آراسته وجشنی پادشاهانه ترتیب داده 9 شد. شعر :

چون هیّر شد آنچه دل میخواست
شاه بشست و بزم عیش آراست.

ساقیان ماه رخسار و دختران زردشتی تزاد شیرین گفتار باده های تلخ 12 خوش گوار در داده، هنگیان خوش آواز نغمه پرداز زبان باده این سرود بر گشادند : نظم ،

15 زمین خرم است و زمان شادمان	بفیروزی شاه صاحب قران
جهان‌دار دریا دل دادگر	کزو گشت پیدا بگیتی هنر
بماناد جاوید در عز و ناز	بکام دل دوستان سرفراز.

5 یکداهه : + را B 8-7 قدم ... آراسته N : قدم فرخنده مقدم پادشاه جمشید حشمت بزم عیشی ملوکانه B مقدم فرخنده عیش آراسته گشت O 12 ساقیان ماه رخسار ON : - B ॥ و دختران زردشتی تزاد BN : در O این هیارت در حاشیه افزوده شده ॥ 13 در داده ON : داده B 17 دوستان ON : دشمنان B

(۱۲۱) ودر آنجا دست عنایت پادشاه برجیس قدر ابواب لطف
وهرحمت بر روی روزگار شاه خلیل الله بر کشاد وپرتو آفتاب عنایت شاهی
از مطلع هر حمت نا متناهی طالع شده بر وجنت احوالش تافت و من حیث
الاستقلال در مسند نقابت وسر افزایی تکیه داده پایه قدر و منتزلش از تمامی
امراء عظام و هقرّبان بارگاه فلک احتشام و سادات عالی مقام در گذشت. در گاه
خالیق ملاذش بیمن تربیت پادشاه وافر عنایت آرامگاه اشرف واعیان گشت.
وموکب ظفر قرین قربن دولت واقبال متوجه مستقر سلطنت گشت. مباری
امور دولت سلطنت بر وفق مراد و مرام - مصراج :

۹ سپهر تابع احکام روزگار غلام

- بود. بعد از طی هناظل رایات جهانگشای چون روح گرامی که بکالبد
در آید و هانند سلطان جان که مملکت بدن را بیاراید بدار السلطنه اصفهان
در آمد. شعر :

آن وعده که تقدیر همی داد وفا شد
وان کار که ایام همی خواست بر آمد.

(۱۲۲) چون چندی بر آن گذشت و آن - ع -
ملاذ تمام کرام بشر ،

شاه خلیل الله ، در دولت و کامرانی روزگار گذرانید بیک ناگاه پهلو بر بستر
نا توانی گذاشت و دست اطباء حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسیده در

۱8 ۳- بر روی روزگار ... مطلع مرحمت ON : - ۶ B - ملاذش O : ملازمش B
B N ۷ قرین O : قرین BN ۱0 بود N ۱OB - : ۱5 ع O : ۱6 کرام O : ۱7 BN - در دولت ON : بدولت B

شهر سنه سادس وعشر والف هجریه جان نازنین بجوار مقبرت رب العالمین
سپرد . ع :

3 بیاغ جنان شاد و مغفور باد .

(۱۲۳) شاه خلیل الله را از نواب بلقیس مکان مریم شان صفیه سلطان

بیگم ، که : مصراع ،

6 زهره کنیزی بشستان اوست ،

دو پسر عالی گهر ، که هر یک درج ولایت را دری نوربخش و برج امامت را
کوکبی آفتاب درخش بود ، تولد نمود : یکی ظهیر الدین علی ، و دیگری
میرزا شاه عبد الباقی . و بنا بر آنکه خصوصیات احوال آن دو قرّه العین ۹
ولایت و کرامت نزد راقم حروف روشن نبود لا جرم طوطی قلم در مفاخرت
ایشان بتزمّن در نیامده زبان در کام خاموشی کشید .

(۱۲۴) و عندلیب بیان در کلزار مجملی از احوال خیرمال گل گلشن ۱۲

رسالت پناهی و سرو بوستان امامت و دین پروردی ، میرزا شاه عبد الباقی ، نعمه
سرای در آمده ، بدین نوا ادا هینماید که آن قدوة آل رسول الله خلف
ارجمند سعادتمند شاه ظهیر الدین علی بود ، وبمکارم اخلاق و محسان آداب ۱۵
هو صوف و بلطایف کفار و کرایم اطوار معروف . انوار سیادت و سروزی از
ناصیه همایونش طالع و آثار جلالت و بزرگی از بشره شکفته اش ساطع . شعر :

1 سادس و : سدس و ON سادس B 3 بیاغ ON : میر میدان بیاغ B جنان :
جان B 5 که O : ۹-۸ بکی ... عبد الباقی OB : یکی میر میران و دیگری
شاه ظهیر الدین علی N 12 بیان N : بنان OB 15 بود و ON : بود B 16 معروف :
+ و BN 17 شکفته اش OB : بزرگی N

دری بود از درج عز وشرف کلی در گلستان شاه نجف .
 آن نکو سیرت فرشته خصال بدستور آباء بزرگوار در گلشن بهشت آثار
 ۳ خوان احسان گسترده با ارباب هجد وجلال واصحاب فضل وافضال محبت
 میداشت ، تا در شهور سنّه سبع وستین والف هجریه ، موافق تحاقوی ظیل ،
 از هائف غیب ندای « والله يدعوا الى دار السلام » شنود واز وحشت آباد
 ۶ عالم فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود ، وزبان روزگار بعضون این
 مقال گویا گردید : شعر ،

سرد بالای تو در خاک درین است درین

زیر خاک آن بدن بالک درین است درین .

۹ (۱۲۵) خلف ارجمند آنحضرت ، بدیع الزمان میرزا ، که سروی
 است از گلستان سروی وشکوفه ؑ است از بوستان کامرانی ، در حال
 ۱۲ تحریر این صحیفه ، که دو سنین از سنّه ثمانین والف تجاوز نموده ، در
 اصفهان جنت نشان در کمال سروی وکامرانی تمکن دارد ، وفضای ریاض
 امیدش از قطرات غمام التفات خاقان سلیمان مکانی ، مصراع :

۱۵ سریر آرای ملک کامرانی ،

در خضرت ونضارت از سرایستان جنان در گذشته ، وبسیور غلات وافره
 وانعامات منکاره سر افزایی یافته .

۲ نکو ON : نیکو B | در گلشن ON : در باغ گلشن B | ۵ وافه : سورة ۱۰
 (بوس) آ ۱۱ | ۲۵ کامرانی : + ویک اختیاری BN | ۱۲ نموده ON : نمود B |
 ۱۴ مکانی O : مکان + شاه سلیمان میرزا B شان N | مصراع O : - | ۱۶ ونضارت
 B | در گذشته O : در گذشت B

(۱۲۶) و دیگری از فرزندان مرتضی ممالک اسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران نقابت قبایی است که انوار جمال فرخنده فال نبوی از مطالع حال خجسته مآلش طالع و آثار کمال لا یزالی مرتضوی از صادرات ۳ افعال ستوده اعمالش لامع، اعنی افتخار اعظم سادات عالی شان، مقری ملت رسول انس و جان - صلوات الله العلیک المتنان -، شاه سلیمان میرزا است. ۶ الحق آنحضرت همانی بود همایون در هوای فضای هدایت بال اقبال کشوده و طایران قدسی آشیان در سایه جناح کرامتش از تاب آفتاب حوات حوادث این غنویه. نظم :

ذات وی از عدل بود محترم دست ودلش مظہر لطف وکرم .
زبان الهام بیانش کاشف اسرار معرفت الٰهی وضعیم خورشید توپیش مطرح
انوار حقایق ناگناهی . شعر :

بر از نور عرفان دل آگهش سر عارفان گشته خاک رهش .
شعله انوار ارشادش چشم طالبان مطالب عشق ومحبترا در بوته زیاضت
ومجهادت میگداخت واکسیر صحبت با رشد وارشادش مس وجود اصحاب
وجد وحال را بیک دم مثال طلاه مهری تمام عیار میساخت . شعر :
بهره ور از فضل دل آگهش مرجع اصحاب شرف درگهش
تریست اهل هنر کام اوست زیور عنوان سخن نام اوست .

1 دیگری ON : دیگر B 3 مآلش BN : مآلش O یزالی ON : یزال B 6 بود
7 طایران ON : طایران B 11 انوار ON : - B 13 ارشادش O : شادش
14-13 B چشم طالبان... رشد وارشادش O : - B 14 اکسیر N : اکسیر O 15
BN مهری O : ا忽م

گوشہ نشینان دیار عافیت دریوزه همت از باطن او میکردن و کرم روان طریق مجاہدت استمداد عنایت از بدرقه نظرش مینمودند. لا جرم اکابر ۳ واشراف طوایف ام بآستان آن مظهر لطف و کرم روی نیاز آوردن و دست اخلاص در دامن پاکش زده بالتفات خاطر فیض مآثرش مبهاعات

مینمودند. بیت :

۶ چو آهن ربا هر کجا میرسید دل خلق را سوی خود میکشید.
 (۱۲۷) در آن وقت که تخت سلطنت واورنگ خلافت بجلوس
 جهان افروز قرّه العین عدالت وجهان افروزی، مشید قوانین نصفت و رافت،
 ۹ مؤسس مبانی مرحمت و معدلت، شاهنشاه حقيقی و مجازی، خاقان و افر
 احتشام، ابو المظفر سلطان شاه صفی صفوی، ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی
 یافت، — شعر :

۱۲ در ریاض ملک دولت غنچه شادی شکفت

بوستان سلطنت را تازه شد از سر نهال.

ونهال مراد حضرت خاقان عدالت گستر از جو بیار رحمت اللهی سرسیز
 ۱۵ و شاداب شد؛ و نخل دولتش در گلشن حشمت سر بر کشیده، تیغ مرادش
 بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور گردانید؛ ولمعات تیغ همتش
 زنگ زدای ظلمت ظلم آباد عالم شده نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کون
 ۱۸ و فساد بکف کافی و رای صافی آنحضرت منوط و هربوط گشت. نظم :

۲ طریق BN : دیار آن ON : این B ۸ مشید ON : مبشر B ۱۵-۱۶ مرادش...
 ولمعات ON - : BN ۱۷ عالم B - :

صبح ظفر از مشرق امید برآمد

اصحاب غرض را شب سودا بسر آمد.

دوحة چمن رسالت و سرو بوستان ولایت، شاه سلیمان میرزا، باافق اولاد
3 عظام بیانه سریر خلافت هصیر شتافت؛ و بعد تقبیل بساط جلالت سر افزار
کردیده زبان بادای این مقال کویا کردانید: رباعی،

ای گشته سریر پادشاهی جایت
6 در سایه چتر خسروی مأوايت
شد گلشن ملک و روشه ملت هم
آراسته از رای جهان آرایت.

(۱۲۸) خسرو گردون اقتدار سلاله خاندان ولایت واولاد امجادش را

منظور نظر اشناق و مکرمت گردانیده سیورغال و عقری فرمود، و هر روز 9
لطفی مجدد و تقىدی مهد بظهور میرسانید؛ و موقوفات حایریه و ملکتیه و نوریه
بدستوری که با آباء عظام و اجداد کرامش بود باو مفوض فرموده، هراسم
اعزاز و تکریم ولوازم اجلال و تعظیم بجای آورد و از شرایط حرمت و جانب 12
داری هیچ دقیقه نی نامرعی نگذاشت. شعر:

ز جانب داری و تعظیم و اعزاز فرو نگذاشت چیزی آن سر افزار.

(۱۲۹) و چون چندی بر آن گذشت و سال هجری بسنة خمسین والف 15

رسید زیبندۀ تاج و سریر بدیده بصیرت فرّ دولت و اقبال در ناصیه حال
فرزندان ستوده خصال آن هرتضی فعال مشاهده فرمود. نهایت توجه و عطوفت

1 امید ON : خورشید B 4 مصیر ON . میر B 9 مقری فرمود و ON : مقرر

فرمودند B 10 مهد ON : مجتهد B 11 حایریه O : حایریه N – B 12 ملکتیه O : ملکیه

BN 13 نوریه O : نوریه BN 14 بود ON : میبود B 15 فرموده O : فرمود و BN

16 فر و O : فر BN 17 فرمود ON : فرمودند BN

ظاهر ساخت؛ و بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرّاً و تمشیت مهام
سدادت و علماء کشته افتخار اعظم سادات و نقیاء، خلاصه دودمان آل عبا،
۳ مقوی ملت علیّه امامیّه، قدوة اولاد امجاد خیر البریّه، ملاذ سالکان مسالک
اخلاق و یکریگی، میرزا شاه ابوالمهدی را بسیور غالات و مسلمیات معزّز
ومفتخر ساخت؛ و منصب جلیل المرتبه کلانتری خطّه جنت قرین یزدرا
۶ بوجود عالیحضرت متعالی مرتبت میرزا شاه ابوالبقاء آرایش فرمود.

(۱۳۰) قطع نظر از تکلفات هنریانه و تصلفات مترسلانه ساحت گلزار
ملک و ملت بر شحات سحاب اهتمام و اجتهداد این دو عالی قدر ناضر و سیراب
۹ کشت و فضای ریاض دین و دولت از قطرات غمام اعتناه والتفات ایشان در
حضرت و نضرات از سرابستان جنان در گذشت. شعر:

چو از لطف شهنشاه سر افزار	دو عالی قدر گردیدند ممتاز
یکی در مملکت فرمان روآ شد	یکی محراب دین را مقتدا شد
یکی شد مرجع حکام اسلام	بلندی یافت زین یک نام اسلام
زعدل آن یک فنای ملک آراست	زفضل این بنای شرع شد راست.

۱۵ چون قامت قابلیت هر یک بر جویبار اقبال بالا کشید بفرمان پادشاه جهان
روی توجه بخطّه یزد آورده بعد از وصول بر مسند کامرانی تکیه دادند.
مهماً شریعت ییضا بر طبق اجتهداد آل سید الوری بسر انجام اقتران یافت

۴ المهدی را ON : المهدی B ۵ جلیل : + القدر و ۶ البقا ON : المهدی B	۷ تصنیفات O : احکام BN ۸ قدر ON : مقدار B ۹ ناضر O : ناظر BN ۱۰ جنان :
چنان O ۱۳ حکام ON : احکام BN ۱۴ آن یک BN ۱۵ بر O : در BN ۱۶ دادند O : داده BN ۱۷ آل ON : الوری BN : الوری	۱۰ آن O ۱۱ اقتران ON : اقتران Q

و فروغ رواج ملت غرّاً از افق مشیت حق - عز وعلا - بر وجنات احوال فرق برایا تافته رعایا وزیر دستان در بناء امن وامان غنودند.

(۱۳۱) چون مدتی بر آن گذشت وزمانه بسی اوراق لیل و نهار ۳ در نوشت در شهور سنه بسبب عین الکمال مزاج شریف قدوه اولاد سید آخر الزمان - صلوات الله الملك المنان - میرزا شاه سلیمان از نهج اعتدال انحراف یافته پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت. اطباء در معالجه سعی ۶ نمودند وزهاد و عباد دست بدعا برداشتند؛ دوستان بزر و جامه خاطر مستحقان را شاد گردانیدند. نه انواع معالجه نافع افتاد و نه صدقه و دعا فایده داد. چون روز بروز اشتداد مرض در تزاید بود بجهت تغییر آب و هوا اختر برج ۹ شرف و سروری در محفظه منزل گزیده متوجه قریه نفت گردید. بعد از وصول بآن محل قطع تعلق از جهان فانی نموده شرط وصیت بجای آورد. (۱۳۲) و دوحة کلزار نیکو اختری، میرزا شاه ابوالمهدی، فرزند ۱۲ اکبر خودرا، بمنصب ولایت و نقابت، که از آبای عظام و اجداد کرام بیادگار داشت، سرافراز ساخته، در وقتی که زبان الهام بیان باداء کلمه طیبه توحید گردن داشت قوت متحرّکه انسانی از حرکت باز ایستاده، روی ۱۵ بجانب ریاض قدس آورد. نظم :

چو شد بر ضمیر منیرش عیان

که باید شدن جانب قدسیان ۱۸

1 غرا ON - B - ۲ فرق O : - BN ۴ بسب O : سبب N ۵ نهج O : منهج ۶ اطباء ON : هرچند اطباء ۷ بزر و جامه O : بصدقه B بیز N ۸ گردانیدند ۱۰ گردید BN ON : ۱۳ اطباء ON : ۱۴ ب - ON : ۱۵ قوت O : ۱۷ چو ON : ۱۸ ب - ON

زدستور آباء خود بساد کرد

پسر را بالطفاف دلشاد کرد

3 نشان کرامت بنامش نگاشت

بدو داد نقدی که در دست داشت.

در آن دودمان عظیم الشان هصیبی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و محنت

6 آن مهاجرت خون دل از دیده هنرستان خاندان سیادت بکشاد.

(۱۳۳) اما هائف اقبال در مقام تسلی خاطر هاتم زدگان در آمده پرتو

این خبر بمسامع جاه و جلال وسانید: شعر،

9 خدیو جهان خسرو دین پناه

جوان بخت جم قدر عباس شاه

که از پرتو عدل آن شهریار

شده چار فصل جهان چون بهار،

12

بعواطف خسروانه خاطر اولاد امجاد آنحضرت را بانوع مرحمت نوازش

فرمود و جراحت سینه ایشان را بمرهم توجه وشفقت شفا داد، و قامت قابلیت

15 هریک را بخلاع فاخره آراست. ونقابت وسروری بمرتضی ممالک اسلام میرزا

شاه ابوالمهدی تفویض فرمود، وبسیور غالات مجدد فرق افتخارش را بتاج

استظههار مزین گردانید.

4 بدو O : باو 8 خبر O : خبر را BN 10 جوان بخت BN : جهان بخت O

جم قدر ON : با صوت B 13 مرحمت نوازش N : نوازش مرحمت O نوازش B

15 بمرتضی ... میرزا O : مرتضی ... میرزا B مرتضی ... میرزا N 16 مجدد ON :

مجدو B 17 گردانید ON : گردانیده B

زینت یافتن این صحیفه بذکر مجلملی از احوال خیر مآل نیز
سعادت و سروری و شجره گلشن امامت و دین پروری، میرزا شاه
ابو المهدي .
۳

(۱۳۴) شعشه خاطر خورشید نشانش نثارت بخش ریاض امید اهل
عالی، و ظلیل عاطفت و احسانش آرامگاه اعظم و اشراف بنی آدم؛
جبلت پاکیزه اش بر احیاء سنت سنیه و متابعت رویه رضیه آباء و اجداد
بزرگوارش منظور، و انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری
از ناصیه خجسته سیماش در کمال بروز و ظهور. شعر :

دلش روشن زانوار حقیقت ز رویش ظاهر آثار طریقت .
۹

(۱۳۵) بعد از آنکه والد بزرگوار کرامت نژادش متوجه ریاض
قدس گردید حسب الفرمان فرمانده زمین و زمان، خسرو جم قدر فریدون
مکان، مصراج :

شهریار نوجوان عباس شاه کامران،
وبحکم وصیت والد عالی شان آن نهال گلزار امامت قایم مقام گشت. نهال
قامت با استقامتش بر جویبار ارشاد و هدایت سر کشید. شعر :
۱۵
چو منزل بپرداخت سرو کهن سر افراخت سرو نو از سروین
منور شد از آفتابش جهان اگر صبح فرخنده فر شد نهان

۱ این ON : آن B ۲ بذکر ON : ۳ ابو المهدي ON : ابو الولی B ۶ بر
احیاء O : امر احیاء B را حصار N رویه رضیه N : رویه و ربیه O رضیه ۷ بزرگوارش
BN : بزرگوار O ۱۱ زمین ON : روی زمین B ۱۵ قامت با استقامتش ON : قامتش
با استقامات B بر O : از BN ۱۶ سر افراخت ON : به برداخت B

(۱۳۶) بدان، ای عزیز، که مشاطه و خسار ابکار سخن و پیرایه بند
عذار حکایات نو و کهن جواهر مائز آن قدوّه آل خیر البریه را بر این
منوال بر منصه ظهور می‌آورد که آنحضرت مؤید است بتائیدات الہی و موفق
بتوفیقات نامتناهی. ایام دولتش چون ایام بهار خرم، و خرمی هنگام نقابت
ماهند هنگام خرمی دور از غم. از شمام مکارم اخلاقش دماغ امانی عطر سای،
واز نسایم محاسن آدابش ریاض کامرانی بهجهت افزای. در هنگام تواضع
و فروتنی اقداء بستت سنیه حضرت خیر البریه نموده بر طبق «انما انما بشر
مثلکم» خودرا با سایر ناس یکسان شمردی، و در تقویت ارکان شریعت غرّا
و تمثیت مهّام ملت بیضا بقدر امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی؛ در
رعایت جانب سادات عظام و علماء اسلام و فضله روزگار و شعراء بالاغت شعار
هرگز تغافل و اهمال ننمودی، و در انجاج ملتمسات این زهره کریمه همواره
۱۲ همت کماشتبی. هصراع:

نیاید از بزرگان جز بزرگی.

بصحبت درویشان و گوشه نشینان بسیار راغب، و در دلجهوئی این طبقه بغایت

۱۵ هایل : بیت ،

نظر کردن بدرویشان بزرگی را بیفزاید

سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با هورش .

۱ که ON 2 بـ این O : بدین BN 3 بر منصه O : بنصه N بنصبه B
۵ هنگام خرمی ON : خرمی B اذ شمام O : واستشمam B از استشمam N سای BN
آسای B ۶ افزای : + و ۷-۸ اما اما : سوره ۱۸ (الکهف) آية ۸۱۱۰ بـ هرا B
غرى O ۹ داشتی : + و ۱۱ BN ۱۷ بـ O : داعت BN ۱۷ بـ O : داعت

(۱۳۷) در تعمیر قصور دلکشای و عمارت فرح افزای بسیار سعی
واهتمام کردی، و در طرح باغات و بساین و نثارت اشجار و ریاحین لوازم
جدّ واجتهاد بجای آورده.
۳

(۱۳۸) در شهور سنّه خمس و سنتین والف، موافق قوی نیل، بر
طبق آیت هدایت نمای «وَاللّٰهُ عَلٰى النّاسِ حِجَّةُ الْبَيْتِ مَنْ أَسْطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»
رغبت گذاردن حجّ اسلام وادران شرف زیارت روضه منوره خیر الانام ۶
- عم - در ضمیر منیرش پیدا شد. مصراع:
تمنّای آن راه دشوار کرد.
۹

وبعد از اجازت از جانب خاقان صاحب قران، مصراع:
خدیبو فلک رتبه عباس شاه،
بااتفاق فرزندان عالی شان و متعلّقان از خطّه یزد روی بدان مقام فیض انجام
آورد. نظم:
۱۲

سوی وی آرنده کسان در نماز	کعبه بنا گشت که روی نیاز
معبده آن باشد و معبد حقّ	مسجده که آن باشد و مسجد حقّ
در ره او ساخته از سر قدم	هر که رسیده بوجود از عدم
کل خجلست از خس و خاشاک او	طعنه بر اکسیر زند خاک او
ریگ زمینش چو نجوم سماست.	گمشدگان را لقبش رهنماست

(۱۳۹) قافله توفیق پادشاه متعال رفیق، مصراع:

۴ ۳ : صبر N ۵ و الله على الناس : سورة ۳ (آل عمران) آية ۹۷ | استطاع
BN : استطاعه ۶ | O ۷ گداردن O : - B | B ۸ در ضمیر منیرش ON : - ۱۱ بدان
B : پان ON

جراغ دودمان آل پس،

وبدرقه تأیید هالک الملک لا یزال هم عنان موکب خدام ذوی الاحترام: شعر،

3 توفيق رفيق وبخت همراء اقبال فديم گاه وبيگاه.

وچون غرّه شهر ذى قعده سنه مذبوره شهر بصره محل نزول دوحة چمن

رسالت پناهی کشت، والی آنجا، حسین پاشاه، مقدم شريفش عزيز ومحظوظ

6 شعرده بارسال تحف شايسته وتبrikات بايسته مبادرت نمود، وشرایط

مهمازداری بر وجهی که فراخور همتیش بود پیجای آورده التماس ملاقات

شريف فرمود. آنحضرت جواب داد که: «چون من احرام طوف بيت الله

9 بسته زبان باداه کلامه «لبیک اللهم لبیک» گشاده واز هاتف غبی ندای این

مقال بگوش هوشم رسیده که: مثنوی،

روی توجه بحرم مينهی ای که در اين کوي قدم هينهی

خوبش رها کن قدمی پيش نه پای ز اول بسر خوبش نه

يابي ازین سير بهر گام کام چونکه نهی بر سر هر کام گام

پايت اگر سوده شود روی نه پای باندازه در اين کوي نه

چه در درویش وجه ايوان شاه در همه جا هست ادب شرط راه

كس بدرون ره نبرد بي طلب ره ندهند آنكه ندارد ادب

عجز ونياز آر بر بي نياز روی ادب نه بدر بي نياز

3 وبيگاه ON : يگاه B 4 وچون ON : پون B 5 پاشاه O : پاشا BN

7 مهمازداری BN : ميهمازداری O 8 داد ON : فرمود B طوف ON : طوف B

9 ندای این ON : بر این B 10 که ON : - 15 چه در ... شاه ON : -

16 ندهند ON : ببرد B 17 صبز ... بي نياز ON : دست يفگن بدر چاره ساز B

آینه خویش چو زمزم صفا
داده ورا در حرم کبریا
دست ز دامن غرض باز کش
بای تردّد ز ره آز کش

مناسب نمیدانم که در این سفر بمنزل هیچ مخلوقی روم و دامن عرض خودرا
بفبار مجلس حگام مجازی بیالایم. اگر صاحب سعادت لطف نموده غریب
نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورند کمال مردمی خواهد بود.»³

(۱۴۰) پاشاه بواسطه رعایت ناموس حکومت این سخن را متنقی بقول
نکشت و آنحضرت پای همت در دامن استغناه پیچیده چند روز در این
کفتگو گذشت. آخر الامر مهم بر آن قرار یافت که خدام میرزا
روزی بزیارت یکی از هزارات تشریف حضور ارزانی دارد و پاشاه نیز بدانجا
رود. در روز موعود در مقام معهود در میانه ایشان ملاقات دست داده،
از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید. حسین پاشاه دوحة
چمن نبوی را در آغوش مهربانی کشیده اصناف اشفاع و اعطاف ظاهر گردانید.⁴
(۱۴۱) و در دوازدهم همان شهر ندای این مقال بگوش آنحضرت

رسید: هشتوی،

خیز که شد برد کش و پرده ساز

مطریب عشق ز دام حجاز

1 زمزم : + چو B || ورا در BN : درا در O || 2 باز BN : باد O || 4 اگر : ON
1 اگر په 6 باشانه O : پاشا || رعایت O : حکومت B || BN - : ON
7 دامن ON : دامن B || 8 قرار ON : قرار داد B || 9 مزارات : + متبرکات B || باشانه
O : پاشا BN || 10 رود ON : رفته B || 11 باشانه O : پاشا BN || 12 کشیده
کشید و B || اعطاف O : الطاف BN || 13 ودر ON : در B || شهر OB : ماد N
15 پرده کش و ON : برد کش R

- عزم تو بس مرکب رهوار تو
گر رسدت خار غیلان چه باک
کو نرساند بتو آزار تو
دaman گل هم بود از خار چاک
کان گل مشکین شودت عذر خواه.
8 رفعه مشو از ستم خار راه
واز بصره روane شد ودر عرض راه بزیان نیاز مضمون این ایات بادا
میرسانید: هشتوی،
- ای همه کس را بدرت التجا
نام یمین بر حجر الاسودش
ای کرمت واسطه بود ما
شد حرمت زینت باع جهان
ای کیست که پروانه این خانه نیست
خانه تو دیده هر معبد است
چشم زمزم که ترا در حرم
سوی تو باشد همگی سعی ما
12 غیر تو هارا نبود مدعما.
(۱۴۲) بعد از ورود بدان ارض مقدس ویس از مناسک حجج
15 اسلام، نظم :
- برود بذکر احمد ذو الجلال
کرد وی از غایت شوق و نیاز
طوف کنان کشتی و کردی نماز
عاقبت از خلد برین دور ماند
غم زده و واله و مهجور ماند
کرچه بهشت از هوس دل بهشت
در حرم خلد یکی مه ز سال
کرد وی از غایت شوق و نیاز
عاقبت از خلد برین دور ماند
کرچه بهشت از هوس دل بهشت
18

4 عرض ON : B - | مضمون ON : - 7 نام یمین ON : نام یمین B | دمش ON : درش N | 14 مقدس ON : اقدس B | 16 مه ON : چه

(۱۴۳) ودر دوازدهم شهر محرم الحرام سنّة ست وستین والف احرام طواف روضه رسول انس وجان بسته بر راحله توفیق سوار گردیده روی بوادی یشرب نهاد وزبان هاتف اقبال بعضون این مقال کویا گشت: متنوی، ۳

ای که بمقصود ره آورده‌ئی گوی ز میدان وفا برده‌ئی

شام ترا صبح سعادت دهید روز تو فرخ شده چون روز عید

6 ورد زیان ساز چو داری مجال حمد وتنای احد ذو الجلال

حجّ دگر هست که آن اکبر است حجّ تو هر چند که دین را در است

روی نه آنجا بزمین نیاز رو سوی هجراب نبی در نماز

9 عاقبت کار تو محمود شد کوکب اقبال تو مسعود شد

سوده بنعلین تو رخ ماه ومهر بخت تو زد تخت بر اوچ سپهر

وقت طلب آمد وگاه سؤال ای شده هرم بحریم وصال

12 یک بیک از تربت او حاصلست. لب بکشا آنچه ترا در دلست

(۱۴۴) ودر چهاردهم شهر صفر بأرض مقدس هدینه طیبه رسیده

دوازده روز نزول اجلال نموده بادرآک شرف زیارت سلطان سریر رسالت

15 - صه - سر افزایی یافت. نظم :

2 طواف ON : طوف B ۶ احد : + و B ۱ چو ON : چه ۸ B ۱ دو BN : روی

13 صفر : + المظفر B ۱ مقدس ON : اقدس B ۱ دوازده روز O - ۱ BN

نموده ON : فرموده B + دوازده روز BN ۱ رسالت : + حضرت خصی مرتبت B ۱

15 یافت : + روز ۲۷ صفر با توشه توکل قدم در وادی نهاده بعد از طی منازل ومراحل

قریب صحت وعایت بوطن مألوف تشریف حضور ارزانی داشته مریدان مردانه وار گرد

شمع جمالش نقد جان نثار می‌ساختند. خواس و عام هر دیبار از صنار و کبار خود را باستان

آنچه بتاب رسانیده فیض یاب می‌شدند. بلوازم امر دین قیام و باصناف عبادات وطاعات روزگار

می‌گذرانیدند تا از وحشت آباد عالم فانی بزرهت سرای چاودانی انتقال نمود. تمت. B

هر که در آن روضه زمانی نشست

تا ابد الدهر زاندوه رست.

۳ بعد از سعادت شرف زیارت ساقی اخلاص آنحضرت کواوس [کذا] هالامال
احسان و افضال در داده حریفان فقر وفاقه را از جرعة نذور وصدقات
سرخوش و دلنشاد گردانید واز روح مقدس سلطان سریر رسالت وصاحب قران
۶ همالک جلالت - عليه افضل الصلوات - وحضرات ائمه بقیع - صلوات الله
وسلامه عليهم اجمعین - استمداد همت نمود.

(۱۴۵) واز مدینه منوره از سمت بصره عنان توسن خوش خرام
۹ بصوب اصفهان انعطاف فرمود. ودر زمان امان حضرت رحمان با آن خطه
شریقه رسیده بتقبیل بساط جلالت انساط خاقان صاحب قران کشورگشای
سراپارازی یافت، ودیده دولت را از مشاهده طمعت جهان آرای خلیفة زمان،
۱۲ واسط امن و امان، روشن گردانیده، هراسم تهنیت و تنا بتقدیم رسانید،
وپیشکشها لایق کشیده زبان بشنای پادشاه جوان بخت، فلک نخت، بیاراست
وجواهر این ایيات بر طبق بیان نهاده نثار فرق شهربیار گردون اقتدار
۱۵ کرد. شعر:

تا بستره بدست صبا سایه چمن

کرد از جبین لاله ورخسار ارغوان

1 هر که...: از اینجا بعد در B موجود نیست ॥ 3 کواوس (جمع الجمع): O : کتووس N ॥ 4 در داده O : در آورده N 8-7 ॥ N 8-7 نود و O : نوده N 10 انساط O - : N 11 خلیفه O : خدیو N 12 واسط O : واسط بساط N ॥ گردانیده O : گردانید N ॥ 16 بترد O : بسربد N ॥ سایه O : شاهد N

گلزار دولت تو که دارد نصیب خلد

محفوظ باد از اثر آفت خزان.

عاطفت خاقان کامیاب مقدم آن ملاذ سالکان مسالک اخلاص را باعزاز واکرام ^۳
تلقی فرمود، وریاض امانی و آمال افتخار اعظم سادات نزدیک و دور را بزلال
اجلال سر سبز و شاداب گردانید، و خلاع فاخره و جامهای گرانمایه و انعامات
و افره عنایت فرمود؛ و با بیاری هر حمت بی پایان شاهنشاهی مجددًا چمن ^۶
دولت و سروری آنحضرت طراوت و خرمی یافت، و گل هر مراد در گلزار
امانی از نسیم عنایت ربائی شکفته گردید.

(۱۴۶) و پس از اجازت از هقریان بارگاه جلالت نوجه بصوب خطه ^۹
بزد نمود. چون گوش هوش سادات و اهالی خبر قرب وصول آنحضرت
استماع نمود دوحة امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت
باری بارور کشت، وریاض تمنای معتکفان زاویه فراق از نسیم هژده وصال ¹²
شاداب گردیده هضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت. بیت:
تا ابد بادا نثار روزگار دولتش

دولتش کز حضرت ایزد تعالی میرسد.

و همچنین سادات و قضات و علماء و موالی و اکابر و اهالی بمراسم استقبال
پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر
ساختمند.

(۱۴۷) آنحضرت در غایت فرح و سرور بوطن هالوف و مسکن معهود

۳ N T O : - ۴ Rیاض O : در ریاض N ۵ اجلال O : افضل N ۶ مجدد O :
مجد و N

در آمده بر هستند دولت متمکن کشت. لله الحمد والمنة که از آن وقت
الى الان همواره در متنزهات آن ملک با فوجی از علماء خجسته صفات
واکابر واهالی وشعراء فصاحت شعار بفراغت خاطر بصحبت روزگار میکناراند،
وتخم خیر خواهی ونبیک اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت میکارد،
وبواسطه کرم جبی وسخاوت اصلی پیوسته خوان ضیافت گستردہ وابواب
انعام واحسان بر کشوده. ووجه معاش وmadeّه انتعاش از سیور غالات ومسلمیات
وزراعت مواضع ملکیتہ مورونی ومتکتبی مقرر، دور ونژدیک وترک وتازیک
از حاصل مزارعانش کامیاب وبهره ور. همت وافر مکرمتش خورشید صفت
رفت یاقته وانوار ضمیر وافر موهبتش از مطلع سیادت واجلال بر وجذات
احوال فقراء شکسته بال تافه. امید بكمال مكرمت جاوید چنان است که
عمر کاہرانی آن قدوة اولاد خیر البشر تا آخر ایام جهان امتداد یابد. شعر :

12 بماناد در کاہرانی بسی هر فہم باقبال او هر کسی

گھقان در بیان شمہئی از علو نسب اولاد امجاد آنحضرت
وبرخی از سیر ستوده واوصاف پسنديده دو فرقة العین سیادت وولایت.

15 (۱۴۸) از کرايم نعم که ایزد - عز وعلا - بعضی را بدان اختصاص

بخشیده فعمت علو انسان است که مستلزم مکارم اخلاق ومستوجب محاسن
آداب است. بناء علی هذا در تمامی ملل وادیان اعیان عجم وعرب محافظت
صیحت نسب هینموده اند وبعظم شان وسمو مکان آباء واجداد مفاخر ومباهی

18 2 ملک O : مملکت N 6 ماده O : ماده N 7 تازیک O : تاجیک N 8 وافر

O : منکار N 9 موہبتش O : هویتش N 16 مستلزم O : ملتزم N 18 صحت نسب

O : صحبت بنت N 1 وسمو N : سمو O

میبوده اند. و بی شاییه اشتباه عالیحضرت سیادت منقبت، نقابت هرنت،
معالی رتبت، قدوة سادات عالی شان، میر میران، و عالیحضرت سیادت و نجابت
پناهی، نقابت و هدایت دستگاهی، زبدۀ اولاد مصطفوی، میرزا شاه ابوالولی،
هم از جانب والد وهم از طرف آم خلاصه سادات عالی نسب و نقاوه خاندان
نقباء عظیم الشأن اند، زیرا که والد خجسته آنار، پسندیده اطوار، کرامت دنار
ایشان کهف الغرباء، مریب فضلاء، محبت الانقیاء، افتخار النقباء، میرزا شاه
ابوالمهدی بن شاه سلیمان میرزا بن امیر غیاث الدین محمد میر میران بن
شاه نعمت الله باقی بن امیر عبد الباقی صدر بن امیر حبیب الله بن شاه
نعمیم الدین نور الله نانی بن شاه خلیل الله بن کاشف اسرار ازلی سید
نور الدین نعمت الله ولی است، و والده ماجده مهد علیاء ایشان صبیة صلبیة
شاه ظهیر الدین علی بن شاه خلیل الله بن امیر غیاث الدین محمد میر میران
بود، و والده شاه ظهیر الدین علی نواب بلقیس مکان علیه عالیه صفیه سلطان
بیکم مشهور بشاهزاده خانم است، بنت اسمعیل میرزا بن شاه جنت مکان
ابو الفتح سلطان شاه طهماسب بهادر خان بن خاقان عالی شان - بیت -
شاه انجم سپاه چرخ سریر مهر کیتی نورد کشور کیر
- ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل صفوی موسوی بهادر خان. هصراع:
کس را نبود چنین نسب در عالم.

(۱۴۹) چون قامت قابلیت هر دو در چمن دولت و اقبال بالا کشید
فی شهور سنہ، حسب الفرمان خلق آشیان صاحب قرآنی، عالیجناب

رفیع القدری میر میران بعد از فوت عّم عالی مقدار میرزا شاه ابوالبقا بمنصب
جلیل المرتبه کلاتری خطه بهشت هنزله یزد معزز گردیده، مقاالمد رتق
و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام آن ملک در قبضه اقتدارش قرار گرفت.
آنحضرت بحسب ارت واستحقاق بر مسند اجلال نشسته باحیای مراسم عدل
واحسان واستعمالت خاطر رعیت و فروهاندگان قیام و اقدام نمود، ونهال آمال
اصحاب عز واعتبار از رشحات سحاب هر حمتش نشو ونمایذیرفت، ودر
نظام وانتظام مهام رعیت ورفاهیت اهالی شهر ولایت عقل خرد دان انگشت
تعجب بدندان گرفته حیران هاند. بیت:

۹. تا هاتف دولت تو در داد آواز

بر عالمیان گشت در رحمت باز

پیرانه سر این کهن جهان کرد طمع

کز بخت جوان تو جوان گردد باز.

12

(۱۵۰) واختر برج نکو اختری میرزا شاه ابوالولی بنیابت والد
عالی شان باهر نقابت و سروری قیام، و بتمهید ارکان دین همین و تشیید قواعد
شرع سید المرسلین - صلوات الله وسلامه عليه - اقدام میفرماید. شعر:

هم بود از روی آن صبح سعادت را فروغ

هم بود از رای این خورشید دولت را جمال

بر سر اند از مهر ومه آن در علا این در علو

18.

برتر اند از بحر وکان آن در سخا این در نوال

از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب

وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال

آن بود خورشید هنر این بود بر جیس قدر

آن بود محمود طالع این بود مسعود فال

ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف

آفتاب دولت این باد اینم از زوال.

(۱۵۱) چون مجلملی از سیر ستوده واوصاف پسندیده هر تضییی هم الک

اسلام، میرزا شاه ابوالمهدی، و آباء عظام و فرزندان عالی مقامش بدستیاری

کلک سخنگذار سمت تحریر یافت اکنون طوطی شیرین شکن شیرین

کفتار قلم در باغات فردوس نما و منازل دلگشا و قصور فرح افزا که عمارت

یافته عمار همت عالی نهمت آنحضرت است در طبران آمده ذکر خوشی

و خرمی وصفای آنها را بگوش هوش اهالی نزدیک و دور میرساند، که:

(۱۵۲) در شهور سنہ سبعین والف عمار همت عالی نهمت آن دوحة

چمن رسالت در اهرستان بهشت بنیان بقرب محله داربندک، در باغی که

در ید تصرف شرعیش بود طرح عمارت عالی اساس انداخته تلاری دلگشا

در پیش آن بنا فرمود؛ و در یاچه‌ئی، هائند فکر عقلاء عمیق و بسان حوصله

کریمان عربیض و پهناور، بانعام رسانید؛ و در خیابان و اطراف و جوانب درختان

سايه گستر و بارور غرس فرمود. و آن باغ را موسوم ساخت به باغ مهرآباد.

(۱۵۳) اکنون در خوشی و صفا بجایی رسیده که قصور جنان از

رشک عمارات فلك ارتفاعش در غرفات پنهان گردیده، وفردوس بربن از غیرت آن چمن و بستان پرده حیا بر روی کشیده، رخساره بمردم شموده.
۳ خاک صندل بویش از سبزه رنگ مینا گرفته، واژ نفحات نسیمش نرگس را دیده روشن گشته. شعر:

صد ورق تازه کرده دفتر گل
لاله بر کف گرفته ساغر مل
از شعیم شمال عنبر بیز
گشته اطراف آن عیبر آمیز.

ریاحین وازهارش چون انجم فلك تابان و جداول چشممه سارش چون جویهای بهشت درخشنان. بیت:

بر لب جوی نشین و گذر عمر بیبن
این نصیحت ز جهان گذران مارا بس.

باغبان حکمت بمحض قدرت در آن باع درخت چناری رویانیده که مشاخص از بالای ثریا گذشته و بیخش در تحت زمین قرار یافته. بیت:

توانا درختی که هر شاخ او زدی پنجه بر سدره المنتها
در اوصاف او «اصلها ثابت» خرد خوانده «فرعها فی السما».

(۱۵۴) وهر که قدم بدان گلستان گذارد از جان، که پادشاه اقلیم بدن است، رخصت نیابد که پای بیرون گذارد، و عندليب با هزار زبان بترنم در آمده ندا بگوش هوش رساند که هیچ عاقل باختیار ترک چنین

متزل نکند ودل از این نمونه فردوس نما بر ندارد. شعر:

۲ بر روی O : بر سر N ۴ دو هن N : دوش ۱۰-۹ : اقبال غیر درست از حافظ ۱۱ بعض قدرت O : ذ N ۱۴ : اصلها، فرعها : سوده ۱۴ (ابراهیم)
آبة ۲۴ بدن O : تن N

جای من کوی مغان است چه زیبا جائی است

هیچ عاقل بجهان ترک چنین جا نکند.

لا جرم در اوّل فصل بهار که از فیض فضل پروردگار سلطان گل پرده³
زمردین از جمال برداشت، بر اورنگ فیروزه رنگ قرار گرفته فضای باع
وبستان وصحن چمن و گلستان از رشحات سیحاب نیسان صفت خضرت ونضارت
می‌باید، — شعر :

6 سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت
اطراف جوبار سپاه سمن گرفت.

— آنحضرت نکوسیرت فرشته خصال در آن مکان جنت وصال تشریف فرموده⁹
با فضلاء وعلماء واعیان صحبت میدارد، وخوان احسان وکرم بر
روی همکی گستردۀ اصناف اعطاف میفرماید؛ وهر روز، از وقتی که خسرو
خاوری بر مسند نیلوفری بر میآید تا محلّ که مشاطه قدرت عروسان¹²
کواکب را بر هنرۀ سیهر کوهر نگار بجلوه در میآورد، خوانسالاران شیرین
بیان و مطبخیان چرب زبان زمان اغذیه لذیذ و مطعمات لطیفه از هرچه
در حوصلۀ خیال گنجد افزون بمجلس بهشت آئین حاضر ساخته صرف¹⁵
مینمایند، وبر این نهج میکنرانتد تا آنگاه که آفتاب عالم تاب از غایت
برودت هوا در بروج زمستانی پناه میبرد و آسمان پوستین سنجاب سحاب
18 بر دوش افکنده زمین شکم فاقم میپوشد، — نظم :
هاتند پنبه دانه که در پنبه تعییه است

اجرام کوهها شده پنهان میان برف

- بشهر تشریف آورده همت بر قضایای حاجات و ملتمسات خاص و عام میکمارد.
لا جرم عنایت سبحانی اشّعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب باوج
3 ظهور رسانید و اسم شریفتش در نیکوئی بر کتابه مبانی روزگار نسبت گردید.
(۱۵۵) و دیگری از باغات متعلق بسرکار آنحضرت باغ دیوانخانه
تفت قهستان است. نظم :

6 در جهان هیچکس ندیده چنان منزل دلفروز جان افزای
عرصه خرمش جهان افروز ساحت فرخش جهان آرای.
در آن باغ منازل دلگشا و نشیمنهای روح افزا در غایت نزاهت، همه هصور
9 و منقش بعمل استادان نادره کار، آراستگی یافته، و بانواع و اقسام گل
وریاحین نظر فریب گشته. شعر :

12 زیای نا برسش هر کجا که مینگرم
کرشمہ دامن دل میکشد که جا اینجاست.

چمن فردوس نشانش از نزاهت اشجار خاک در دیده روضه ارم کرده، واژ
طراوت ازهار و انها ر داغ بر سینه بوستان خورنق نهاده. و درختان زنگارنگش را
15 جلوه طاوی طاهر واژ گلهای زرنگارش فروغ ناج کاوی باهر. بیت :
هوایش سبز و خرم همچو کشمیر سواد هند از دوریش دلگیر.

روی زمینش چون رخسار شاهد حلّه پوش هنور، و نسیم هوایش چون کله
18 استاد عنبر فروش معطر. درخت جوان بختش از بسیاری انمار چون پیران

1 ملتمسات O : متنبیات N 2 شمسه O : سبیه N 3 رسانید O : رسانیده N

مبانی O : بنامی N 10 فریب O : قرب N 11 مینگرم O : نگرم N

پشت خمیده، و میوه؛ حلاوت آمیزش چون حلواي بهشتی بی حرارت آتش رسیده. الوان هیوهای ربیعی و خریفی در غایت نازکی و نهایت لطیفی؛ سبب بی آسیبیش چون دقنه دلبران سیمین دلهارا صید کرده و برنگ زیبا بی ۳ راحت افزا عالمی را در قید آورده. شعر:

سبب را با دقنه بار مشابه کردند

رنگ او سرخ شد و روی بر افروخت بیاغ

سبب مانند چراغیست درخشان ز درخت

روز روشن بسر شاخ که دیده است چراغ.

امرودها از سر هر شاخ مانند کوزهای نبات در آویخته و بصلای حلواي ۹ بی دود کاهلان بی سرمایه و سودارا از جای بر انگیخته. نظم:

وصف امرود چگویم که ز شیرینی ولطف

کوزهای چند نبات است معلم بر دار.

به پشمینه پوش چون صوفیان شب خیز با رخساره زرد سر از پنجره ابداع
بیرون آورده و روی گردآالودش دل دردآالود عاشقانرا از مهر و ماه نشان
داده و مجمرة مطلای انار باشتباق یاقوت لبان در صحن بوستان درخشان ۱۵
گردیده. شعر:

انارش چون لب دلدار خندان حرفان را حرف آید بدندان

چو نقطم وصف شفتالو سرابید سخن در وی تر و شیرین نماید

۴ در قید O : بقید N ۵ سبب را O : سبب N ۶ و روی O : روی N ۷ ذ O :-

N ۸ هر شاخ : + روی بر افروخته N ۹ بی دود کاهلان O : بید و کلان N

هنوژش لب سوی لب نارسیده که آب حسن ولطف از وی چکیده .
در یک جانب انجیر بی نظیر که دست قدرت وصف جمالش را بر طبق
نهاده و حلوای زیبا از قند و خشخاش ترتیب داده ، واژ طرف دیگر انگور
بر نور که خامه حکمت شرح کمالش را بر صفحه شریفه «فابتنا فیها حبّاً
وعنْبَأً» کشیده و چون آبله تر بر کف برگ اخضر دمیده بی شایه تکلف
۶) وغایله تصلف مضمون

روضه ماء نهرها سلسل دوحة سجع طیرها موزون
در شان آن هنzel بهشت قرین آیت است نازل . شعر :
۹) از غایت تزاهت وخوبی ودلکشی
پنداشتم که جنت عدنست در خوشی .

(۱۵۶) ودر میان باغ درواچه عالی ساخته گردیده ودر آنجا ماهیان
۱۲) زیبا صورت ، شیرین هیأت ، که دیده مردم آبی مانند آن لبستان در عرصه
بحار ندیده ، - نظم :

سینه باک همچو سیم سفید چشم روشن چو چشم خورشید ،
۱۵) - بسیار شده . واطراف درواچه درختان سرو و چنار سر بغلک هینا افراخته
و زبان قدسیان از مشاهده آنها مترنم باین مقال گردید : بیت ،
برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقی دفتریست معرفت کردگار . ۱۸)

و در اطراف وجواب خیابانهای سرو و بید سر بر افلاک کشیده . شعر :

بطرّاحی هر خیابان طناب
 گرفته سر دیسمان آفتاب.
 (۱۵۷) در هر بهار که جهان از آرایش گلزار نمونه باغ ارم میکردد
 ۳ واطراف بساط غبرا از ریاحین درخشندۀ میشود و فراش صبا بسیط زمین را
 بفرشهای رنگارنگ میکستراند و با غبان صنع چمن جهان را بکلهای کوناگون
 میآراید، شعر :

چمن از نسیم صبا مشکبار
 ۶ سمن از لطافت چو رخسار یار
 ز باد سحر گل دهان کرده باز
 چو معشوق خندان عاشق نواز.
 عالیجاه بانی مهمان نواز در باغ مزبور طرح عیش و صحبت انداخته با فضلاء
 ۹ و دانشمندان و شعراء و ندیمان گوی مصاحبত همیازد و دست دریا نوال گشاده
 دوست و دشمن را هینوازد. امید که پیوسته در گلشن آباد دولت سرسیز
 و شاداب بوده اسباب سعادت دو جهانی اش همیا و آماده باد.

(۱۵۸) و دیگری از مستعدنات سرکار آنحضرت باغی است در قریه مزبوره، در کمال خوبی و خوشی. شعر :

در این باغ خوش میوهای تر است
 ۱۵ بزمیانی از یکدگر خوشنتر است.
 واپسًا قنات مهدی آباد قصبه همیریجرد و هزرعه همارک آباد حوالی
 همیبد از مستعدنات سرکار عالیجاه معظم الیه است.

(۱۵۹) و چون جواد خوش رفتار خامه بر سبیل اجمال شمئی از ۱۸
 احوال خیر مآل ستوده خصال این زمرة عظام واین طبقه لازم الاحترام،

که هر یک دُرْ دریای سیادت و گوهر بحر کرامت و ولایت اند، باز نمود، این ضعیف در دار السعاده حیدرآباد رحل اقامت انداخته بود. مفضل ۳ اوضاع و خصوصیات احوال آن فرقه صاحب اجلال در نظر نبود. لا جرم بهمین قدر اختصار نمود و بموجب وعده‌ئی که در دیباچه این صحیفه کرده عنان کمیت قلم واسطی نژاد بصوب احوال جمعی دیگر معطوف ساخت.

تم

۳

رسالہ

در

سیر حضرت شاہ فوہمہ اللہ ولی

تصنیف عبد العزیز بن شیر ملک واعظی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

< مقدمة >

(۱) [339b] سپاس وستایش بی حدّ و قیاس مر حضرت منوری مفوضی را
که فیض نور طلمت آفتاب نبوّت بهر ذرّه دل مؤمن بتفویض و مرائب
رسانید، وهلال تقوی را سیر فلك قربت و سلوک مسالک رفت و عبورات
۶ سیارات لواحق و شرف اطلاع حقایق بدرا ولایت کردانید، وزیست دایره
عالمر را بمصابیح تأثیرات تصرفات قطبیت وضوه ونبات قطب سماء سلطنت
زیبایش داد، وبخواطر مطیعان اهل منازل ربع مسکون ارقام اطاعت و انقياد
۹ اولو الامر درنهاد. جل جلاله وعز کماله.

(۲) وصلوات بر شاه انبیا، امام الاولیاء، خاتم النبیین، رسول رب
العالمین، که لواه عواطف «وما ارسلناك الا رحمة للعالمين» ونشرور
۱2 مرحّم «من يطع الرسول فقد اطاع الله» وتوقيع اسرار با طغرای «لولاك
لما خلقت الافالك»، از حضرت قادر «کن فيکون» برای تشریف جاه وجلال
وتعريف قطب وکمال وی است. صلی الله علیه وعلی آلہ واصحابہ واولادہ
۱5 واحبابہ.

11 وما ارسلناك : سورة ۲۱ (الانبیاء) آیة ۱۲۱ و ۱۰۷ من بطبع : سورة ۴ (النساء) آیة ۸۰

(۳) اما بعد میگوید بیچاره اضعف العباد، احقر الناس، راجی عنایت حضرت حافظی، عبد العزیز بن شیر ملک بن محمد واعظی: هر چه از استماع بسی فضایل و خوارق حضرت معلّا، سید السادات، منبع السعادات، شیخ ۳ صاحب سجاده، متشرع بر جاده، هفخر زهاد زمانه، هادی عباد یکانه، صاحب کشوفات، خداوند خارقات، برhan عزلت گزینان، سلطان همت پذیران، جهاندار ملکت سیادت، جهانبان وصات ارادت، مالک سربر دین، ۶ قابض ممالک یقین، ضابط اقلیم رضا، هتمگن مقر رجا، فاتح حصن مجاهده، شهنشاه اهل مشاهده، کارگذار مسند توگل، کارفرماء عرصه تبتل، سپه سالار اصحاب شوق، سرخیل اقداح نوشان ذوق، در گذارنده مراحل ۹ تقلید و تلوین، بر رونده مقام صبر و تمکین، آخذ خطه مودت و خلیل خیلناشان انس و محبت، عیشران بوستان اخلاص، عیشان گلستان اختصاص، راهب دیار هدایت، عاطف بلاد ولایت، فرمانده عالم دل، جهان بخش ۱۲ بر حاصل، منعم قرب ووصلت، مستغنى سبکه وحدت، شامل جهان معنی، [340a] کامل بیان معنی، بر گزیده حضرت آله، شاه ولی نسل علی، امیر نور الحق و الشرع والدین نعمة الله - نور الله هرقده -، (واز قضیه دوستی ۱۵ دوستان حق - جل وعلاه -، ودوستی دوستان او تعالی حکمی واجبی وجمله اهل اقیادرا امری لازمی است، وخاصه بر طایفة طلاب ومتابعان ونان ریزه چینان خوان هدایت، مشایخ طبقات - رحمة الله عليهم اجمعین -، که از ۱۸ لذت خوان رشد او - تعالی - وعاید هدایت این طایفه چینن نان ریزه چینی

کرده بلکه در اوقات معمولات وظیفه برای هزید نعمت خویش این درخواست را ورد خود ساخته اند: «اللَّهُمَّ ارزقنِي حَبْكَ وَحْبَّ مِنْ يَحْبِبُكَ وَحَبّْ عَمَلٍ يَقْرَبُنِي إِلَى حَبْكَ وَاجْعُلْ حَبْكَ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ الْمَارِدِ لِلْمَطَهَانِ» کاری ۳ واجب است،) هذتی باز خاطر ضعیف بر نبشتن سیر حضرت شاه ولی امیر نور الحق والدین نعمت الله – رحمة الله – راغب همی بود.

6 (۴) چونکه در این وقت مریدان را بسا محمد ذات وصفات و افعال حضرت شاه ولی از اخبار مخبران صادق و صادقان وائق – که بعضی از ایشان، دهگان و دوازدهگان سال عمر خویش در خانقاہ عالی حضرت شاه ولی گذرانیده و خالک آستانه رفیع حضرت معلارا توپیاه چشم خود ساخته، در خدمت و صحبت آخته بودند، و بعضی چندگان شهر و سنوات و چندان ایام و اوقات در ظل بارگاه ولايت وزیر سایه سایه با هدایت آن شهنشاه ۱۲ سالگان آرامیده بودند – به تحقیق اصغا نمود،

(۵) خصوصا برای پیشکش سلطان الشرفا، برhan العرف، صاحب سریر سخا، هالک همالک وفا، قابض مملکت عرفان، ضابط اقلیم احسان، ملکدار عرصات حلم، ملکران دیار علم، گنج بخش و گنجینه پرداز، حسن پذیر و قیبح انداز، المستنصر بالله القوى الغنى السلطان ابن السلطان ابو المظفر علاء الدین والدین احمد شاه ابن احمد شاه الولی البهمنی – خلد الله ملکه ۱۸ وابد على العالمين رأفته –

(۶) تاریخ عهد دولت خلافت حضرت معلل بر سیل سیر مندرج

3 تقریبی : تقریبی L ۱۶ المستنصر (در حاشیه) : مصحح از «المستنصر» (در متن)

گردانیده و کلیات اخبار را با دراج رسانیده تا مشتاقان رطب اخبار ذات وصفات و افعال و اعمال حضرت معلّا - رحمة الله عليه - روی بسوی این شجرة مرغوب مثمر با تمار مطلوب، که اصلش اعتقاد و فروعش انقیاد است، آرند،³ و نمرات معرفت اخبار و مراعات آثار خوارق و کرامات حضرت معلّا بهره‌منی بس شکرف بر شمارند، ولذات مودت از کأس محبت آن محبوب دلها،⁶ مطلوب اولیا، امیر نور الحق والدین نعمة الله، [340b] بکام جان در بابند،⁹ واز این مشرب که «کل انسی مشربهم» بتقدیر باری - عز اسمه - مقدر است ذائق کشته بنوشانوش اقداح زلال بهره حب بشتابند.

(۷) فی العمله این سیر را بر هفت باب منقسم گردانیده و هر بابی را باسمی دیگر مسمی کرده آمد. فهرست ابواب این است:

- <۱> سطور کیفیت ولادت و شجره نسب سیادت آن خزینه افادت.
- <۲> ظهور خوارق ایام صفر و تحصیل علوم و اجزای امور سنین کبر.¹²
- <۳> فتور اوصاف بشریت و برآمدن علم دولت شیخوخیت.
- <۴> عبور سیلا ب انتهاء مراحل و منازل و جزایر تلوین واستغراق بحر اشغال و حالات تمکین.

¹⁵

- <۵> امور خلافت و تصرفات ولایت و عطف اذن بیعت بهداشت.
- <۶> شعور علوم و تصانیف و تأثیرات و ظهور آثار خوارق و کرامات.
- <۷> حضور دل و کسب باطن ویدیدار شدن خارقات و شجره و کیفیت وفات.¹⁸

باز آیم بتحریر تفصیل این ابواب مسطور.

⁷ کل : سوره ۲ (البقرة) آیه ۶۰ | ۱۳ فتور ... شیخوخیت : در [۱] این صارت بعد از <۶> «شعور و علوم ...» قرار گرفته

< باب اول >

سطور کیفیت ولادت و شجره نسب سیادت

آن خزینه افادت

3

(۸) ایها الطالبون الطابعون والسامعون الصادقون والعارفون الذاكرون!

اعلموا وفقکم الله على ادراك اسرار آلاء الله ونعماته که هولد و منهانه

حضرت معلّا امير نور الحق والدين نعمة الله - نور الله مرقده - اندر شهر

حلب است و تولد آن سعید ازلی واسعد ابدی بعضی در بیست و دو ماه

رجب روز پنجشنبه سنه ثلثین و سبعمايه گويند، وبعضی در دوازدهم ربیع

الاول سنه ثلثین و سبعمايه گويند؛ اما اصح این است. و روایت حضرت

مخدوم زاده زبدة خانواده مقبول الله، امير خلیل الله، نیز بر این است،

که در روز دوشنبه چهاردهم ماه ربیع الاول سنه احدی و ثلثین و سبعمايه

12 بوده است.

(۹) و حضرت معلّا - رحمة الله عليه - که بیستم جد بحضرت رسول الله

- صل الله عليه وسلم - میرسد، شجره نسب آن شهنشاه جهان توحید بر

این نهج مورود است: حضرت امير نور الحق والدين نعمة الله بن عبد الله

بن محمد بن عبد الله بن کمال الدين يحيى بن هاشم بن موسى بن جعفر بن

12 بوده است: بودست L

صالح بن حاتم بن علی بن ابراهیم بن علی کاشانی بن محمد بن اسماعیل بن عبد الله بن امام محمد باقر بن علی وسیط زین العابدین بن امیر المؤمنین حسین - رضی الله عنہ - بن امیر المؤمنین ابی الحسن العلی - رضی الله عنہ - ۳ وفاطمة زهرا - رضی الله عنہا -، چنانکه در این باب آن هزوعه سعادت، رایحه چمن باع سعادت، گلزار صحرای ملکوت، گلبار جشنگی ناسوت، شکوفه دعوت وهدایت، غنچه شاه ولایت، منصب نهال قبول، نمره شجرة ۶ نسل رسول، گلشن فضای روحانیت، نسیم صباح رحمانیت، [341a] حضرت معلاه امیر - رحمة الله عليه - شجره‌ئی منظوم تصنیف کرده اند و بتعریف آورده اند، مسطور شود و منتظر بود. این است: ۹

		(۱۰) نعمۃ اللہ ام وز آل رسول
	محرم عارفان ربّانی	قرۃ العین میر عبد اللہ
۱۲	مرشد وقت پیر روحانی	پدر او محمد، آن سید
	که نبودش بهیج رو نانی	باز سلطان اولیای جهان
	میر عبد اللہ است تا دانی	پیر کامل کمال دین یحیی
	سید مسند مسلمانی	پدروش هاشم است وجد موسی
۱۵	مادرش شاهزاده سامانی	دکر آن جعفر خجسته لقا
	روح محض لطیف نورانی	سید صالح آنکه صالح بود
	جمع می بود از پریشانی	میر حاتم که نزد همت او
۱۸	مختصر بود عالم فانی	باز سید علی عالی قدر
	کان احسان و بحر عرفانی	هم براہیم که روح می بخشد
	نفسش درگه سخنرازانی	

بادشاه ممالک داشت میر محمد که بندگان درش شاه سادات سید اسماعیل میر عبدالله آن که روح امین باز امام محمد باقر پسر او علی ابن حسین باز امام بحق حسین شهید آن وصی رسول یار خدای آنکه باشد در مدینه علم نوزدهم جد من رسول خداست هست فرزند من خلیل الله	بود سید علی کاشانی در جهان یافتند سلطانی آقتاب سپهر سبحانی کفته اورا که جمله را جانی مخرب کفر و دین را بانی که تو زین العباد میخوانی نور چشم علی عمرانی والی ملکت سليمانی کوری خارجی هروانی آشکار است، نیست پنهانی باد با وب به بنده ارزانی .	3 6 9
--	---	-------------

باب دوم

12

ظهور خوارق ایام صغر و تحصیل علوم

واجزاء امور سنین کبر

(۱۱) مخبران وائق که سالها در خدمت حضرت شاه ولی کمر اطاعت براعت بمعیان بستند و آشنای بحر اخبار و قایم لجه سیلاخ اسرار هستند از صدق لسان مبارک چنین لؤلؤ شاهوار بریختند و قلوب مشتاقان

صادق را بدین اخبار دل آویز آویختند که حضرت امیر معاً نور الحق والدین نعمة الله در ایام سیّوم سالگی این رباعی فرمودند، این است: شعر ۳
 مرا علمی که اندر سینه دادند یقین میدان که آن درسی ندادند
 مرا سه سال حالی شد هیّر که شیخ چله را در سی ندادند.

(۱۲) مخبران و انق سلسلات جواهر بیش بهائی و کهرهای بیش ارزی ۶
 از گرّه معلومات خود چنین بکشایند و خلاصه درج درر اخبار باختصار و نمایند که در آغاز ایام تعلیم که حضرت معاً را بمکتب نشاندند و حضرت معاً بعد تحصیل تهیّی که چند الواح قرآن بخوانند طرق استماع الفاظ از معلم و طریق ادراك تعلیم و بحفظ آموختن در لوح خاطر [۳۴۱b] و خوض ۹
 تلفظ و درک اعراب و نگاهداشت آداب آن مجموعه آیات خوارق، اخفاء و اظهار آن جامع مقدمات سباق وسیاق اسرار وقف وقوف کشوفات انوار روایات استار اعجوبه تر بوده است چنانکه از هیچ صبیّی چنین خوارق ۱۲
 هیچ کسی استکشافی در نموده است. البته حضار آن هجالس و نظار مدارس مطلع این حالات می شدند و مقرر می آمدند که این صبیّ نیکبخت ازلی مینماید تا بیشتر از عون عنایت تعلیم حق واعانت و معونت استاد توفیق چه ۱۵
 مرائب و مقامات و چه حسنات و خیرات از اعمال صالحه این صبیّ پدید آید. «ان الّذين آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر غير ممنون.» آری بر دل هر سعیدی که آفتاب پرورش رب الارباب بتابد در آن شخص چنین خوارق ۱۸
 از آیات هدایت و رایات ولایت ظهور یابد.

(۱۳) فی الجمله مخبران صادق که با خبار گرد آیند چنین فرمایند
 که در ایام چهار و نیم سالگی حضرت معلّا مجلسی بود. خادم پدر حضرت
 ۳ معلّا حکایتی میکرد. در ضمن آن حضرت امیر - رحمة الله عليه - را گفت
 که: «از امت جدّ شما هر دی بود خواجه اویس قرنی نام. چون آن
 ۶ ولی اهل عزایم استماع یافت که در جنگ احمد دندان مبارک جدّ شما با
 شکسته شد آن اخّص خواص و مختصّ حضرت خاصّ بمحبّت جدّ شما با
 خود عزیمت بست و هر سی و دو دندان مبارک خود بشکست.» حضرت
 ۹ معلّا امیر نور الحقّ والدّین نعمة الله - نور الله مرقده - را در خاطر آمد
 که: آنچه خدا و رسول خدا امر نکرده باشد چرا او بشکستن دندانها بر
 ۱۲ آمد؟ هم در آن لمحه حضرت امیر، که همچویل سعادت بودند -، «السعید
 من سعد فی بطن آمه» -، واقعه احساس بنمودند که خواجه اویس قرنی
 - رحمة الله عليه - آمده. حضرت معلّا امیر را گفتند: « بمحبّت جدّ شما
 گرائیدم، سی و دو دندان طمع دنیا و آخرت بر کنیدم.»

(۱۴) مخبران و اتنی که راویان اظهار و اخفا گویان اسرار و رانیان
 ۱۵ قلب دار، پیشویان کارزار، زیر دستان محلّ دار، زیر نشینان علم شهریار،
 سکون گزینان درگاه دربار آن جهان بخش وجهاندار اند چنین روایات
 بر شمارند که حضرت معلّا امیر - رحمة الله عليه - را هم در ایام صفر
 ۱۸ حفظ کلام ربّانی روزی گشت.

(۱۵) وهم در ایام بلوغ حکم «لا ادری» از بسی علوم بگذشت

وکتب مبادی بیش شیخ زکی الدین شیرازی بخوانندن، وعلم بلاغت بیش شیخ شمس الدین مگی بتحصیل آورده، واطوار نبله صوفیه واصول سنه پیش قطب المشایخ شیخ عبد الله یافعی سند یافته، وعلم کلام آلهی پیش ۳ سید جلال خوارزمی مرتب کرده؛ [342a] اشغال کسب باطن بعائدند.

(۱۶) مخبران وائق که اهل این نعماند بر قاعدة صدق چنین فرمایند که حضرت امیررا در ایام برآمد و منفوان جوانی پرورش بنیه هم ۶ از مجاهده تیسر پذیرفت و خاطر بر عایت تمام راه سلوک طریقت بیش گرفت و ریاضت بکمال دست داد و علوم باطن بگشاد و بد یضاء خوارق که در خنب استمار مستور بود محسوس ناظرین شده، باب اظهار در گشود.

(۱۷) القصه، حضرت معلاء امیررا در ایام قریب بیست و چهار سالگی از کمال ریاضت دوام و انقطاع صحبت انام البته لذات مقالات هیجع مجلسی و محفلی خوش گوار نمیآمد و خاطر بر آن اطمینان نمینمود و در آن حالت ۱۲ صحت و فراغت، که مردمرا به از این نعمت نیست، خاصه طایفة طلاب حق و وصالان حضرت صمدیت را، رغبت خاطر جز بر سیر الى الله نبود. «فاذما فرغت فانصب والي ربک فارغب» قدم مبارک برآه طلب کمالات ۱۵ آوردن و سفر سوی مگه اختیار کردند. بحر حالات حضرت امیر محتن امواج بر گشاد، بادیان شوق کشتنی سلوک صراط مستقیم را بسوی مقصود اجرا کرد، ملاح عشق شاه مسافران از جزایر و منازل و مراحل مقامات ۱۸ بداشت بنهایت هقصود «فی مقدد صدقی عند مليک مقتدر» رسانید و بمطلب

^۴ خوارزمی : خوارزمی L ۱۵ سوره ۹۴ (الانشراح) آية ۷-۸ ۱۹ سوره ۵۴ (القرآن)

همت موصل گردانید. حضرت معلاء امیر بمکه مبارک - که کعبه حاجات بر حق است - رسیدند، و بشرف حجّ حرمین هشّرف گشتند، و با حضرت قطب المشایخ، مرشد اولیا، رهبر اصفیا، نقد اجتهاد حنفی و شافعی، شیخ عبد الله یافعی - رحمة الله عليه - پیوستند وارد آوردند. احرام ارشاد و هدایت ایشان بستند.

(۱۸) مخبران واثق چنین فرمایند که در ایام ارادت حضرت امیر نور الله مرقده - میست و چهار ساله بودند. فی الجمله حضرت معلاء امیر در صحبت حضرت شیخ رو بملازمت صحبت آوردند و بسی برهاء علوم باطن حاصل کردند. بسعی جمیل علم کسب دل بر آوردند، چنانکه آئینه دل حضرت معلاء امیر بصیقل ریاضت و تزکیت از عقبات جسمانیت وزنگ نفسانیت بگذشت و بمصلله نظر باطن مطهر شیخ جلا کیر و صفا پذیر روحانیت شد. قابل انگکان اشعة انوار الہیات گشت، و «ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء.»

(۱۹) و در مکه مبارک چیزی کم یا بیش مدت هفت سال بماندند. چون حضرت شیخ عبد الله یافعی را دولت کمالات دین و سعادت مقامات یقین و نیک کردار و سرانجام کار حضرت شاه ولی مکشوف شد حضرت شیخ نور الله مرقده - حضرت شاه ولی - نور الله مضجعه - را بشرف خلافت هشّرف [342b] گردانیدند و بارشاد اعلیٰ تلقینات اسباب تقریب حق رسانیدند.

(۲۰) القصه، در آن سنت که حضرت شاه ولی در مکه بودند اندر تبریز سلطان اویس بر سریر خسروی متمکن بود، و در سمرقند امیر

تیمور سلطنتی بغلبه فراتر نمود. چون حضرت معلّاء امیر را از آنجا هرآجعت
اتفاق افتاد در سمرقند، تختگاه ماوراء النهر، آمدند و با انقطاع خلق و تبتل
تام بر آمدند.

۳

< باب سوم >

فتور اوصاف بشریت

وبرآمد علم دولت شیخوخیت

۶

(۲۱) چون حضرت امیر در شهر سمرقند متوطّن شده از صحبت
خلق تبتل تام ورزیدند خلائق بمعاینه بیان علوم دانشمندی و حالات محبت
و تزکیه نفس و تصفیه دل و ظهور خوارق حضرت امیر معتقد کشته، از ۹
بسیاری رسیدن فواید دین ملازمت و صحبت حضرت شاه ولی بگزیدند. از
کثرت ازدحام خلق، و معتقد شدن خواص و عوام، و ملتفت کشتن ایشان
بملازمت آستانه معلّاء حضرت امیر، و کمال انقیاد و اطاعت خلائق بر رضای ۱۲
حضرت امیر - نور الله هر قده -، هیر تیمور، و قیل تیمور پادشاه سمرقند،
با خود همچو ظنی برد و برای قدم بوس حضرت معلّاء امیر آمده دو دست
نیاز بملتمس سپرد و عرضه داشت که: «می‌حدهم زاده! در یک شهر دو پادشاه ۱۵
توانند بودن. یا شما باشید، یا من.» آنگاه حضرت امیر فرمودند: «ما

۹ ترکیه : ترکیه I

از اینجا انتقال خواهیم کرد. رو بگوشه خواهیم آورد.

(۲۲) چونکه <حضرت> معاً از سمرقند انتقال فرموده در شهر سبز

سکونت ساختند جملگی خلائق آنجای از احسان بسی فضایل و مناقب
حضرت معاً خاک آستانه معاً حضرت امیر را توتیای چشم خود تصوّر برده،
سخنهای مبارک حضرت امیر را تریاک دافع زهر اوصاف نفسانی ووساوس
شیطانی پنداشتند، ونظر باطن حضرت معاً شاه ولی را علاج شافی هررض
قلوب تصوّر بردنند، وجملگی خودرا بعلاج نصایح حکمت حضرت شاه ولی
سپردند. هم در آن ایام علم دولت شیخوخیت آن شهنشاه جهان توحید
برآمد.

(۲۳) هر کس بهزار دل و جان، بسر دوان و چشم غلطان، سوی رایت

هدایت آن خسرو عارفان در آمد وزیر چتر حمایت و مرائب شفاعت در
خریبد. هر چند دور باش مهابت عظمت ولایت آن پیشرو رهبران نمودار
شد، هر طالبی صادق و پسروی وائق برُشد آن رهنمای عاشقان بر سر کار
شد. روز بروز، ساعت بساعت، قلوب خواص و عوام بسوی سرایچه احاطت
خلافت و بارگاه رفیع ولایت و آرامگاه وسیع هدایت حضرت معاً شاه ولی
– نور الله ضجه – بتوجه برآمد [343a] و آرزوی خدمت و صحبت تحریص
مینمودند وابواب هلازهت میگشوند.

(۲۴) حضرت امیر را از آنکه جذی از جذبات حق مُواخذت نمود،

واز مألفات اینجهانی بکلی بربود، واز صحبت خلائق تنفری و انقطاعی

6 پنداشتند: متن <برداختند> و در حاشیه <پنداشتند>

مزیدتر از آن که بوده است می‌انجامید، خاطر حضرت شاه ولی فاقداً
و راغبًا بعزلت همگرائید. خبران صادق که کان اخبار آن گنجینه اسرار
بودند از درج صدر باک خود چنین گوهرهای اخبار صدور آرای وجواهر ۳
سخن دلگشای بر گشودند: در آن ایام که حضرت معلاه امیر در شهر سبز
- که از سمرقند دو منزل راه است - مسکنی لطیف باوارایدند، اندر
آن شهر مسجد جامع نیکو برآوردهند. و حوض کاواییده پر از شکر کردند ۶
تا مردمان از آن حوض همکی شربت بیاشاهیدند؛ و آن را «حوض شکر»
نامیدند. آری، هر نیکبختی بر چنین امور موفق شود وطبعیت مشفان
وظریف طبعان چنین بود. «کل شی من الظریف ظریف.» ۹

(۲۵) فی الجمله در ولایت سمرقند سه جبال اند؛ هر جبلی باسمی
مسئما است: یکی را «کوه نور» خوانند، و دوم را «کوه توبه» نامند،
و سیوم را باسم «کوه ملکدار» هیشتندند. حضرت معلاه امیر - نور الله ۱۲
مرقده - در آن هر سه کوه بسی نهال باردار اربعینات - «من اخلاص للله
تعالی اربعین صباحاً» - گردانید، و انمار مطلوب «ظہرت ینایع الحکمة
من قلبه علی لسانه» بر دامن مراد بر چیدند. و خاصه کوه ملکدار، که ۱۵
هر کس از بلندی آن کوه و بسیاری برف و غلبه هواه مخالف بر آن کوه
بر رفتن نمیتوانست شنافت و طاقت هاندن نمیباشد، حضرت امیر بر آن کوه
بسی اربعینات برآوردهند. و یک بار چهلة کبیر نیز، که صد و بیست روزه ۱۸
باشد، مرتب کردند و روزها به یخ همگشودند و براغت دل بعبادت حق تعالی

مشغول میبودند. آری، از اهل نفس مطمئنه شایان خطاب «فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی» لابد از این بابت اعمال صالحه بدید آید و باب ۳ ریاست بر این نوع بگشاید.

(۲۶) ویک باری که بر آن کوه دو چهله هرتب بسر برداشت در آن هشتاد و چهار روز هیچ چیز از خرما وغیر آن نخوردند، الا که بوقت ۶ افطار روزه قدری همان برف هیچشیدند واز صبحی تا بصبحی دیگر اقداح زلال حب حق همینوشیدند. سید السادات، منبع السعادات، صالح نفس پاک و متعبد چالاک، دین دار و دین پرور، محسن خلق وخلق گستر، سید ۹ مهدی تبریزی - که بپرشیف ارادت و بیعت با حضرت معلاه امیر هشرف اند و بتعریف خلافت [343b] معرف اند - میفرمایند که: «من این حکایت را هم از زبان حضرت معلاه شاه ولی دو کرت شنیده ام. و تا سالها آثار ریاضات ۱۲ بچشم خود بدیدم.»

< باب چهارم >

عبور سیلاب انتهاء مراحل ومنازل [و] جزایر تلوین

واستغراق بحر اشغال و حالات تمکین

15

(۲۷) مخبران صادق و معتبران وائق درج در گفتار کوهر شاررا

بدین نهنج بگشایند و عروس اخبار را پیرایه احسن صدق چنین بیارایند: چونکه حضرت معلّاه امیر - نور الله مضجعه - از آنجا در شهر هرات آمدند ۳ از وفور کمالات بر حالات تسکین و مقام تمکین بر آمدند. آری، هر چند حوصله حقه دل عارف وسیع تر است که اگر جملگی دوایر افلاک و طبقات اراضی را در امان ندارند بیک گوشه مثال دو سه دردانه بازیچه بماند ۶ اما بجواهر نفیس تھفه راه تصوّف از لآکی اسرار احادیث و تلالی انوار صمدیت مکمل گردد لابد مقام تسکین روی بنماید و حالت تمکین پدید آید و مقام «الفتناء فی الله والبقاء بالله» باب «سیر فی الله» بگشاید؛ در ۹ این مقام اشغال باطنی ظاهری شود و ظاهری در لباس باطنی رود؛ هشاطه ۱۰ حسن آرای خلت خطبه خلوتگاه در تقدیم جلوه گاه برخواند و دلله خوش ستاء جلوت بحر مگاه خلوت باز رساند.

(۲۸) سبحان الله همان سر تنزل همتر آدم و تسلط حوا بادم ۱۲ - صلوات الله وسلامه عليه - بیار خواهد گرایید که در آن ایام ثبت سالگی حضرت امیر - نور الله مرقده - دست ارادت حضرت قادر مطلق قوت ۱۵ بازوی اختیار مجردی امیر را در گرفت و بنکاح دختر سید السادات، منبع السعادات، سید حمزه حسینی هروی - قدس الله سره العزیز - منعقد گردانید. چون عقد نکاح حضرت امیر نیز بهر خدا بوده است - که در همه اوقات نقد وقت این طایقه همین است که بمتابعه حضرت رسالت کویند «ان ۱۸ صلاتی و نسکی و هجایی و مماتی الله رب العالمین»، - با آنکه از جمله

۱ اخباردا: اخبارا L ۵ بایدار: ماندار L ۸ تید: T مد L ۱۸-۱۹ ان صلاتی: سوره ۶ (الانعام)، تبة ۱۶۲ ۱۹ صلاتی: صلوتی L

آفات سير وسلوك، یعنی کفابت وسفر وترویج وخدمت مخلوق، این آفت تزویج آفتی عظیم هر شغل را است وضرری جسمی هر شاغل را مهیا است، ۳ وهر مجاهدی سر افزایی درایضی جان گذازی [و] جولانگری سراندازی را از این آفت مرکب هم عالیه اش سرآمده وشمیر جهاد نفس از دست رها شده، وشهسوار بصیرت ده اختیار توگل وتبّل سپر انداخته است ۶ وعصاء سفر سیر وسلوك با سکون تیغ خطیبی در ساخته است، فاما هیچ نوعی تردد خانه وغم بر اشغال حضرت معلّاه امیر - رحمة الله عليه - ضرر نرسانید: «ومن يهدى [344a] اللہ فماله من مضلٌّ»، بلکه سیر مقامات ۹ وظهور حالات باضعاف تر انجامید: «والذين جاهدوا فينا لنهدى بهم سبلنا»، ۱۲ (۲۹) چون بعد مدّتی چند از شهر هراة انتقال فرموده ظلّ بارگاه شیخوخیت وسایه سایبان سجاده گاه قطبیت در شهر کوه بنان انداختند وآنجا مسکن ساختند، آنجا بندگی سلاله پاک علامه چالاک، بحر معانی، نعمان ۱۵ ثانی، سلطان شرقا، برهان عرفا، مفخر صلحای دیار، اشرف علماء کبار، مقبول درگاه الله، مخدوم زاده، زبدة خانواده، میرزا خلیل الله - سلمه الله تعالى - متولد شدند چنانچه حضرت معلّاه امیر مولود نامه بندگی امیرزا ۱۸ تصنیف کرده اند. این است:

حتی قیوم قادر سبحان	از قضای خدا عز وجل
روز آدینه در مه شعبان	نیم ساعت گذشته بود از روز

۱ تزویج : تزویج L 2 تزویج : تزویج L 7 غم : + چنانچه L 8 ومن یهدی : سورة ۳۹ (الزمر)، آية ۱۳۲ ۹ والذین : سورة ۲۹ (النکبوت)، آية ۶۹

ماه در حوت و مهر در میزان	یازدهم بود ماه وقت شریف
رفته در کوبنان که ناگاهان	پنج و هفتاد و هفتاد و سال
آمد از غیب بندۀ را مهمان	میر برhan دین خلیل الله
مرحیائی شنودم از یاران	خیر مقدم بر آمد از عالم
حاصلش باد عمر جاویدان.	کسب او باد علم ربانی

(۳۰) بعد از چند گهی در شهر یزد آمده متوطّن گشتند. در آن ۶ ایام علماء وقت و دین داران کبار و سرکشان نامدار گوشن گوشن عالمپناهی جبین موضع کسر کلاهی را بر خاک صحن بارجای روح بخش و راحت نمای حضرت علاء امیر - نور الله هضیجه - بسودند. هزاران اعتقاد و انقیاد ۹ بندند. شهری و دیهکانی، اشراف و سلطان، باخذ خرقه بیعت در دویدند.

(۳۱) از آنجا حضرت شاه ولی در کرمان آمده اند. در ماهان

مضافات کرمان بر سبیل اعتکاف، که خاصه شاغلان حق واولیاء فارغ کونین ۱۲ است که باز از آنجا انتقال نباشد، مقر بگزیدند. در آن ایام خدمت شیخ زاده زبدة خانواده شیخ نظام الملة والدین احمد المعروف بشیخ خوجن فاروقی را، که شجره نسب ایشان از طرف جد بحضرت قطب الاولیاء، ۱۵ حربق المحبّة، مخدوم شیخ فرید الحق والدین - قدس الله روحه - میرسد، واز جانب جد پدرین سلطان السلاطین علاء الدینیا والدین حسن شاه بهمنی میرسد، حضرت امیر از خطه ماهان طاقیه بیعت در دار البرکت شهر ۱۸

2 کوبنان : در نسخه « گوید که آن » ویر « که » خط کشیده شد ۷ کوشن کوشن :

در حاشیه توضیح داده : « کوشن که بمعنی گروه است مردم ایران بقاف میگویند. »، و در متن با قلم خفی در زیر « کوشن کوشن » نوشته شده : « بمعنی گروه گروه ».

- احسناباد ارسال داشتند، و خاطره خاطر بر نوازش شیخ خوجن بگماشتند.
- (۳۲) مخبران وائق که خزینه بسی اخبار در مخازن خواطر دارند
- ۳ نقل وجهه اخبار را بسگه ثقیه چنین بیان بر شمارند که: حضرت امیر در ماهان مدرسه و باع نصب کردند و بسی وجهه که از فتوحات هیرسید فی سیل الله [344b] مصروف آوردند - «ان الله جواد يحب الجواب.» - و قصری برای شغل بر آوردن تا بفراغ خاطر در آنجا تنها بمانند و حالات شغل برآتند. مخبرانی که ملازم خانقه عالی جاه بودند چنین نطق اخبار در گشودند که: بر در خانه حضرت امیر - نور الله هضجه - این دو بیت تصنیف
- ۶ حضرت امیر را معتقدی نبشه است، این است:
- نعمه الله را اگر خواهی که مهمانی کنی
- ۹ سفره ئی گرد جهان سر تا بسر باید کشید
- ۱۲ ور بقدر همتش سازی سرائی هختصر
- چهار دیواری بهفت اقلیم در باید کشید.
- در آخرین عمر مدت بیست و پنج سال هم در ماهان قرار گرفتند.
- ۱۵ و مقر مشهد پذیرفتد.
- (۳۳) مخبران وائق که در امر اخبار روح نما و راحت افزای اند چنین فرمایند که: «در هنگام تابستان ما در مشهد حضرت امیر، یعنی در ۱۸ ماهان، چندین کرّات از سفر اقامت بگزیدیم. هیچ گهی هکس و کیک ویشه ندیدیم.» و سید علاء الدین مهدی تبریزی میفرمایند که: «من دوازده سال در ماهان بودم. در هیچ تابستانی هن نیز هکس و کیک ویشه احساس ننمودم.»

(۳۴) فی الجمله در این هدّت قصری که بالای مدرسه بود، در آن قصر حضرت امیر مشغول هبیودند. هیچ کسی از هقرّبان حضرت بر ماجراء شب در اشغال حضرت امیر مطلع نبود، واز اسرار آن طلیعه سعادت ابدی ۳ و مطلعه انوار سرمدی ذرّه‌ئی باب اطّلاع در نکشد. از جمله ابنا و خلفاً و خدام و دربانان درگاه عالی جاه هیچ یکی در شبهای آن کوکب دری را بخواب اندر ندیده، وهیچ روزی آن ماه دو هفتاد را بر چهارپائی یا زمین ۶ تکیه زده نشنیده. و معتاد چنین بودی که اگر آینده وطالبی یا هریدی و معتقدی برای هلاقات حضرت امیر اقدام نمودی آن روشن ضمیر بینا و نظر تیز بی نظیر را فی الحال مکشف شدی. اگر در آن وقت فرست ۹ بودی حضرت امیر همان زمان خواجه سرور دربان را بفرستادن آینده اشارت فرمودی. اگر حضرت معاّلرا چیزی وظیفه شغل باقی بودی روی بعمول گردانیدن آن بقیه وظایف آوردنی. سپس بر خواجه سرور، که سر ۱۲ رقیبان در خاص بود، بفرستادن آیندگان فرمایش کردندی، واگر استغراق شغل و یا حالات مقام ولایت غلبه نمودی در آن وقت بضرورت آیندگان بغیر ملاقات باز هیگشتندی و بمروّت خویش از سر مزاحمت بگذشتندی. ۱۵

(۳۵) سید السادات سید ههدی، خلیفه حضرت امیر، هیفرمایند که: «من دوازده سال زیر آستانه قصر عالی حضرت شاه ولی هقرّ داشتم و مداومت بر صحبتیه امیر بگماشتم، چنانکه در یک ماه رمضان شصت و یک بار علم ۱۸ [345a] وصول بقدم بوس حضرت شاه ولی بر افزاقم. هر بار که رو بمشاهده آوردم حضرت شاه ولی را هم بر این سازِ محروم راز حضرت بی نیاز معاینه کردم.

(۳۶) وساير مخبران که عرفان افزای محبتان خدای اند چنین فرمایند:

« هرگاه که ما آن فارغ کونين را از معتبران وائق شنيديم یا آن بی پرواي
 3 جهان وجهانيان را ديديم هم بر اين نوع جامه عاريتي التفات جهان وجهانيان را
 از اين وجود روحانيت که منسلخ از اوصاف بشريت بود بر كشide وروي
 6 بخدا آورديده، يك طرف آستين از «عما سوي الله» ييشانده، دوم طرف
 آستين از طمع کونين بقصر برنشانده، ودامن که دائما از مأثومات حوادث
 اينجهانی ومکروهات وساوس نفساني مقصور بود مطلقا بکوهی در جسته
 9 وکمر عبادت حق ومتگاه استغراق دل در مقام قربت ووحدت مستحکم
 ودستار علامگی بر سر معلمی پذيرفته وجبهه بيان علوم دانشمندی ورهنمائی
 در بر وجود زهد وتفوى داده، وکلاه مستی عشق بر فوق فرق محبت کر
 12 نهاده، متوجه ومستقرق مشاهده کرديم وبمعاينه آورديم. » « يهدى الله لنوره
 من يشاء. »

باب پنجم <

امور خلافت وتصرافات ولايت

15

وعطف اذن دست بيعت بهدايت

(۳۷) با آنکه دل معمور مطهر حضرت امير - نور الله مضجعه -

5 ييشانده: ييشانده L 7 جست: چشم L 12-13 بيدى: سوره ۲۴ (النور)، آية ۲۵

شاهد و مشهود و شاغل و مشغول حق بود و در ملکت وحدت بر تخت قربت تمکن داشت، ولیکن حسن مدارات و معاملات حضرت معلّا اعلام خلق و احسان همی افرشت. والبته آثار انکسار واينار بسیار مینمودند. با آن عزیمت شغل که خاطره «عما سوی الله» در خاطر گذشتن عظیم دشوار بودی برای باز پرس آیندگان و دلمودگی به حاجتمندان بضرورت در تمامی روز یک وقت چاشت برای مجلس متعین گردانیده بودند. چونکه چاشت فراز میشد حضرت معلّا امیر بر آئین مرشدان مقتداء ابرار و مشایخ کبار در خانقه عالی جاه با جلاس میگردانیدند. متعلممان درس و مریدان و مسترشدان آیندگان مقصدرا پیش میطلبیدند.

(۳۸) مجلس حضرت معلّا بغايت با عظمت و وقار بود. حضرت معلّا با هر شخصی بلايق حالت باز پرس میگرددند، و در مجلس سخنهای منح قواعد و دقایق علوم بتقریر هیآوردند، و نقد هواعظ خوب بوجه فصایح مرغوب بر قوانین ناصحان امین و فضیحان صدر نشین «ابلغکم رسالات [345b] ربی وانا لكم ناصح امین» بخواهندگان و سایلان و صایبا میبخشیدند. بنمه غفلت از گوش هوش عقاو و خار خلیجان مشکلات از خواطر علماء بر میکشیدند. هر همه حضار مجلس و آنانی که بیان علوم از تقریر دربار و کهر تشار حضرت امیر استماع داشتند، آنانکه علم استرشاد بر هوای ارشاد حضرت معلّا میافراشتند، ایشان را بكلی ظاهر و روشن تر بودی؛ و گرّه عقیده باستحکام میبستند که حضرت معلّا امیر با این بحث علوم و بیان دقایق هر علمی

و باز پرس حضار مجلس متوجه ذات و مستغرق صفات باری - عز اسمه - هستند، چنانچه اولیای حق را است: «فوسهم ارضیة و قلوبهم سماویة»، ۳ یعنی: «فی مَقْعِدِ صَدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ». چنانکه اینکارگان فرمایند. بیت: دل پیش توام، دیده بجای دگرستم

تا خلق نداند که ترا مینگرstem.

۶ (۳۹) ایضاً مخبران وانق که همچو طوطی شکرستان اخبار شکر خایند چنین فرمایند: حضرت معالی شاه ولی را حالات مکملاتی بود[۰] است چنانچه اقطاب را هست؛ با آنکه ایشان در کار و بار تصرفات ولايت ۹ اقدام زنند، اما از دایره تمکین قطبیت نجفیند واز مرکز تسلیم و رضا یا برون ننهند.

۱۲ (۴۰) ایضاً حضرت معالرا با بسیار اولیای کبار و مشایخ طبقات دیندار و مرشدان کامل و مجدوبان واصل مجالس و صحبت میسر آمده بود، اما دل مطهر حضرت معال باب عزم دست بیعت با حضرت برhan اولیا، سلطان اتقیا، مرشد و اصلاح، رهبر کاملان، شیخ عبد الله یافعی در کشود. ۱۵ حضرت معال هفت سال در صحبت حضرت شیخ ملازمت بگزیدند. چون حضرت شیخ بسی مقامات و حالات و بسیار قبولیت و سعادات حضرت شاه ولی - نور الله مضجعه - بعین قلب عموم خویش بدیدند با نصف عدالت گزین و بحقوق ۱۸ شناسی یقین و حق گذاری امور دین حضرت معال بخلافت خانوادهاء خویش مأذون گردانیدند، چنانچه تذکرۀ خلافت مشایخ طبقات - رحمة الله عليهم

اجمعین - مشرح در تحریر بر آورده شود.

(۴۱) حضرت شاه ولی امیر نور الحق والدین نعمت الله - قدس سرہ - را

از حضرت شیخ عبد الله یافوی . و حضرت شیخ را از حضرت شش مشایخ ۳
- نور الله مرقدهم - بدین تفصیل : <۱> شیخ رضی الدین ابی بکر صالح
بربری ؛ <۲> فقیه شیخ برهان الدین ابراهیم بن عمر علوی ؛ <۳> شیخ
رضی الدین ابراهیم بن ابی محمد طبری مکی ؛ <۴> شیخ نجم الدین عبد الله ۶
اصفهانی ، پیر هرشد هولانا ضیاء الدین شامی ؛ <۵> شیخ شهاب الدین احمد
سلیق شاذلی ؛ <۶> شیخ نور الدین [346a] علی بن عبد الله صوفی طواشی .

(۴۲) اما شیخ رضی الدین ابی بکر صالح بربری را از شیخ کمال الدین ۹
واعظ کوفی . و شیخ مذکور را از شیخین ، بدین تفصیل : <۱> شیخ ابو فتوح
سعیدی ؛ <۲> شیخ سعود الدین ابی الفتوح بغدادی . و شیخ ابی الفتوح

سعیدی را از سلطان الموحدین سیدی ابی مدین شعیب بن حسین مغربی . ۱۲
وسیدی مذکور را از پیران شیخین بدین تفصیل : <۱> شیخ ابی سعود اندلسی ؛
<۲> شیخ ابی یفری . و شیخ ابی سعود اندلسی را از شیخ ابی البرکات .

وشیخ مذکور را از شیخ ابی الفضل بغدادی . و شیخ مذکور را از امام احمد ۱۵
غزالی طوسی . و حضرت امام را از شیخ ابی بکر نساج . و شیخ مذکور را از
شیخ ابی القاسم گرگانی . و شیخ مذکور را از شیخ ابی عنمان مغربی . و ابی
عنمان را از شیخ ابی علی کائب . و شیخ کاتب را از شیخ علی رودباری . ۱۸
وشیخ مذکور را از استاد طریقت ابی القاسم جنید بغدادی . و خواجه جنید را
از شیخ و خال خود ابی الحسن سری سقطی . و خواجه سری سقطی را از

استاد ابی حفظ خواجه معروف بن فیروز کرخی. و خواجه مذکور را نیز از شیخین، بدین تفصیل: <۱> امام علی موسی رضا؛ <۲> ابی سلمان داود بن نصران طوسی. و امام علی موسی رضا را از پدر خویش موسی کاظم - رضی الله عنہما - . کاظم را از پدر خویش امام جعفر صادق - رضی الله عنہ - . و حضرت امام را از پدر خود امام محمد باقر - رضی الله عنہ - . [...] و حضرت امام را از پدر خود امیر المؤمنین حسین - رضی الله عنہ - . و حضرت امیر المؤمنین را از حضرت پدر وجد، بدین تفصیل: <۱> سرور انبیاء محمد رسول الله صَلَّمَ؛ <۲> امیر المؤمنین علی بن ابی طالب - رضی الله عنہ - .

اما در بیان فروع اصل این شجرة خلافت حضرت رسول الله - صَلَّی اللہ علیہ وسلم - که بشیخ رضی الدین ابی بکر صالح بربری رسیده سه فرقه شاخها در تحریر بیامده که باصل شجره باز خوانده شود، بدین تفصیل: اول، فرقه شیخ ابی الفتوح بغدادی؛ فرقه دوم، شیخ ابی مغربی؛ فرقه سوم، ابی سلمان داود بن نصر طائی.

اول، شیخ ابو الفتوح بغدادی که پیر صاحب اذن دست بیعت شیخ کمال الدین کوفی است. و شیخ مذکور را از شیخ عبد القادر گیلانی. و تفصیل طریق حضرت شیخ در شجرة شیخ جمال الدین یونس مسطور شود؛ منظور باشد. فاما دوم، فرقه مفخر شیوخ، ابی بغیری را از امام ابی الحسن خراز مدرس جن وانس و حضرت امام را از قاضی ابی بکر محمد معافی. و حضرت قاضی را از حضرت حجۃ الاسلام امام حرمین [346b] ابی المعالی عبد الملك

2 شیخین : شیخ شیخین P ॥ 17 خراز : خرازم L ॥ 18 معافی : منافی L

جوینی . و امام حرمین را از شیخین بدین تفصیل : <۱> شیخ ابی طالب مکّی^۳؛ <۲> شیخ ابی القاسم عبد‌الکریم قشیری نیشابوری . شیخ ابی طالب مکّی را از حجّة السلاطین محمد شاه المعروف بمشاه و قیل مشاد دینوری . و مشاه مذکوررا از حضرت خواجه جنید بغدادی . فاما استاد ابی القاسم عبد‌الکریم قشیری را از استاد ابی علی حسن دقّاق . واستاد مذکوررا از استاد ابو القاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی . واستاد ابراهیم را از استاد ابی بکر محمد بن دلف^۴ بن خلف بن شبلی . واستاد مذکوررا از حضرت خواجه جنید بغدادی .

سوم ، فرقه شیخ ابی سلمان داود بن نصر طائی . و شیخ داود طائی مذکوررا از امام موسی رضا مذکور بطريق تقدیم واز دوم جا بطريق نکرار^۵ از حضرت خواجه حبیب عجمی - رحمة الله عليه - . و خواجه حبیب عجمی را از ابی سعید خواجه حسن بصری - رحمة الله عليه - . و حضرت خواجه را از حضرت امیر المؤمنین علی - رضی الله عنہ - . و امیر المؤمنین را از حضرت خانم التبیین رسول الله - صلی الله علیہ وسلم - . و حضرت رسالت را از حضرت رب العالمین - جل جلاله و عز کماله - بواسطه روح الامین .

اما باز آیم بتفصیل شجره خلافت شش هشایخ پیران مرشد و مطیعان^{۱۵} خلافت حضرت شیخ عبد‌الله یافعی ، که شاخمه یک شجره مرتب شد .

(۴۳) دوم این است : اما دوم شیخ برهان الدین فقیه ابراهیم بن علی علوی . و حضرت شیخ مذکوررا از حضرت شیخین - قدس الله سرّهما -^{۱۸} <۱> شیخ شهاب الدین ابی العباس احمد شماخی؛ <۲> شیخ فاضل ابی عبد الله مالکی هنربی تونسی .

وشيخ شهاب الدين ابي العباس شماخي را از پدر خود، امام هوقّف الدين منصور بن ابي الخير شماخي. وامام مذكوررا از امام حافظ جمال الدين ابي بكر محمد هلهبی الشهیر بابن مسندی شیخ المحدثین. وامام حافظ جمال الدين مذکوررا از شیخ احمد بن جعفر سید بونه خزاعی. وشيخ مذکوررا از ابو مدین شعیب مغربی مذکور.

6 ودوم، شیخ فاضل ابی عبد الله محمد مالکی از جمال الاسلام ابن المسندي. وشيخ ابن مسندی را از امام ابی احمد جعفر بن سید بونه خزاعی. وامام مذکوررا از سیدی ابی مدین شعیب مغربی مذکور. وسیدی مذکوررا 9 چنانچه بالا ذکر رفته است که از شیخین بود همان است، یعنی از شیخ ابی سعود اندلسی واز شیخ ابی یغرس [347a] مذکورین.

(۴۴) وسیم این است: اما شیخ رضی الدين ابراهیم بن ابی محمد بن ابراهیم ابی بکر طبری مکی. وحضرت شیخ را از امام عز الدين احمد بن ابراهیم فارونی واسطی. وامام مذکوررا از سه هشایخ بدین تفصیل: <۱> شیخ محیي الدين ابی عبد الله؛ <۲> شیخ محیي الدين محمد بن ابراهیم؛ <۳> شیخ عبد الله. 15

(۴۵) الاول، شیخ محیي الدين ابی عبد الله محمد بن علی محمد عربی طائی حاتمی اندلسی. وحضرت شیخ را از پنج هشایخ، بدین تفصیل: <۱> 18 حضرت خواجه خضر - علیه السلام -؛ <۲> شیخ جمال الدين یونس هاشمی؛ <۳> ابی عبد الله محمد قاسمی؛ <۴> شیخ عبد الرحمن بن عبد الرحمن نوری؛ <۵> شیخ ابی الحسن علی بن عبد الله بن جامع.

حضرت خواجه خضر - عليه السلام - در بيان حاجت نیست.

وشیخ جمال الدین یونس بن یحیی بن ابی الحسن قصار عباسی بن

ابی البرکات احمد بن محمد بن احمد بن حمزه بن اسماعیل بن محمد بن ۳

عیسی بن هوسمی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس هاشمی ، عتم رسول الله

- صنی الله عليه وسلم -. وشیخ جمال الدین را از شیخ هیجی الدین عبد القادر

گیلانی . وحضرت شیخ را از شیخ ابی سعید علی بن مبارک مخرمی . وشیخ ۶

مذکوررا از شیخ ابی الحسن هنگاری . وشیخ مذکوررا از شیخ ابو الفرج

محمد بن عبد الله طرطوسی . وشیخ مذکوررا از شیخ ابو الفضل عبد الواحد

بن عبد العزیز تمیمی . وشیخ ابو الفضل را از شیخ ابی بکر شبیلی . وشیخ ۹

شبیلی را از حضرت خواجه جنید بغدادی - رحمة الله < عليهم > .

وابی عبد الله محمد بن قاسم بن عبد الرحمن بن عبد الكريم تمیمی

فارسی . اورا از شیخ ابی القتوح محمود بن احمد بن محمد محمودی . ۱۲

وشیخ ابو القتوح مذکوررا از شیخ ابی الحسن علی بن محمد بصری . وشیخ

مذکوررا از شیخ ابی الفتح بن شیخ شیوخ عبد الكريم بن حسین . وشیخ

مذکوررا از شیخ حسین بازیار . وشیخ حسین را از شیخ عبد الله خفیف . ۱۵

وشیخ مذکوررا از شیخ جعفر بن عبد الله حداء . وشیخ مذکوررا از شیخ

ابی عمر اصطرخی . وابی عمر را از ابی تراب نخشبی . وابی تراب را از شیخ

علی شقیق بلخی . وشیخ را از سلطان ابراهیم ادھم بلخی . وحضرت سلطان را ۱۸

از شیخ موسی بن زید راعی . وشیخ مذکوررا از حضرت خیر التابعین

۱۶ حدّاء : حدا

خواجه اويس قرنى - رضى الله عنه -. وخير التابعين را از امير بن الامامين الشهيدین باذن فرمان حضرت رسالت - صلی الله علیہ وسلم -.

3 وشيخ تقى الدین عبد الرحمن بن علی بن ميمون بن ابی التوزری را نیز از حضرت شیخ ابی الفتح محمود بن احمد بن محمد محمودی مذکور، که در طریق ابی عبد الله محمد بن قاسم در صدر این سطور هنگام مسطور است .

وابی الحسن علی بن عبد الله بن جامع را از حضرت ابی العباس خضر
- علیه السلام - .

9 (٤٦) [347b] والثانی ، شیخ محیی الدین محمد بن ابراهیم بن عمر بن فرح ، که شیخ مذکور نیز پیر ارشاد ومعطی خلافت امام عزّ الدین فاروقی است . وشيخ مذکور را از پدر خود شیخ عمر بن فرح . وشيخ عمر را از شیخ شیوخ ناصر السنة محیی الدین سیدی احمد کبیر رفاعی بن ابی الحسن .
12 وسیدی مذکور را از حضرت شیخین بدین تفصیل : <۱> شیخ علی قاری بن ابی بکر رفاعی <۲> ... <۱> . الاول ، شیخ علی قاری . وشيخ را از فضل کامنح . وشيخ فضل کامنح را از شیخ علی بن غلام ترکان . وشيخ مذکور را از شیخ بازیاری . وشيخ را از شیخ هملی [کذا] عجمی . وشيخ هملی را از ابی بکر شبی . وشيخ شبی را از خواجه جنید بغدادی .

18 والثانی ، شیخ سیدی منصور . وشيخ مذکور را از خال خود ابی منصور بن طبیب . وابی منصور را از شیخ ابی سعد نجّار . وشيخ نجّار را از سندوسی کبیر . وشيخ سندوسی را از شیخ ابی علی فارمدی . وشيخ فارمدی را

از شیخ محمد رویم . و حضرت شیخ را از حضرت خواجه جنید ب福德ادی .

(۴۷) والثالث ، شیخ عبد الله . و شیخ مذکور را از شیخ ابی العباس

احمد بن محمد بن علی اصفهانی . و شیخ اصفهانی را از حضرت شیخین بدین ۳

تفصیل : <۱> شیخ نجم الدین عمر خوارزمی ، المعروف بشیخ نجم الدین

کبری ؛ <۲> شیخ نجم الدین ابی بکر عبد الله بن محمد شهریاری رازی

المعروف با بن دایه . و شیخ نجم الدین رازی المعروف بشیخ ابن دایه را از ۶

حضرت شیخ نجم الدین کبری . و شیخ نجم الدین کبری از شیخ اسماعیل

قصری . و شیخ را از شیخین ، بدین تفصیل : <۱> شیخ محمد هانکیال ؛

و <۲> شیخ عبد الکریم دشمنیار . و این هر دو مشایخ را از شیخ داود بن ۹

محمد خادم الفقرا . و شیخ مذکور را از شیخ ابوالعباس بن ادریس . و شیخ

مذکور را از شیخ ابی القاسم بن رمضان . و شیخ ابی القاسم را از شیخ ابی

یعقوب طبری . و شیخ مذکور را از شیخ عبد الله بن عثمان . و شیخ را از شیخ ۱۲

ابی یعقوب نهرجوری . و ابی یعقوب را از شیخ یعقوب سوسی . و شیخ مذکور را

از شیخ عبد الواحد بن زید . و شیخ را از شیخ کمیل بن زیاد . و شیخ کمیل را

از حضرت امیر المؤمنین علی - رضی الله عنه - . ۱۵

وقبل : شیخ نجم الدین کبری را از دو مشایخ دیگر ، بدین تفصیل :

<۱> شیخ نجیب سهروردی ؟ <۲> شیخ عتمار بن یاسر اندلسی . <۱> شیخ

نجیب سهروردی را از عّم خویش شیخ وجیه الدین ابی حفص عمر سهروردی . ۱۸

و شیخ وجیه مذکور را از حضرت شیخین ، بدین تفصیل [348a] : <۱> شیخ

محمد بن عبد الله المعروف بعمويه سهوروسي، پدر شيخ وجيه مذكور؛ <ب>
 شيخ اخي فرج زنجاني. و <۱> شيخ خمدراء از شيخ احمد اسود دينوري.
 ۳ شيخ احمدرا از حضرت همشاه دينوري. وممشاهرا از حضرت خواجه جنيد
 بغدادي مذكور. و <ب> شيخ اخي فرج زنجاني را از شيخ ابي العباس
 نهاوندي. وشيخ مذكوررا از شيخ كبير ابي عبد الله خفيف. وشيخ مذكوررا
 ۶ از ابي محمد رويم. وابي محمد رويمرا از حضرت خواجه جنيد بغدادي.
 و <۲> شيخ عماررا از حضرت شيخ.

(۴۸) فاما <الرابع> شيخ نجم الدين عبد الله بن على محمد اصفهاني.
 ۹ وشيخرا از حضرت شيخين، بدین تفصیل: <۱> امام عز الدين فارونی
 واسطی؛ <۲> شيخ ابی العباس هرسی. و <۱> امام عز الدين فارونی را
 از سه مشایخ، بدین تفصیل: شیخ محی الدین ابی عبد الله طائی حاتمی؛
 ۱۲ شیخ محی الدین محمد بن ابراهیم؛ شیخ عبد الله؛ – چنانچه طریق این
 هر سه مشایخ امام عز الدين در طریق خلافت که بشیخ رضی الدین ابراهیم
 رسیده است بالا ذکر رفته. و <۲> شیخ ابی العباس هرسی را از شیخ ابی
 ۱۵ الحسن شاذلی. وشيخ مذكوررا از شیخ عبد السلام هشمند.

(۴۹) فاما <الخامس> شیخ شهاب الدین احمد بن سلیمان شاذلی.
 وشيخ مذكوررا از شیخ ابی درر یاقوت. وشيخ ابی درر را از شیخ تاج الدین
 ۱۸ ابن عطاء الله. وشيخ مذكوررا از شیخ عباس هرسی. وشيخ مذكوررا چنانچه
 در صدر مسطور است که از شیخ ابی الحسن، وشيخ را اول طریق گفته

شده است که از شیخ عبد السلام مشمش؛ اما دوم طریق آنست که شیخ ابی الحسن مذکور از شیخ عبد القادر گیلانی - وقيل جیلانی -، وشیخ رانیز از شیخ عبد السلام مشمش مذکور .³

(۵۰) فاما <السادس> شیخ نور الدین علی صوفی بن عبد الله طوانی را از قطب عدن شیخ فقیه بصال ذهبی . وقطب عدن را از شیخ رشید الدین بغدادی . وشیخ مذکور را از شیخ المحققین شیوخ شهاب الحق والدین سهروردی المسئی بابی حفص عمر بن عبد الله بن محمد عبد الله بن سعید بن حسین بن قاسم بن نصر بن قاسم بن محمد بن امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنہ . وشیخ شیوخ را از سه مشایخ ، بدین تفصیل : <۱> امام احمد بن محمد غزالی؛ <۲> شیخ عبد القادر گیلانی؛ <۳> شیخ وجیه الدین ابی حفص عمر .

<۱> امام احمد محمد غزالی را از شیخ احمد اسود دینوری . وشیخ مذکور را از مشاه ، وقيل مشاه دینوری . مشاه را از خواجه [348b] جنید . <۲> وشیخ عبد القادر گیلانی را از شیخ عبد السلام مشمش . <۳> وشیخ وجیه الدین ابی حفص عمر سهروردی را از حضرت شیخین ، چنانچه در صدر مسطور است که از شیخ محمد بن عبد الله المعروف بعمویه واز شیخ اخی فرج زنجانی . وشیخ اخی را از شیخ ابی العباس نهاوندی ، وشیخ را از شیخ کبیر خفیف ، وشیخ را از شیخ محمد رویم ، وشیخ مذکور را از حضرت خواجه جنید بغدادی - رحمة الله عليهم اجمعین - .¹⁸

(۵۱) باز آیم بیان باب امور خلافت و تصرفات ولايت و بود حضرت

شنهن شاه ممالک هدایت . بعد از چاشت هر روزی که حضرت امیر - نور الله
مضجعه - بعد صرف هائده از مجلس بر میخاستند تا چاشت روز دیگر
باشغال باطنی غلو کرده فارغاً تختگاه صدر واورنگ فوادرا برای در نشست
سلطان حقیقت میآراستند ، مگر آنکه گاه از کاهی بعد حصر اگر شخصی
آنچنان طالب حق و مستعد مطلق وبا مهمانی معظم وعارفی مکرم و علامه ئی
تنومند وبا آینده ئی حاجتمند میآمد بضرورت وبرا پیش سجاده ولايت
میطلبیدند و مجلس سبک کرده باز میگردانیدند .

(۵۲) ذکر سماع . مخبران وائق که بسی اخبار تواجد و اسرار وجود
حالات حضرت معلاء - نور الله مضجعه - معلوم دارند چنین اخباری واجب
شمارند که : حضرت معلاء امیر در اوقات مجلس سماع تن مطهر خود را
متوجه قبله و مؤدب گماشته و دل مقدس را بمواجهه مقصود داشته و روح
قدسی را بطیران سیر راه تصوف در داده و سردا بر مراقبت دل و انهاده ، بیناء
جهان صفوت همیبودند . رقصی و چرخی و دویدنی و پوییدنی نمینمودند . از
هر طرفی بطریقی مینگریستند که مرده دلان طرف از روح افزایی و دلگشائی
حالات حضرت امیر - رحمة الله عليه - میزیستند . چنان معاینه میشد که
کوئی عاشق سر هست و مجاهد چیره دست و شهسوار میدان خبرت و کمند انداز
کنگره حسن حیرت روی التفات از عالم و عالمیان بر تاقه مشاهده معشوق
وصول یافته ، و کسر کلاه تقرّب بر فوق هم نهاده ، و عنان مرکب تیز رو
و دور دو سلوك را واکشاده ، و تازیانه همت سیر را بهر کرم روی بر فرق

مرکوب اختیار بر زده، و دست آهنگ بدريافت محبوب در زده، در صفّ اهل حالات عشق جولانگری مینماید و محل نظرگاه فر جاه همیارايد. هر ۳ همه حصار آن طرف ییگانگی سر بدوگانه قبول عظمت قطبیت و توقع حاجات مقصود خویش بزمین میبردند و سجدۀ [349a] تحقیق بر خود میشمردند.

(۵۳) القصه، در مجلس سماع اصول دستک بودی و کاهی نی و دف هم بوده است. دیگر هزامیر را در مجالس حضرت معاً جای تداخل نبوده ۶ است و معتماد اعراس هیچکس ندید.

(۵۴) هر روز هائده ئی بس بسیار از مطیخ خانقاہ عالی جاه بمعرف میرسید وورای آن اصحاب نذر بسی فتوحات از نقود واقمشه و خوان اطعمه باجناس ۹ والوان میآوردند. حضرت معاً جملگی اموال و املاک و مأکولات و مشروبات را فی سبیل الله صرف میکردند و در وقت صرف هائده هر دهان چندگان سال در این خیال میشناقتند هیچ گهی حضرت معاً را محسوس نمی یافتند که ۱۲ این قدر تناول دارند یا روی بتحریص شی لذیذ میآرند. هیچکسی حضرت معاً را تا این مدت با این عمر کبر سئ بطعم خوردن ثدیده است واز هیچ مقرب درگاهی نشنیده است. اما حضرت معاً از برای آداب مجلس ۱۵ و مدارات حصار بر سر صدر هائده نشسته دست بر نمک میکردند ولیکن نمیخوردند و در محل خلا نیز هیچ چیز تناول نداشتند و هیچ گهی خاطر را بر اطعمه واشریه نگماشند.

(۵۵) مسافران اطراف میرسیدند و در لنگر خانقاہ عالی جاه سکان

۴ میشمردند : میشمردند ۱۱ صرف میکردند : هر چه میکردند L

روز پالهنگ سفر را با قامت خانقاہ عالی جاه بر میکشیدند و در چهارم روز اجازت خواسته روی بسفر میآوریدند. در آن سه روز هر قبری را از ۳ آیندگان و رای از قوت لابدی بر قدر خواست دلش از برای اجراء حکم فرمان فرمای اعلیٰ «واما السائل فلا تنه»، خواسته و کالای واستعداد سفری وزاد راحله مفوض میگردانیدند و اعلیٰ مراداتش بدو میرسانیدند.

۶ (۵۶) ولباس حضرت معلاه امیر - نور الله مرقده - بر آئین علماء بود. ابته جامها که از قتوح غیب رسیدی برای لبس مبارک میگزیدندی.

و پیراهن کرباس وجبه صوف با طوق و سرآستینها بیوند جامه دیگر میپوشیدند. ۹ لباقه‌ئی پوستین بره و فرجی صوف در بر میکشیدند و دستار سفیدی ده گزرا با عمامه میبستند و رداء پشمین بر دوش مبارک انداخته در پیش میآورند و گاه‌گاهی کپنک نمایین بالای همه جامها میپوشیدند. هر کسی که حضرت ۱۲ معلا شاه ولی را دیده است تقریباً همین است که لبس مذکور بر قدر موزون و جسم مطهر روحانی حضرت شاه ولی نیکو میزیبدی، چنانکه این مصراج [349b] بر آن حضرت محمول بودی. مصراج این امتحن:

۱۵ ز زیبائی نئی زیبا ز تو زیباست زیبائی.

۱۶ (۵۷) ادب. همیشه حضرت معلاه امیر - نور الله مضجعه - زانو زده مقابل قبله مینشستند هرگر در وقت تلقین ذکر بمسترشدان خود که مربع همینشستند، و ذکر دو ضربی و ذکر یک حلقه میفرمودند. بعضی سعداً که

۴ واما السائل : سوره ۹۳ (الضحى)، آية ۱۰ ۹ لباقه‌ئی : لباقه ۱۶ حضرت :

حضرت حضرت ۱۷ مقابل : مبلغ ۱.

لایق تریست حضرت معلّا بودند بدینها سند این کار سرّاً و علانیّه مینمودند.
مقرّبان خانقاہ حضرت شاه ولی چنین گویند که آداب بود ظاهر
حضرت معلّاء امیررا همه سادات طریقت و علمای شریعت و سران کبار آن^۳
دیوار میسندیدند. ادب مجلس و بازپرس آیندگان و داد و تکلم و درآت
صاحبی و حفظ عبادات شغل حضرت امیر تحفه خیری بوده است.
هیچ مجدوبی بدین طور ید بیضاء خوارق از جنب کرامات بر^۶
نکشوده است. هر چند مردم مطلع جزئیات و کلیات آداب حضرت معلّا
خواهند که صفحه آداب حضرت شاه ولی را از اجزاء صحایف استعداد
حضرت معلّا برخوانند در حصر تحریر و تحریر آوردن و مختصر گردانیدن^۹
نتوانند.

(۵۸) تریست حضرت بمسترشدان خانواده علا. چون معتقد‌پیش حضرت
معلّا بیامدی از تأثیر نور حضور آن آفتاب فلك سعادت ازلی و ماهتاب سماء^{۱۲}
دولت ابدی از اعتقاد سابق اضعافتر بر اوچ اعتقاد بر آمدی واژ ظلمت
ضلالت که هنیّت «اولئک کالانعام بل هم اضل» بودی بدر آمدی، و در
روشنی صبح سعادت توبت در آمدی و حکم «توبوا الى الله توبه نصوحًا» را^{۱۵}
بهزار اشرح دل و جان اجابت نمودی و دست معاهده بر قاعدة «یوفون
بعهدهم» پیش حضرت معلّاء امیر - نور الله هضجه - بر کشودی. حضرت
معلّا آن کس را دست بیعت هیدادند و طاقیه بر سرش هینهادند. چون بعد^{۱۸}

8 صحایف : صحایف L ۹ برخوانند : برخوانند L ۱۴ مختصر : محضر L ۱۴ اولئک :
سوره ۷ (الاعراف)، آیه ۱۵۱۱۷۹ توبوا : سوره ۶۶ (التعزیم)، آیه ۱۷-۱۶ یوفون :
رک به قرآن ۰۲ ۱۲۲

مدتی چند که آن کس را ملازم صحبت و مستدیم فرمایش تبعید و تبیل معاینه
میکردن و بعلمومات خود محسوس میآوردن که طلب مولی در دلش هقرز
است و دل بر هوای حب همیگذارد و گرمی طلبش سردی قدمش را محروم
میدارد اورا بعواطف واکرام ارشاد میفرمودند وزنگ ذمیمه بشریت را بصیقل
رشد وصیقل تربیت وبمقبله نظر باطن خود از آئینه باطنش میزدودند.
(۵۹) وبضی دانشمندان عامل و مفروزان شاغل و عالمیناهان عاقل
وکج کلاهان کامل که عمری بسواری [350a] مرکب باد پای غرور «انا ولا
غیری» گذرانیدند ودبده نفسانی وکوس شیطانی «انا خیر هن» برفعت
اوج هوا ترفع هیرسانند از بسی ظهور خوارق ولایت حضرت علّا - نور
الله مضععه - بر این بیت مقر میآمدند ورهبان درگاه حضرت عالی جاه گشته
پفروتنی وخاکساری انکسار درآمدند:

12 بود ز عقل بیش از این باد غرور در سرم

بیش در تو خاک شد آن همه کژ کلاهیم.

حضرت علّا بسی دانشمندان سرافراز وعارفان حب پردازرا تربیت
نمودند واز آنچه حضرت علّاء امیر - نور الله مضععه - در مکتب «وعلمناه
من لدنا علماء» صحیفة «ویعلمهم الكتاب والحكمة» برخوانده ونسخه «وعلم
آدم الاسماء كلها» بر لوح دل منتش کردانیده بودند واز تحصیل بسی علم
الهامی که در مدرسه «انی اعلم ما لا تعلمون» بحاصل آمده بود بر قاعده

3 میگذارد : می‌زارد ۱۵-۱۶ وعلمناه : سوره ۱۸ (الکهف)، ۲ به ۶۵

16 ویعلمهم : سوره ۲ (البقرة)، ۲ به ۱۲۹ ۱۶-۱۷ وعلم : سوره ۲ (البقرة) ۲ به ۱۳۱

18 انی اعلم : سوره ۲ (البقرة)، ۲ به ۲۰

موعظت و دعوت سوی حق و بر قوانین حکمت رشد و هدایت «ادع الى سبیل ربک بالحكمة والموعظة الحسنة»، سبق ارشاد میفرمودند و اگر طالبان حق هوای دنیاوی گذاشته در اشغال دینی جهد نموده بیوند یکانگی بسوزن ۳

فقر میدوختند حضرت معلّا ایشان را بعد تعلیم سند سلوک صراط مستقیم و نمودن راه رشد سلیم که در او پیروی مشایخ طبقات - رضوان الله علیهم اجمعین - محسوس می باقند ادعیه و تسبیحات و اسماء عظام واذکار و مراقبات ۶

میآموختند. وبعد احساس آثار سعادت وی اورا ماؤون میکردانیدند وبشرف تشریف تفویض منشور اعظم ولواه اکرم میرسانیدند. هر چه اقطاب اصحاب ولایت و مشایخ طبقات اهل رشد و هدایت را بمتابعت حضرت رسالت - صه - ۹

وبر قواعد سنته الاولین خلفی را بجای خود بخلافت نصب کردن و نیکبختان را مجاز و ماؤون گردانیدن و راه دعوات مبسوط داشتن و باب ارشاد مقتوح ۱۲

گذاشتن شرطی کلی وامری واجبی است. حضرت معلّا نیز در این مدت شصت و پنج سال عهد دولت شیخوخیت کاه از کاهی باحساس مناقب دینداری و مجاهد حقوق گزاری بعضی عرفاه کامل و طلاق حرق را بشرف خلعة خلافت ۱۵

واجازت بسط دست بیعت هشّرّف گردانیدند.

(۶۰) اما از جمله خلفاه مذکور اسامی چند که این بیچاره را از اخبار مخبران صادق [350b] صریحاً و رخصتاً معلوم شد مندرج گردانیده آمد: پسر صاحب سجاده، خلف بر جاده، مقبول الله حضرت امیر شهاب الّی بن خلیل الله؛ ۱۸

مخروم زاده، زبدۀ خانوادۀ حضرت امیر - نور الله [مرقدۀ] -، مخدوم زاده

۱- ادع الى : سوره ۱۶ (النحل)، آية ۱۲۵ مجاذ : مجاز ۱۱ | ۱۸ شهاب الدین : کذا

مقبول، حضرت صمد امیر شمس الدین محمد؛ مخدوم زاده امیر حبیب الله؛
مخدوم زاده امیر حبّ الله؛ خلیفه شایسته، خلفی بایسته، افضل السلاطین،
۳ اکمل العارفین، المستقصر بالله الغنی، ابو المغازی شهاب الدین والدین احمد
شاه ابی البھمنی - نور الله هضیجه -.

(۶۱) سایر الخلفا: سید فخر الدین؛ سید نظام؛ مخدوم زاده شیخ
۶ نظام الدین فارونی؛ صوفی احمد ترمذی؛ سید علاء الدین مهدی؛ سید علی
شیروانی؛ سید نظام الدین احمد، مقتدا شیراز؛ سید شمس الدین اقطابی؛
شیخ نعمان محمود آبادی؛ سید هنهاج الدین؛ سید مجنوں، مقتداء روم؛
۹ سید عز الدین آملی؛ سید مشهدی؛ سید محمد بدخشانی؛ سید عmad الدین
شیرازی؛ سید محبت شیروانی؛ سید علی، برادر بزرگ سید نظام؛ سید
حبیب الله پا برنه؛ سید محمد ترمذی، مقتداء کابل؛ سید تاج الدین، مقتداء
۱۲ سنتار(؟)؛ سید حلوائی شیرازی؛ سید قنبر تونی؛ درویش حسن کیلانی؛ سید
ابو سعید بوداغی؛ شیخ محمد موجہ سیف الدین؛ شیخ عبد الحمید اصفهانی؛
شیخ داود مشهدی؛ شیخ محمد طوسی؛ قاضی موسی دیوبالیوری محمد آبادی؛
۱۵ مولانا محمد طبسی؛ خواجه عبد الله بن خواجه امام اصفهانی؛ مولانا شادی
کوه صافی؛ شیخ محمد شیروانی؛ شیخ قاسم شیروانی؛ مولانا حاجی بن عبد الله.

< باب ششم >

شعور علوم وتصانیف وتألیفات وظهور آثار کرامات

حضرت معلّاء امیر نور الحق والدین نعمة الله
- نور الله مرقده -

(۶۲) هر چند حضرت شاه ولی از بسیاری سفر الی الله جسد پشتیت را از اوصاف بشری پاک بشسته ، و با بسیاری سیر و روانیت ثبوت داده ، و بسی کمیاء علوم باطن بحاصل آورده ، واز غایت صفاء باطن و کشف دل بسا مشکلات عمل مغربی دریافت دل و متعلقات ترکیب هشتری نصفی اش را حل کرده و بخ مقصود منتهاء همت دل رسیده ، و بر محک سدق و اخلاص که «المخلصون علی خطر عظیم» از آن سو مقدر است زر خالص را بعيار وجلا آوریده و نقد وجه دل را در دست تصرف ولایت و قطبیت در آورده بودند واز «عمماً سوی الله» فر تنفری هینمودند. اختلاط کسی و صحبت مردم اگر جه خویشاوند بودی و کتابت نسخه و تقریر حکایتی بس دشوار و مشوش نمودی ، اما برای اتفاق اهل دین ، خاصه بجهت طلاب حق و طالبان علوم و اهل یقین ، از تمامی روز در یک وقت [351a] چاشت فراخ مجلس ۱۵ هیکردند؛ بر قدر استعداد و اندازه مراد هر کسی و حوصله هر متعلمی هر علمی را از علوم تفاسیر و احادیث و فقه و معانی و بیان و منطق و کلام و حکمت

وغير آن بقواعد وقوایین تعلیم مستحسن در بیان میآوردهند و طلاب حق را
رشد وهدایت هینمودند و پنرورت از بسیاری جهد و ملتسمات متعلمان
و هسترشدان چند کتب رساله در کتابت آوردن فرمودند.

(۶۳) حضرت معلّا کتابت خوب و صناعت مرغوب داشتند. همیشه
اعلام تصانیف و رایات تألیف میافراشتند. وباصره حضرت امیر را تا این مدت
۶ سنه کبر عمر نیکو روشنائی بود، اگر چه عیون مبارک شبا بخواب
نمیآسود. سید السادات سید مهدی هیفرهایند که: «من در شهر شام چند
هزار رساله‌ای حضرت معلّا شاه ولی در چند جلود موجود داشتم. اینجا
۹ برابر خود آوردن امکان نیافت؛ همانجا گذاشتم.» اما سه جلود تصنیفات
و تألیفات نمودند و فرمودند که در این جلود پانصد و چهل و چهار رساله اند.
در جلد اول سیصد و چهل رساله اند، و در جلد دوم صد و پنجاه و چهار
رساله، و در جلد سیوم پنجاه رساله اند.

(۶۴) از جمله نسخه‌های این هر سه جلود بعضی رساله‌هارا که اسمی
آن در ضمن رسالها عنوان معلوم بوده است این است: رساله تفسیر فاتحه؛
۱۵ رساله تفسیر اخلاص؛ رساله تفسیر «الله نور السموات»؛ رساله حروف
مقطعات؛ رساله روحیه؛ رساله سجادات کلام الله؛ رساله «الولاية احاطة
بکل شی»؛ رساله هکاشفات؛ رساله جامع اللطائف؛ رساله عرفت؛ رساله
۱۸ کمیلیه؛ رساله برازخ؛ رساله محبت؛ رساله ذوقیات؛ رساله لطایف تصوّف؛
رساله حقایق الایمان؛ رساله اصول تصوّف؛ رساله صفا؛ رساله تحقیقات؛

۱ میآورده: میاره ۱۵ آن نور السموات: سوره ۲۴ (النور)، آ به ۳۵

رسالة اعتقادات؛ رسالة رموزات؛ رسالة هداية المسلمين؛ رسالة فتوحات؛
 رسالة فتوح؛ رسالة مقامات القلوب؛ رسالة مطالع؛ رسالة اخطاب؛ رسالة
 ٣ شرح وباعي شيخ ابو سعيد ابوالخير ... (?); رسالة سؤالات وجوابات
 اسكندر سلطان پادشاه؛ رسالة لوايح؛ رسالة لوامع؛ رسالة جنت عرفی؛
 شرح اصطلاحات صوفیه، تلقيّطات شیخ معیی الدین عربی؛ رسالة وسمی
 ٦ مرسم، یعنی داغ نهادن پیشانی؛ رسالة مناقبات امام مهدی؛ شرح فصوص؛
 رسالة نصیحت؛ رسالة وجود؛ رسالة شرح لمعات؛ رسالة نقطه؛ رسالة منشآت؛
 شجرة نسب خود، منظوم؛ رسالة بلوغ کمال و کمال بلوغ؛ رساله؛ رساله؛
 ٩ رساله؛ رساله؛ رساله؛ رساله؛ رساله؛ رساله.

< باب هفتم >

حضور دل، و کسب باطن، و ظاهر گشتن خارقات ،

وشجرة نسل، و کييفيت وفات

(٦٥) مخبران صادق که در مقام صدق [351b] مقیم اند و در گذار
 سخن راست و درست نه سقیم اند چنین فرمایند: هر کجا که حضرت معلاء
 امیر نور العقّ والدین نعمة الله - رحمة الله عليه - بهر حالی که می نشستند
 ١٥ و می ایستادند و بهر حالتی که اقدام مبارک بخراک مینهادند جسم پاک حضرت
 امیر میان مجمع هردمان بود، اما دل مطهر در عین حضور رایت سرور
 ... (?): در اینجا سه کلمه که درست خوانده شد ۴ جنت عرفی: رک س ۳۱۰۱۵

میگشودند. هر شخصی را بدلایل و قیاس، و بمناظره و احسان بشره مشتاقانه، والتفات اعضا، و مستی عيون مستانه، واکراه از تردّدات و معاملات علاقات، ۳ و اقطاع از صحبت خلائق، و مکالمات، بظاهر تمثیل محسوس شده اسباب تیقّن می‌افرود.

(۶۶) الفسه، حضرت امیر را بدن مکتب بحاصل بوده است. روزی ۶ درویشی بیش حضرت معلّاه امیر آمده بتعربیض پیوست که: «فردا کلبه تاریک بنده را بنور آفتاب حضور خود روشن باید گردانید، و بنده را بکمال شرفیت این عزّت می‌باید رسانید.» حضرت معلّاه امیر التماس واستدعاش ۹ بعّز اجازت مقرون گردانیدند.

شخصی دیگر که در خانه خود ضیافتی داشت او نیز همین تعربیض نمود. اورا نیز بقبول استدعاش بمراد استراحت رسانیدند.

سیّوم شخص صاحب نذر کذلک برای رفتن حضرت معلّا در خانه اش ۱۲ هم در آن وقت که آن دوئی سابق التماس نموده بودند آمده عالم اعتقاد بر افراد و برای قدم رنجه فرمودن حضرت معلّا عرضه داشت. همچنین تا ۱۵ یازده نفر آمدند و بالتماس این تعربیض در آمدند، و هر یکی را از دیگری سراپرده الحاج زیاده‌تر بر کشید و بساط عجز هزیده‌تر بیفزائید، و صدور منن بر آن بگماشت و خوان ملتمسات وسیع تر بیفرادشت. بضرورت حضرت ۱۸ معلّا برای اطمینان خاطر هر یکی استدعاء هر همه قبول فرمودند، و بر قاعده مکرمان ابواب دلنمودگی بر گشودند.

اما هر چه حضرت معلّا از حصول بهره‌اه سیر وسلوك بدن مكتسب داشتند، وگاه از گاهی رایت سیر وطیر می‌افراشتند – که اهل باطن آن را یکی از تصرّفات ولایت نامند، وگاهی ضرورتاً در آن کار بخراهمد – در خانه‌اه همه حاضر گشتند، ولیکن از محل شغل پا بر ون فنهادند واز مقرب اجلاس‌گاه کنجدواری در نگذشتند، چنانچه حضرت امیر میفرمایند واین کار‌گان را می‌آگاهند. نظم :

6 خرقه بازی چینن کتند ایشان.

(۶۷) ایضاً مخبران وائق که آگاهی کیفیّات اخبار اولیاء کبار ذکر نمایند چینن میفرمایند که : بالا دست سمرقند مقام است هیان دو کوه، یعنی 9 کوه ملکدار وکوهی که در آن خواجه زکریا واق آسوده اند، وادی است [352a] که موازنۀ سی دیه در آن ععمور اند، که آن وادی را « وادی هغان » میگفتهند. خلق آنجائی همه بخیه کفر و ضلالت هیستند. چون 12 حضرت معلّا در آن هر دو کوه بسی چلها بر آوردند، خاصه در کوه خواجه زکریا واق، که از کرامت خواجه زکریا مجموع درختان آن وادی سوی قبله خمیده اند، در آن محل حضرت امیر یک قبه ساخته وده اربعین 15 هرتّب کردند. در آن ایام خوارق و کرامات حضرت معلّا اهل آن وادی را محسوس گشت. هر یکی از کفر و ضلالت بگذشت. ید بیضاء خوارق حضرت امیر ختم قلوب ساکنان آن وادی بگشود، ودر راه هدایت ایمان بربود. 18 هر همه در یک روز بیش حضرت امیر آمده خودرا در لباس اسلام آراستند،

8 آگاهی : و آگاهی L

و بعد چند کهی خرقه پیوند در خواستند.

(۶۸) ایضاً از جمله واقعات وکشوفات آن ایام که حضرت امیر در ۳ کوه خواجه زکریا واق، مشغول میبودند، گاهی خبری نادره در مجلس ۶ خود بطريق حکایتی یا مناسب حال سخنی بلفظ درر بار و گهر نثار میفرمودند. ۹ بنا بر این مقدمه روزی از صد لسان درر بار و کان دهان گهر نثار نطق شکر ریز و کلام ملح آمیز چنین بر کشودند که: «گاهی من آنجا بر بدیهه واقعه خویش سه بیت نبسته بودم. باصحاب ملازمت وا نمودم.» آن متنویات ۱۲ که عندلیب حضرت معلا، که ترجمان القلب نامندش، چونکه از قفص دهن بهوا چینه مطلوب پرواز کرد و در فضاء فضل طیران آورد همچون طوطی شکر خا و بلبل نشاط نمای که آموخته پارینه را در گلبن فرحت زای و گلشن دلگشای باز خواند وحالت مشتاقانه و اصلاحه برآند بفصاحت کلام مطهر بر کشود و متوجه ارت اب وجد و نمود این است:

در خواجه واق صحّگاهی	بنمود جمال خویش آن ماه
دیدیم جهان چو یك درختی	بر هر برگی نبسته «الله»
آن برگ درخت میوه اش بود	میراث جلال نعمت الله.

(۶۹) ایضاً در پایان خانقاہ خواجه زکریا واق حضرت معلا، امیر عصاء خود، که از چوب خشک بود، نصب فرمودند و بر نهال تر و تازه ۱۸ شدنش اهتمام خاطر وا نمودند. در قریب الایام آن چوب بینح کرفته شاخها پیدا آورد. حق تعالی بقدرت «کن فیکون» آن نهال را درخت ناروند پدیدار کرد. آن درخت باب وسعت چنان بر کشود که این زمان زیر

آن درخت مقدار پانصد آدمی در سایه اش توانند آسود.

(۷۰) [352b] مخبران وائق که واقف ماهیّات آنحضرت دلیاب ودلجوی

اند چنین گویند که : خواجه زکریا واق شیخی بس معظم اهل باطن^۳ وخداآند خوارق بود. گاهی نزدیک مقام شغل خویش محراب مسجد بر آوردن فرمود هقدم خشت زنان در راست کردن محراب بسوی که قبله براست ودرست نبود تعجاهل نمود. خواجه زکریا واق فرمودند که : «اگر^۶ سخن من باور نمیدارید یکی را از قبیله خویش که او بزرگ وصادق تر باشد بیارید. من اورا بعینه بنمایم تا سر» «انی اعلم ها لا تعلمون» که بر لوح باطن من نبسته اند حرفی از آن بر صفحه روزگار بمعاینه در سپارید.^۹ آنگاه سخن هرا بصدق بر شمارید وسبق ظنون وتعلم اوهام را در گذارید.« هر همه رو از تعجاهل بگردانیدند واتفاق را بوفاق رسانیدند. خواجه زکریا رحمة الله عليه - آن شخص بزرگترین ایشان را فرمود : «بیا . پای بر¹² قدم من نه ، وچشم سر خود بیند ، وعین باطن را بدین بینائی ده .» پس فرمود : «بگشا وبگو که چه دیدی ویقین بر او چه بگزیدی » گفت : «بسمتی که بندگی خواجه جهت کعبه بفرمودند وبقوت ولايت نظر باطن¹⁵ مرا بگشودند هم در این سمت براست ودرست کعبه را بدیدم وبحق اليقين عقیده بگزیدم .» وقيل خواجه زکریا فرمود : «بچشم سر خود بین وبگو که چه میبینی .» گفت : «بظاهر تر وروشن تر کعبه را میبینم وهم بدین¹⁸ یقین ام .» هر همه حضار بر معاینه آن شخص کلام مرا بقول آهنا وصدقنا

بیاراستند و تجهل کنندگان عذرهاه تجاهل خویش بخواستند و راست و درست هم در آن سمت نمایش جهت خواجه زکریا واق محراب بر آوردند و مسجد ۳ مرتب کردند. از این بابت بسی خوارق خواجه زکریا واق در آن ولايت ظهور یافته است و دل هر مخالفی باعتقد بشتاقيه است.

(۷۱) القصه، باز آيم بظهور خوارق حضرت معلاه امير نور الحق والدين نعمة الله - نور الله مضجعه -. چونكه حضرت افضل السلاطين، ۶ جهانبان جهان جهانباني، جهاندار اقاليم کارداني، جهانگير عالم علم افرازي، جهان نمای ملکت حسن يردازي، جهان بخش ممالک داوری، جهان نواز ۹ ديار دادگري، المنتصر بالله الغني، السلطان العادل الباذل الساکل الفاضل ابو المفاizi شهاب الدنيا والدين احمد شاه الولی البهمنی را پیوند ارادت با حضرت معلاه بود. سلطان ذو فنونان همیشه بمواجهه حضرت معلاه توجه ۱۲ عاشقانه و ادب صادقانه وحضور شاهدانه [353a] همینمود. هم در ایام عهد خانی افضل السلاطين، سلطان العارفین، حضرت معلاه اميررا در واقعه دید ۱۵ که گونی حضرت امير معلاه بر سر مبارک حضرت افضل السلاطين تاج شاهی بدست مبارک خود داشتند، تمگن سلطنت بخشیدند. وبعد چند روزی از آن واقعه که حضرت امير بر حضرت افضل السلاطين نبشه فرستادند و در آن بظاهر نيز نفس دادند حضرت افضل السلاطين فرمان آن شهنشاه جهان ۱۸ توحیدرا در خاطر مطهر خود گره بست و بدان بشارت مستبشر گشته بانشراح بر جست. بعد اخذ تاج خلافت و تمگن یافتن بر سرير سلطنت

بعای بزرگان خود این معانی را با ظهار همیفرمود در آرامگاه استبشار همیآسود.

(۷۲) مخبران صادق ومحرمان وائق < ... > که صفت نفساتیت خودرا، که همچو حدید شدید بود، با آتش ریاضت وسر کوبی مجاهدت فرم گردانیده و آئینه دلرا بصیقل تصفیه بصفا عندر رسانیده، اهل صفا شده که خدمت شد وتصفیه دل داشت [کذا] از کمال سروی وسرافرازی وبا تبیل درسازی خویش پیش هیچ سری سر بر آورده زیر دستی وفروتنی نمی‌گماشت، اما باحساس شمع وبصر قوت باطن مظہر خویش، که بسی خوارق وکرامات وبسا علوم از هنقولات ومعقولات حضرت معلّا محسوس ومعلوم یافته بود،
آداب وتواضع هعتقدانه صحبت حضرت شاه ولی بگزیده، در اخذ بسی جزویات وکلیات علم باطن ومقدمات سیر وسلوك صراط مستقیم اقدام نمود،
ومجلس حضرت امیر را همچو مجلس صحابه رسول الله - صلی الله علیه وسلم - تصوّر بردی، وهماره پیش آن قبله حاجات سر بسجده تحيّت بسپردی.

(۷۳) مخبران وائق چنین فرمایند که اتفاق اکابر صادق وعارفان وائق آن ولایت در عهد دولت شیخوخیت حضرت معلّا این بوده است:
اگر اتفاقاً جملگی سادات طریقت وشرف وہشایخ طبقات وعرفاً وهمگی
دانشمندان وصلحاً وهنر پروران وفضلاء آن اقالیم در مجمعی ومحضری یا
در مجلسی ومحفلی جمع شوند در آن مجمع دین داران کبار باتفاق هر
همه حضرت معلّاء نور الحق والدین نعمة الله - نور الله مرقده - را در صدر
مجلس بنشانند وبر سری حضرت معلّا هر همه راضی بودند.

اگر در آن وقت مقصود حل مشکلی از مشکلات علوم تفسیر و احادیث و فقه و اصول و معانی و بیان و منطق و حکمت و معارف و حقایق پیش آمد، یا مطلوب اکسیر مقامات صوفیه از سیر و سلوك و حالات و مقامات و کشوفات [353b] و تصرفات ولایت، که هر یک جزوی از این اجزاء علوم و مراتب و مقامات بحریست که هر ذاتی از جنس انس بلجه کنه معلومات آن نرسد و هر شناوری از یک کرانه تا بدم سر این بحر عمیق رسیدن در گرداب تغییر غرقش روی نماید، آری، لابد ولا حیلت، جز حضرت معاً هیچ علامه کاملی و سالکی و واصلی و مجدوبی مشاغلی را استطاعة و امکان بیان علوم و مقامات وقت اظهار کرامات و پاسخ مقامات مجادلت و جوابات مباحثت تخواهد بود و هیچ یکی از اینها بیش حضرت امیر نطق نتواند گشود، و یقین بر بیان علوم و کشف مقامات و ظهور خارقات حضرت هر 12 همه اشراف از عالمیان و سالکان و مجدوبان مذکور که بشرف تشریف «الرَّاسُخُونَ فِي الْعِلْمِ» مشرف باشند در خواست و بدین تعریف معروف آیند «یقولون آمنا».

(۷۴) القده در مجلسی سید شریف و حضرت معاًرا پادشاه یکجا احضار خواست و مقام لاپق اکابر دین بیلاست. چون وقت احضار مشایخ کبار شد در سر صدر نشاندن یکی را از این هر دو سروران دین بر پادشاه دشوار شد. نصیر الدین طوسی وزیر رائی زد که: «هر دو اکابر را یکجا بیاریم و بر سر صدر بگذاریم. هر دو دینداران کبار، منصفان با وقار،

13 الراسخون : سوره ۳ (آل عمران)، آية ۱۴۱ ۱۴ يقولون : سوره ۳ (آل عمران) آية ۷

ندیمان خود یکی مر دیگری را و خود را می شناسند و هر دو بر قاعدة آنکه سر اند هر چه بتراضی جانبین اختیار صدر نشینی کنند همان خوب آید ۳
واهل مجلس را نیک نماید. » در آن وقت همچنان کردند: حضرت سید شریف بتعظیم تمام حضرت معلّارا در صدر نشستن اشارت فرمودند و حضرت معلّا سید شریف را بصدر بر رفتن جهد نمودند. آخر الامر سید شریف ۶
حضرت معلّارا بتکلیف بر سر صدر مجلس نشاندند و خود بر حلیة انکسار ۹
بماندند. حلیة حضرت معلّا - نور الله مرقده - این است: شیخ عمر، وجه منور، احمر اللون بصفة رحب الجبهه، املح، افتح، افتحی، مجتمع اللحیه، ۱2
نام القدّ، طویل الیدين. ۹

(۷۵) مخبران وائق که با خبار کرایند چنین فرمایند که: بر تماقی ۱2
چهره روی مبارک حضرت معلّا هفت خال بود و روی مبارک با آن سرخی ۱5
وزردی لون از این خالها بغايت زیبا همی نمود.

(۷۶) ذکر شجرة نسل حضرت شاه ولی نور الحق والدین نعمة الله ۱8
- نور الله مرقده - این است:

خلیل الله، امیرزا برہان الدین؛ [354a] امیرزا محب الله؛ امیرزا ۱5
حب الله؛ امیرزا ناصر الدین؛ امیرزا شمس الدین نور الله. ۱8
پسران میرزا نور الله شش نفر بدین تفصیل: امیرزا رحمة الله؛ امیرزا
خلیفة الله؛ امیرزا قدوة الله؛ امیرزا فتح الله؛ امیرزا عبد الله؛ امیرزا اسد الله.
امیرزا نور الله؛ امیرزا ظہیر الدین؛ امیرزا نعمة الله. امیرزا نور الحق والدین

نعمه الله - نور الله > هر قده < - حضرت شاه ولی بن خداوند رب الارباب
 هر يك شاخ اين شجره نسل آن اصل ثابت ولايت را صدگان شاخهاه اولاد
 وهر يك شاخ اولاد را هزارگان فروع احفاد روزی کناد، وبنیات نیک پرورد
 3 گرداناد، وبكمال پیری رساناد، وهر شاخی از اين شاخها بسی برگ
 استعداد علوم دین وشكوفها مراد یقین وانمار اخلاق در خور تحسین
 6 مفهوض دارد، ومجموع اين شاخهارا بدست نکهبانی نکاهبان صفت تحفظ
 وبرای پرورش صفت روبيت خویش سپاراد، بحرمت النبی وآلہ الامجاد.
 (۷۷) ذکر وفات حضرت شاه ولی. مخبران وائق که محرم اسرار
 9 حضرت معطی نعمایند چنین فرهایند که: حضرت شاه ولی در قریب ایام
 وفات خویش این بیت نسبته بودند، ودر ضمن این سرّ صاحب دلی خودرا
 گشودند. این است:

12 نمیرد نعمة الله حاش الله که دل زنده بدرگاه خدا شد.
 آری، آن غازیان غزوات ریاست وشهیدان شهود جلالت « والنمازعات غرقاً
 الناشطات نشطاً»، قسم بجانها چنین مجاهدان مقتول شهادت مرحوم کرم
 15 باشد. جولانگران معزکهای تقوی ومبازان مجاهد اقوى که « والسابحات
 سبحا والسابقات سبقاً»، سوگند باین علم اقتران عالی هم وکوئین اندازان
 فراهم باشد. هوشمندان حقیقت، خردمندان طریقت وپیران پسندیده شریعت
 18 که « فالمدبرات امراً»، محامد ذات عالی صفات این شاهدان میدان صلاح

۱۴-۱۳ سوره ۷۹ (النمازعات)، آية ۱ و ۲ ۱۵-۱۶ سوره ۷۹ (النمازعات)، آية ۵
 ۳ و ۴ ۱۸ سوره ۷۹ (النمازعات)، آية ۶

و مشهودان ایوان فلاح اهل نعم باشد هرگز نمیرند، بلکه از رحم کیتی
فانی بعال مرجع باقی متولد گشتهند. بدانکه زنده اند « ولا تقولوا لمن يقتل
فی سبیل الله امواتاً بل احیاء ولكن لا يشعرون »

۳

(۷۸) مخبران واقع که واقفان اسرار آن درگاه والايند چنین
فرمایند: چون حضرت شاه ولی بتاريخ بیست و دویم ماه ربیع سنّه اربع
و نهادین و نهادین روز پنجشنبه از این سرای غدار نایابدار بدان مأوى ۶
قرار رحلت فرمودند همان روز و همان تاریخ هه بود که حضرت شاه ولی
متولد شده بودند. [۳۵۴b] بعضی اصح کرده گویند که در دو شنبه چهاردهم
ماه ربیع الاول متولد شده بودند.

۹

(۷۹) بالقصه مخبران واقع که ملازمان درگاه عالی جاه آنحضرت
ملکوت باش و ناسوت نمای اند چنین فرمایند: اگر چه بعضی گویند که
حضرت معلاء امیر - نور الله مرقده - صد و دو ساله بودند که از سرای فانی ۱۲
بعجهت باقی بخرآمیدند، بعضی بر صد و هفت سال و بعضی بر صد و هشت سال
روایت کنند.

(۸۰) حضرت معلاء از این کوچگاه نایابدار مقام قرار انتقال گزیدند ۱۵
و مخدوم زاده شیخ نظام الدین احمد المعروف بشیخ خوجن و سید علاء الدین
مهدی، هر دو خلفاء حضرت معلاء، گویند که صد و پنج سال بسی دلایل
وحجج اخبار هتواز و تقریرات حضرت معلاء هارا یاد است، اما بر حکم ۱۸
تاریخ اصح متولد صد و سه سال و چهار ماه و هشت روز مدت عمر حضرت

معلـاً – نور الله هضجه – بوده است. فـي الجملـه هـر چـه در وفات حـضرـت
شاه ولـی خـدمـت سـيد مـهدـى تـبرـيزـى در شهر گـيلـان بـودـند؛ شبـى بـغـير اـسـتمـاع
3 خـبر وفات وـاقـعـه دـيدـند كـه گـونـى آـن بـدر شـب اـفـروـز عـالـم تـحـقـيقـه بـر فـلـك
بلـندـى طـالـع شـدـه قـلـابـه سـيـدـرا بـسوـى رـفـعـت حـضـرـت وـقـربـت وـصـلت خـوـيش
آـمـت رـايـت رـبـيـ بنـمـود. چـنـين بـفـرمـود: « بـدانـكـه ما نـمـى مـيرـيم ، آـنـگـاه فـرمـونـد
6 كـه : « در شهر گـيلـان مرـدـمان مـارـا چـه گـوـينـد واـز اـخـبار ما چـه مـى جـوـينـد؟ »
سـيد كـنـرـائـيـدـند: « در عـيـن ضـمـير منـيـر عـكـس پـذـير عـيـان است ، نـه حاجـت
بيان است . » بـعـده حـضـرـت مـعلـا – نور الله هضجه – نـطق درـرـبـار گـهرـثـار
9 بـر کـشـودـند وـاـين ربـاعـى فـرمـونـد. اـين است: بـيت ،

انـگـشت زـنان بـر در جـانـان رـفـقـيم

بيـدا بـودـيم اـكـرـچـه پـنهـان رـفـقـيم

گـوـينـد كـه رـفت نـعـمة الله زـجـهـان

12

رفـقـيم ولـى بنـور اـيمـان رـفـقـيم .

« رـضـى الله عنـهـم وـرـضـوا عنـهـ ذلك لـمـن خـشـى رـبـهـ . »

تمـت الرـسـالـه

15

2 تـبرـيزـى : تـبـرـونـى L 5 ما نـمـى مـيرـيم : مـاتـمـى مـرـيم L 14 رـضـى الله : سـورـة ۹۸
(الـبـيـتـه) آـيـه ۹

فهرست ها

شاره ها مربوط بصفحه های کتاب است

۱ - فهرست نام اشخاص

ابو الحسن علی بن عبد الله بن جامع	۱
۲۹۸ ، ۲۹۶ ، ۶۰ ، ۵۹	ابراهیم ۱۰
ابو الحسن علی بن محمد بصری ، ۶۰	ابراهیم بن علی کاشانی ۲۲۵
۲۹۷	ابراهیم ادهم ۲۹۷ ، ۸۲ ، ۶۰
ابو الحسن مکاری ۵۹ ، ۲۹۷	ابراهیم حلی (سید) ۱۴۴
ابو حفص العدداد ۵۱	ابراهیم خوارزمی ۱۴۴
ابو درر یاقوت ۶۲ ، ۳۰۰	ابراهیم مدنی ۱۴۴
ابو سعد نجgar ، ۶۱ ، ۲۹۸	ابراهیم مستبیه ۹۵
ابو سعود اندلسی ۵۷ ، ۵۴ ، ۲۹۳	ابراهیم معبر ۹۶
۲۹۶	ابن بابویه اصفهانی ۹۶
ابو سعید بن نور الدین الایجی (شیخ)	ابن فارض ۶۴
۱۱۰	ابن مسندی ۵۹ ، ۲۹۶
ابو سعید ابوالخیر (شیخ) ۱۱۵	ابو اسحق (شیخ) ، در ابرقوه ۱۲۴
ابو سعید بوداغی ۳۰۵	ابو اسحق ابراهیم بن شهریار ۶۰
ابو سعید علی مخرمی ۵۹ ، ۲۹۷	ابو اسحق ابراهیم بن عمران ۹۶
ابو سلمان داود طامی ۵۸ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵	ابو البرکات ۵۶ ، ۵۶ ، ۲۹۳
ابو طالب مکی ۵۸ ، ۲۹۵	ابو بفری ۵۷ ، ۵۸ ، ۲۹۳ ، ۲۹۹
ابو العباس بن ادريس ۶۱ ، ۲۹۹	ابو البقاء (امیرزا شاه) ۲۶۰ ، ۲۴۶
ابو العباس احمد بن محمد بن علی	ابو بکر نساج ۲۹۳ ، ۵۶ ، ۵۵
اصفهانی ۶۱ ، ۲۹۹	ابو تراب نخشی ۲۹۷ ، ۶۰
ابو العباس مرسی ۶۲ (موسی) ، ۳۰۰	ابو الحسن خرّاز ۵۸ ، ۲۹۴
(مرسی)	ابو الحسن شاذلی ۶۲ ، ۳۰۰

- | | |
|--|---|
| ابو الفرج محمد طرسوسی ، ٦٠ ، ٢٩٧ | ابو العباس نهاندی ، ٦٢ ، ٣٠١ ، ٣٠٠ |
| ابو الفضل ٩٦ | ابو عبدالله بن محمد باقر ، ٢٢ ، ٢٣ |
| ابو الفضل بغدادی ، ٥٦ ، ٥٥ ، ٢٩٣ | ابو عبدالله خفیف ، ٦٢ ، ٦٠ ، ٢٩٧ |
| ابو الفضل رازی ١١٠ | ٣٠١ ، ٣٠٠ |
| ابو الفضل عبد الواحد تیمی ٦٠ ، ٢٩٧ | ابو عبدالله مالکی مزربی تونسی ، ٢٩٥ |
| ابو القاسم (حکیم) ٩٦ | ٢٩٦ |
| ابو القاسم بن رمضان ٦٢ ، ٢٩٨ | ابو عبدالله محمد بن زکریا دارمی ٩٥ |
| ابو القاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی ٥٨ ، ٢٩٥ | ابو عبدالله محمد فارسی ٥٩ ، ٦٠ ، ٢٩٦ |
| ابو القاسم بایر (میرزا) ١٢٤ | ٢٩٧ ، ٢٩٦ |
| ابو القاسم عبدالکریم قشیری نیشابوری ٥٨ ، ٢٩٥ | ابو عثمان مغربی ٥٦ ، ٥٥ ، ٢٩٣ |
| ابو القاسم گرگانی طوسی ٥٥ ، ٥٦ | ابو العلاء بکریه (قاضی) ١١٠ |
| ٢٩٣ | ابو علیّ (ابن سینا) ٣١ |
| ابو محمد غزالی ٥٨ | ابو علیّ حسن دقاق ٥٨ ، ٢٩٥ |
| ابو مدین شعیب مغربی ٥٤ ، ٥٦ ، ٥٧ | ابو علیّ حسین بن یحییٰ بن حمودیه ٩٦ |
| ٢٩٣ | ابو علیّ رودباری ٥٥ ، ٢٩٣ |
| ابو المعالی زرندی ٥٠ | ابو علیّ فارمذی ٦١ ، ٢٩٨ |
| ابو المعالی عبدالملک جوینی ٥٨ | ابو علیّ مسکویه کرمانی (حکیم) ٩٤ |
| ٢٩٤ | ٩٦ |
| ابو منصور بن طبیب (؟) ٦١ ، ٢٩٨ | ابو عمر اصطخری ٢٩٧ |
| ابو المهdi (میرزا شاه) ٢٤٦ ، ٢٤٢ | ابو عمران زجاجی ٥٦ |
| ٢٤٨ ، ٢٤٩ ، ٢٦١ | ابو الفتح بن عبدالکریم بن حسین ٦٠ ، ٢٩٧ |
| ابو نجیب سهروردی ٦٤ | ابو الفتح محمود محمودی ٦٠ ، ٢٩٧ |
| ابو الوقت عبدالاول ١١٠ | ٢٩٨ |
| ابو الولی میر میران (شاه) بن شاه | ابو الفتوح صعود الدین بغدادی ٥٧ ، ٢٩٤ |
| ابو المهdi ٢٥٩ ، ٢٣٣ ، ٢٦١ | ابو الفتوح صعیدی ٥٦ ، ٥٧ ، ٢٩٣ |

اسعیل دباس	٩٥	ابو یعقوب طبری	٦٢ ، ٢٩٩
اسعیل قصری	٦١ ، ٢٩٩	ابو یعقوب نهرجوری	٦٢ ، ٢٩٩
اشرف الدین محمد	٩٦	ابی ، رک به : ابو	
اصفهانی، رک به : ابن بابویه عبد الحمید،		اجل (سید)	١٠٨
عبد الله امامی، ترکه		احمد بن جعفر خزاعی	٥٩ ، ٢٩٦
الخ بیک	٦٨	احمد اسود دینوری	٦٢ ، ٣٠١ ، ٣٠٠
آق قیونلو	٢١٣	احمد شاه بهمنی (شهاب الدین)	٢-١٠٢
الله فلی بیک	٢١٥ ، ٢١٣	٤٣٦ ، ٣٠٨ ، ١١٨ ، ١١٠	١٠٨
امام الدین عبد الرزاق کرمانی (مولانا)		(علاء الدین)	٢٢٢
امام الدین همام الدین رک به :	١٥	احمد غزالی	٥٥ ، ٧٤ ، ٢٩٣
امام الدین قاضی (مولانا)	٩١		٣٠١
امین الدین بلیانی (شیخ)	٩١	احمد نوری	٦٣
اوحد الدین کرمانی (شیخ)	٦٤ ، ٧٤	اخیار تقی (مولانا حاجی)	١١١
اویس جلایر (سلطان)	٢٨٠	اخی فرج زنجانی	٦٢ ، ٣٠١ ، ٣٠٠
اویس قرنی	٢٥ ، ٦٠ ، ١٤١ ، ٢٧٨ ، ٢٩٨	اردبیلی (مولانا شیخ)	١١١
اهرمن منجم (مولانا)	١٢٨	اردشیر بابک	٥٠
ایجی، رک به : ابو سعید، عضد الدین،		اسد الله بن نور الله (امیرزا)	٣١٩
نور الدین		اسرافیل	١٠
ب		اسعد الدین دوانی	٧٩ ، ١٨٢
بابا حاجی شیرازی	١٧٤	اسکندر بن عمر شیخ بن تیمور (سلطان)	
بابا حاجی علی	١٥٩	٣١١ ، ١٨٠ ، ١١٥ ، ٨٦ ، ٧٤ ، ٤٨	
بابا حاجی محمد بغدادی	١٨٦	اسعیل بن عبد الله بن محمد باقر	٢٢
بابا حاجی محمد صامت	١٤٦ ، ١٤٥	٢٢٦ ، ٢٢٥ ، ٢٣	
بابا حاجی نظام الدین کیجی	- ١٠٠	اسعیل اول صفوی (شاه)	١٣٨ ، ١٣٩
١٨٥ ، ١٩٣	١٠٢	اسعیل ثانی صفوی (شاه)	٢٢٧ ، ٢٢٩
			٢٣٧

بابا زید مجرّد (سید زید نسّابه خبیصی)	۱۰۹
بابای قلندر ۱۰۳	
بايزيد سلطاني ۸۲، ۲۸	
بايسنر بن شاهرخ ۲۰۲، ۲۰۱	
بدر الدین بن شاه شمس الدین (شاه)	۲۰۵
بدیع الرّمان میرزا بن ظهیر الدین علیّ	
بن خلیل الله ۲۴۲	
برهان الدین ابراهیم بن عمر علوی	
(شیخ) ۵۷؛ (بن علی علوی) ۵۸	
برهان الدین احمد کوبنانی (شیخ)	۲۹۵، ۲۹۳
برهان الدین خلیل الله بن نعمت الله ولی	
(در بعضی جاها: حضرت مخدومزادگی)	
۱۶، ۲۳، ۴۶، ۴۲، ۵۲، ۶۸	
تاج الدین حسن داعی ۱۹۴	
تاج الدین بن عطا الله ۶۲، ۳۰۰	
تاج الدین روح الله (شیخ) ۹۲، ۱۵، ۱۰۹	
تاج القراء ۹۶، ۱۱۰	
تاجیک ۱۳۶، ۲۵۸	
تبیریزی، رک به: علاء الدین مهدی	۳۱۹
ترك ۱۳۶، ۲۵۸	
ترکه اصفهانی، رک به: صاین الدین،	
صدر الدین، ضیاء الدین	
تقى الدین بن شاه شمس الدین (شاه)	۱۰۴
بعضال ذهبي ۶۳، ۳۰۱	
بغدادی، رک به: جنید، فخر الدین،	
مهجّد	
٢٠۵	

۲۹۷ ، ۲۹۶ ، ۲۹۴
جنید بغدادی (شیخ) ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۲۷
، ۲۹۳ ، ۶۴ ، ۶۲ ، ۶۱ ، ۶۰ ، ۵۸
۳۰۱ ، ۳۰۰ ، ۲۹۸ ، ۲۹۷ ، ۲۹۵

ح

حاتم بن علی بن ابراهیم ۲۷۵
 حاجی بن عبد الله سندي (مولانا) ، ۱۱۱
، ۳۰۸
 حاجی شیرازی ۱۲۴
حافظ رازی (خواجہ) ۱۸۰ ، ۸۷ ، ۸۶
حافظ شیرازی (شاعر) ۱۲۳ ، ۱۰۶ ، ۵۳
حافظ الدین (مولانا) ۹۶
حب الله بن نعمت الله ولی (امیرزا) ۳۱۹
حبیب عجمی ۵۶ ، ۵۵
حبیب الدین محب الله بن خلیل الله بن
نعمت الله ولی ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۲
، ۳۰۸
حبیب الله بن خلیل الله بن نعمت الله
ولی (میرزا محب الدین) ۱۲۸
۳۰۸ ، ۲۰۵ ، ۲۰۲
حبیب الله با برنه (سید) ۱۱۱
حسان بن ابراهیم بخاری ۹۵
حسن (سید شاه) از سادات شمسی یزد
۱۲۸
حسن بن محمد بن جعفر ۲۲
حسن بصری ۵۶ ، ۵۵
حسن بیگ آق قیونلو ۲۱۱ ، ۲۱۲

تقى الدین محمد (سید) ۹۰
تیمور گورکان (امیر صاحب قران)
، ۱۲۳ ، ۱۲۲ ، ۴۳-۴۲
۲۸۱ ، ۲۰۰ ، ۱۶۷-۱۶۶

ح

جبرئیل ۱۰ ، ۱۰۰
جرجانی، رک به : سید شریف
جزری، رک به : شمس الدین محمد
جهفر بن حسن بن محمد ۲۲
جهفر بن صالح ۲۲ ، ۲۷۵
جهفر بن عبد الله حدا ۶۰ ، ۲۹۷
جهفر بن محمد بن اسماعیل ۲۲ ، ۲۳
جهفر صادق (امام) ۲۲ ، ۲۳ ، ۱۲۱
، ۱۴۵
جلال الدین بن شاه شمس الدین (شاه)
۲۰۵
جلال الدین خوارزمی (سید) ۲۷۹ ، ۳۱
جلال الدین رومی ۱۲۵
جلال الدین سعید (مولانا) ۱۵
جلال الدین محمد دوانی (مولانا) ۷۹
۱۸۲ ، ۱۸۳
جلال الدین هربونی (سید) ۱۱۱
جمال الدین ابی بکر محمد مهلبی،
رک به : ابن منندی
جمال الدین محمد بن احمد عتبه (سید)
۱۰۰
جمال الدین یونس الهاشمی (شیخ) ۵۹

حسن گیلانی (درویش) ، ۱۱۱	۳۰۸
حسین بن علی (امام) ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۱۴۵	۱۶۸
حسین اخلاقی (سید) ، ۳۸-۳۷ ، ۷۰	۲۹۴
حسین بازیار (شیخ) ، ۶۱ ، ۶۰ ، ۲۹۷	۱۵۷
حسین پاشا (والی بصره) ، ۲۵۳-۲۵۲	۱۰۳
حسین کوتوری (سید) ، ۱۱۲	۵
حسینی سادات (امیر) ، ۴۵	۱۱۹
علوائی شیرازی (سید) ، ۱۱۱	۲۹۹
حمزه حسینی هروی (سید) رک به :	۲۹۳
عماد الدین حمزه	۱۰۲
حیدر الدین زکریا (شیخ) ، ۶۴	۱۰۲
خ	
خانش بیکم ، ۲۲۴	۲۹۹
خانش بیکم بنت شاه طهماسب صفوی	۲۹۳
خانم ، رک به : صالحه خانم سلطان	۲۹۳
خرمی (سید) ، رک به فخر الدین احمد	۳۱۹
حضرت ، ۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷	۳۱۹
خلیفه خانم بن نور الله (امیرزا)	۳۰۱
خلیل الله بن نعمت الله ولی ، رک به :	۳۰۰
برهان الدین	۳۰۰
خلیل الله بن شاه تقی الدین (شاه) ، ۲۰۵	۳۰۰
خلیل الله بن غیاث الدین میرمیران (شاه)	۳۰۰

<p>س</p> <p>سادات انجو شیراز ٨٣</p> <p>سادات حسینی هرات، رک به : حسینی سادات</p> <p>سادات شمسی یزد ١٢٨</p> <p>سراج الدین (مولانا) ٩١</p> <p>سراج الدین یعقوب (سید) ٨٢</p> <p>سرور (خواجہ) ٢٨٩</p> <p>سری سقطی ٥٥، ٦٤، ٢٩٣</p> <p>سعد الدین دوانی رک به : اسد الدین ١٧٣</p> <p>سعد الدین علی ٦٤</p> <p>سلطان دکن ٢٠٢، ٢٠٣، ٢١٣</p> <p>سلطان صفوی ١٣٦</p> <p>سلطان هند، رک به : هند ٥٣</p> <p>سلیمان ساوجی (شاعر) ٢١٨</p> <p>سلیم (سلطان - ، پادشاه روم) ٥٢</p> <p>سلیمان میرزا بن غیاث الدین میر میران (شاه) ٢٤٣-٢٤٧</p> <p>سلطان قلی (پادشاه) ٢١٣</p> <p>سنجر میرزا بن شاه نعمت الله بن غیاث الدین میر میران ٢٣٥</p> <p>سندوسی کبیر ٦١، ٢٩٨</p> <p>سید شریف (زين الدین علی جرجانی، معروف به) ٤٦، ٧٧، ٨٦، ٢٩</p>	<p>٩٨ ٩٠ ١٤٢، ٣١ ٢٧٩</p> <p>رفیع الدین ابھری (مولانا) رفیع الدین عبد الغفار (سید) رکن الدین شیرازی (شیخ)</p> <p>٩٣-٩٢</p> <p>رکن الدین عبد الله (مولانا) رودباری، رک به : ابو علی روزبهان بقلی شیرازی (صدر الدین) رویم ٦١، ٦٤، ٦٦، ٢٩٩، ٣٠٠</p> <p>٣٠١</p> <p>رئيس الدین کوبنانی (خواجہ) ٤٧</p> <p>ز</p> <p>راهد گیلانی ١١</p> <p>زکریا داق ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦</p> <p>(رک به : خواجہ زکریا باغی) زکی الدین شیرازی ٢٧٩؛ رک به : رکن الدین شیرازی زید نسّابه (سید) رک به : بابا زید مجرد زين الدین (شیخ) ٦٦</p> <p>زين الدین تایبادی (شیخ) ٦٤</p> <p>زين الدین خوافی (شیخ) ٨٩، ٦٤</p> <p>زين الدین عبد السلام کاموسی (شیخ) ٩٣</p> <p>زين الدین علی ١٧٤</p> <p>زين الدین علی جرجانی، رک به : سید شریف زين الدین علی کلاه (شیخ) ٦٤، ٨٦، ١٢٦</p>
---	---

- | | |
|---|---|
| شمس الدین ابو غانم (مولانا) ۱۱۰
شمس الدین اقطابی (سید) ۳۰۸، ۱۱۰
شمس الدین خاکی کرمانی (شیخ) ۱۱۱
شمس الدین خوارزمی (سید) ۱۴۲
شمس الدین محمد بن برهان الدین خلیل الله (شاه) ۲۰۲، ۲۰۴، ۳۰۸
شمس الدین محمد مکّی ۲۷۹، ۳۱، ۱۴۲
شمس الدین هروی (سید) ۱۱۱
شهاب الدین ابی حفص همر بن محمد سهورو دری ۶۳، ۳۰۱
شهاب الدین ابی العباس احمد شماخی ۵۸، ۲۹۶، ۲۹۵
شهاب الدین احمد بن سلیق شاذلی ۵۷، ۲۹۳
شهاب الدین سهورو دری (شیخ) ۶۴
شهاب الدین فضل الله (شیخ) ۹۵
شیخ کبیر حفیف، رک به : ابو عبد الله شیرازی، رک به : حافظ، حاجی، حلواچی، رکن الدین، علی، عصاد الدین، فخر الدین، کمال الدین، نظام الدین | ۱۸۰، ۸۷
۳۱۸-۳۱۹، ۱۸۱
سیدی احمد کبیر بن ابی الحسن الرفاعی (شیخ) ۲۹۸، ۱۱۱، ۶۱
سیدی منصور الرفاعی ۲۹۸، ۶۱
ش
شادی کوه صافی (مولانا) ۳۰۸، ۱۱۱
شاه بن شجاع کرمانی ۹۵
شاهرخ بن تیمور گور کان ۱۸۹، ۶۷
، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۶، ۱۹۰
۲۰۲
شاهزاده خانم، رک به : صفیه سلطان بیکم
شجاع بن محمد مظفر (شاه) ۱۱۰، ۵۳
شجاع الدین عزیز (سید) -، از سادات انجو) ۸۳
شبیلی ۲۸، ۲۹۷، ۶۴، ۶۱، ۶۰
شرف الدین ابراهیم (سید) ۱۰۱
شرف الدین علی یزدی (مولانا) ۷۰
۱۵۶
شقيق بلخی ۲۹۷
شمس الاممہ کوبنانی (مولانا) ۹۱، ۴۶
شمس الدین بن شاه تقی الدین (شاه) ۲۰۵
شمس الدین بن نعمت الله ولی (امیرزا) ۳۱۹
شمس الدین ابراهیم بعی (سید) ۸۹ |
|---|---|

ضیاء الدین شامی (مولانا) ٢٩٣
ضیاء الدین علی (مولانا)، قاضی کرمان ١٥ ، ٩١-٩٠

ط

طاهر الدین محمد بن شمس الدین
ابراهیم بھی (سید) ٨٩
طبعی (مولانا) ١١١
طهماسب بهادر خان بن شاه اسماعیل اول
صفوی (سلطان) ٢٢٠ ، ٢٢٢ ، ٢٣٥

ظ

ظہیر الدین (امیرزا) ٣١٩
ظہیر الدین عبد الباقی (سید) ١٨
ظہیر الدین علی بن حبیب الدین محب اللہ
(شاه) ٢٠٧
ظہیر الدین علی بن خلیل اللہ بن غیاث
الدین محمد میر میران ٢٣٦ ، ٢٤١
٢٥٩

ع

مباس بزرگ (شاه) ٢٣٥ ، ٢٣٦
٢٤٠ ، ٢٣٨

عبد الباقی، رک بھی : ظہیر الدین عبد
الباقی

عبد الباقی بن خلیل اللہ بن غیاث الدین
محمد میر میران (میرزا شاه) ٢٤١

عبد الباقی بن ظہیر الدین علی بن خلیل
اللہ بن غیاث الدین محمد میر میران

٢٤١

شیروانی (سید)، رک بھی : قاسم الانوار
ص

صاحب (دختر باغبان نعمت اللہ ولی) ١٢٧
صالح بن حاتم بن علی ٢٢٥
صالح بن محمد بن جعفر ٢٢
صالح بربری (شیخ رضی الدین) ٥٤ ،
٢٩٣ ، ٥٧ ، ٥٦
صالحه خانم سلطان بنت جهانشاه قراچیونلو
١٠٥

صاین الدین علی ترکه (خواجہ) ٧١-٧٠
صدر جہان ٢١٣
صدر الدین (شیخ) ٦٤
صدر الدین ترکه ٧١
صدر الدین محمد ترکه ٧٠
صدر الشریعة ٩٦
صفی صفوی (شاه) ٢٤٤
صفی اللہ بن حبیب الدین بن محب اللہ
(شاہزادہ) ٢٠٧

صفیہ سلطان بیکم بنت شاه اسماعیل ثانی
٢٢٩ ، ٢٣٦ ، ٢٤١ ، ٢٥٩
صلاح الدین موسی، رک بھی : قاضی زادہ
دوہی

صوفی احمد ترمذی ١١٠ ، ٣٠٨
ص

ضیاء الدین ابی نجیب سہروردی ٦٣
ضیاء الدین ترکه ١٥٦ (صحیح : صاین
الدین)

- | | |
|---|--|
| <p>عبد الواحد بن زید ، ٦٢ ، ٢٩٩
عرّاقی ، رک به : فخر الدین
عز الدین احمد فاروقی (یا فارونی) ،
واسطی ، ٥٩ ، ٢٩٦ ، ٦٢ ، ٣٠٠
عز الدین اسحق بن نظام الدین احمد
شیرازی (سید) ٧٤
عز الدین آملی (سید) ٣٠٨ ، ١١١ ، ١١١
عضد الدین عبد الرحمن ایجی (قاضی)
٥٣ ، ٣١
عضد الدین قاضی کرمانی (مولانا) ٩٣
عفیف الدین عبد الله یافعی (شیخ) ٣٥
، ٥٤ ، ٥٦ ، ٥٧ ، ٦٢ ، ٦٣ ، ٩٦
، ٢٨٠ ، ٢٧٩ ، ١٦٤ ، ١٦٣-١٦٢
٢٩٥ ، ٢٩٣ ، ٢٩٢
علاء الدین حسن شاه بهمنی ٢٨٢
علاء الدین محمد (مولانا) قاضی کازرونی
١٠٤
علاء الدین محمد عطار (خواجہ) ٦٤ ،
٨٦ ، ٧٧
علاء الدین مهدی تبریزی (سید) ٤٠ ،
١١٤ ، ١١٤ ، ٢٨٤ ، ٢٨٨ ، ٢٨٩ ، ٣٠٨
٣٢١ ، ٣٢١ ، ٣٢٢
علی بن ابراهیم بن علی کاشانی ٢٧٥
علی بن ابی طالب ٤ ، ٢٢ ، ٢٣ ، ٢٩ ،
٥٢ ، ٥٥ ، ١٢٦ ، ١٤٥ ، ١٥٤
، ٢٩٥ ، ٢٩٤ ، ٢٧٦ ، ٢٧٥ ، ٢٧١
٢٩٩</p> | <p>عبد الحمید اصفهانی (شیخ) ٣٠٨ ، ١١١
عبد الرحمن مجرد (شاه) ١٠٥
عبد الرحمن نوری ، ٥٩ ، ٢٩٦
عبد السلام بقلی (شیخ) ٢٧
عبد السلام مشمش ، ٦٢ ، ٣٠٠ ، ٣٠١
عبد العزیز بن شیر ملک واعظی ١٤ ،
٢٤ ، ٢٧١
عبد القادر قزوینی ٦٢
عبد القادر کیلانی (شیخ) ٦٤ ، ٦٣ ،
٣٠١ ، ٢٩٤
عبد الكریم دشنیار ٦١ ، ٢٩٩
عبد الله (شیخ) ٢٩٩ ، ٢٩٦ ، ٦١ ، ٣٠٠
عبد الله بن حبیب الدین محب الله
(شاهزاده) ٢٠٢
عبد الله بن عثمان ٦٢ ، ٢٩٩
عبد الله بن کمال الدین یعینی ٢٢٤ ، ٢٢ ،
٢٧٤
عبد الله باقر ٢٧٥ ، ٢٧٦
عبد الله بن محمد بن عبد الله ٢٢
عبد الله بن نور الله (امیرزا) ٣١٩
عبد الله امامی اصفهانی (خواجہ ظہیر
الدین) ٦٤ ، ٧٤ ، ٧٧ ، ١٨١ ،
٣٠٨ ، ١٨٢
عبد الله انصاری (خواجہ) پیر هرات
١١٦ ، ٩٥
عبد الله بافقی ١٧٦
عبد الله سندی (مولانا) ١١١</p> |
|---|--|

- | | |
|--|--|
| عِمَادُ الدِّينِ يَعْبُرِي كَازْرُونِي (مُولَانا) ٩١
عَمَارُ بْنُ يَاسِرِ اِنْدَلِسِي ٦٢ ، ٢٩٩
عَبِيسِي مُرِيمٌ ٣٥

غ
غِيَاثُ الدِّينِ عَلَىٰ (أَمِيرٌ) ٢٣٢
غِيَاثُ الدِّينِ مُحَمَّدٌ مِيرُ مِيرَانٌ ٢٣٤-٢٢٥
غِيَاثُ الدِّينِ مُنْصُورُ بْنُ غِيَاثِ الدِّينِ مُحَمَّدٌ
مِيرُ مِيرَانٌ (شَاهٌ) ٢٣٤ ، ٢٣٥

ف
فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ ٢١ ، ٢٢ ، ١٢٦
فَتْحُ اللَّهِ بْنُ نُورِ اللَّهِ (أَمِيرِ زَادٍ) ٣١٩
فَخْرُ الدِّينِ أَحْمَدٌ (شِيخٌ) مُعْرُوفٌ بِهِ سَيِّدٌ
خَرْمَىٰ ١١٠ ، ٣٠٨
فَخْرُ الدِّينِ بَغْدَادِي (سَيِّدٌ) ٩٩
فَخْرُ الدِّينِ شِيرازِي (دَرْوِيشٌ) ٧٥ ، ٥٨

فَخْرُ الدِّينِ عَرَاقِي هَمَدَانِي (شِيخٌ) ٦٤ ، ٧٥-٧٤
فَخْرُ الدِّينِ مُحَمَّدُ الْحَلَّى (شِيخٌ) ١٠٠
فَرَغَانِي (شِيخٌ) ١١
فَرِيدُ الدِّينِ (شِيخٌ) ٢٨٧
فَضْلُ كَامِخٌ ٦١ ، ٢٩٨
فَيْرُوزُ شَاهُ (أَمِيرُ جَلَالِ الدِّينِ) ، وَزِيرٌ
شَاهْرُخٌ ، ٦٧ ، ٢٠٠ ، ٢٠١ |
عَلَىٰ بْنُ غِلامٍ تِرْكَانٍ ٦١ ، ٢٩٨
عَلَىٰ حَصِيرِي (دَرْوِيشٌ) ١٠٦
عَلَىٰ خَلِيفَةَ خَفْرِي (شِيخٌ) ١٢٦
عَلَىٰ زَيْنِ الْعَابِدِينَ بْنِ حَسِينٍ بْنِ عَلَىٰ
٢٢ ، ٢٣ ، ٢٢٥ ، ٢٢٦
عَلَىٰ سَبْزَوَارِي (سَيِّدٌ) ١١٠
عَلَىٰ شِيرازِي (سَيِّدٌ) ، بَرَادُرُ نَظَامِ الدِّينِ
اَحْمَدٌ ٣٠٨
عَلَىٰ شِيرَوَانِي (سَيِّدٌ) ٣٠٨
عَلَىٰ قَارِي بْنِ اَبِي بَكْرٍ رَفَاعِي ٦٠
(عَلَىٰ فَارِسِي) ٢٩٨
عَلَىٰ كَاتِبٍ (شِيخٌ) ٢٩٣ ، ٥٥
عَلَىٰ كَاشَانِي بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ اَسْمَاعِيلٍ ٢٧٥
٢٧٦
عَلَىٰ كَلَاهٌ ، رَكَ بِهِ : زَيْنُ الدِّينِ عَلَىٰ كَلَاهٌ
عَلَىٰ مَكِيٍّ (سَيِّدٌ) ١٤٤
عَلَىٰ مُوسَىٰ رَضا ١٦٩ ، ٢٩٤
عَلَىٰ هَمَدَانِي (سَيِّدٌ) ١١٥
عَلِيَّكَهُ كُوكَلَتَاشٌ (أَمِيرٌ) ٦٧
عِمَادُ الدِّينِ اَدْهَمِي (سَيِّدٌ) ٨٧
عِمَادُ الدِّينِ حَمْزَةُ الْحُسَينِي الْهَرَوِي (أَمِيرٌ
سَيِّدٌ) ٤٥ ، ١٧٠ ، ٢٨٥
عِمَادُ الدِّينِ عَلَىٰ شِيرازِي (سَيِّدٌ) ٧١ ، ٣٠٨ ، ١١١
عِمَادُ الدِّينِ عَلَىٰ فَقِيهٍ (خَواجَهٌ) ٩٣
عِمَادُ الدِّينِ كَوْرَمَانِي (شَاعِرٌ) ، رَكَ بِهِ :
كَمَالُ الدِّينِ خَواجَهٌ عِمَادٌ |
|--|--|

كمال الدين شيرازی (شيخ)	١١١	٦٥، ٦٢، ٨٢، ٨١، ١٠٠، ١١١
كمال الدين عبد الرزاق کاشی (شيخ)	١٦	٣٠٨، ١٥٦
كمال الدين کوفی	٥٨، ٥٧، ٥٦	٩٦
كمال الدين نصر الله بن مولانا خلیل الله ابرقوهی	١٩٤	١٢٤
كمال الدين یعیی بن هاشم	٢٢٤، ٢٢	٧٠
	٢٧٥	قاورد شاه سلجوqi
کمیل بن زیاد	٢٩٩، ٦٢	٣١٩
کوبناني، رک به : برمان الدين، رئيس الدين ، شمس الائمه ، قوام الدين اسلام		قرافقیونلو
گ		قرایوسف قرافقیونلو (امیر)
کوهر شاد آغا (زن شاهرخ)	١٨٩	٩٥
کیلانی، رک به : حسن، خیر الدين، زاهد		قطب الدين (مولانا)
م		قطب الدين الرازی (مولانا)
مبازر الدين راشککی (امیر)	١١٢	٣٠٨، ١١١
مجد الدين فیروزآبادی	٩١	قبر توپی (سید)
مجسم (سید)	١٤٤	قوام الدين اسلام کوبناني (مولانا)
مجنون رومی (سید)	٣٠٨، ١١٠	ك
محب شروانی (سید)	٣٠٨، ١١١	کازدونی، رک به : علاء الدين محمد
محب الله (میرزا)	٣٠٨، ١٢٨	عماد الدين یعیی
محمد (پیغمبر)	٢٥، ٢٣، ٢١، ٢٠	کرمان، فرزند زاده نوح پیغمبر
	١٠٣، ١٠٠، ٨٣، ٥٧، ٥٦، ٣٠	کرمانی، رک به : ابو على مسکویہ
	٢٩٤، ٢٧٤، ٢٧٠، ١٤٠، ١٢٦	اوحد الدين، شمس الدين خاکی،
	٢٩٨، ٢٩٧، ٢٩٥	عضد الدين قاضی، کمال الدين خواجه
محمد بن ابی یعقوب بخاری (شيخ)	٩٥	عاد، همام الدين عبد الرزاق؛ نگاه
		کنید نیز به صفحات ٩٥، ٩٦، ٩٥
		کلال (امیر)
		کمال الدين خجندی
		کمال الدين خواجه عmad

- | | |
|--|--|
| محمد معاذی (قاضی ابی بکر) ، ٥٨
٢٩٤
محمد معماوی صدر (مولانا) ١٢٤
محمد موجہ سیف الدین (شیخ) ٣٠٨
محمد نجفی (سید) ١٤٤
محمود شاه بهمنی (سلطان) ٢١٤
محمود مورچه گیر (شیخ) ١١١
محی الدین ابن العربی ١١ ، ٣١
٣١١ ، ٣٠٠ ، ٢٩٦ ، ١١٦ ، ٦٤ ، ٥٦
محی الدین عبد القادر گیلانی ، ٥٩
٢٩٧
محی الدین محمد بن ابراهیم ، ٦١
٣٠٠ ، ٢٩٨ ، ٢٩٦
محیی السنّة ٩٦
مرشد الدین اسعف بهرامی (شیخ) - ٨٠
٨١
مسلم (شیخ) ٩٥
مشایخ اردبیل ٣٩ ، ٦٥
مشهدی (سید) ٣٠٨ ، ١١١
مظفر حسین میرزا بن سنجر میرزا ٢٣٥
معروف کرخی ٥٥ ، ٥٦ ، ٢٩٤
مغول (قوم) ١٦٦
منشاہ دینوری ٦٢ ، ٣٠١ ، ٣٠٠
وک بہ : محمد شاہ
منصور دارابی ماهانی (شیخ) ١٢٨
منهاج (سید) ١٠٢ - ١٠٣ ، ٣٠٨
(منهاج الدین) | محمد بن اسمعیل بن ابی عبد الله ، ٢٢
٢٧٦ ، ٢٢٥ ، ٢٣
محمد بن عبد الله سهوروڈی ٣٠٠
٣٠١
محمد بن جعفر بن حسن ٢٢
محمد بن جعفر بن محمد ٢٢
محمد بن عبد الله بن کمال الدین ، ٢٢
٢٧٤
محمد ابو مکرم (شیخ) ٢٧
محمد باقر ، ٢٢ ، ٢٢٥ ، ٢٣ ، ٢٧٦
٢٩٤
محمد بدخشانی (سید) ٣٠٨ ، ١١١
محمد بغدادی (درویش) ١٠٤
محمد پارسا (خواجہ) ٦٤
محمد ترمذی کابلی (سید) ٣٠٨ ، ١١١
محمد حیدر (شیخ) ١١٠
محمد خان شیبانی ٢١٦
محمد خدابند صفوی (سلطان) ٢٢٨
محمد شاہ معروف به منشاہ دینوری ٥٨
٢٩٥
محمد شیروانی (شیخ) ٣٠٨ ، ١١١
محمد طبی (مولانا) ٣٠٨ ، ١١١
محمد طبی (شیخ) ٣٠٨ (طوسی)
محمد طوسی (شیخ) ١١١ (طبی)
محمد مانکیال ٩١ ، ٢٩٩
محمد مرزبان (شیخ) ١١٠
محمد مسکین (درویش) ١٤٥ |
|--|--|

- | | |
|---|---|
| نظام الدین (مولانا) ٦٦
نظام الدین (سید) ٣٠٨ ، ١١٠
نظام الدین احمد (شيخ) معرف به شیخ
خوجن ١١٠ ، ٢٨٧ ، ٢٨٨ ، ٣٠٨

نظام الدین احمد شیرازی (سید حاجی) ٣٢١

نظام الدین حسن نیشابوری ، قمی الاصل (مولانا) ٩٥-٩٤

نظام الدین عبد الباقی ٢١٨-٢١٥

نظام الدین کیجی ، رک به : بابا حاجی

نظام الدین محمود شهید (قاضی) ١١٠

نظام الدین محمود الوعظ الشمیر بالداعی الى الله ٨١ ، ٤٠ ، ٨٢

نعمان محمود آبادی ٣٠٨ ، ١١٠

نعمت الله (امیرزا) ٣١٩

نعمت الله ثانی ١٣ ، ١٩ ، ٧٩ ، ١٠٤

نقشبندی (سلسلہ) ١٨١

نوح ٥٠

نور الدین علی بن عبد الله صوفی طواشی ٥٧ ، ٦٣ ، ٢٩٣ ، ٣٠١

نور الدین الایجی (سید) ٤٤ ، ٤٣

نور الدین خوارزمی (شيخ) ٩١ ، ١٧٧

١٧٨ | موسی ٧ ، ١٠

موسی بن جعفر (امام) ١٤٤ ، ١٤٨

٢٩٤

موسی بن جعفر بن صالح ٢٢ ، ٢٧٤

٢٧٥

موسی بن زید راعی ٦٠ ، ٢٩٢

موسی دیوبالیوری محمد آبادی (قاضی) ٣٠٨

موفق الدین منصور بن ابی الغیر شماخی ٢٩٦

مهدی ٣١١ ؛ نایب - ١٣٧

مهدی تبریزی ، رک به : علاء الدین

مهدی نیشابوری (سید) ٣٩

میر محمد ١٤٤ |
| | ن |
| | ناصر الدین بن نعمت الله ولی (امیرزا) ٣١٩

ناصر الدین بی (امیر) ١١٢

ناصر الدین کوسوئی ٦٦

نجم الدین دایہ (شيخ) ٢٩٩ ، ٦١ ، ٣١

نجم الدین عبد الله اصفهانی ٥٧ ، ٦٢

٣٠٠ ، ٢٩٣

نجم الدین کبری ٦١ ، ٦٤

نجیب سهروردی ٦٢ ، ٢٩٩

نصیر الدین بن رکن الدین عبد الله (مولانا) ٩٣

نصیر الدین طوسی وزیر ٣١٨ |

ھ	
هاشم بن موسى بن جعفر ، ۲۲۴	نور الدین نعمت الله باقی (شاہ) - ۲۱۹
۲۲۵	۲۲۵
هروی، رک به : شمس الدین، عماد	نور الدین بن برهان الدین خلیل الله
الدین حمزة	۲۰۲ ، ۲۰۳
همام الدین حسین (مولانا) ۱۵ ، ۹۱	نور الله (امیرزا) ۳۱۹
، ۹۶ ، ۹۲	نور الله بن شاه ظہیر الدین علی (شاہ)
همام الدین عبد الرزاق کرمانی (مولانا)	۲۰۷
۱۵ ، ۹۴ ، ۱۱۴ ، ۱۱۷ ، ۱۱۲	نور الله بن نعمت الله ولی (امیرزا) ۳۰۹
ی	نوری (شیخ) ۶۴
یافعی، رک به : عفیف الدین عبد الله	نیشابوری، رک به : مهدی، نظام الدین
یحیی بن هاشم بن موسی ، ۲۲۴	حسن
یحیی معاذ رازی ۵۱	و
یحیی سوسي ۶۲ ، ۲۹۹	وجیہ الدین ابو حفص سہروردی ۶۲
	۳۰۱ ، ۲۹۹
	وجیہ الدین اسماعیل (سید) ۷۴

۲ - فهرست نام جایها

باغ مهرآباد (در یزد)	۲۶۱	۱
باغ گلشن (در یزد)	۲۳۸ ، ۲۳۰	۷۴
باقق	۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷	۱۹۳ ، ۱۷۴ ، ۱۰۱
برد سیر	۵۰	۲۷۷ ، ۲۵
بصره	۲۵۶ ، ۲۵۴	احسان‌آباد
بغداد	۱۸۶ ، ۱۴۸ ، ۴۶	آذربایجان
بقعه حاجی شیرازی (در ابرقوه)	۱۲۴	اردبیل
بقعه شیخ قطب الدین داود (در کرمان)	۱۷۸	اصفهان
بلخ	۲	اقبال آباد
بم	۱۹۳	اقلید
بند امیر	۱۸۰	الوند (کوه)
بیدر	۲۱۴	امامزاده عبدالله (در بافق)
ت		اندلس
تبیریز	۱۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۰ ، ۲۸۰	اهرستان (یزد)
قبل عکه (؟ قریه)	۱۶۹	ایران
تبوک	۱۴۱	۱۳۹ ، ۱۷۳ ، ۱۹۸ ، ۲۱۰
تفت امیر (در گوبنان)	۴۸	۲۳۶ ، ۲۲۱ ، ۲۲۰
ترکستان	۱۴ ، ۴۹ ، ۱۶۶	ب
تفت	۴۸ ، ۴۹ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۲۰۷	بابا کله دراز
تنگ الله اکبر (در شیراز)	۷۴ ، ۱۸۰	باغ چهار طاق (در ماهان)
توران	۱۹۸ ، ۳۹	باغ خلوت (در ماهان)
		باغ دیوانخانه تفت
		باغ عیش آباد (در یزد)
		باغ مراد (در یزد)
		باغ مشهد (در ماهان)

دروازه الله اکبر (در کوبنان) ۴۷
 دزفول ۱۱۸
 دکن ، ۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷
 « هند دکن » ؛ رک نیز به : سلاطین دکن ۵۱
 دلفارد ۱۴۵
 دماوند (کوه) ۱۴۵
 دیار بکر ، ۱۳۹ ، ۲۱۰
 ر
 رودخانه تفت ۴۸
 رودخانه ماهان ۱۹۰ (رک به : نهر ماهان)
 دوم ۱۹۸ ، ۲۱۸ ، ۳۰۸
 ز

زرند ۵۰

س

سرپل سید نعمت الله (در شیرخان) ۳۹
 سراب تبریز ۳۸
 سعدآباد (در ولایت همدان) ۲۱۳
 سمرقند ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۶۷ ، ۱۲۴ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱
 سنگار ۳۱۳ ، ۲۸۲
 سنجار ۳۰۸

سیرجان ۵۱
 سیرچ ۵۱
 سیستان ۱۱۲

ش

شام ۷۰ ، ۱۱۴ ، ۳۱۰

ج

جرون ۵۰

ج

چاه قادر (در میان بافق و یزد) ۱۷۵

چاه میر (در کوبنان) ۴۸

چاه نعمت الله (در حله) ۱۴۸

چنار کاکلی (نژدیک ماهان) ۹۲

ح

حجاز ۲۰۲

حصار شادمان ۱۱۱

حلب ۲۴ ، ۱۴۱ ، ۱۴۰ ، ۲۷۴

حله ۱۴۸

حیدرآباد ۲۱۳

خ

خانقه خواجه زکریا داق (در ولایت

سمرقند) ۳۱۴

خانقه خیرآباد (در ماهان) ۱۷۹

خانقه عبد السلام بقلی (در ماهان) ۲۷

خیص ۱۱۰ ، ۱۰۹ ، ۵۰

خطا ۱۶۶

خراسان ۱۲ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۶۸ ، ۸۱

۲۱۶

خریز (؛ از فرای کوبنان) ۴۸

خلیلیه شهر دکن ۲۰۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۴

خوزستان ۱۱۸

د

درب خیص (در شهر کرمان) ۱۱۰

شاهجهان‌آباد	۲۰۷
شبانکاره	۲۴
شهرغان	۳۹
شهر سبز	۲۸۳، ۳۹
شیراز	۱۹، ۷۳، ۸۶، ۷۴، ۱۰۰
شیراز	۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۴، ۱۷۳
شیراز	۳۰۸، ۲۳۷، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲
ص	
صحراي پاي کوشك (در يزد)	۲۲۳
صحراي موش‌آباد	۲۱۱
ع	
عباسيه (خانه عباسی، در يزد)	۲۳۲
عربي	۲۳۳
عراق	۴۹، ۱۴۱، ۲۱۱، ۲۱۳
عرابين	۲۰۹
عربستان	۴۹، ۲۴
عمان (دریای)	۱۶۸
ف	
فارس	۲۱۱، ۲۰۹
فرمیتن	۱۴۶
ق	
قلة (مرقد شیخ سعید)	۸۶
قنات غسان (در ماهان)	۵۲
قنات مهدی‌آباد (در هریجرد)	۲۶۷
ك	
کابل	۳۰۸
کازرون	۱۰۴
کربلا	۱۴۸
کرمان	۲۱، ۲۵، ۲۴، ۱۲
ماوراء النهر	۲۸۱، ۳۹
گilan	۳۲۲
م	
ماوراء النهر	۴۶-۴۵، ۵۱، ۵۰، ۸۲

میبد	۲۶۷	ماهان ۲۴ح، ۹۲، ۸۴، ۶۸، ۵۲، ۲۷
میدان شاه (در یزد)	۲۳۳، ۲۳۲	۱۰۵، ۱۷۷، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۳۰
میمنه روود	۳۹	۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۹
ن		۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۳، ۱۹۰، ۱۸۷
نجف	۱۴۸	۲۸۸، ۲۸۷، ۲۱۲، ۲۰۲
نهر قدیم جوز جولان (در شیرگان)	۳۹	مبارک آباد (مزرعه - در حوالی میبد) ۲۶۷
نهر ماهان (رک به : رودخانه ماهان)	۱۰۵	محاله دار بندک (در یزد) ۲۶۱
نیشابور	۵۱	محاله درب مدرسه (در یزد) ۲۳۲
نیل (رودخانه)	۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲	محاله سید حسینی سادات ۱۷۰
	۱۵۳	محاله مردکان (در شهر کرمان) ۱۱۰
و		مدینه ۲۵۵، ۲۵۶
ولایت اربعه	۸۹	محمد آباد ۱۱۰، ۲۱۴
ه		مرغاب هرات ۱۷۱، ۴۵
هرات ۲۴ح، ۶۵، ۶۷، ۷۱، ۱۱۱		مزار شیخ مصلح الدین سعدی (در شیراز) ۸۶، ۷۴
هند ۷۳، ۱۲۸، ۱۱۴، ۱۰۷، ۱۰۵		مسجد جامع شهر سبز ۲۸۳، ۳۹
هندوستان ۱۴، ۱۸۹، ۲۱۴		مسجد جامع شیراز ۱۸۰
همدان ۱۴۵، ۲۱۳		مسجد جامع کرمان ۱۹۳
هندوستان ۱۴، ۱۸۹		مسجد العرام (در مکه) ۳۷
ی		مسجد عتیق شیراز ۸۷-۸۶
یزد (دار العبادة)	۴۸، ۱۲۸، ۱۳۴	مصر ۳۴، ۳۷، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۶۱، ۱۰۹
یزد	۲۰۷	مصطفی : رک به اقبال آباد
	۲۰۵	مکران : رک به کیج و مکران
		مکه ۲۴ح، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۹
		۲۸۰، ۱۶۴، ۱۵۱، ۹۰
		منصوریه (در خانقه تفت) ۲۳۵
		مهریجرد ۲۶۷، ۲۲۳

٣ - فهرست كتابها

خ

خيصى (تأليف اشرف الدين محمد)
٩٦، ٩١
٥

در النّظيم (تأليف عبد الله يافعي)
٣٥
ديوان شاه نعمت الله ولی ١١٣، ١٣٦

و

رسائل صاین الدين على تركه اصفهانی
٧١

رسائل شاه نعمت الله ولی ١١٨-١١٣،
١١٩
٣١١-٣١٠

روضۃ الریاحین (تأليف عبد الله يافعي)
٣٥

س

سواطع البرهان من مطالع العرفان
(تأليف برهان الدين كوبنانی) ٤٦

ش

شرح اربعين (تأليف سید نظام الدين
احمد) ٥٦

شرح تمہید تصوف (تأليف صاین الدين
غلی تركه) ٧١

شرح جامع صفیر (تأليف ابو الفضل)
٩٦
شرح صحیح بخاری (تأليف شمس الانہا
کوبنانی) ٤٦

١

ایيات موشح کافية، مشهور به خبیصی
(تأليف قاضی ضیاء الدين علی) ٩١
اخلاق ناصری (تأليف نصیر الدين طوسی)
٩٤

آداب المربيین (تأليف ابو نجیب
سہروردی) ٩٤

ارشاد (تأليف عبد الله يافعي) ٣٦
اسرار نقطه (تأليف سید علی همدانی)
١١٥

اشارات (تأليف ابو علی بن سینا) ٣١

ت

تاریخ (تأليف عبد الله يافعي) ٣٥

تاریخ قطب شاهی ٢١٣
تفسیر (تأليف نظام الدين حسن
پیشاپوری) ٩٤

تمہید تصوف (تأليف صدر الدين تركه)
٧١

تفقیح (تأليف صدر الشّریعة) ٩٦

توضیح (تأليف صدر الشّریعة) ٩٦

ج

جامع ضعیر ٩٦
جامع مفیدی (تأليف مفید مستوفی
یزدی) ٢١٨، ١٣٣

كتن الدقائق (تأليف مولانا حافظ الدين)	شرح فصوص الحكم (تأليف صابن الدين على تركه) ٧١
٩٦	
كتن الرموز (تأليف امير حسيني سادات)	شرح مختصر قاضي (تأليف شمس الامانة كوبنانى) ٤٦
٤٥	
ل	شرح مفتاح الغيب (تأليف شمس الدين محمد فتاري) ٦٤
لباب نحو ٩٦	شرح موافق (تأليف شمس الامانة كوبنانى) ٤٦
لباب وغرائب (تأليف تاج القراء) ٩٦	شرح هداية ٩٦
لوايع البرهان الى اللوامح التبيان (تأليف برهان الدين كوبنانى) ٤٦	
م	ص
مجالس المؤمنين ١٩٥ ، ١٩٦	صحبي بغاري ١١٠
مرصاد العباد (تأليف نجم الدين دايه)	ض
٣١	ضياء المغارق (تأليف قاضي ضياء الدين على) ٩٠
مرغوب القلوب (تأليف صدر جهان)	ظ
٢١٣	ظفر نامه (تاريخ) ٩٠
مشارق ٩١	ع
مطالع ٥٢	عيون كلام (تأليف قاضي عضد الدين) ٣١
مفتاح ٤٦	
ن	ف
نرفة الارواح (تأليف امير حسيني سادات) ٤٥	فتورات ١٢٥
نشر المعasan (تأليف عبد الله يافعي) ٣٦	فصوص الحكم (تأليف معين الدين ابن العربي) ١٤٢ ، ١١٥ ، ٣١
نقش فصوص (تأليف معين الدين ابن العربي) ١١٥	ك
٥	كتاب الفاحص (تأليف صابن الدين على تركه) ٢١
هداية ٩٦	كشف كشاف (تأليف سراج الدين) ٩١

فهرست کتاب

صفحه

۱ تذکره در مناقب حضرت شاه نعمت الله ولی تصنیف عبد الرّزاق کرمانی ۱

۲	مقدمه
۲۴	اصل اول
۳۰	اصل دوم
۶۳	اصل سوم
۱۱۳	اصل چهارم
۱۲۱	اصل پنجم

۲

فصلی از «جامع مفیدی» تألیف همیشہ مستوفی یزدی، اقتباس از رساله
صنع الله نعمت الله، در احوال شاه نعمت الله ولی واولاد او ۱۳۳

۱۳۴	احوال شاه نعمت الله ولی
۱۹۹	احوال شاه برهان الدين خلیل الله
۲۰۸	احوال شاه نعمت الله ثانی
۲۱۵	احوال نظام الدين عبد الباقی
۲۲۵	احوال غیاث الدين میر میران
۲۳۴	احوال اولاد غیاث الدين میر میران

۳

رساله در سیر شاه نعمت الله ولی تصنیف عبد العزیز بن شیر ملک واعظی ۲۶۹

۲۷۰	مقدمه
۲۷۴	باب اول
۲۷۶	باب دوم
۲۸۱	باب سوم
۲۸۴	باب چهارم
۲۹۰	باب پنجم
۳۰۹	باب ششم
۳۱۱	باب هفتم

ERRATA

Page	ligne	lire	au lieu de
12	10	ماهه	ماية
13	5	قباب	قبات
16	20	وابل : وابل I وابل M	ابل I : ابل M
17	16	هباء	عباد
"	19	فعلات	فلاثن
"	21	فعلات	فاعلن
18	10	عين	غبن
"	11	ظلل	طلل
19	1	سنة تصميمه	سنة تسميه
22	1	يعبي	بن يعيي
27	8	ذنكه	تنكه
28	21	فمول	فمل
32	11	لحظاتهم	لحظاتهم
36	16	فاعلات	فعلن
59	1	از بدرا خود ، امام	از بدرا خود ، امام
60	8	البازبار	الباربار
"	15	بالطريق	با بطريق
77	8	مر بد	مر بد
101	2	ماست <>	ماست .
136	13	غضمه مي	غضنه مي
147	3	بار	باز
173	9	حبابيل	همایل
200	17	من	هن
313	10 et 14	داق	وان
314	3	"	"
315	3	"	"
316	3	"	"

TABLE DES MATIÈRES

	pages
INTRODUCTION	1
I. Les Vies éditées	3
II. Ni'matullah et Tamerlan	8
Sigles	19
<hr/>	
<i>Risâla</i> de 'Abd al-Razzâq Kermânî	۱-۱۲۱
Extrait du <i>Jâmi'-e muftidî</i>	۱۲۴-۲۶۸
<i>Risâla</i> de 'Abd al-'Azîz Wâ'izî	۲۶۹-۳۲۱
Index des noms de personnes	۳۲۲-۳۴۷
Index des noms de lieux	۳۴۸-۳۴۹

Mashhad (cote : Hekmat 577 ; Catalogue, vol. IV, pp. 103-104). Copié par 'Abbâs Mohammad Shirâzî Hamadâni en 1264 h.

(Dans ces deux manuscrits, la *risâla* de 'Abd al-Razzâq Kermânî vient en tête du recueil).

- A Manuscrit appartenant à M. Saïd Nasicy, Téhéran. Donne une recension abrégée du texte.

(Un manuscrit de Téhéran, plus ancien que les manuscrits 1 et M, nous a été signalé trop tard pour qu'il fût possible de le consulter).

2) Extrait du *Jâmi'e- mufidî* :

- O British Museum, Or. 210 (Rieu, Catalogue of the Persian Manuscripts of the British Museum, I, pp. 207-208).

- B *Sawânilh al-ayyâm*, éd. Bombay, 1307/1890.

- N Copie récente, faite pour M. Saïd Nasicy sur un manuscrit existant à Yazd dans une collection privée.

3) *Risâla* de 'Abd al-'Azîz Wâ'izî :

- L British Museum Add. 16837, fol. 339-354 (Rieu, Cat. of the Persian MSS., II, pp. 831-833).

Le sigle D renvoie au *Divân* de Shâh Ni'matullah Walî, édition de 1328 s.

s'il est un domaine où les textes seraient assez nombreux pour donner une idée de la place tenue par les écoles de Shiraz dans la vie intellectuelle de l'Iran mongol et timouride, c'est le domaine de la littérature religieuse. La porte en est fermée depuis bien longtemps, et personne ne l'a encore poussée. Elle ouvrira sur beaucoup d'explications. Dans le cas précis qui nous retient il sera nécessaire, pour comprendre l'originalité de la pensée de Ni'matullah et le retentissement qu'elle a pu avoir, de connaître la vie des madrasas shiraziennes que lui-même fréquenta dans son adolescence, avant de trouver en Yâsi'i, à La Mecque, le murshid de ses désirs.

* * *

Je tiens à remercier M. Henry CORBIN qui a bien voulu accueillir le présent travail dans la «Bibliothèque Iranienne», et qui la premier appela mon attention sur Shâh Ni'matullah Wali, en mettant à ma disposition le matériel réuni par ses soins au Département d'Iranologie ; M. Adîb BOJNURDI, M. Moh. MO'IN, et tous ceux qui, à Téhéran, ont pris intérêt au présent travail et accepteront peut-être d'en excuser les imperfections ; M. G. MEREDITH-OWENS, qui a bien voulu se charger d'une vérification sur un manuscrit du British Museum ; M. Javâd KAMALIAN, assistant au Département d'Iranologie, qui m'a amicalement fait profiter de son expérience, et qui a accepté de réviser les épreuves. Que le dévoué personnel de l'imprimerie de l'Institut franco-iranien trouve également ici l'expression de mes remerciements.

Jean AUBIN

SIGLES

1) *Risâla* de 'Abd al-Razzâq Kermânî :

- I Recueil de quatre-vingt cinq risâlas de Shâh Ni'matullah Wali, manuscrit du Département d'Iranologie (cote : Ms. 1), 258 feuillets. Copié à Téhéran de 1262 à 1264 h.
- M Recueil de quatre-vingt onze risâlas de Shâh Ni'matullah Wali, manuscrit de la bibliothèque du Sanctuaire,

L'un de ces mécènes, Iskandar b. 'Umar Shaykh, a entretenu d'excellents rapports avec Shâh Ni'matullah Wali. Il lui accorda, pour aider à la construction du fameux khânaqâh ni'matullahî de Taft, quatre années des revenus fiscaux du district de Taft (p. 48). Peut-être se rencontrèrent-ils pour la première fois, en 1405, devant Kermân assiégée par Pîr Muhammad b. 'Umar Shaykh et par Iskandar, lorsque Shâh Ni'matullah fut chargé par les Kermânis de négocier le départ des assiégeants⁵⁸. Iskandar était alors gouverneur de Yazd au nom de son frère Pîr Muhammad. Il a pu prendre des mesures en faveur de Shâh Ni'matullah, soit du temps de son gouvernorat à Yazd, soit plus tard, lorsqu'il eût succédé à son frère sur le trône du Fârs. A cette époque (entre 1409 et 1414), Shâh Ni'matullah fut reçu solennellement à Shirâz (p. 86). Sadid al-Dîn Nasrullah rapporte une scène où l'on voit, dans le « Masjid-e 'Atiq » de Shirâz, au milieu d'une grande affluence, Shâh Ni'matullah prendre place à la droite du prince pour la prière du vendredi (p. 87).

Iskandar protégea les artistes, les savants et les lettrés, aussi bien ceux écrivant en persan que ceux qui usaient du tchagataï, et de nombreux manuscrits attestent l'ampleur de son mécénat. C'est grâce à lui, plus qu'à Ibrâhim Sultân b. Shâhrukh, que Shirâz a été un des foyers de ce qu'on a appelé, très improprement d'ailleurs, la « Renaissance timouride ». Le rôle qui revient à Shirâz dans la transmission des formes de culture a été quelque peu méconnu, car la documentation fait défaut. Le tableau qu'on peut, aux moindres frais, se faire de la vie cultivée en Fârs au XV^e siècle est beaucoup plus vague que celui qu'on obtient pour l'Iran oriental, décrit dans des textes variés, conservés en de multiples exemplaires, et même édités. On ne possède ni l'histoire d'Iskandar promise par son historiographe⁵⁹, ni l'histoire d'Ibrâhim Sultân annoncée par Sharaf al-Dîn 'Ali Yazdî. Sous les Safavides, le Fârs, où les tendances sunnites étaient marquées, a fourni le principal effectif de l'émigration iranienne dans l'Océan Indien, et il en résulta une certaine dispersion ou disparition des sources. Néanmoins,

⁵⁸ Voir « Deux sayyids de Bam », p. 26.

⁵⁹ De cet historien, que Bertold a proposé d'identifier avec Mu'in al-Dîn Natanzî, n'existe qu'une histoire générale jusqu'à la mort de Tûmûr. Cf. ma préface à l'édition d'extraits de cette chronique (Téhéran, sous presse).

point l'étude critique du divân aiderait à mesurer l'acquiescement qu'il a pu donner aux opinions politiques subversives débattues dans le cercle de ses amitiés.

Dans l'état actuel des connaissances il est délicat, pour ne pas dire impossible, d'en saisir la nature exacte. Au cours de sa discussion avec le vizir, Khalilullah, pour justifier les libertés qu'il prenait devant Shâhrukh, aurait cité un hadith appris de Shâh Ni'matullah, selon lequel quiconque émettait la prétention que les descendants du Prophète restassent debout en sa présence, était un bâtard (*harâmzâda*). Que l'anecdote soit vraie ou fausse importe peu. Le hadith fait écho aux multiples revendications de l'orgueil des sayyids. Ils tenaient à ce que les usages portent témoignage de leur supériorité innée, qui leur donnait le pas sur les représentants du pouvoir «laïque».

La portée de l'assimilation de la culture iranienne par quelques princes ne doit pas être surestimée. Pour avoir le bel exemple de Sultan Husayn-e Bayqara écrivant les «Entretiens des Aimants mystiques» (*Majális al-'Ushsháq*), on a dû rejeter, sans autre motif, les témoignages qui révèlent le nom de l'auteur, Kamâl al-Dîn Gâzargâhi. Il suffit pourtant au renom de Sultân Husayn d'avoir été un protecteur des lettres et des arts. Il n'était pas le seul en son siècle. Shâhrukh, ses fils, Sultân Ibrâhîm et le célèbre Baysonghor, son neveu Iskandar b. 'Umar Shaykh, ont pensionné ou encouragé écrivains et artistes. Que prouve le mécénat? Certains, sans doute, ont fait pour la culture de leur temps davantage que ses fonctions ne requièrent d'un prince. Mais «l'assimilation» a été le fait d'un très petit nombre. Ni le goût des œuvres littéraires ou des miniatures, ni la dédicace de traités moraux aux souverains et aux grands, si fréquente à l'époque mongole, n'ont pu éduquer les réflexes d'un milieu avant tout guerrier.

p. 4, note que le poème prophétique auquel il a déjà été fait allusion (notes 23 et 27; texte persan pp. 136-137) présente un tableau de l'oppression des masses populaires. Rieu, CPM, II 635^a, date la pièce de 777 q., d'après un manuscrit copié «apparently in the 16th century». Comme je l'ai indiqué, ce poème a été l'objet de remaniements et d'additions (cf. aussi M. Ishaque, dans Indo-Iranica, VI/2, 1952, pp. 9-11 et 13); il est certainement safavide de date comme d'inspiration, mais les vers retenus par Petrushevskij peuvent bien être authentiques.

de *hurûfisme*, et qui fut accusé de complicité dans l'attentat de Ahmad Lur contre Shâhrukh⁵². Qâsim al-Anvâr a aussi été considéré comme crypto-ismaélien ; de même la famille des sayyids Husaynî Sâdât, de Hérat, chez lesquels prit femme Shâh Ni'matullah⁵³. Il y a trace (p. 70) de contacts entre Sâ'in al-Dîn 'Ali Turka Isfahânî, autre victime de la répression qui suivit l'attentat de Ahmad Lur, Sharaf al-Dîn 'Alî Yazdi, un des inspirateurs de la révolte de 1446 contre Shâhrukh⁵⁴, et Shâh Ni'matullah Walî. Les Vies ne gardent pas souvenir des relations entre Shâhrukh et Shâh Ni'matullah. Sun'ullah Ni'matullahi rapporte un brutal entretien, postérieur à la mort de Shâh Ni'matullah, entre le vizir Jalâl al-Dîn Fîrûz-shâh et Shâh Khalîlullah qui, refusant de payer les impôts divaniens pour ses domaines du Kermân, évoquait aussitôt la persécution de Yazid contre son aïeul l'Imâm Husayn. La scène (pp. 200-201), qui se passe à Hérat, est plausible⁵⁵ : il est sûr que Khalîlullah entendait bien être exempté d'impôts, comme tous les gens de sa catégorie, et que Shâhrukh, en présence de qui se déroulait la conversation, n'avait pas assez de caractère pour manifester ses volontés. Bien que le récit repose sur des éléments vraisemblables, il laisse, comme toujours, l'impression que Sun'ullah recrée les faits jusqu'à les priver de garantie. Si l'on devait croire Sun'ullah, il faudrait admettre que Khalîlullah avait l'habitude, lors de ses visites au palais, de s'asseoir sur le trône impérial, que Shâh Ni'matullah se rendait communément en litière au palais de Tiînour et n'avait pas hésité à déclarer à celui-ci : «Mon royaume est un monde sans limite, le tien (ne) va (que) de la Chine à Shirâz». Tout cela reste à prouver. Certes, le vers où le mystique oppose au royaume spatial de Tamerlan la suprématie de son royaume spirituel (pp. 167, 200) figure au divân dans une pièce dont le destinataire est un prince (*Mir*) qui semble bien être Tamerlan⁵⁶. Le traitement d'un thème littéraire usuel offrait à Ni'matullah poète, l'occasion d'exprimer ses ressentiments contre l'autorité timouride⁵⁷. Sur ce

52. pp. 66-68 ; Browne, *Literary History of Persia*, III, pp. 366, 473 ; *Matla' al-sa'dayn*, éd. M. Shafî', I (éd. 1946), p. 316 ; *Hâbib al siyar*, éd. Khayyâm, III, p. 617.

53. W. Ivanow, *A Guide to Ismaili Literature*, p. 119; aussi p. 112, n° 136.

54. Voir « Note sur quelques documents Aq Qoyunlu », *in fine*.

55. Voir « Deux sayyids de Bam » (cf. *supra* note 5), p. 110.

56. *Divân*, éd. 1328 sh., p. 331.

57. I.P. Petrushevskij, *Sovetskoe Vostokovedenie*, V (1948), p. 102

de Shâh Ni'matullah et de sa famille), et par une confidence de Tamerlan.

Tamerlan, écrit 'Abd al-Razzâq Kermânî, lorsqu'il rencontrait des ascètes ou des saints, observait les battements de son cœur. Après son entretien avec Ni'matullah, il constata que son cœur l'avait emporté et que Ni'matullah avait eu peur; tel est du moins ce que disait Qâsim al-Anvâr, le célèbre soufi aux opinions politiques suspectes et l'ami de Ni'matullah, encore que Kermânî ait entendu rapporter une tradition contraire, selon laquelle Timour aurait déclaré à ses mauvais conseillers : «Tout ce que vous avez dit sur ce sayyid était mensonge, car mon cœur a battu et tremblé et mon esprit a eu peur de lui.» Qâsim al-Anvâr n'était nullement porté à flatter la mémoire de Tamerlan, et l'exactitude de son propos n'est pas à mettre en doute. Tamerlan lui-même avoua à *Hâfiz-e Abrû* qu'avant sa visite à Zayn al-Dîn Abâ Bakr Tayâbâdî, en 1381, il avait toujours dans ses rencontres avec les ermites, remarqué chez eux un mouvement de peur⁴⁹. Cela exclut que Tamerlan ait eu beaucoup de considération pour Ni'matullah. Il n'était impressionné favorablement,— et le cœur lui battait,— que lorsqu'il rencontrait, c'était rare, des interlocuteurs courageux, comme Abâ Bakr Tayâbâdî ou Nûr al-Dîn Ijî. L'indépendance d'esprit et le courage de Nûr al-Dîn Ijî⁵⁰, personnalité très en vue dans ces milieux intellectuels du Fârs dont les rapports avec le shî'isme devraient être étudiés, s'opposaient fâcheusement à l'attitude de Ni'matullah, qui semble avoir fait l'objet de discussions parmi les derviches. Qâsim al-Anvâr, il est vrai, a donné de l'attitude de Shâh Ni'matullah une explication qu'enregistre 'Abd al-Razzâq Kermânî: si Ni'matullah fut impressionné à la vue de Tamerlan, ce fut grâce à une perception mystique supérieure, saisissant derrière l'apparence du pouvoir terrestre la manifestation du pouvoir divin⁵¹. Au contraire Nûr al-Dîn Ijî, ayant une vue beaucoup plus positive des choses, s'en était tenu à la lettre des principes de la shari'at.

Shâh Ni'matullah était l'ami de Qâsim al-Anvâr, qu'on suspectait

49. Bartol'd, op. cit., pp. 28-30.

50. Sur son attitude à l'égard de Shâh Shujâ' cf. Sâ'in al-Dîn 'Ali Turka Isfahânî, ms. British Museum, Add. 23983, fol. 161^b; 'Isâ b. Junayd Shîrâzî, Hazâr mazâr, éd. Téhéran 1320 sh., p. 156.

51. cf. le hadîth: «Le sultan est l'ombre de Dieu sur terre».

n'était pas moins sensible à son conseiller Amîr Kulâl, représentant des milieux urbains affiliés à la *tariqa naqshbandie*, sur lesquels, par un habile calcul de son génie, s'appuyait Tamerlan. On voit donc dans le curieux récit de 'Abd al-Razzâq Kermâni, Shâh Ni'matullah dénoncé comme allié possible du nomadisme indiscipliné, et expulsé comme agitateur. Deux émirs l'auraient soutenu. Le seul qui soit nommé, l'émir Shaykh Nûr al-Dîn, regroupa les forces nomades contre l'autorité timouride en Transoxiane après la mort de Tamerlan, et c'est peut-être ce qui lui vaut de figurer comme protecteur de Ni'matullah. Il n'est pas question de lui dans les chroniques au début du règne de Timour. Sa première apparition dans le *Zafar-nâma* est de 1393 seulement⁴⁶. Son père, par contre, l'émir Sârî Bûgâ Jalâir, était un vieux partisan de Timour, et en 1368 était devenu amîr-divân⁴⁷.

Le compliment de Shâh Ni'matullah, — «en quel pays irons-nous qui ne soit votre royaume?», — infondé au moment où se place le récit, mais qu'il n'y a pas lieu pour cela de considérer comme apocryphe, ne servit à rien. A en croire Kermâni, Ni'matullah aurait alors appelé sur Amîr Kulâl le châtiment suprême. «Enfin il dit: Nous mangeons le pain et le *halvâ* de Amîr Kulâl⁴⁸ et nous nous en allons. Le jour de son départ, un pauvre derviche vint en toute hâte. Il demanda: D'où viens-tu? (Le derviche) dit: J'étais sur la tombe de Amîr Kulâl. Et il montra du pain et du *halvâ*. Sa sainte Excellence en prit une bouchée et se mit en route.»

Il ne suffit pas au biographe que Shâh Ni'matullah ait mangé le pain d'une modeste vengeance. 'Abd al-Razzâq Kermâni avance (pp. 42-43) que Timour attribuait ses triomphes et ses conquêtes à l'effet des grâces bénéfiques de Shâh Ni'matullah, pour lequel il éprouvait un attachement total. Le crédit dont jouirent auprès de Timour des shaykhs naqshbandis est bien connu. Que Ni'matullah y ait eu part, on est conduit à en douter par le silence absolu des textes, même du *Zafar nâma* écrit par Sharaf al-Dîn 'Ali Yazdi (qui était un ami

46. Sharaf al-Dîn 'Ali Yazdi, *Zafar-nâma*, éd. *Bibliotheca Indica*, I, p. 612.

47. Ibid., I, pp. 101, 130, 133, 155, 166, 191, 209, 216. Il trahit (pp. 263-264), puis rentra en grâce (pp. 273, 364).

48. Allusion au pain et au *halvâ* qu'on distribuait lors des funérailles. C'est donc un arrêt de mort.

est dit que Ni'matullah quitte Samarqand pour une ville non moins chère à Timour, Shahr-e sabz. Le fait gênant de l'expulsion est escamoté, et le départ pour Hérat ne reçoit aucune explication.

'Abd al-Razzâq Kermânî donne deux narrations de l'affaire : l'une à sa place chronologique dans le chapitre II (pp. 41-43), l'autre dans le chapitre V, en fin d'ouvrage (pp. 121-123). D'après le premier récit, des nomades turcs, frappés des exploits ascétiques de Ni'matullah, se proclamèrent ses murâids. Timour en eut connaissance. Comme dans les débuts de leur règne les souverains ont toujours des présomptions défavorables, il écouta certains membres de son entourage qui le poussaient à chasser Ni'matullah. L'émir Shaykh Nûr al-Dîn intervint et demanda qu'on se renseigne davantage. Timour se rendit donc à la grotte où était le sayyid et le pria de quitter le pays, puisqu'il n'en était pas originaire. Ni'matullah répondit : «Tout pays que nous avons parcouru et tout lieu où nous nous sommes arrêté, étaient (de) de votre royaume.» Suivant le second récit, des nomades avaient installé leur campement près du lieu où Ni'matullah se retirait dans la montagne. Il les questionna sur leur précédent habitat et apprit que leurs troupeaux y avaient été décimés par une épidémie devant laquelle ils avaient fui. Il leur enjoignit de retourner à cet emplacement, les assurant qu'il n'arriverait plus dommage à leurs bêtes. Ils lui obéirent et s'en trouvèrent bien. L'année suivante, ils vinrent tous auprès de Ni'matullah et lui prêtèrent allégeance (*bay'at*).

Selon cette version c'est le shaykh Kulâl, le directeur spirituel du père de Timour, Tarâgây, et de Timour lui-même, qui s'alarmea du danger que présentait l'influence de Ni'matullah sur les nomades, où il voyait le germe d'un soulèvement tribal à ferment religieux. Il avertit Tamerlan : «Des gens qui savent se battre (*ahl-e salâh*) lui ont prêté allégeance. S'il lui prend de réclamer le pouvoir, on ne pourra pas lui résister.» Timour déclara : «Deux rois dans un pays (*wilâyat*) c'est le trouble. Qu'il aille en un autre royaume.» Cette version paraît restituer la signification exacte de l'événement qui se place au début du règne de Tamerlan, entre l'éviction de l'émir Husayn (770/1368) et la mort de Amîr Kulâl (772/1370). Les coalitions tribales qui avaient permis à Tamerlan de triompher après de longs revers, étaient instables, et l'on comprend ses craintes que la crédulité des nomades ne soit exploitée pour les soulever. La menace d'une agitation shîite dans les tribus

beaucoup parler de lui dans la suite : Tamerlan. Tamerlan expulsa Ni'matullah de Transoxiane.

L'épisode est embarrassant pour les biographes. Sun'ullah Ni'matullahi l'a tourné à sa manière, en déformant les données historiques. Pour lui, Timour, apprenant l'arrivée de Ni'matullah à Samarcande, lui fit demander audience : «Daignez-vous nous honorer de votre présence, ou devons-nous nous présenter à vous?» A quoi Ni'matullah répondit qu'il le laissait libre de décider, rappelant toutefois qu'un *hadith* promet «miséricorde à l'émir qui visite un derviche». Timour se dérangea donc, puis donna le lendemain un grand festin en l'honneur de Ni'matullah. Après quelque temps Ni'matullah, importuné par l'animation de la ville, se retira dans les montagnes. De nombreux Mongols y devinrent ses murids. Pressé par des envieux de le chasser, Timour lui fit savoir qu'il serait obligé de céder aux pressions malgré la vénération totale qu'il lui inspirait, et il lui conseilla de partir. Shâh Ni'matullah se mit en route. Le même jour Tamerlan fut atteint de maladies diverses. Il comprit aussitôt la cause de ses maux et, tout malade et faible qu'il était, partit présenter ses excuses à Ni'matullah. Il recouvrera évidemment la santé. Ni'matullah demeura un certain temps en un lieu dit Khwâja Zakaryâ, dans la région de Samarcande. Plus tard il alla en pèlerinage à Mashhad et de là vint à Hérat (pp. 164-167).

Les éléments de ce récit édifié à la gloire de Shâh Ni'matullah, correspondent imparfaitement aux versions de 'Abd al-'Azîz b. Shir Malik et de 'Abd al-Razzâq Kermânî. Celle de 'Abd al-'Azîz, la plus ancienne, est toute de discrétion (pp. 281-285). Shâh Ni'matullah se serait d'abord installé à Samarcande. Timour, roi de Samarcande, pris de vagues inquiétudes, lui fait une visite courtoise au cours de laquelle, en vertu de l'adage «deux rois ne peuvent être en une même ville», il propose que l'un d'eux s'en aille. Ni'matullah fait part de son intention de se retirer dans la solitude. Il s'établit alors à Shahr-e sabz où il construit une mosquée, mais la grande foule qu'amène sa célébrité l'importune. Il se réfugie dans les montagnes. Par la suite il va à Hérat. Ainsi, chez 'Abd al-'Azîz, une rapide allusion est faite à des difficultés aussitôt aplaniées entre Timour et Shâh Ni'matullah, qui traitent d'égal à égal. Comme pour les atténuer encore il

gieuses qu'on lui attribue. Les sources, qu'il faut consulter, ne sont pas d'accord s'il était sunnite ou shi'ite. Il n'est pas de notre propos ici de faire ressortir dans sa claire variété l'évidence des textes : selon les circonstances, ce «fanatique» soutenait l'une ou l'autre confession. En matière de religion comme en politique il pratiquait l'opportunisme le plus ouvert⁴⁴; avec cela, curiosité d'esprit et prudence superstitieuse lui faisaient rechercher l'entretien des saints hommes. Ces traits, qui résument l'homme religieux en lui, se retrouvent dans le récit de sa rencontre avec Shâh Ni'matullah Wali.

Dans les années 1360 Shâh Ni'matullah, au terme d'un long voyage qui de La Mecque l'avait d'abord mené en Adharbayjân, s'installa en Transoxiane. On devine les raisons qui avaient pu déterminer le choix du jeune et pieux sayyid. Ce n'étaient pas les grottes des montagnes de Samarqand, où il se livra à d'ardents exercices de macération, qui l'avaient attiré si loin des pays d'Iran méridional où ses attaches naturelles sont à chercher. En Transoxiane existaient des populations nomades en cours d'islamisation. Sans doute Ni'matullah espérait-il travailler à l'œuvre de conversion. Des khânaqâhs de derviches se fondaient à proximité de la zone des steppes, où les nomades offraient au prosélytisme musulman une vaste clientèle⁴⁵. Ni'matullah s'établit au cœur de la Transoxiane, à Shahr-e sabz, où il édifia une mosquée (pp. 39, 283). Shahr-e sabz était le fief d'un seigneur turc qui interrompit la carrière transoxianaise de Shâh Ni'matullah, et qui devait faire

44. Jakubovskij, op. cit., p. 72, a déjà noté que la forme utilitaire de sa dévotion révèle en lui un «représentant typique de la noblesse militaire turque». Quant au fanatisme religieux au nom duquel ses guerres auraient été menées, l'étude critique des sources dira dans quelle large mesure c'est là une justification *a posteriori* des historiographes. La politique religieuse de Tamerlan sera étudiée avec les développements nécessaires dans un ouvrage en préparation sur «L'histoire sociale de l'Iran timouride». On ne donnera ici qu'un seul exemple: dans le bulletin de victoire envoyé à Shirâz lors de la prise de Dehlî (copie ms. B.N. Paris, Arabe 3423, fol. 391^a-392^a) les préoccupations de guerre sainte mises en avant par le *Zafar-nâma* sont totalement passées sous silence par le rédacteur de la chancellerie timouride, Khwâja Ahmad Semnâni.

45. Sur l'établissement des khânaqâhs dans la région, cf. Bartol'd, *Ulug Beg*, trad. Hinz, p. 12.

aurait eu l'âme de Fouché», «un Philippe II descendant d'Attila»³⁵. En revanche, on retient contre lui les accusations d'«hypocrisie soutenue»³⁶, de «trahison intégrale»³⁷, on relève l'incapacité organisatrice³⁸ de ce «bel esprit au milieu des charniers»³⁹.

A chercher en Timour «la romantique personnalité du héros»⁴⁰, on la trouve en effet au milieu des incendies, des grands massacres, des minarets de têtes fraîchement coupées. Le moraliste ne l'admet pas et l'historien ne peut le nier. Pour sauver le «héros», il ne reste qu'à pousser au noir le portrait, isoler l'individu au-dessus de son temps, voir en lui une force aveugle et absurde de l'histoire, — ce qu'on appelle un «fléau de Dieu», — faire du crime la rançon du génie. Le crime serait-il, si Tamerlan n'avait pas été «un surhomme traversant plusieurs civilisations aux confins de deux grandes époques»⁴¹? Si le personnage, objet de tels malentendus, restitué à ses proportions de grand homme, était un noble turc de Transoxiane vivant au XIV^e siècle? «Fils de son époque au plein sens du terme», comme l'a souligné Jakubovskij, il ne s'éleva nullement au-dessus d'elle par ses conceptions, mais la domina en sachant créer un régime qui contint l'anarchie féodale⁴². A envisager cet aspect de son œuvre ce n'est plus à Gengis-Khan, — il n'a rien de commun avec lui, sinon la forte personnalité, — mais bien aux shâhs du Khwârezm qu'il faut, avec M. Tolstov, le comparer⁴³.

L'hypocrisie, pour employer un mot qui ne répondait à rien de précis dans l'échelle des valeurs morales de son temps et de son milieu, est reprochée à Tamerlan en raison surtout des convictions reli-

35. Ibid., p. 492.

36. Ibid., p. 492.

37. Ibid., p. 491.

38. Ibid., pp. 497, 520, 526.

39. Ibid., p. 514.

40. Ibid., p. 498.

41. Ibid., p. 495.

42. Jakubovskij, Timur, kratkii opyt karakteristiki, dans Voprosy istorii, 1946/8-9, pp. 42-74.

43. S.P. Tolstov, Po sledam drevnix orenzmiiskoi tsivilizatsii, Moscow-Leningrad 1948, pp. 318-319.

militante et de fanatisme, Shâh Ni'matullah Wali, au témoignage des Vies, a été en rapport avec deux souverains d'Iran : Tamerlan en Transoxiane, et son petit-fils Mîrzâ Iskandar b. 'Umar Shaykh en Fârs.

Des grandes figures de l'histoire il en est peu qui exigent davantage que Tamerlan d'être rendues à la vraisemblance. Ni l'ouvrage partial, fougueusement hostile de Ibn 'Arabshâh, ni le ton moralisateur du *Zafar-nâma*²⁹, ne révèlent son caractère, bien plus complexe, plus riche, que celui d'un Gengis-Khan³⁰. Le parallèle avec le conquérant mongol, obligatoire morceau d'éloquence³¹, lui est défavorable avec facilité. On oppose à la barbarie de Gengis-Khan, qui l'excuse, la culture de Tamerlan, circonstance aggravante de sa cruauté³²; à la politique franche de Gengis-Khan, les mesures en porte-à-faux de Timour. Les «mémoires» et les «instituts» qu'on a publiés sous son nom et qui avaient le mérite de prêter une cohérence, une philosophie, à ses entreprises, sont malheureusement apocryphes. Dissimulé derrière des textes surtout préoccupés de nous narrer ses exploits, Timour, aux yeux des meilleurs historiens, reste donc, «se posant en défenseur de l'orthodoxie intransigeante», «une brute sanguinaire, orgueilleuse et inculte»³³, cependant que Grousset, évoque les grands noms: Tamerlan est un Charlemagne, un Charles-Quint³⁴, «un Napoléon qui

29. Sur le sens du ton adopté par le *Zafar-nâma*, remarques dans ma Note sur quelques documents Aq Qoyunlu, dans les «Mélanges Massignon».

30. V. Bartol'd, *Ulug Beg i ego vremja*, trad. W. Hinz, Leipzig 1936, pp. 50-52.

31. Browne, *Literary History of Persia*, III, pp. 180-183; Grousset, *L'Empire des Steppes*, pp. 492-495. Les jugements nuancés de Markham (dans Browne, op. cit. p. 203) et de Sykes, *History of Persia*, 3^e éd., II p. 134, sont laissés sans démonstration. Brèves mais justes remarques de H.D. Martin, *The Rise of Chingis Khan and his conquest of North China*, Baltimore 1950, p. 323 et note 21.

32. «Tamerlan, lui, est le civilisé dont son fanatisme religieux et son nationalisme meurtrier refont un pur barbare» écrit Grousset, *Bilan de l'Histoire*, p. 292.

33. Claude Cahen, dans «Histoire générale des Civilisations» publiée sous la direction de Maurice Crouzet, tome III (Paris 1955), p. 522.

34. *L'Empire des Steppes*, p. 494.

le XVI^e siècle. La teneur exacte en est d'ailleurs inconnue. Mufid Mustaufî prétend suivre le texte de Sun'ullah «avec peu de changement dans l'expression» (p. 140), mais il est évident qu'il s'aide de ses lectures, ainsi (p. 195) du *Majâlis al-Mu'minîn* de Shushtari (début du XVII^e siècle), ou lorsqu'il glose la prétendue prophétie de Shâh Ni'matullah sur l'avènement des Safavides²⁷. Il faut admettre, jusqu'à plus ample informé, que le gros de la notice de Mufid Mustaufî remonte à Sun'ullah²⁸, et qu'à Sun'ullah sont dues les dévotes légendes, chargées de symboles édifiants, insérées dans le *Jâmi'-e mufidi*. On y voit Shâh Ni'matullah pérégriner consciencieusement à tous les foyers du shî'isme : Hilla, Kerbelâ, Kâzimayn, Najaf (p. 148) ; expulsé de Transoxiane, il a soin de passer par Mashhad pour se rendre à Hérat (p. 196). La pratique des retraites en montagne, chère à Ni'matullah, devient, transposée dans le merveilleux, ascension des deux sommets mythiques du Damâvand et du Kûh-e Alvand (p. 145) ; selon la même perspective symbolique, le séjour en Égypte devient prêche à des lions féroces, qui «tels des chats se jetèrent à ses pieds» (pp. 152-153), et découverte des sources du Nil (pp. 154-155). Et la rencontre entre Ni'matullah et Tamerlan n'est qu'une occasion d'illustrer la supériorité des derviches sur les rois.

II. - NI'MATULLAH ET TAMERLAN

Si l'on excepte les relations avec les Bahmanides, qui sont à situer sous un éclairage différent, non de souverain à sujet mais de prince musulman en «dâr al-harb» à chef d'un puissant mouvement de foi

27. pp. 136-139. Interprétation bâbie du même texte signalée par E. G. Browne, *Literary History of Persia*, III, p. 465.

28. L'information historique en est très faible, mais avec des éléments qu'on ne retrouve pas dans les deux autres *risâtas* (ainsi p. 194, vers de Kamâl al-Dîn [sic] Nasrullah Tâ'ûsî Abarqûhi). Un shaykh Safî al-Dîn Sun'ullah, recherché par de nombreux murâids, vivait à Tabriz entre 1480 et 1524, *Habib al-siyar*, éd. Khayyâm, IV p. 609. Il porte un nom peu fréquent et qui est celui de notre auteur. Fait qui ne permet aucune conclusion.

une prophétie sur l'avènement de Shâh Isma'il²³. Il n'est pas question de l'existence d'une telle prédiction et de sa réalisation dans la Vie de 'Abd al-Razzâq Kermâni, qui pourtant écrit en 1506, au temps où Shâh Isma'il vient d'étendre les triomphes du shî'isme d'Ardabil en occupant l'Iraq persan et le Fârs.

Suivre dans la littérature ni'matullahie tardive le développement des légendes, des traditions apocryphes, suscitées par la figure de Shâh Ni'matullah, excérait les limites du présent travail, dont l'intention est d'apporter quelques matériaux à l'histoire du XV^e siècle. J'ai toutefois reproduit (pp. 133-268) une biographie de Shâh Ni'matullah lithographiée à Bombay en 1307/1890, parce qu'elle est un bon exemple d'altération édifiante des données historiques. Ce texte, publié sous le titre de *Sawânih al-ayyâm* ou *Silsilat al-'ârifin*²⁴, est en réalité, avec des coupures et adaptations nécessaires pour masquer son identité²⁵, un simple extrait du tome III du *Jâmi'-e mufidi*, une histoire de Yazd achevée en 1099/1679 par Muhammad Mufid Mustaufî Yazdi²⁶. Mufid Mustaufî emprunte beaucoup à une *risâla* écrite par un certain Maulâ-nâ Sun'ullah Ni'matullahî, dont on sait seulement qu'il était kermâni (p. 200). Sun'ullah compose également une *risâla* sur Shâh Khalilullah consultée par Mufid Mustaufî (pp. 200, 201, 204). Dans son énumération des successeurs de Shâh Khalilullah, Mufid Mustaufî ne mentionne plus Sun'ullah, et les notices, d'ailleurs fort médiocres, sur Ni'matullah II et ses descendants sont donc à considérer comme l'œuvre personnelle de Mufid Mustaufî Yazdi. Est-ce à dire que Sun'ullah écrivait dans la seconde moitié du XV^e siècle ? Il serait étrange que 'Abd al-Razzâq ne connaisse pas l'œuvre d'un compatriote. Le caractère fabuleux des récits de Sun'ullah rend peu probable qu'ils aient été composés avant

23. cf. infra note 27. On «trouva» dans les années 1930 des vers du Divân stigmatisant la politique religieuse de Rezâ Shâh.

24. Storey p. 1061 (77).

25. cf. variantes à pp. 140/5-8 ; 165/17-166/1 ; 166/5-6 ; 179/17 ; 187/3 ; 195/16 et 197/12 ; 200/1 ; 204/4-5. Le texte est tronqué de la fin, cf p. 255. Le *Jâmi'-e mufidi* n'emprunte pas à *Sawânih al-ayyâm* (JASB, n.s. XIV/8, 1918, p. cclix, n° 87), mais à une *risâla* perdue de Sun'ullah Ni'matullahî que *Sawânih al-ayyâm* ne représente nullement.

26. Storey p. 352, n° 461.

de Shâh Ni'matullah dans les affaires de ce monde et sur l'organisation matérielle de ses khânaqâhs. A cet égard les Vies de Shâh Ni'matullah diffèrent essentiellement de la Vie de son contemporain le sayyid de Bam, Shams al-Dîn Ibrâhîm, engagé dans le siècle et courageux protecteur des populations.

Les écrits laissés par Shâh Ni'matullah Walî, auxquels les murids étaient plus directement intéressés, n'avaient pas davantage été groupés. En Syrie, Sayyid 'Alâ' al-Dîn Mahdî Tabrîzî avait recueilli plusieurs milliers²¹ de *risâlas* de Shâh Ni'matullah ; passé aux Indes sans avoir apporté son recueil, il refit une collection groupant en trois volumes cinq cent quarante quatre *risâlas*. Il devait s'agir, en majeure partie, de très courtes épîtres, comme en contiennent les manuscrits des *kulliyât* en prose de Ni'matullah²², où le nombre des pièces conservées ne dépasse guère la centaine. Déjà 'Abd al-Razzâq Kermânî connaissait un recueil (*mukhtâr*) « officiel » de cent quatorze *risâlas*, et Sadid al-Dîn Nasrullah avait vu à Dizfûl un *majmû'a* comprenant le même nombre de traités, celui des sourates du Coran (p. 118). Quant au Divân poétique de Shâh Ni'matullah, pour lequel deux préfaces auraient été écrites, dont l'une par Nizâm al-Dîn Mahmûd Shâh Dâ'i, il était également incomplet. Sadid al-Dîn Nasrullah recueillit certaines pièces qui n'y figuraient pas. Une recherche sur l'état ancien du Divân et sur ses remaniements présenterait un grand intérêt, car on sait qu'au cours des siècles y ont été introduites, en bloc ou par menues interpolations, des « prophéties » de Shâh Ni'matullah, en particulier

suivie par Sadid al-Dîn (p. 25), indiquait le jeudi 22 rajab 730/11 mai 730, sans doute influencée par le fait que Ni'matullah est mort un jeudi 22 rajab, en 834. 'Abd al-Razzâq (p. 25) semble accepter cette date du 22 rajab, mais sous 731. 'Abd al-Razzâq n'a aucun sens de la chronologie. Arrivé auprès de Yâfi'i à l'âge de vingt-quatre ans (pp. 36, 281), soit en 755, Ni'matullah reste sept ans auprès de lui (p. 36), soit au moins jusqu'en 762; toutefois le biographe ne sait pas s'il a rencontré Qâsim al-Anvâr, né en 757, avant ou après son voyage à La Mecque (p. 38). Ni'matullah se marie à Hérat à l'âge de soixante ans (p. 45), donc en 791; Khalilullah naît de cette union à Kuhbanân en 775 (p. 47). Seule cette dernière date est sûre.

21. p. 333, mais p. 114: trois cent quarante. La liste de 'Abd al-Aziz est moins précise que celle de 'Abd al-Razzâq.

22. cf. Rieu, Catalogue Persian MSS..., p. 833^a en bas.

témoignages de «gens de Kermân» qu'il invoque, on peut conclure que sa résidence ordinaire était Kermân, ville où sa famille occupait un certain rang. Son père avait grandi en compagnie de Shâh Khalilullah (p. 16). Son grand-père paternel, Humâm al-Dîn 'Abd al-Razzâq Kermâni, jurisconsulte et médecin, avait connu intimement Shâh Ni'matullah. Par sa grand'mère paternelle et par sa grand'mère maternelle, toutes deux petites-nièces de Qâdî Diyâ' al-Dîn 'Alî, il se rattachait à une notable famille de qâdis kernânis fréquentant Shâh Ni'matullah (pp. 15-16). A côté d'autres témoignages intéressants¹⁴, 'Abd al-Razzâq Kermâni a profité de ceux de ses descendants¹⁵ et de diverses personnalités locales¹⁶. Il a également tiré partie des Vies dues à ses deux devanciers, 'Abd al-'Azîz b. Shir Malik¹⁷ et Sadîd al-Dîn Nasrullah¹⁸. Ces apports successifs qui ont enrichi la matière traitée par 'Abd al-Razzâq Kermâni font de sa *risâla* la meilleure biographie de Shah Ni'matullah Wali¹⁹.

'Abd al-Razzâq a suivi le modèle établi par 'Abd al-'Azîz, et s'il ajoute des détails précieux sur l'entourage de Shâh Ni'matullah, l'histoire du grand mystique lui-même n'est guère mieux débrouillée par lui que par son prédécesseur. Il convient de dire à leur décharge que les disciples immédiats de Shâh Ni'matullah, de formation spirituelle totalement asociale, ne s'étaient pas souciés de réunir des matériaux sur la vie de leur maître, d'où l'absence de tradition sûre et l'imprécision chronologique de nos biographies²⁰, leur silence sur les interventions

14. cf. pp. 39, 40, (?), 112 § 149.

15. Son père, pp. 37, 99, 108 ; son aïeul paternel, pp. 94, 120 ; son aïeul maternel, pp. 52, 92, 109.

16. cf. pp. 25, 31, 39, 41, 86, 102, 113, 117, 118.

17. cf. pp. 14, 24, 57-63, 65, 114. Sa biographie est désignée par les expressions سیر اولی، تذكرة اولی. Le سیر اولی, p. 31, est sans doute تذكرة اولی.

18. Les expressions تذكرة ثانی، جامع متاخر سیر، مؤلف سیر ثانی، مؤلف متاخر visent Sadîd al-Dîn et son œuvre. Il est aussi le p. 110, car la liste donnée là est plus riche que celle de 'Abd al-'Azîz (p. 311), avec des variantes dans la lecture des noms propres.

19. pp. 2-131. C'est sur Kermâni que repose la longue notice de Tarâ'iq al-haqâ'iq sur Shâh Ni'matullah.

20. Khalilullah pensait que son père était né le lundi 14 rabî' I 731/26 décembre 1330. 'Abd al-'Azîz préfère le 12 rabî' I 730/3 janvier 1330. Une autre tradition, rejetée par 'Abd al-'Azîz (p. 274) mais

possède sur maints sujets une information propre¹¹, en particulier touchant le Fârs¹². Aucune copie de son ouvrage n'a été enregistrée dans les catalogues de fonds manuscrits persans. L'exemplaire apparemment unique, envoyé par l'auteur en 911/1505-06 à Zahir al-Din 'Abd al-Bâqî¹³, successeur de Ni'matullah II, fut par celui-ci communiqué au troisième biographe de Shâh Ni'matullah Wali, 'Abd al-Razzâq Kermânî. 'Abd al-Razzâq Kermânî, grâce auquel on connaît l'existence de la *risâla* de Sadid al-Dîn Nasrullah, écrit qu'il avait mis cinq ans àachever son travail «en raison des malheurs de l'époque et de l'opposition des temps et du lieu» (p. 19). C'est la seule allusion, bien discrète, que fasse 'Abd al-Razzâq aux événements de ce début du XVI^e siècle marqué par la conquête safavide.

Autour de 900/1494-95, revenant du Khorâsân, 'Abd al-Razzâq b. 'Abd al-Karîm b. 'Abd al-Razzâq Kermânî rencontra à Kermân Ni'matullah II, qu'il avait déjà visité antérieurement. Il relata en sa présence beaucoup de faits de la vie de Shâh Ni'matullah Wali. Ni'matullah II l'invita à mettre par écrit ce qu'il savait, car la seule biographie dont on disposait, celle rédigée en Hindoustan par 'Abd al-'Azîz b. Shîr Malik, omettait les données connues de 'Abd al-Razzâq. 'Abd al-Razzâq se déclara inférieur à cette grande tâche. Ni'matullah II insista, et 'Abd al-Razzâq, qui s'estimait l'obligé de la famille de Shâh Ni'matullâlî Wali, n'osant se dérober plus longtemps, prit des engagements (pp. 12-15). Il fut retardé dans son intention de les tenir, et il est probable qu'il les aurait à jamais négligés, si dix ans plus tard, en shawwâl 911/25 février-25 mars 1506, Zahîr al-Dîn 'Abd al-Bâqî n'avait piqué son amour-propre en lui apprenant l'existence de la *risâla* commandée en 905 à Sadid al-Dîn Nasrullah. Honteux de sa négligence, 'Abd al-Razzâq se mit à l'œuvre (pp. 16-19). Kermânî ne consent pas à parler davantage de soi. Des détails qu'il donne sur le Kermân, de l'abondance des noms de personnalités Kermâniennes qu'il cite, des

al-Dîn Kîjî, khalifa de Shâh Ni'matullah, p. 100. Il a des souvenirs remontant à l'époque de Sultân Abû'l Qâsim Bâbur (1452-1457), p. 124.

11. cf. pp. 25, 39, 51, 68, 113, 115, 118, 122, 124. Poème de lui p. 194.

12. cf. pp. 24, 31, 86, 100, 104. Il devait utiliser aussi la biographie de 'Abd al-'Azîz b. Shîr Malik, cf. note 18.

13. Certaines sources, dont le *Habîb al-Siyar*, lui donnent, à tort, le laqab Nizâm al-Dîn.

j'examinerai seulement ici un des faits sur lesquels elles apportent du nouveau : les relations de Ni'matullah avec Tamerlan.

I. - LES VIES ÉDITÉES

La plus ancienne biographie de Shâh Ni'matullah Wâlî fut écrite par un certain 'Abd al-'Aziz b. Shîr Malik b. Muhammad Wâ'izi. La dédicace au souverain bahmanide du Deccan 'Alâ' al-Dîn Ahmad Shâh II, qui régna de 838/1435 à 862/1457, implice les dates extrêmes entre lesquelles l'opuscule a pu être composé. L'auteur ne nous apprend rien de lui-même. On sait seulement qu'il est aussi l'auteur d'une Vie (achevée en 1445-45) de Gisû-dirâz (mort en 825/1422), dont Ahmad Shâh I^{er}, père de Ahmad Shâh II, avait été le disciple avant de devenir celui de Shah Ni'matullah⁶. Le travail de 'Abd al-'Aziz b. Shîr Malik ne paraît pas avoir connu une grande diffusion. Une seule copie en a été signalée⁷. 'Abd al-'Aziz a utilisé les renseignements de gens ayant longtemps vécu auprès de Shâh Ni'matullah (p. 272), mais à l'exception de Sayyid Mahdi Tabrizî, qu'il cite nommément, il ne désigne ses informateurs que par des périphrases telles que «des informateurs sûrs», etc. On attendrait en vain de lui des détails sur les relations entre Ni'matullah et les Bahmanides. S'il a recueilli le plus gros des faits se rapportant aux étapes du curriculum vitæ de Ni'matullah, il ne donne, en beaucoup de mots, que peu d'éléments précis.

En 906/1500-1501, à la demande de Ni'matullah II (p. 19), Maulâma Sadid al-Dîn⁸ Nasrullah b. Burhân al-Dîn Khalilullah Tâ'ûsi Abarqûhî entreprit à Shîràz une deuxième Vie de Shâh Ni'matullah Wâlî. Plusieurs membres de la famille Tâ'ûsi, qui tirait sa nisba du «Tâ'ûs al-haramayn» de Abarqûh⁹, furent au XV^e siècle des shaykhs réputés à Shîràz. Sadid al-Dîn n'a pas connu Shâh Ni'matullah Wâlî¹⁰, mais il

6. Rieu, Catalogue of Persian MSS... II 833; Storey, Persian Literature, n° 1269, pp. 951-952.

7. British Museum Add. 16837, fol. 339-354. Dans le présent volume pp. 270-320.

8. cf p. 24 : Asad al-Dîn ; p. 194 : Kamâl al-Dîn ; pp. 18-19, 86, 104, 113 : Sadid al-Dîn.

9. Sur l'édifice de ce nom cf. A. Godard, Athâr-e Irân, 1936.

10. Dans son enfance il a rencontré (à Abarqûh) Bâbâ Hajji Nizâm

l'objet de sérieuses recherches³. Il a joué dans la cristallisation de la sentimentalité shī'ite un rôle qu'on admet prépondérant, parce que la plupart des formations du dervichisme shī'ite moderne se réclament de lui. A reprendre la question en son vrai sens, à partir des XIV^e-XV^e siècles et non du XX^e, on constate que la nature de son influence est d'autant moins définie qu'elle s'exerce au travers de cette foison de tendances que pousse alors l'arbre vivace du shī'isme. Aussi serait-il requis, avant toute conclusion, d'assurer l'édition critique de ses œuvres les plus caractéristiques. Les Vies recueillies dans nos «Matériaux» apportent peu de lumière à l'histoire de sa pensée. Un volume au moins de textes éclairant sa biographie spirituelle formera, dans un avenir pas trop lointain, on l'espère, la suite de la publication initiale ici présentée, qui offre déjà des noms-repères pour replacer dans son très large contexte le personnage et son action. Ce contexte, est-il besoin de le préciser, est à exhumer de sources inédites et inexplorées, et l'entourage, les contemporains avec lesquels il a sympathisé ou polémiqués, sont à redécouvrir. Des questions en apparence bien circonscrites, rapports de la *tariqa ni'matullahie* avec les princes du Deccan⁴, rôle de la *tariqa ni'matullahie* sous les Safavides, dépasseraient de beaucoup les limites d'une simple introduction et seront reprises ailleurs. J'ai déjà donné une étude sur le Kermān à l'époque de Shāh Ni'matullah Wali⁵, et on trouvera dans mon mémoire à paraître sur «L'Ordre kāzarūnī en Fārs» des indications sur les milieux intellectuels de Shī'rāz qu'il fréquenta. Après avoir dit quelques mots des biographies,

3. Rieu, Catalogue of Persian MSS in the British Museum, II 634-635; Browne, Literary History of Persia, III 463-473; Berthels, art. «Ni'matullah Wali», dans Encyclopédie de l'Islam, III; Storey, Persian Literature, p. 952 note 1; M. Ishaque, dans Indo-iranica, 1952 (très superficiel); etc. Outre le *Dīvān* (éd. Téhéran 1276, Lucknow 1276, selon Grundriss der iranischen Philologie II 301), Kermān 1338 q, Téhéran 1316 et 1328 *shamsī*, douze *risālas* de Shāh Ni'matullah ont été éditées (Téhéran 1311 *shamsī*) sous le titre «Pāra'i tchand az rasā'il-e Shāh Ni'matullah Wali».

4. Voir déjà W. Haig, The religion of Ahmad Shāh Bahmanī, dans JRAS 1924.

5. Deux sayyids de Bam au XV^e siècle, contribution à l'histoire de l'Iran timouride (Akademie der Wissenschaften und der Literatur in Mainz, Abhandlungen der Geistes- und Sozialwissenschaftlichen Klasse, Jahrgang 1956), Wiesbaden 1956.

MATÉRIAUX POUR LA BIOGRAPHIE DE SHAH NI'MATULLAH WALI KERMANI

INTRODUCTION¹

L'Iran musulman, un peu sacrifié parmi d'autres secteurs qui, faute d'hommes, l'ont tous plus ou moins été, voit depuis quelques années, en plusieurs de ces disciplines qu'on groupe sous le vocable polyvalent d'orientalisme, l'élargissement des méthodes et des perspectives suivre de près le progrès, encore relatif, des inventaires de ressources et des publications de textes. Il est nécessaire et possible d'assurer désormais les résultats de nos enquêtes sur une documentation beaucoup plus large que celle utilisée par nos devanciers. Les matériaux ici présentés relèvent d'un genre auquel on n'a pas accordé l'attention qu'il mérite : la littérature hagiographique. Elle ouvre à la fois sur l'histoire du mysticisme et sur celle, matérielle et psychologique, des sociétés. C'est dire, en tout cas, son importance². Dans le cadre des lois économiques qui les régissent, les sociétés ont véhiculé des valeurs psychologiques propres, qui font de l'histoire autre chose qu'un système de constantes indifférentes aux temps et aux lieux. L'évolution des sociétés iraniennes, on le sait, a été fortement marquée par l'action des impérialistes religieux. Les études entreprises et les jugements portés sur l'histoire de l'Iran médiéval n'ont, sauf exception, pas soupçonné que, selon le mot de Marc Bloch, les faits historiques sont des faits psychologiques, et qu'une vie mentale riche et mouvante coexistait aux menus «faits» glanés par les chercheurs sur les pages de quelques chroniques.

Shâh Ni'matullah Wali Kermâni (731/1330—834/1431) n'a pas été

1. La pagination indiquée sans référence entre parenthèses renvoie à la partie persane du présent volume. Le système de transcription correspond aux conventions adoptées dans les précédents volumes de la présente collection.

2. cf. Saïd Naficy dans *Farhang-e Irân Zamîn* I/1, et les remarques introductives de mon étude mentionnée *infra* note 5.

La première édition de cet ouvrage, parue en 1956 a été publiée par
- le Département d'Iranologie de l'Institut Français de Téhéran
et
- l'Institut d'Etudes Iranaises de l'Université de Paris.

Réédition anastatique:
EDITIONS TAHURI
Avenue Enqelab
TEHERAN. TEL. 646330

1982

Tous droits réservés. Copyright by J. Aubin 1956
- Imprimé en Iran -

MATERIAUX POUR LA BIOGRAPHIE
DE
SHAH NI'MATULLAH WALI KERMANI

Textes persans publiés
avec une introduction
Par
Jean AUBIN

TEHERAN

Institut Français d'Iranologie de
Téhéran
BP. 51-1968

PARIS

Librairie d'Amérique et d'Orient
A. Maisonneuve
11 rue Saint Sulpice 75006.

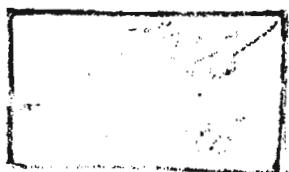
BIBLIOTHEQUE IRANIENNE
Dir. Henry CORBIN
(1905-1978)

Publiée par
l'INSTITUT FRANCAIS D'IRANOLOGIE DE TEHERAN
58 avenue Azebayjân, TEHERAN.

Diffuseur exclusif hors d'Iran -
LIBRAIRIE D'AMERIQUE ET D'ORIENT,
A. MAISONNEUVE, 11 rue Saint Sulpice, 75006, PARIS

Vol. 7

Matériaux pour la biographie de
Shah Ni'matullah Walî Kermânî



BIBLIOTHEQUE IRANIENNE
Dir. Henry CORBIN

Volumes antérieurement parus:

- Vol.1 - ABU YA'KUB SEJESTANI. Kashf al-mahjûb (...). Introd. par H. CORBIN. 1949. Rééd. 1949.
- Vol.2 - H. CORBIN. Oeuvres philosophiques et mystiques de S.Y Sohravardi (...). 1952.
- Vol.3 - NASIR-E KHOSROW. Kitâb-e Jâmi' al-hikmatayn (...). Pub. Par H. CORBIN et M. MO'IN. 1953.
- Vol.4 - H. CORBIN. Avicenne et le récit visionnaire: Etude sur le cycle des récits avicenniens. 1954.
- Vol.5 - H. CORBIN. Avicenne et le récit visionnaire: Commentaire en persan du récit de Hayy ibn Yaqzân. 1354.
- Vol.6 - Commentaire de la Qasida ismaélienne d'Abû'l-Haitham Jor-jâni (...). Introd. et publ. par H. CORBIN. 1955.
- Vol.7 - Matériaux pour la biographie de Shâh Ni'matollâh Wali Kermâni (...). Introd. et publ. par J. AUBIN. 1956.
- Vol.8 - RUZBEHÂN BAQLI SHIRAZI. Le Jasmin des fidèles d'amour (...). Introd. et publ. par H. CORBIN et M. MO'IN. 1958.
- Vol.9 - H. CORBIN. Trilogie Ismaélienne (...). 1961.
- Vol.10 - MOLLA SADRA SHIRAZI. Le Livre des pénétrations métaphysiques (...). Introd., publ. et trad. par H. CORBIN. 1954.
- Vol.11 - 'AZIZODDIN NASAFI. Le livre de l'Homme parfait. Introd. et publ. par M. MOLE. 1962.
- Vol.12 - RUZBEHAN BAQLI SHIRAZI. Commentaires sur les paradoxes des Soufis. (...). Introd. et publ. par H. CORBIN. 1966.
- Vol.13 - G. LAZARD. Les Premiers poètes persans (...) 2 vol., 1964.
- Vol.14 - HAJJ NE'MATOLLAH MOJREM MOKRI. Shâh-nâma-ye Haqiqat - Le Livre des Rois de Vérité - (...) Tome I, publ. par M. MOKRI. 1971.
- Vol.15 Shâh-nâma-ye Haqiqat (...) tome II: index. Publ. par M. MOKRI. 1971.
- Vol.16 - SAYYED HAYDAR AMOLI La Philosophie shi'ite (...). Publ. par H. CORBIN et O. YAHYA. 1969.
- Vol.17 - S.Y. SOHRAVARDI. Oeuvres Philosophiques et mystiques (...). Publ. par S.H. NASR, introd. par H. CORBIN. 1970.
- Vol.18 - Anthologie des philosophes iraniens du XVIIe s. jusqu'à nos jours. Tome I. Publ. par S.J. ASHTIYÂNI, Introd. par H. CORBIN. 1972.
- Vol.19 - Anthologie des philosophes iraniens du XVIIe s. jusqu'à nos jours. Tome II. Publ. par S.J. ASHTIYÂNI, introd. par H. CORBIN. 1973.
- Vol.20 - Traité des compagnons-chevaliers, publ. Par M. SARRAF, introd. Par H. CORBIN. 1973.
- Vol.21 - Correspondance spirituelle entre N. Esfarâyenî et 'A. Semnâni. Publ. par H. LANDOLT. 1972.
- Vol.22 - SAYYED HAYDAR AMOLI. Le Texte des textes (...). Publ. et introd. par H. CORBIN et O. YAHYA. 1975.

BIBLIOTHEQUE IRANIENNE

Dir. H. CORBIN

7

MATERIAUX POUR LA BIOGRAPHIE
DE
SHAH NI'MATULLAH WALI KERMANI

Textes persans publiés
avec une introduction

Par

Jean AUBIN

TEHERAN

Institut Français d'Iranologie de
Téhéran
BP. 51-1968

PARIS

Librairie d'Amérique et d'Orient
A. Maisonneuve
11 rue Saint Sulpice 75006.

1983